

تحریف قرآن

بررسی و نقد

سرشناسه: حسینی میلانی، سید علی، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: تحریف قرآن بررسی و نقد
مشخصات نشر: قم: انتشارات الحقایق، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۶۴۰ ص.
شابك: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۹۲-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیپای مختصر
یادداشت: فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nali.ir> قابل دسترسی است.
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۳۱۵۸۹
نام کتاب: تحریف قرآن
مؤلف: آیت الله سید علی حسینی میلانی
ترجمه و ویرایش: هیئت تحریریه انتشارات الحقایق
ناشر: انتشارات الحقایق
شمارگان: ۱۰۰۰
نوبت چاپ: یکم - ۱۳۹۴
قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال
چاپ: وفا
شابك: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۳۴۸ - ۹۲ - ۷

حقوق چاپ محفوظ است

مراکز پخش:

- n قم: تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۳۲۰ و ۰۲۵-۷۸۴۲۶۸۲
- n تهران: خیابان مجاهدین، چهارراه آبردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر،
تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۲۱۸۳۶ (۴ خط)
- n تهران: خیابان پاسداران، خیابان شهید گلنبی، نبش خیابان ناطق نوری، ساختمان زمرد، طبقه دوم، پلاک ۴۳،
نشر آفاق، تلفن: ۰۲۱-۲۲۸۴۷۰۳۵
- n مشهد: چهارراه شهدا، پشت باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، انتشارات نور الکتاب
(میلانی)، تلفن: ۰۵۱-۳۲۲۴۲۲۶۲ ۰۹۱۵۱۱۹۹۴۸۶
- n اصفهان: چهارباغ پایین، رو به روی ورزشگاه تختی، مرکز تخصصی حوزه علمیه اصفهان،
تلفن: ۰۳۱-۳۲۲۴۰۶۰۸
- n کاشان: فاز دو ناجی آباد، انتهای خیابان پاسگاه، خیابان مهستان، کتابسرای فیروز، تلفن: ۰۳۶۱-۵۴۳۲۸۸۳

نشانی اینترنت: www.al-haqaeq.org - پست الکترونیک: info@al-haqaeq.org - سامانه پیام کوتاه:

۱۰۰۰۱۴۱۴

فهرست مطالب

پیشگفتار

باب یکم: شیعه و تحریف

مقدمه: سخنی در معنای تحریف

۱. تحریف در معنا

۲. تحریف در حروف یا حرکات قرآن

۳. تحریف در کلمات قرآن

۴. افزایش و کم شدن آیه و یا سوره، با حفظ قرآن منزل

۵. تحریف به افزایش

۶. تحریف به کاهش

فصل یکم: گفتار بزرگان شیعه در نفی تحریف

۱. شیخ صدوق

۲. شیخ مفید

۳. سید مرتضی

۴. شیخ طوسی

۵. امین الإسلام طبرسی

۶. سید بن طاووس

۷. علامه حلی

۸. زین الدین بیاضی عاملی

۹. شیخ علی بن عبد العالی کرکی عاملی

۱۰. شیخ فتح الله کاشانی
۱۱. سید نور الله تستری
۱۲. شیخ محمد بن حسین (شیخ بهایی)
۱۳. علامه تونی
۱۴. شیخ محمد محسن (فیض کاشانی)
۱۵. شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی
۱۶. علامه محمدباقر مجلسی
۱۷. سید علی بن معصوم مدنی شیرازی
۱۸. سید ابو القاسم جعفر موسوی خوانساری
۱۹. سید بحر العلوم
۲۰. شیخ جعفر کاشف الغطاء
۲۱. سید محسن اعرجی کاظمی
۲۲. سید محمد طباطبایی
۲۳. شیخ ابراهیم کلباسی
۲۴. سید محمد شهبهانی
۲۵. سید حسین کوه کمره ای
۲۶. شیخ موسی تبریزی
۲۷. سید محمد حسین شهرستانی
۲۸. شیخ محمد حسن آشتیانی
۲۹. شیخ محمد حسن بن عبدالله مامقانی نجفی
۳۰. شیخ عبد الله بن محمد حسن مامقانی
۳۱. شیخ محمد جواد بلاغی
۳۲. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء
۳۳. سید عبدالحسین شرف الدین عاملی
۳۴. سید محمد هادی میلانی

۳۵. سید ابو القاسم خویی

۳۶. سید محمدحسین طباطبایی

فصل دوم: ادله شیعه بر نفی تحریف

دلیل نخست: آیاتی از قرآن کریم

شبهه ای بر ادله قرآنی نفی تحریف

دلیل دوم: روایاتی از پیامبر و ائمه

گروه نخست: روایات عرضه بر کتاب (قرآن)

قسم دوم: خطبه غدیر

قسم سوم: حدیث ثقلین

قسم چهارم: ثواب قرائت سوره های قرآن

قسم پنجم: رجوع به قرآن و بازپرسی از آن

قسم ششم: احادیث نمایانگر تمسک اهل البیت به آیات گوناگون

قسم هفتم: احادیثی که قرآن در دست مردم را نازل شده خوانده اند

دلیل سوم: سخن عمر بن خطاب: «حسبنا کتاب الله»

دلیل چهارم: إجماع

دلیل پنجم: تواتر قرآن

دلیل ششم: اعجاز قرآن

دلیل هفتم: نماز امامیه

دلیل هشتم: گردآمدن قرآن در زمان پیامبر اکرم

دلیل نهم: اهتمام پیامبر و مسلمانان به قرآن

فصل سوم: احادیث تحریف در کتب شیعه

تعیین موضوع بحث

۱. تعارض با ضروری دین

۲. ناسازگاری با ظاهر قرآن

۳. موافقت با روایات عامه

۴. نادر بودن این روایات

۵. خبر واحد بودن این روایات

پاره ای از اخبار تحریف

بررسی این اخبار

فصل چهارم: شبهاتی پیرامون قرآن، بر پایه روایات شیعه

شبهه نخست: تواتر احادیث تحریف قرآن

شبهه دوم: ناسازگاری قرآن علی با قرآن کنونی

شبهه سوم: قرآن زمان امام مهدی

شبهه چهارم: اتفاقات دیگر امتها، در این امت نیز رخ می دهد

فصل پنجم: بررسی راویان احادیث تحریف در کتب شیعه

۱. نقل روایت، به معنای اعتقاد به مضمون آن نیست

۲. نزد شیعه کتابی که همه آن از آغاز تا انجام درست باشد، یافت نمی شود

۳. سزاوار نیست معتقدات صاحب يك كتاب را به يك طایفه نسبت داد

۴. وجود روایات نادرست در کتب معروف

بررسی سخن شیخ صدوق در عدم تحریف

نام بردن از برخی بزرگان موافق با صدوق

محدثان و اخبار تحریف

بررسی گروه یکم

۱. شیخ صدوق

فرازهایی از سخنان وی در کتاب اعتقادات

۲. شیخ طوسی

نفی تحریف با وجود نقل روایت آن

۳. فیض کاشانی

نفی تحریف، با وجود نقل روایت تحریف

۴. شیخ حر عاملی

۵. علامه مجلسی

بررسی گروه دوم

۱. سخن علی بن ابراهیم قمی در مقدمه تفسیرش

۲. سید نعمت الله جزائری و بررسی دیدگاهش

۳. شیخ نراقی و بررسی دیدگاهش

۴. سید شبّر و بررسی دیدگاهش

۵. شیخ محمد صالح مازندرانی و بررسی دیدگاهش

خرده گیری بر سخن وی

۶. بررسی دیدگاه شیخ میرزا حسین نوری

بررسی گروه سوم

سزاوار نبودن نسبت پذیرش دیدگاه تحریف به محدثان

۱. عیاشی

۲. صفار

۳. کشی

۴. نعمانی

۵. ابو منصور طبرسی

۶. سید هاشم بحرانی

تحقیقی پیرامون دیدگاه کلینی

۱. شرح حال کلینی و بررسی جایگاه کتاب وی

۲. آیا کلینی اخبار تحریف را پذیرفته است؟

۳. سزاوار بودن نسبت دیدگاه عدم تحریف به کلینی

خاتمه باب یکم

باب دوم: اهل سنت و تحریف

فصل یکم: احادیث تحریف در کتب اهل سنت

افزایش یافتگی قرآن

جابجایی واژگان قرآن

احادیث نقصان قرآن

نمونه های قسم نخست

سوره ای که در تعداد آیات و تندی شبیه سوره توبه بود

سوره ای همانند یکی از مسبحات

نمونه های قسم دوم

۱. آیه «رجم»

۲. آیه «رغبة»

۳. آیه «لو کان لابن آدم وادیان»

۴. آیه جهاد

۵. آیه متعه

۶. آیه «صلوات بر پیامبر»

۷. آیه شهادت

۸. آیه ولایت نبی اکرم

۹. آیه «حمیه»

۱۰. آیه (كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)

۱۱. آیه «المحافظة على الصلوات»

۱۲. آیه «رضاعة الكبير عشرًا»

۱۳. آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...)

۱۴. آیه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ...)

۱۵. دو آیه ای که از مصحف افتاده اند

۱۶. شمار حروف قرآن

احادیث چگونگی گرد آوری قرآن

شبهات برخاسته از این احادیث

شبهه یکم: گرد آوری قرآن پس از رحلت پیامبر

شبهه دوم: گرد آوری قرآن پس از کشته شدن حافظان قرآن

شبهه سوم: گرد آوری قرآن از روی جریده های نخل و مانند آن و سینه مردان

شبهه چهارم: سوزاندن قرآنها به فرمان عثمان

سخنان صحابه و تابعان در حذف، دگرگونی، و خطا در قرآن

فصل دوم: راویان احادیث تحریف اهل سنت

کسانی که رواست به آنان دیدگاه تحریف را نسبت داد

۱. مالک بن انس

۲. احمد بن حنبل

۳. محمد بن اسماعیل بخاری

۴. مسلم بن حجّاج نیشابوری

۵. أبو عیسیٰ ترمذی

۶. احمد بن شعیب نسایی

۷. ابن ماجه قزوینی

۸. حاکم نیشابوری

۹. ابو جعفر طبری

۱۰. ضیاء مقدسی

فصل سوم: تحریف و احادیث آن از منظر اهل سنت

مبنای عالمان شیعه در برابر این روایات

روش و رفتار أهل سنت در برابر این گونه احادیث

۱. احادیث تحریف را روایت کرده، اما دیدگاهشان آشکار نیست

۲. دسته ای احادیث را روایت کرده و به دیدگاه تحریف گرویده اند

۲-۱. ابن جزئی کلبی

۲-۲. خطیب شربینی

تصریح به روی دادن تحریف

۳. ردّ یا تأویل روایات تحریف از سوی گروهی دیگر

۴. پذیرفتن احادیث اشتباه در قرآن

تأویل احادیث خطا در قرآن

احادیث گرد آوری قرآن، میان ردّ و تأویل

مراحل جمع آوری قرآن

دفع شبهات

روایات پیرامون مرحله نخست

روایات پیرامون مرحله دوم

روایات پیرامون مرحله سوم

ردّ احادیث نقصان قرآن

تأویل احادیث نقصان قرآن

۱. حمل روایات بر تفسیر قرآن

۲. حمل بر سنت

۳. حمل بر حدیث قدسی

۴. حمل بر دعاء

فصل چهارم: نقد و بررسی

۱. آثار و روایات در باره خطای قرآن

دلیل کسانی که این آثار را نپذیرفته اند
راه تأویل روایات دال بر نقصان و تحریف
مناقشه در این تأویل

تأویل «لحن» و «خطأ» و پاسخش
شرح حال عکرمه بنده ابن عباس
چکیده سخن

۲. پیرامون احادیث گرد آوری قرآن
روی برگردانی قوم از امیرالمؤمنین در گرد آوری قرآن
محدود کردن گردآورندگان قرآن در زمان پیامبر، در شماری معین!
سخنی پیرامون انس بن مالک

رویگردانی از احادیث گرد آوری قرآن در زمان ابو بکر و عمر
رویگردانی از احادیث پذیرش آیه با دو شاهد
پیرامون آن چه عثمان انجام داد

آن چه میان عثمان و ابن مسعود روی داده است
إضطراب روایات اهل سنت از ابن مسعود درباره زید بن ثابت
سخنی پیرامون زید بن ثابت
چکیده سخن

۳. پیرامون احادیث نقصان قرآن

تحقیقی پیرامون نسخ

۱. این نسخ یا عقلاً محال است و یا شرعاً ممنوع
 ۲. دلیلی بر منسوخ بودن این آیات نیست
 ۳. ناممکن بودن حمل این روایات بر نسخ تلاوت
 ۴. دیدگاه نسخ تلاوت، همان دیدگاه تحریف است
- إضطراب روایات نقل شده از ابن مسعود درباره معوذتان
درباره دو سوره «حفد» و «خلع»

واقعه ابن شنبوذ

سخنی ضروری

چکیده سخن

فصل پنجم: دو سخن مشهوری که ریشه ای ندارند

یکم: صحّت تمامی أخبار بخاری و مسلم

سخنی پیرامون صحیحین

۱. دیدگاه علما در باره بخاری و مسلم

روایت نکردن أبو زرعه از بخاری

شرح حال أبو زرعه رازی

۲. إمتناع أبو حاتم از نقل روایت از بخاری

۳. سخن گفتن ذهلی در باره بخاری و مسلم

شرح حال ذهلی

۴. بخاری در کتاب الجرح والتعديل

شرح حال ابن أبي حاتم

۵. نکوهش ابن أعین از بخاری

شرح حال ابن أعین

۶. بخاری در کتاب الضعفاء ذهبی

۲. دیدگاه علماء پیرامون صحیحین

دانسته هایی درباره صحیحین

۱. نووی

۲. ابن همام

۳. أبو الوفاء قرشی

۴. أدفوی

۵. ملاعلی قاری

۶. محبّ الله بن عبد الشکور

۷. عبدالعلی أنصاری

۸. ابن أمير الحاج

۹. مقبلی

۱۰. محمد رشیدرضا

۱۱. أبو ریه

۱۲. أحمد أمين

۱۳. شکیب أرسلان

۱۴. أحمد محمد شاکر

۳. صحیحین در ترازوی سنجش

مقدمه ای با دو مطلب

۱. آفت أهل حدیث

۲. اختلاف أسباب جرح و تعدیل

برخی احادیث ساختگی و باطل در صحیحین

چکیده سخن

دوم: سخنی پیرامون صحابه

۱. چرا عدالت صحابه؟

۲. علم صحابه

خاتمه باب دوم

خاتمه بحث

فهرست منابع

فهرست اعلام

مقدمه

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الأولين والآخرين.

همانا خداوند متعال پیامبر گرانقدرش را با هدایت و دین صحیح فرستاد تا آن را بر تمامی دین ها پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند^۱ و قرآن را بر او فرو فرستاد.

حجة الله على خلقه، أخذ عليهم ميثاقه، وارتهن عليه أنفسهم، أتم نوره، وأكمل به دینه؛^۲ تا حجت خدا بر بندگان باشد و از ایشان در باره قرآن پیمان گرفت و آنان را در گرو قرآن نهاد. نور قرآن را تمام و دین خود را بدان کامل کرد.

از آن رو که خداوند سبحان برای دین خود سرنوشتی جاودان رقم زد، چرا که بهترین و کامل ترین دین ها است؛ چنانکه خویش در کتاب شریفش می فرماید:

(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)^۳؛

هر که جز اسلام دین دیگری برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

بر خود لازم دانست تا از قرآنی که به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: أثافي الإسلام وبنیانه؛^۴ ستون و پایه دین است، نگاهبانی نماید.

۱. (أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)؛ سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. نهج البلاغة: ۲ / ۱۱۱.

۳. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۴. نهج البلاغة: ۲ / ۱۷۷.

بنابر این خود فرمود:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)؛^۵

همانا ما خود قرآن را فرو فرستاده و به راستی که خود نگاهبان آن خواهیم بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز بر مردم قرآن فرا داده و امور اجتماعی‌شان را بر دستورات نورانیش استوار ساخت، به گونه ای که هر آیه یا سوره ای که بر ایشان نازل می گشت، آن را حفظ و دیگران را بر کتابتش واداشت؛ سپس آنها را در دسترس مردم قرار داد. حافظان، قرآن را حفظ کرده و به خاطر می سپردند و در نشر آن کوشش کرده و به دیگر مسلمانان حتی زنان و کودکان آموزش می دادند. این گونه بود که الفاظ و معانی قرآن محفوظ ماند و احکام و فرامینش در جامعه اسلامی منتشر و فراگیر گشت.

البته ناگفته نماند پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله، تفسیر آیات و حقایق آنها و روابط میان آیات از محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، مجمل و مبین و مواردی دیگر را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرمودند. این علوم، گاه در پاسخ به پرسشهای امیرالمؤمنین علیه السلام و گاه بی هیچ پرسشی، برای آنان بازگو می شد که خطبه قاصعه یکی از بهترین شاهدها بر این مدعاست. امام متقیان علی علیه السلام در این باره می فرماید:

وقد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم بالقرابة القریة، والمنزلة الخصیصة، وضعنی فی حجره وأنا ولید، یضمّنی إلى صدره، ویکنفنی فی فراشه، ویمسّنی جسده، ویشمّنی عرفه، وكان یمضغ الشيء ثمّ یلقمّنیه، وما وجد لی کذبة فی قول، ولا خطلة فی فعل، ولقد قرن الله تعالی به صلی الله علیه وآله وسلّم من لدن أن كان فطیماً أعظم ملك من ملائکته، یسلک به طریق المکارم ومحاسن أخلاق العالم، لیله ونهاره، ولقد كنت أتبعه اتباع الفصیل أثر أمّه، یرفع لی فی کلّ یوم علماً من أخلاقه ویأمرنی بالإقتداء به.

ولقد كان یجاور فی کلّ سنة بحراء، فأراه ولا یراه غیري، ولم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم وخدیجة وأنا ثالثهما، أرى نور الوحي والرسالة، وأشم ریح النبوة، ولقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحي علیه صلی الله علیه وآله وسلّم فقلت:

یا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال: هذا الشيطان قد أيس من عبادته، إنك تسمع ما أسمع وترى ما أرى، إلا أنك لست بنبي، ولكنك وزير، وإنك لعلی خیر؛^٦

شما قدر و منزلت مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب خویشی نزدیک و مقام بلند و احترام مخصوص می دانید. زمان کودکی مرا در کنار خود پرورش داد، و به سینه اش می چسبانید، و در بسترش در آغوش می داشت، و تنش را به من می سود، و بوی خوش خویش را به من می بویانید، و خوراکی جویده در دهان من می نهاد. دروغ در گفتار و خطاء و اشتباه در کردار از من نیافت. خداوند بزرگترین فرشته ای از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از شیر گرفته شده بود همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواریها و خواهی نیکوی جهان سیر دهد و من پی او می رفتم مانند رفتن بچه شتر پی مادرش. در هر روزی از خواهی خود پرچم و نشانه ای می افراشت و پیروی از آن را به من امر می فرمود. در هر سالی به حراء اقامت می نمود، من او را می دیدم و غیر من نمی دید. و در آن زمان اسلام در خانه ای نیامده بود مگر خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه که من سوم ایشان بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت و پیغمبری را می بوییدم و هنگامی که وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله نازل شد، صدای شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا، این چه صدایی است؟ فرمود: «این شیطان است که او را از پرستش نمودن نومیدی روی داده. تو می شنوی آن چه من می شنوم، و می بینی آن چه من می بینم مگر این که پیامبر نیستی، و لیکن وزیری، و تو بر خیر و نیکوئی هستی».^٧

بر پایه آن چه حضرت درباره جایگاه خود نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند، بی گمان دانایان بودن ایشان به کتاب و سنت به روشنی هر چه بیشتر نمایان می گردد. دانایان بودنی که از نخستین و بایسته ترین صفات شایستگی امامت و رهبری پس از پیامبر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند و پس از ایشان، کسانی جامه خلافت را بر تن کردند که سوداگری بازارها، آنان را از فراگیری قرآن و احکام دین بازداشته بود و سر انجام کار خلافت به آن جایی

٦. نهج البلاغة: ٢ / ١٥٧ - ١٥٨. همچنین ر.ک: ینابیع المروة: ١ / ٢٠٨ - ٢٠٩.

٧. نهج البلاغة: ٢ / ١٥٧ - ١٥٨.

رسید که نباید می رسید. پس سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام تکیه بر جایگاه پیامبر زده و نگاهبان قرآن و سنت گردید و در آموزش و برانگیزاندن مردم بر آن دو اهتمام ورزید.

ایشان از يك سو به گرد آوری قرآن با افزودن آن چه از تفاسیر، تأویل ها و دیگر مسائلی که از پیامبر صلی الله علیه وآله دریافت کرده بود، پرداخته و برخی از دانشهای قرآن و سنت را به گروهی از خویشان، یاران و برخی صحابه مشهور آموزش دادند؛ گروهی که بزرگانشان کسانی همچون دو امام حسن و حسینعلیهما السلام، عبد الله بن عباس، عبد الله بن مسعود و مانندهای ایشان بود؛ هم اینانی که دانشهای قرآنی را در جهان اسلام گستراندند. از سویی دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام بر احکام و بخش های گوناگون دین دیده بانی کرد تا دامن دین را از گزند تحریف زیاده گویان، نسبت های بی پایه یاهو سرایان و تأویل های نادرست نادانان در امان دارد. از این رو اینان در تمامی امور دین، به ویژه چالشهای خاتمان براندازی که در میان مسلمانان روی می داد، بالاترین مرجعیت علمی و پناهگاهی امن شمرده می شدند و این حقیقتی است که به ناچار برخی بزرگان اهل سنت به آن اعتراف کرده و درباره اش چنین گفته اند:

وسؤال كبار الصحابة له، ورجوعهم إلى فتاويه وأقواله، في المواطن الكثيرة، والمسائل المعضلات، مشهور؛^۸

پرسش بزرگان صحابه از او [امیرالمؤمنین علیه السلام] و رجوع به فتاوا و سخنان وی در رویدادهای بسیار و مسائل پیچیده و دشوار، مشهور و پر آوازه است.

و چنین بود نهایت کوشش و تلاش امیرالمؤمنین و همچنین اولاد معصومش علیهم السلام در راه پاسداری و مراقبت از قرآن.

این اهتمام ویژه به قرآن بلند مرتبه، یکی از علل پیشتازی و پیشرفت اسلام بود، چنانکه به بازی گرفتن عهدین (تورات و انجیل) و دست بردن در آن، به سستی و فروماندگی یهود و نصارا انجامید. از این رو هجوم بر قرآن، کانون به هم رسیدن یهود و نصارا از سویی و مخالفان اسلام و مسلمین از سوی دیگر شد؛ چرا که اگر در این پیکار پیروز می شدند، به راستی که به ریشه اسلام آسیب زده بودند؛ لیکن خداوند متعال متعهد گردیده تا قرآن را محفوظ دارد، چرا که فرموده است:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)؛^۹

نادرستی و تباهی، از پیش و پشش به سراغ قرآن نمی آید.

از این رو دشمنان قرآن در همه عرصه ها، با خواری و کوچکی به قهر رانده شدند که بی گمان در این باره، ستایش پروردگار عالمیان را سزا است.

اما با این حال، شبهه تحریف همیشه مطرح بوده و بر زبان برخی نویسندگان متظاهر به نام اسلام جاری گشته است که با کمال تأسف، ایشان مزدورانی بودند تا از درون بر پیکر اسلام و قرآن تازیانه زنند و میان مسلمین فتنه برپا کنند. از این رو می بینیم که بیشتر اینان، از کینه‌ورزان به اهل البیت علیهم السلام و مذهب و پیروان ایشانند.

ما در این بحث، بی آن که در پی دفاع یا رد کسی باشیم، این شبهه را بازگو کرده و آن را به مانند مسأله ای سزاوار بحث، پیگیری و تحقیق می کنیم. ما در فصول این بحث، مهمترین آراء اشخاص و ادله ای که بر شبهه تحریف دامن زده اند - چه از شیعه و چه از اهل سنت - را به میان آورده و هر آن چه که در این باره گفته شده یا توان گفت را به بحث می نشینیم. ما اخبار و آثاری که ممکن است برای نظریه تحریف به آن تمسک کرده اند را شناسانده و علمایی که این نظریه به آنها نسبت داده شده - چه از شیعه و چه از اهل سنت - را معرفی می کنیم.

در این بحث، به این نتیجه خواهیم رسید که ادله نفی تحریف از کتاب، سنت و غیر این دو بسیار استوار بوده و بیشتر مسلمین جز اندک شماری، به نظریه عدم تحریف معتقدند و این گروه اندک نیز فریفته احادیث کتبی هستند که نزد اهل سنت به صحاح معروف گشته و سند این روایات به گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله باز می گردد که سردمدار آنها، کسی است که پذیرفته است «همه مردم حتی زنان پرده نشین نیز از او داناترند» و این همان چالش ما است. اما حق آن است که چنین احادیثی نادرست بوده و این کتب معروف به صحاح نیز همانند دیگر کتب، برخی نادرستی ها و ناروایی ها را در بر دارد و حق سزاوارتر است که پیروی گردد.

و از خداوند خواهانیم که ما را از خدمت گزاران قرآن و عترت پاک قرار داده و توفیق پیروی ایشان را به ما ارزانی دارد. اعمال ما را خالص گردانده و به آن چه محبوب و مرضی او است رهنمون سازد که به راستی او شنونده و اجابت کننده است.

علی حسینی میلانی

باب یکم

شیعه و تحریف

- * سخنی در معنای تحریف
- * سخنان بزرگان شیعه در نفی تحریف
- * ادله شیعه بر نفی تحریف
- * احادیث تحریف در کتب شیعه
- * شبهاتی پیرامون قرآن بر پایه احادیث شیعه
- * بررسی راویان احادیث تحریف در کتب شیعه

مقدمه

سخنی در معنای تحریف

پیش از آغاز اصل بحث، سزاوار است معانی واژه تحریف بررسی گردیده تا موضوع این نوشتار به شایستگی آشکار گردد. مرحوم آیت الله خویی رحمه الله در مقدمه کتاب تفسیری خود، تحقیق ارزنده ای در تبیین معنای تحریف ارائه داده است. ایشان می فرماید واژه تحریف به اشتراك لفظی در چند معنا به کار می رود که برخی از این معانی به نظر تمامی امت اسلامی در قرآن رخ داده، و برخی نیز به اتفاق تمامی مسلمانان، در قرآن راه نیافته است، و در پاره ای از معانی نیز میان مسلمانان اختلاف است که در ذیل به بررسی برخی از این موارد اشاره می کنیم.

۱. تحریف در معنا

ایشان در ادامه به بررسی موارد تحریف پرداخته و نخستین مورد تحریف را، تحریف در معنا یا «چیزی که از جایگاه اصلی خود بیرون برده شده و در غیر آن به کار رود» دانسته اند و این ادعا را مستند به آیه شریف (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ);^۱ برخی یهودیان کلمات خدا را تحریف کرده و از جایگاه حقیقیشان خارج می سازند، کرده است. وی در این باره می نویسد:

ولاخلاف بين المسلمين في وقوع مثل هذا التحريف في كتاب الله، فإن كل من فسّر القرآن بغير حقيقته، وحمله على غير معناه فقد حرّفه. وترى كثيراً من أهل البدع، والمذاهب الفاسدة قد حرّفوا القرآن بتأويلهم آياته على آرائهم وأهوائهم. وقد ورد المنع عن التحريف بهذا المعنى، وذمّ فاعله في عدّة من الروايات;^{۱۱}

بی گمان و بدون هیچ اختلافی میان مسلمانان، این معنای تحریف در تفسیر قرآن مجید روی داده است؛ زیرا هر کس آیات قرآن را بر خلاف معانی حقیقیش تفسیر کرده و معنایی غیر آن را منظور دارد، به وادی تحریف قدم گذارده است و چه بسیارند اهل بدعت و مذاهب فاسد که قرآن را به این معنا تحریف کرده و آیات آن را بر آراء و امیال خویش تأویل برده اند، در حالی

۱۰. سوره نساء، آیه ۴۶.

۱۱. البیان فی تفسیر القرآن: ۱۹۷ - ۱۹۸.

که به تحقیق، روایات پر شماری بر نادرستی این روش تفسیری پای فشرده و مرتکب آن را سخت ملامت و نکوهش کرده اند.

ایشان در ادامه به روایتی از کتاب شریف کافی اشاره می کنند که امام باقر علیه السلام، در نامه ای به سعد الخیر، این نکته را متذکر شده اند.^{۱۲-۱۳}
این معنای تحریف موضوع بحث ما نیست.

۲. تحریف در حروف یا حرکات قرآن

ایشان قسم دوم را تحریف در حروف یا حرکات قرآن می دانند، به این معنا که برخی حروف یا حرکات کلمات قرآن تغییر یافته، اما قرآنیت آن محفوظ مانده و از بین نرفته است.
ایشان این را نیز نوعی تحریف شمرده و معتقد است که بی گمان در قرآن روی داده است؛ زیرا که قرائات ده گانه قرآن متواتر نیستند. بنابراین پیامد این سخن، چنین خواهد بود که قرآن منزل حقیقی، تنها با یکی از آنها برابر بوده و دیگر قرائات، یا چیزی افزون تر از قرآن نازل شده دارند و یا کمتر.^{۱۴}
در این جا یادآور می شویم که یکی از مباحث مهم علوم قرآنی، بحث اختلاف قرائات است و ثمرات فراوان آن در دو علم فقه و اصول آشکار می گردد. برای نمونه آیه شریف (حَتَّى يَطْهُرْنَ)^{۱۵} به دو قرائت خوانده شده که هر يك با دیگری در کمی یا افزونی حرکات و حروف متمایز می باشند. نتیجه این اختلاف، دو برداشت فقهی متفاوت را در پی داشته که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. این نوع تحریف نیز در موضوع بحث ما جایی ندارد.

۳. تحریف در کلمات قرآن

مرحوم خوئی قسم سوم تحریف را در کلمات قرآن می دانند، به صورت افزایش یا کم شدن يك یا دو کلمه از مصحف شریف، بی آن که در حقیقت قرآن منزل خلل یا کمبودی روی داده باشد.

۱۲. ر.ک: الکافی: ۸ / ۵۳ / ح ۱۶.

۱۳. البیان فی تفسیر القرآن: ۱۸۷ - ۱۹۸.

۱۴. همان: ۱۹۸.

۱۵. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

به بیان ایشان، این نوع تحریف نیز در صدر اسلام و زمان صحابه روی داده است؛ زیرا به گواه قطعی تاریخ، در دوران خلافت عثمان، وی شماری از قرآن‌های موجود را سوزاند و همچنین به استانداران بلاد اسلامی دستور داد تا تمام قرآن‌ها را جز آن چه خودش گرد آورده بود، بسوزانند.^{۱۶} این رویداد، ما را به این نکته می‌رساند که مصحف‌های سوزانده شده، با قرآن نزد عثمان تفاوت‌هایی داشته است، در غیر این صورت دلیلی بر سوزاندن و از بین بردن آنها نبوده است.

تاریخ در این باره قضایای مفصلی را گزارش کرده است که از آن جمله می‌توان به خودداری عبدالله بن مسعود از دادن قرآن به دستگاه حاکم و کتک خوردن او از سوی عثمان اشاره کرد. هر چند وی پس از آن، مورد دلجویی عثمان قرار گرفت؛ اما سر انجام با ناراحتی و دلخوری از عثمان، دارفانی را وداع گفت. همچنین قرآن اُبی بن کعب را نیز به زور گرفتند.

در ادامه این نوشتار، به اندازه نیاز به این رویدادها خواهیم پرداخت.

۴. افزایش و کم شدن آیه و یا سوره، با حفظ قرآن منزل

ایشان قسم دیگر تحریف را این‌گونه بیان می‌کنند که تحریف به معنای افزایش یا کم شدن بخشی از یک آیه یا سوره، در عین محفوظ ماندن قرآن منزل و پذیرش همگانی بر قرائت آن بخش آیه، یا سوره توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است.

ایشان قائلند که این تحریف نیز در قرآن رخ داده است. برای نمونه موردی را اشاره می‌کنند که همه مسلمانان پذیرفته اند پیامبر اکرم «بسم الله الرحمن الرحيم» را در زمره تمامی سوره‌ها به جز آیات سوره توبه قرار می‌دادند؛ اما با این حال، در میان علمای اهل سنت اختلافی روی داده است که آیا آن نیز بخشی از قرآن است یا نه؟ برخی از آنها در زمره آیات قرآن نمی‌دانند؛ بلکه برخی همچون مالک بن انس، آوردن آن را پیش از سوره حمد در نمازهای واجب مکروه دانسته است؛ مگر آن که نیت هم آهنگی با دیگر مسلمانان را داشته باشند و برخی از ایشان نیز آن را در زمره قرآن می‌دانند. اما شیعه جزئیت «بسمله» را برای همه سور جز سوره توبه پذیرفته است. برخی از اهل تسنن نیز دیدگاه شیعه در سوره فاتحة الكتاب را پذیرفته اند.^{۱۷} بنابراین می‌توان گفت که این معنای تحریف در قرآن روی داده است.

۱۶. البیان فی تفسیر القرآن: ۱۹۸.

۱۷. ر.ک: همان: ۱۹۹ - ۲۰۰.

۵. تحریف به افزایش

این قسم از تحریف به این معنا است که بخش هایی از قرآن موجود، در زمره کلام الله نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیست. مرحوم خوئی می نویسند که این معنای تحریف به اجماع مسلمانان باطل بوده و هرگز روی نداده است؛ بلکه بطلان آن از بدیهیات شمرده می شود.^{۱۸}

۶. تحریف به کاهش

مرحوم خوئی آخرین قسم از تحریف را به نقصان در کتاب اختصاص داده است؛ یعنی قرآن نزد ما، همه آن چه از آسمان نازل گشته را در بر ندارد، بلکه بخشهایی از آن بر اثر رویدادهایی از مردم پوشیده مانده است.

ایشان انظار پیرامون این گونه تحریف را دچار اختلاف می دانند به طوری که برخی آن را پذیرفته و برخی نفی نموده اند.^{۱۹}

در این نوشتار معنای اخیر تحریف بررسی می گردد. ما معنای ششم تحریف را از دو زاویه واکاوی خواهیم کرد: نخست دیدگاه مکتب تشیع و دیگری منظر اهل سنت. هر يك از این دو نیز از منظر روایات وارد شده در نزد فریقین، و بررسی اقوال بزرگانشان مورد دقت قرار می گیرد.

۱۸. ر.ک: همان: ۲۰۰.

۱۹. ر.ک: همان.

فصل یکم

گفتار بزرگان شیعه

در نفی تحریف

آشکار است که روا نیست عقیده یا سخنی را به گروهی نسبت داد، جز بر پایه سخنان بزرگان ایشان و استناد به منابع معتبرشان. به راستی از قرن سوم تاکنون، همواره دانشمندان شیعه در نگاشته های خود در علوم گوناگون، پیرامون نفی تحریف سخن گفته اند. در کتب اعتقادی به هنگام بیان دیدگاهشان درباره قرآن؛ در کتب حدیث به هنگام معالجه احادیث موهم تحریف، با نگاه به سند و مدلول آنها؛ در نگاشته های فقهی به هنگام سخن از احکام قرائت در نماز، مثل آن که آیا باید پس از سوره حمد سوره کاملی قرائت شود یا خیر؟ و مانند آن. در کتب اصولی نیز به وقت سخن از حجیت ظواهر الفاظ قرآن.

اندیشمندان شیعه در تمامی این جایگاه ها بر بی کم و کاستی قرآن صحّه گذارده اند. برخی آشکارا گفته اند که هر کسی بگوید به باور شیعه، در قرآن راستین چیزی بیش از قرآن کنونی بوده، سخنی به دروغ گفته است. برخی دیگر اظهار داشته اند که علمای شیعه، بلکه علمای مسلمین بر نفی تحریف قرآن اجماع دارند، و برخی از ایشان نیز با بهره گیری از کتاب، سنت و غیر آن، بر نفی تحریف استدلال کرده اند و از این بالاتر، در این باره، برخی از اندیشمندان شیعه نگاشته ای ویژه ارائه داده اند.

بنابراین به باور شیعه، قرآن تحریف نشده و قرآن کنونی بی کم و کاست و همان قرآنی است که خداوند متعال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرو فرستاده است. این نه تنها عقیده گذشتگان ما، بلکه همان باور اندیشمندان کنونی شیعه است؛ چنانکه سخنان بزرگان و مشاهیر دانشمندان شیعه از بیش از هزار سال تاکنون گواهی بر این مدعاست که برای نمونه، به برخی از این سخنان اشاره می کنیم.

۱. شیخ صدوق [م ۳۸۱]

محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق رحمه الله که رئیس المحدثین و دارای مکتب روایی است، درباره تحریف قرآن چنین می نویسد:

اعتقادنا أنّ القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيّه محمّد صلى الله عليه وآله وسلّم هو ما بين الدفتين، وهو ما في أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك، ومبلغ سوره عند الناس مائة وأربع عشرة سورة. وعندنا أنّ الضحى وألم نشرح سورة واحدة، ولإيلاف وألم تر كيف سورة واحدة. ومن نسب إلينا أنّنا نقول إنّ أكثر من ذلك فهو كاذب. وما روي من ثواب قراءة كلّ سورة من القرآن، وثواب من ختم القرآن كلّّه، وجواز قراءة سورتين في ركعة نافلة، والنهي عن القران بين سورتين في ركعة فريضة، تصديق لما قلناه في أمر القرآن، و أنّ مبلغه ما في أيدي الناس. و كذلك ما روي من النهي عن قراءة القرآن كلّّه في ليلة واحدة، وأنّه لا يجوز أن يختم في أقلّ من ثلاثة أيام، تصديق لما قلناه أيضاً.

بل نقول: أنّه قد نزل من الوحي الذي ليس بقرآن، ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر الف آية، و ذلك مثل ... ومثل هذا كثير، كلّّه وحي ليس بقرآن، ولو كان قرآناً لكان مقروناً به، و موصلاً إليه غيرمفصول عنه، كما كان أميرالمؤمنين عليه الصلاة و السلام جمعه، فلمّا جاءهم به قال: «هذا كتاب ربّكم كما أنزل على نبيّكم، لم يزد فيه حرف، ولم ينقص منه حرف»، فقالوا: لا حاجة لنا فيه، عندنا مثل الذي عندك، فانصرف و هو يقول: (فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ).^{٢٠} و قال الصادق عليه السلام: «القرآن واحد، نزل من عند واحد، على [نبي] واحد، وإمّا الإختلاف من جهة الرواة»؛^{٢١}

به باور ما، قرآنی که خدا بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرو فرستاده همان قرآنی است که میان دو جلد قرار گرفته و اکنون در دستان مردم است و چیزی بیش از آن نیست. شمار سوره هایش نزد عامه به صد و چهارده می رسد؛ اما نزد ما «الضحی» و «الم نشرح» یک سوره شمرده می شود. همچنین «لإيلاف» و «الم تر كيف». پس هر که ما را متهم سازد که معتقدیم قرآن بیش از این بوده، بر ما دروغ بسته است. گواه ما بر این گفتار، روایاتی است که بر خواندن هر سوره ای از قرآن یا ختم کلّ قرآن وعده پاداش داده است. یا آن دسته روایاتی که قرائت دو سوره در یک رکعت از نماز مستحبی را جایز شمرده، ولی در نماز واجب روا نمی دارد.

٢٠. سوره آل عمران، آیه ١٨٧.

٢١. اعتقادات الإمامية: ٨٣ - ٨٤.

یا آن دسته روایاتی که از قرائت کل قرآن در یک شب باز داشته و آن را در کمتر از سه روز روا نمی دارد.

بلکه می گوئیم: به راستی برخی کلمات وحیانی دیگر که در زمره قرآن نیستند [احادیث قدسی] چنانچه به قرآن افزوده می شدند، آیات قرآن به هفده هزار آیه می رسید ... همه اینها در عین وحیانی بودن، قرآن شمرده نمی شوند؛ چرا که اگر قرآن بودند، به آن پیوسته شده و از آن جدایی نداشتند. چنانکه هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را گرد آوری کرد، آن را به میان مردم آورده چنین فرمود: «این کتاب پروردگارتان است، آنچنانکه بر پیامبر شما فرود آمده. نه حرفی به آن افزوده شده و نه از آن کم گردیده است». پس مردمان گفتند: ما را نیازی بدان نیست، آن چه در دست تو است مانندش نزد ما است. سپس امیرالمؤمنین از آنها روی برگردانده و این آیه شریف را بر زبان آوردند: «پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد داد و ستدی انجام دادند». امام صادق علیه السلام فرمودند: «قرآن یکی و از نزد یگانه ای و بر یک پیامبر فرود آمده و نا همگونی ها تنها از سوی روات پدید آمده است».

۲. شیخ مفید [م ۴۱۳]

محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید رحمه الله می نویسد:

وقد قال جماعة من أهل الإمامة: إنه لم ينقص من كلمة، ولا من آية، ولا من سورة، ولكن حذف ما كان مثبتاً في مصحف أمير المؤمنين عليه السلام من تأويله، و تفسير معانيه على حقيقة تنزيلة، وذلك كان ثابتاً منزلاً وإن لم يكن من جملة كلام الله تعالى الذي هو القرآن المعجز... وعندي أن هذا القول أشبه من مقال من ادعى نقصان كلم من نفس القرآن على الحقيقة دون التأويل، وإليه أميل، والله أسأل توفيقه للصواب؛^{۲۲}

گروهی از امامیه گفته اند: همانا چیزی از کلمه، آیه و سوره های قرآن کم نشده است؛ بلکه آن چه کاسته شده تأویلات و تفاسیری است که در قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام ثبت شده و بی آن که جزئی از قرآن معجزه گون شمرده شود، بیان گر حقیقت تنزیل بوده است... .

من این سخن را از سخن کسانی که ادعای نقصان حقیقی قرآن نموده اند، نه نقصان در تأویل شایسته تر می دانم و به آن گرایش دارم و از خداوند راهیابی به نیکی را خواهانم.

۳. سید مرتضی [متوفای ۴۳۶]

سید مرتضی بن علی بن حسین موسوی، ملقب به علم الهدی رحمه الله، پیرامون تحریف قرآن چنین آورده است:

إنَّ العلم بصحة نقل القرآن كالعلم بالبلدان، والحوادث الكبار، والوقائع العظام، والكتب المشهورة، وأشعار العرب المسطورة، فإنَّ العناية اشتدت، والدواعي توفرت على نقله وحراسته، وبلغت إلى حدٍّ لم يبلغه في ما ذكرناه، لأنَّ القرآن معجزة النبوة، ومأخذ العلوم الشرعية، والأحكام الدينيَّة، وعلماء المسلمين قد بلغوا في حفظه وحمايته الغاية، حتَّى عرفوا كلَّ شيٍ اختلف فيه من إعرابه وقراءته وحروفه وآياته، فكيف يجوز أن يكون مغيّراً، أو منقوصاً مع العناية الصادقة والضبط الشديد؟!^{۲۳}

آگاهی ما به درستی انتقال قرآن به ما [از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تاکنون] به مانند دانش ما به وجود شهرها، حوادث بزرگ، اتفاقات عظیم، کتب مشهور و اشعار نگاشته شده عرب است. بلکه می توان گفت انگیزه های حفظ و حراست از قرآن به اندازه ای افزایش می یابد که در همانندهایش یافت نمی شود؛ چرا که قرآن معجزه نبوت، سرچشمه علوم شریعت و احکام دین است. از این رو علمای مسلمین در صیانت و نگاهداری آن نهایت کوشش خود را روا داشته اند، به گونه ای که حتی هر آن چه در قرآن مورد اختلاف بوده، چه در اعراب، چه در قرائت و چه در حروف و آیاتش، از نگاه ایشان به دور نمانده است. پس با این اوصاف، چگونه می توان گفت که در قرآن کمبود و یا دگرگونی راه یافته است؟

وی همچنین می افزاید:

إنَّ العلم بتفصيل القرآن و أبعاضه في صحّة نقله كالعلم بجملته، وجرى ذلك مجرى ما علم ضرورة من الكتب المصنّفة ككتاب سيبويه والمزني، فإنَّ أهل العناية بهذا الشأن يعلمون من تفصيلهما ما يعلمونه من جملتهما، حتَّى لو أنّ مدخلاً أدخل في كتاب سيبويه باباً في النحو ليس من الكتاب، لعرف وميّز، و علم أنّه ملحق، و ليس من أصل الكتاب، وكذلك القول في كتاب

۲۳. تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۴۳، به نقل از سید مرتضی در جواب مسائل طرابلسیات.

المزني، و معلوم أنّ العناية بنقل القرآن و ضبطه، أصدق من العناية بضبط كتاب سيبويه و دواوين الشعراء؛

همانا علم به درستی نقل تفصیل قرآن و قسمت های آن، همانند دانستن صحت نقل همه قرآن است و این سخن، همانند مواردی است که به کتب دیگر نویسندگان مانند دو کتاب سیبویه و مزنی، آگاهی یقینی است؛ پس هنگامی اهل دانش به گستره و محدوده های این دو کتاب آگاهند، چنانچه کسی به کتاب سیبویه بآی از علم نحو بیفزاید، آن را شناخته و تشخیص می دهند و در می یابند که این باب در اصل کتاب نبوده و به آن ملحق شده است. همچنین است در کتاب مزنی. و آشکار است که روی آوری به نقل قرآن و نگهداری آن، از عنایت به حفظ کتب سیبویه و دیوان های شعرا بیشتر و سزاوارتر بوده است.

وی در ادامه می نویسد:

إنّ القرآن كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مجموعاً مؤلفاً على ما هو عليه الآن؛ همانا در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله گرد آمده بود و چنان بود که امروز نزد مردم است.

همچنین در ادامه می گوید:

واستدلّ على ذلك: بأنّ القرآن كان يدرّس ويحفظ جميعه في ذلك الزمان، حتّى عيّن على جماعة من الصحابة في حفظهم له، وأنّه كان يعرض على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويتلى عليه، وأنّ جماعة من الصحابة مثل عبد الله بن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما ختموا القرآن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم عدّة ختمات. وكلّ ذلك يدلّ بأدنى تأمل على أنّه كان مجموعاً مرتّباً غير مبتور ولا مبدوث؛

در این باره چنین شاهد آورده شده است که در عصر پیامبر خدا، تمامی قرآن آموزش داده شده و به خاطر سپرده می شد. حتی برخی برای به خاطر سپاری آن برگزیده شده و بر پیامبر اکرم عرضه می داشته و تلاوت می کردند. گروهی از صحابه همچون عبد الله بن مسعود، اُبی بن کعب و غیر این دو نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها به ختم قرآن پرداختند. همه اینها با کمترین اندیشه و تأملی، به گردآوری و به سامان بودن قرآن و بدون کاستی و زیادی دلالت می کند.

همچنین در ادامه می نویسد:

و ذكر أنّ من خالف في ذلك من الإمامية و الحشويّة لا يعتدّ بخلافهم، فإنّ الخلاف في ذلك مضاف إلى قوم من أصحاب الحديث، نقلوا أخباراً ضعيفة ظنّوا صحّتها، لا يرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحّته؛^{۲۴}

وی یاد آور می شود آنانی از امامیه و حشویه که با نفی تحریف نا همسو شده اند، قابل توجه نیستند. همانا این ناهمراهی به برخی اصحاب حدیث نسبت داده شده که برخی اخبار ضعیف را نقل کرده و گمان به درستی آنها برده اند، بی آن که به احادیث صحیح و قطعی روی آورند.

ایشان در موارد مختلف به نفی نقصان و کمبود در قرآن تصریح کرده است و به طوری این نظریه سید مرتضی پر آوازه گردیده است که برخی بزرگان اهل سنت به آن اشاره داشته و افزوده اند که وی قائل به تحریف قرآن را کافر می شمارد. در این باره ابن حجر عسقلانی، از ابن حزم چنین نقل می کند:

كان إمامياً، لكنّه يكفّر من زعم أنّ القرآن بدّل أو زيد فيه، أو نقص منه، وكذا كان صاحباہ أبو القاسم الرازي، وأبو يعلى الطوسي؛^{۲۵}

وی [سید مرتضی] از بزرگان امامیه است؛ لیکن کسانی که به نظریه تحریف روی آورده اند را تکفیر کرده و دو همراه او، ابوالقاسم رازی و ابو یعلی طوسی نیز چنین اند.

۴. شیخ طوسی [متوفای ۴۶۰]

مرحوم ابو جعفر محمد بن حسن طوسی ملقب به شیخ الطائفه، در مقدمه تفسیر التبیان می فرماید:

والمقصود من هذا الكتاب علم معانيه، وفنون أغراضه، وأما الكلام في زيادته ونقصانه فمما لا يليق به أيضاً، لأنّ الزيادة فيه مجمع على بطلانها والنقصان منه، فالظاهر أيضاً من مذهب المسلمين خلافه، وهو الأليق بالصحيح من مذهبنا، وهو الذي نصره المرتضى - رحمة الله عليه - وهو الظاهر في الروايات. غير أنّه رويت روايات كثيرة، من جهة الخاصة والعامة، بنقصان كثير من آي القرآن، و نقل شيء منه من موضع إلى موضع، طريقها الآحاد التي لا توجب علماً ولا عملاً،

۲۴. همان.

۲۵. لسان الميزان: ۴ / ۲۲۳.

والأولى الإعراض عنها، و ترك التشاغل بها، لأنّه يمكن تأويلها، ولو صحّت لما كان ذلك طعنًا على ما هو موجود بين الدفتين، فإنّ ذلك معلوم صحّته، لا يعترضه أحد من الأمة ولا يدفعه؛^{٣٦}

انگیزه ما از نگارش این تفسیر، آگاهی از معانی قرآن و شناخت فنون اغراض آن است؛ اما سخن گفتن از راه یابی زیادت و نقصان به آن سزاوار نیست؛ چرا که افزوده شدن قرآن، به اجماع همه مذاهب باطل است و کاهش از قرآن نیز به ظاهر پذیرش مسلمین را با خود ندارد و سزاوارتر به مذهب امامیه نیز دیدگاهی است که سید مرتضی رحمه الله آن را یاری رسانده و با ظاهر روایات نیز برابری می کند، جز آن که احادیث بسیاری از خاص و عام بر نقصان شمار زیادی از آیات قرآن و جابجایی برخی از آنها اشاره دارد. اما باید گفت تمامی آن روایات از اخبار آحاد بوده و دستاویز هیچ علم و عملی نمی گردند، بنابراین بهتر است از آنها رویگردانده و بدانها پرداخته نشود، چرا که می توان آنها را تأویل نمود. و بر فرض اگر چنین احادیثی صحیح باشند، خدشه ای بر قرآن کنونی وارد نخواهند ساخت، چرا که صحت قرآن آشکار بوده و هیچ يك از امت بر آن خرده نگرفته اند.

٥. امین الإسلام طبرسی [متوفای ٥٤٨]

مرحوم شیخ أبوعلی فضل بن حسن طبرسی، معروف به امین الإسلام نیز چنین می نگارد:

الكلام في زيادة القرآن ونقصانه، فإنه لا يليق بالتفسير. فأما الزيادة فيه: فمجمع على بطلانه. وأما النقصان منه: فقد روى جماعة من أصحابنا، وقوم من حشوية العامة: أنّ في القرآن تغييراً أو نقصاناً، والصحيح من مذهب أصحابنا خلافه؛^{٣٧}

سخن گفتن از راهیابی تحریف به قرآن سزاوار کتب تفسیر نیست، چرا که افزایش بر قرآن، به اجماع همه مذاهب نادرست بوده و کاهش آن نیز بر اساس دیدگاه درست اصحاب ما راهی به قرآن نیافته است؛ گر چه برخی علمای شیعه و جماعتی از حشویه به آن معتقد گشته اند.

٦. سید بن طاووس [متوفای ٦٦٤]

٣٦. التبيين في تفسير القرآن: ١ / ٣.

٣٧. تفسير مجمع البيان: ١ / ٤٣.

سید رضی الدین علی بن طاووس حلّی در کتاب ارزشمند سعد السعود، سخنانی در نفی تحریف ابراز داشته است. ایشان در بخشی از کتاب خود، نخست سخنی از جبائی می آورد که در تفسیر خود گفته است:

محنة الراضة على ضعفاء المسلمين أعظم من محنة الزنادقة;

آسیب و زیانی که رافضه بر پیکره ضعفای مسلمانان وارد ساخته، سهمگین تر است از گزندى است که زنادقه وارد ساخته اند.

وی در ادامه، بر پایه این پندار که شیعیان شبهه تحریف را پذیرفته اند، به تبیین ادّعی خود می پردازد.

مرحوم سید در واکنش به این سخنان می گوید:

فيقال له: كل ما ذكرته من طعن وقدح على من تذکر أنّ القرآن وقع فيه تبدیل وتغيير، فهو متوجه إلى سيّدك عثمان بن عفان، لأنّ المسلمين أطبقوا أنّه جمع الناس على هذا المصحف الشريف وحرّق ما عداه من المصاحف. فلولا اعتراف عثمان بأنّه وقع تبدیل وتغيير من الصحابة ما كان هناك مصحف يحرق وكانت تكون متساوية.

ويقال له: أنت مقرّ بهؤلاء القراء السبعة... فمن ترى ادّعى اختلاف القرآن وتغييره؟ أنتم وسلفكم، أو الراضة؟ ومن المعلوم من مذهب الذين تسمّيهم رافضة أنّ قولهم واحد في القرآن؛^{۲۸} در پاسخ وی گفته می شود که هر بدگویی و سرزنشی که به پذیرندگان دیدگاه تحریف روا داشتید، نخست به سرور خودتان عثمان بن عفان بازخواهد گشت؛ چرا که به گواه تاریخ، وی مردم را به پذیرش قرآنی واحد واداشت و دیگر مصحفها را به آتش کشید. پس اگر او باور نداشت که قرآن تحریف گردیده و صحابه در قرآن دست برده اند، قرآنی به آتش کشیده نمی شد و همه مصحفها با هم برابر بودند.

پاسخ دیگر آن که: شما به قرائت های هفت گانه اقرار دارید ... پس چه کسی است که به اختلاف در قرآن و دگرگونی آن روی آورده است؟ شما و گذشتگان یا رافضه؟ در حالی که از مذهب کسانی که شما آنها را رافضی می نامید، آشکار می گردد که در باره قرآن دیدگاه واحدی دارند.

مرحوم سید در بحثی که با ابو القاسم بلخی پیرامون جزء سوره بودن «بسمله» در انداخته، در حالی که بلخی دیدگاه عدم جزئیت را پذیرفته، به آشکاری گفته است که قرآن از زیاده و نقصان در امان بوده است، چنانکه عقل و شرع نیز چنین اقتضایی دارد.^{۲۹}

ایشان آن چه اهل سنت از عثمان و عایشه روایت نموده اند که در قرآن خطا و نادرستی راه یافته را انکار کرده و می گوید:

ألا تعجب من قوم يتركون مثل علي بن أبي طالب أفصح العرب بعد صاحب النبوة وأعلمهم بالقرآن والسنة ويسألون عائشة؟ أما يفهم أهل البصائر أن هذا لمجرد الحسد أو لغرض بعيد من صواب الموارد والمصادر... ولو ظفر اليهود والزنادقة بمسلم يعتقد أن في القرآن لحناً جعلوه حجة؛^{۳۰}

آیا از قومی شگفت زده نمی شوی که کسی مانند علی بن ابی طالب را که پس از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله فصیح ترین عرب و داناترین به قرآن و سنت بوده را رها کرده و از کسی همچون عایشه پاسخ می جویند؟ آیا دارندگان بینش در نمی یابند که این کار تنها از روی رشکورزی و انگیزه هایی به دور از راستی و درستی است و اگر یهود و زنادقه بر مسلمانی دست می یافتند که به خطای در قرآن باورمند بود، او را حجت قرار می دادند؟

۷. علامه حلی [متوفای ۷۲۶]

از مرحوم حسن بن یوسف بن مطهر، مشهور به علامه حلی پیرامون تحریف قرآن چنین پرسیدند: ما يقول سيّدنا في الكتاب العزيز هل يصحّ عند أصحابنا أنه نقص منه شيء أو زيد فيه أو غير ترتيبه أم لم يصحّ عندهم شيء من ذلك؟ أفدنا أفادك الله من فضله وعاملك بما هو من أهله؛ در باره قرآن چه می فرمایید؟ آیا شیعیان می پذیرند که در آن زیادت و نقصانی روی داده یا ترتیب آن دگرگون گردیده است؟ پاسخ ما را گویند که خدا شما را از فضل خود فایده بخشی داده و به آن چه سزاوار بزرگی او است بر شما روا دارد. ایشان در پاسخ می نویسد:

۲۹. ر.ک: همان: ۱۹۳ - ۱۹۴.

۳۰. همان: ۲۹۶.

الحقُّ أنَّه لا تبديل ولا تأخير ولا تقديم فيه، وأنَّه لم يزد ولم ينقص، ونعوذ بالله تعالى من أن يعتقد مثل ذلك وأمثال ذلك، فإنَّه يوجب التطرُّق إلى معجزة الرسول عليه وآله السلام المنقولة بالتواتر؛^{٣١}

حق آن است که در قرآن هیچ گونه تبدیل و جابجایی و یا زیادت و کاستی روی نداده است و ما از چنین نسبت هایی به کلام الله به خدا پناه می بریم، چرا که معجزه جاودان پیامبر صلی الله علیه وآله که به تواتر نقل شده است را به چالش می کشد.

۸. زین الدین بیاضی عاملی [متوفای ۸۷۷]

ایشان می گوید:

علم بالضرورة تواتر القرآن بجملته و تفاصيله، وكان التشديد في حفظه أتم، حتى نازعوا في أسماء السور و التفسيرات. وإيما اشتغل الأكثر عن حفظه بالتفكر في معانيه و أحكامه، و لو زيد فيه أو نقص، لعلمه كل عاقل و إن لم يحفظه، لمخالفة فصاحته و أسلوبه؛^{٣٢}

به ضرورت دانسته شده که تمامی قرآن و بخش هایش متواتر بوده و تلاش در نگاهداری آن تام تر است، به گونه ای که حتی در نام سوره ها و تفسیر آیات آن، کشمکش کرده اند و بیشتر از پرداختن به حفظ قرآن، به تفکر در معانی و احکامش کوشیده اند و اگر چنانچه افزایش یا کاهش رخ می داد، هر عاقلی - هر چند که حافظ قرآن نبود - آن را درمی یافت؛ چرا که با شیوایی و روش آن ناسازگار بود.

۹. شیخ علی بن عبد العالی کرکی عاملی [متوفای ۹۴۰]

ایشان که به محقق ثانی شهرت یافته اند، رساله ای در نفی نقصان قرآن نگاشته که سید محسن اعرجی بغدادی، بیشتر سخنان وی را در کتاب شرح الوافی فی علم الاصول بازتاب داده است. وی در این رساله، بر دیدگاه خود چنین خدشه می کند. مرحوم اردوبادی می نویسد: آن گاه که در باره روایات نقیصه در قرآن از ایشان پرسیده شد، وی در پاسخ گفت:

۳۱. أجوبة المسائل المهنية: ۱۲۱ / مسأله ۱۳.

۳۲. الصراط المستقیم: ۱ / ۴۵ / ش ۶.

بأنّ الحديث إذا جاء على خلاف الدليل والسنة المتواترة، أو الإجماع، ولم يمكن تأويله، ولا حملة على بعض الوجوه، وجب طرحه؛^{۳۳}

هنگامی که حدیثی با دلیل، سنت متواتر و یا اجماع ناسازگاری داشت و تأویل و توجیه آن نیز ممکن نبود، می بایست آن را به کناری نهاد.

۱۰. شیخ فتح الله کاشانی [متوفای ۹۸۸]

وی نیز در تفسیر منهج الصادقین،^{۳۴} به هنگام تفسیر آیه شریف (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)، به آشکاری تحریف را نفی می کند.

۱۱. سید نور الله تستری [م ۱۰۱۹]

ایشان به قاضی شهید معروف گشته است. وی در کتاب کلامی خود مصائب النواصب، در نفی تحریف گفته است:

ما نسبه إلى الشيعة الإمامية من قولهم بوقوع التغيير في القرآن ليس ممّا قال به جمهور الإمامية، وإنما قال به شذمة قليلة منهم، لا اعتداد بهم فيما بينهم؛^{۳۵}

شبهه تحریف که به شیعه امامیه بر بسته اند، با دیدگاه جمهور امامیه ناسازگار است و چنین نظریه ای جز از سوی شماری اندک نیامده که اعتنایی به آنها نمی گردد.

۱۲. شیخ محمد بن حسین (شیخ بهایی) [متوفای ۱۰۳۰]

شیخ محمد بن حسین بهاء الدین عاملی، معروف به شیخ بهایی در این باره می گوید:

الصحيح أنّ القرآن العظيم محفوظ عن ذلك، زيادة كان أو نقصاناً، ويدلّ عليه قوله تعالى: (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). وما اشتهر بين الناس من إسقاط اسم أمير المؤمنين عليه السلام منه في بعض المواضع مثل قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ - في علي -) وغير ذلك فهو غير معتبر عند العلماء؛^{۳۶}

۳۳. مباحث في علوم القرآن - مخطوط.

۳۴. ر.ك: تفسير منهج الصادقین: ۱۵۳ / ۵.

۳۵. مصائب النواصب في الردّ على نواقض الروافض: ۲ / ۱۱۴ - ۱۱۵.

۳۶. آلاء الرحمن في تفسير القرآن: ۱ / ۲۶، به نقل از شیخ بهایی.

دیدگاه درست آن است که قرآن کریم از هر گونه تحریف در امان بوده است، چه به افزونی و چه به کاستی. گواه بر آن، سخن خداوند متعال است که می فرماید: (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). و آن چه میان مردم پر آوازه گردیده که نام امیرالمؤمنین علیه السلام از برخی آیات مانند (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - فِي عَلَيٍّ -) و غیر آن کاسته شده، نزد دانشمندان بی اساس است.

۱۳. علامه تونی [متوفای ۱۰۷۱]

وی نیز در این باره می گوید:

والمشهور أنه محفوظ ومضبوط كما أنزل، لم يتبدل ولم يتغير، حفظه الحكيم الخبير، قال الله تعالى: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)^{۳۷} دیدگاه مشهور چنین است که قرآن آنچنان که فرود آمده، محفوظ و مضبوط مانده است. نه دگرگون شده و نه تغییر یافته، بلکه حکیمی خیر آن را پاسداری کرده است؛ چنانکه خداوند متعال فرموده: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

۱۴. شیخ محمد محسن (فیض کاشانی) [متوفای ۱۰۱۹]

وی پس از نقل روایت بزنتی که می گوید:

قال: دفع إليّ أبو الحسن عليه السلام مصحفاً وقال: «لا تنظر فيه»، ففتحته وقرأت فيه: (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) فوجدت فيها اسم سبعين رجلاً؛ حضرت رضا علیه السلام قرآنی به من داد و فرمود: «در آن نگاه مکن»، پس من آن را باز کرده و آیه (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) را خواندم که در آن نام هفتاد نفر [از قریش را] یافتم.

چنین گفته است:

لعل المراد أنه وجد تلك الأسماء مكتوبة في ذلك المصحف تفسيراً «للذين كفروا والمشركين» مأخوذة من الوحي، لا أنها كانت من أجزاء القرآن، وعليه يحمل ما في الخبرين السابقين... وكذلك كل ما ورد من هذا القبيل عنهم عليهم السلام... فإنه كله محمول على ما قلناه، ولأنه لو كان تطرق التحريف والتغيير في ألفاظ القرآن لم يبق لنا اعتماد على شيء منه، إذ على هذا يحتمل كل

آیه منه أن تكون محرّفة ومغیّرة، وتكون علی خلاف ما أنزله الله، فلا يكون القرآن حجّة لنا، وتنتفي فائدته وفائدة الأمر باتّباعه والوصیة به، وعرض الأخبار المتعارضة علیه؛ شاید مراد بزنتی این باشد که وی آن نام ها را در تفسیر و حیانی آیه شریف «للذین كفروا و المشركین» یافته، نه آن که بخشی از قرآن بوده است. دو خبر پیشین نیز چنین تأویل می شود... و همچنین هر آن چه از معصومان علیهم السلام در این باره وارد شده است ... بنابراین، همه این گونه روایات برآن چه ما گفتیم حمل می شود؛ چرا که اگر تحریف و تغییر به الفاظ قرآن راه یافته باشد، دیگر نمی توان به هیچ بخش قرآن اعتماد کرد؛ زیرا گمان می رود که هر آیه آن تحریف شده و دگرگون باشد و با آن چه خداوند فرستاده ناسازگار. بنابراین، قرآن دیگر بر ما حجت نبوده، سود آن تباه و دستور و سفارش به آن بیهوده می گشت. همچنین عرضه روایات متعارض به آن بی معنا بود.

ایشان سپس به سخن شیخ صدوق - که پیش از این گذشت - و برخی روایات استشهاد می کند.^{۳۸}

وی همچنین در تفسیر آیه (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) می گوید:

من التحریف والتغییر والزیادة والنقصان؛^{۳۹}

[خداوند قرآن را از گزند] تحریف، دگرگونی و افزایش و کاهش مصون داشته است.

۱۵. شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی [متوفای ۱۱۰۴]

ایشان نیز چنین می گوید:

إنّ من تتبّع الأخبار وتفحص التواریخ والآثار علم - علماً قطعياً - بأنّ القرآن قد بلغ أعلى درجات التواتر، وأنّ آلاف الصحابة كانوا يحفظونه ويتلونه، وأنّه كان علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم مجموعاً مؤلفاً؛^{۴۰}

همانا هر که اخبار را بررسی کرده و در تاریخ و آثار علمی جستجو نماید، به یقین خواهد یافت که قرآن در بالاترین رده تواتر بوده و هزاران نفر از صحابه آن را حفظ و تلاوت کرده اند و مجموع این قرآن، در همان عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گراوری شده است.

۳۸. ر.ک: الوافی: ۹ / ۱۷۷۸.

۳۹. تفسیر الاصفی: ۱ / ۶۲۶.

۴۰. الفصول المهمة فی تألیف الأمة: ۲۴۲ / فصل ۱۱.

۱۶. علامه محمدباقر مجلسی [متوفای ۱۱۱۱]

ایشان پس از آوردن احادیث دلالت کننده بر نقصان قرآن، سخنی از شیخ مفید، به این عبارت به میان می آورد:

فإن قال قائل: كيف يصحّ القول بأنّ الذي بين الدفتين هو كلام الله تعالى على الحقيقة من غير زيادة ولا نقصان وأنتم تروون عن الأئمة عليهم السلام أنّهم قرأوا: «كنتم خير أئمة أخرجت للناس»، وكذلك: «جعلناكم أئمة وسطاً»، وقرأوا: «يسئلونك عن الأنفال»، وهذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس؟ قيل له: قد مضى الجواب عن هذا، وهو: إنّ الأخبار التي جاءت بذلك أخبار آحاد لا يقطع على الله تعالى بصحتها، فلذلك وقفنا فيها ولهم نعدل عمّا في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيّناه.

مع أنّه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلتين، أحدهما، ما تضمّنه المصحف، والثاني ما جاء به الخبر، كما يعترف مخالفونا به من نزول القرآن على وجوه شتى؛^{۴۱}

اگر کسی بگوید: چگونه این دیدگاه درست است که آن چه در میان دو جلد قرآن قرار دارد همان کلام الله واقعی است، بی افزونی و کاستی، در حالی که روایاتی از ائمه علیهم السلام دارید که ایشان برخی آیات را به گونه ای دیگر جز آن چه در قرآن کنونی است قرائت کرده اند مانند: «کنتم خير أئمة أخرجت للناس»، یا «جعلناكم أئمة وسطاً» و یا «يسئلونك عن الأنفال».

در پاسخ به او می گوییم: پیش از این، چنین جواب داده شد که این روایات از اخبار آحاد بوده و درستی آنها یقینی نیست؛ از این رو ما در این باره توقف کرده و بر پایه آن چه دستور یافته ایم از قرآن کنونی عدول نخواهیم کرد. با این حال، انکار نمی شود که این آیات به دو قرائت خوانده شده؛ یکی آن گونه که در مصحف است و دیگری آن گونه که در خبر آمده و این همانند سخنی است که مخالفان ما [اهل سنت] به آن معتقدند که قرآن بر وجوه مختلفی نازل گشته است.

۱۷. سید علی بن معصوم مدنی شیرازی [متوفای ۱۱۱۸]

از ظاهر سخنان وی نیز در شرح صحیفه سجادیه، نفی تحریف به دست می آید که جویندگان می توانند به آن مراجعه کنند.^{۴۲}

۱۸. سید ابو القاسم جعفر موسوی خوانساری [متوفای ۱۱۵۷]

ایشان نیز در کتاب مناہج المعارف به این دیدگاه روی آورده است؛ از این رو برای پیگیری می توان به آن مراجعه کرد.

۱۹. سید بحر العلوم [متوفای ۱۲۱۲]

مرحوم سید محمد مهدی طباطبایی معروف به بحر العلوم، در بحث حجیت کتاب چنین به توصیف قرآن می پردازد:

الكتاب هو القرآن الكريم والفرقان العظيم والضيء والنور والمعجز الباقي على مرّ الدهور، وهو الحقّ الذي لا يأتیه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من لدن حكيم حميد، أنزله بلسان عربي مبين هدى للمتقين و بياناً للعالمين؛

کتابی که ما به حجیتش باور داریم، همان قرآن کریم و فرقان عظیم است. روشنایی آن ذاتی و نورش گسترده، معجزه است و در گذر ایام ماندگار. او همان حقی است که هیچ باطلی به آن راه نداشته، نه از پیش و نه از پسش. فرو فرستاده ای از سوی حکیمی ستوده که به زبان عربی آشکار نازل گشته تا هدایتی برای متقین و بیانی برای عالمیان باشد.

وی سپس دو روایت «القرآن أربعة أرباع» و «القرآن ثلاثة أثلاث» - که پس از این خواهد آمد - را آورده و در ادامه می گوید:

و الوجه حمل الأثلاث و الأرباع على مطلق الأقسام و الأنواع و إن اختلف في المقدار؛^{۴۳}
توجیه این روایت این است که اگر چه سه بخش و چهار بخش در مقدار متفاوت اند، ولی می توان بر مطلق اقسام و انواع حمل نمود.

۴۲. ر.ک: ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین علیه السلام: ۵ / ۳۹۱ - ۳۹۳.
۴۳. الفوائد فی علم الأصول، مبحث حجیة الكتاب - مخطوط.

۲۰. شیخ جعفر کاشف الغطاء [م ۱۲۲۸]

شیخ جعفر معروف به کاشف الغطاء نیز در این باره می نویسد:

لاریب فی أنه [القرآن] محفوظ من النقصان بحفظ الملک الدیان، كما دلّ علیه صریح القرآن وإجماع العلماء فی جمیع الأزمان، ولا عبرة بالنادر. وما ورد من أخبار النقیصة تمنع البدیهة من العمل بظاهرها ولا سیما ما فیہ نقص ثلث القرآن أو کثیر منه، فإنّه لو کان ذلك لتواتر نقله لتوفّر الدواعی علیه، ولاتّخذہ غیر أهل الإسلام من أعظم المطاعن علی الإسلام و أهله، ثمّ کیف یكون ذلك و کانوا شدیدي المحافظة علی ضبط آیاته و حروفه؟ ... فلا بُدّ من تأویلها بأحد وجوه؛^{۴۴} بی گمان سرپرست و فرمانروای دین، قرآن را از راه یافتن هر گونه کاستی مصون داشته است؛ چنانکه صریح قرآن به آن اشاره داشته و علمای همه دوران بر آن پای فشرده اند. اقوال نادر بی اعتبارند و بداهت عدم تحریف، ظاهر اخبار دال بر نقصان را زمین گیر می سازد؛ به ویژه آن روایاتی که يك سوم قرآن یا بیش از آن را ناقص می دانند. بی گمان، اگر چنین نقصان بزرگی در قرآن روی داده بود، بایست پی در پی خورش به ما می رسید، چرا که در این باره انگیزه فراوانی یافت می شد و هر آینه دست مایه سرزنش مردم آیین های دیگر بر اهل اسلام قرار می گرفت. از آن گذشته، چگونه ممکن است با این همه اهتمام در حفظ آیات و حروف قرآن، چنین نقصانی روی دهد؟ ... پس ناگزیر این اخبار بر یکی از وجوه تأویل می شود.

۲۱. سید محسن اعرجی کاظمی [متوفای ۱۲۲۸]

چکیده گفتار وی چنین است:

وإمّا الكلام فی النقیصة، وبالجملة، فالخلاف إمّا یعرف صریحاً من علی بن ابراهیم فی تفسیره، وتبعه علی ذلك بعض المتأخّرين تمسّكاً بأخبار آحاد رواها المحدثون علی غرّها، كما رووا أخبار الجبر والتفویض والسهو والبقاء علی الجنابة ونحو ذلك؛ سخن در نقصان و تحریف قرآن است. پذیرش این دیدگاه در تفسیر علی بن ابراهیم آشکارا دیده می شود و برخی از متأخران نیز بر پایه پاره ای اخبار آحاد، از او پیروی کرده اند. اخباری

که محدثان از روی غفلت روایت کرده اند، همچنانکه برخی اخبار ناسازگار دیگر را نیز پیرامون جبر و تفویض، سهو، بقاء بر جنابت و دیگر موارد بازگو کرده اند.

وی سپس از رویداد قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام، شاهی بر سخن خود آورده، می نویسد:

لما اشتمل عليه من التأويل والتفسير، وقد كان عادة منهم أن يكتبوا التأويل مع التنزيل، والذي يدل على ذلك قوله عليه السلام في جواب الثاني: «ولقد جئت بالكتاب كمالاً مشتملاً على التأويل والتنزيل، والمحكم والمتشابه، والناسخ والمنسوخ». فإنه صريح في أن الذي جاءهم به ليس تنزيلاً كلاً؛^{٤٥}

قرآن ایشان تأویل و تفسیر قرآن را نیز در برمی گرفت که خود رویه ای در میان اصحاب بود که با تنزیل، تأویل را نیز همراه می کردند. گواه این سخن، فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به خلیفه دوم است که فرمود: «به راستی کتاب کاملی را بر شما نمایاندم که در بردارنده تأویل و تنزیل، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ بود». این سخن آشکار می کند که همه بخش های قرآن ایشان تنزیل نبوده است.

۲۲. سید محمد طباطبایی [متوفای ۱۲۴۲]

وی در این باره می نویسد:

لا خلاف أن كل ما هو من القرآن يجب أن يكون متواتراً في أصله وأجزائه، وأما في محله ووضعه وترتيبه، فذلك عند محققى أهل السنة، للقطع بأن العادة تقضي بالتواتر في تفاصيل مثله، لأن هذا المعجز العظيم الذي هو أصل الدين القويم والصراط المستقيم مما توفر الدواعي على نقل جملة وتفصيله، فما نقل أحاداً ولم يتواتر يُقطع بأنه ليس من القرآن قطعاً؛^{٤٦}

بی هیچ اختلاف، باید قرآن در اصل و اجزائش متواتر باشد. اما در محل آیات و نحوه چینش آنها نیز نزد محققان اهل سنت اختلافی نیست، چرا که بی گمان تفصیل در مانند چنین کتابی، عادتاً متواتر است؛ زیرا چنین معجزه بزرگ که پایه دین و صراط مستقیم است، انگیزه های

۴۵. بحر الفوائد في شرح الفرائد: ۱ / ۹۹، به نقل از سید محسن أعرجی.

۴۶. مفاتيح الأصول، مبحث حجیة ظواهر الكتاب.

فراوانی در نقل جمله ها و تفصیل آن پدید می آید. بنابر این، بی گمان نقل های واحد و نا متواتر، در زمره قرآن شمردن نمی شوند.

۲۳. شیخ ابراهیم کلباسی [متوفای ۱۲۶۲]

وی می گوید:

إِنَّ النِّقْصَانَ فِي الْكِتَابِ مِمَّا لَا أَصْلَ لَهُ؛^{۴۷}

دیدگاه نقصان قرآن بی پایه است.

۲۴. سید محمد شهشهانی [متوفای ۱۲۸۹]

وی نیز در کتاب عروة الوثقی، به هنگام بحث از قرآن، به آشکارا تحریف را نفی کرده و آن را به جمهور مجتهدان نسبت داده است.^{۴۸}

۲۵. سید حسین کوه کمره ای [متوفای ۱۲۹۹]

وی نیز به روشنی دیدگاه تحریف را رد کرده و استدلالاتی برای این ادعایش آورده است. چکیده آنها چنین است:

۱. اصل، زیرا تحریف رویدادی مشکوک است؛

۲. اجماع؛

۳. ناسازگاری دیدگاه تحریف با معجزه بودن قرآن؛

۴. سخن خداوند متعال (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)؛

۵. أخبار ثقلین؛

۶. روایاتی که به تمسك به همین قرآن دستور می دهد.^{۴۹}

۲۶. شیخ موسی تبریزی [متوفای ۱۳۰۷]

۴۷. إشارات الأصول، مبحث حجیة ظواهر الكتاب.

۴۸. ر.ك: البيان في تفسير القرآن: ۲۰۰، به نقل از شهشهانی.

۴۹. ر.ك: بشرى الوصول إلى اسرار علم الأصول، بحث حجیة ظواهر الكتاب - مخطوط.

وی نیز در کتاب شرح الرسائل فی علم الأصول، استدلال‌هایی برای نفی تحریف قرآن آورده و در ادامه، اخبار تحریف را تأویل کرده است.^{۵۰}

۲۷. سید محمدحسین شهرستانی [متوفای ۱۳۱۵]

ایشان نیز در رساله‌ای با نام رساله فی حفظ کتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف، با ادله‌ای کارآمد، دیدگاه عدم تحریف را اثبات می‌کند.

۲۸. شیخ محمد حسن آشتیانی [متوفای ۱۳۱۹]

مرحوم شیخ محمد حسن آشتیانی در این باره چنین نگاشته است:

المشهور بین المجتهدين والأصوليين - بل اکثر المحدثين - عدم وقوع التغير مطلقاً، بل ادعى
غيرواحد الإجماع على ذلك؛^{۵۱}

مجتهدان و اصولیان، بلکه بیشتر محدثان بر این باورند که در قرآن هیچ گونه تغییری رخ نداده است؛ بلکه شماری ادعای اجماع نموده اند.

۲۹. شیخ محمد حسن بن عبدالله مامقانی نجفی [متوفای ۱۳۲۳]

ایشان در کتاب بشری الوصول إلى أسرار علم الأصول، پایبندی خود را به دیدگاه عدم تحریف نمایان ساخته است.^{۵۲}

۳۰. شیخ عبد الله بن محمد حسن مامقانی [متوفای ۱۳۵۱]

وی پس از بیان شرح حال زندگی «ربیع بن خثیم» چنین گفته است:

فتحصّل من ذلك كلّهُ أنّ ما صدر من المحدث النوري رحمه الله من رمي الرجل بضعف الإيمان
ونقص العقل جرأة عظيمة كجرأته على الإصرار على تحريف كتاب الله المجيد؛^{۵۳}

۵۰. ر.ک: أوثق الوسائل في شرح الرسائل: ۹۱ - ۹۲.

۵۱. بحر الفوائد في شرح الفرائد: ۱ / ۹۹.

۵۲. ر.ک: بشری الوصول إلى أسرار علم الأصول - مخطوط.

۵۳. تنقيح المقال: ۱ / ۴۲۶، باب الربيع.

از آن چه گفته شد بر می آید که مرحوم محدث نوری با نسبت دادن ضعف ایمان و نقص عقل به ربیع بن خثیم، بی باکی بزرگی به خرج داده است؛ همانند ناهراسی وی در اصرار بر تحریف قرآن.

۳۱. شیخ محمد جواد بلاغی [متوفای ۱۳۵۲]

او در این باره چنین گفته است:

ولئن سمعت في الروايات الشاذة شيئاً في تحريف القرآن وضياع بعضه، فلا تقم لتلك الروايات وزناً، وقل ما يشاء العلم في اضطرابها ووهنها وضعف روايتها ومخالفتها للمسلمين، وفيما جاءت به في رواياتها الواهية من الوهن وما ألقته بكرامة القرآن مما ليس له شبه به؛^۴ اگر چنانچه در روایات شمار اندکی تو را به تحریف قرآن و از بین رفتن برخی از آن رهنمون کرد، به آنها اعتنایی نکن و پیرامون پریشانی، وهن و ضعف روایشان و مخالفتش با مسلمانان هر چه دانشت اقتضا می کند بازگو. همچنین آن وهن هایی که در روایات سست اینان آمده و نسبت های ناروایی که به قرآنی - که شبیه آن وجود ندارد - بسته اند را نمایان سازد.

۳۲. شیخ محمدحسین کاشف الغطاء [متوفای ۱۳۷۳]

شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در کتاب أصل الشیعه و أصولها می گوید:

وإنَّ الكتاب الموجود في أيدي المسلمين هو الكتاب الذي أنزله الله إليه للإعجاز والتحدّي ولتعليم الأحكام وتمييز الحلال من الحرام، وإنَّه لا نقص فيه ولا تحريف ولا زيادة، وعلى هذا إجماعهم. ومن ذهب منهم أو من غيرهم من فرق المسلمين إلى وجود نقص فيه أو تحريف فهو مخطئ يردّه نصّ الكتاب العظيم (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). والأخبار الواردة من طرقنا أو طرقهم الظاهرة في نقصه أو تحريفه ضعيفة شاذة، وأخبار آحاد لا تفيد علماً ولا عملاً، فإمّا أن تأوّل بنحو من الإعتبار أو يضرب بها الجدار؛^۵

۵۴. آلاء الرحمن في تفسير القرآن: ۱ / ۱۸.

۵۵. أصل الشيعة وأصولها: ۲۲۰.

همانا کتابی که اکنون در دسترس مسلمین است، همانی است که خداوند متعال برای اعجاز و همآورد طلبی فرو فرستاده و قرآنی که آموزنده احکام و جدا کننده حلال و حرام است، به اجماع مسلمین نه کاهش و افزایشی و نه تحریفی در آن روی نداده است.

هر گروهی از مسلمین که قرآن را تحریف شده بدانند، بی گمان به خطا رفته و نص قرآن را که فرموده (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) را رد کرده است.

آن دسته روایاتی که از ما و یا اهل سنت وارد شده و ظهورش بر نقص و تحریف اشاره دارد ناتوان و اندکند. چنین روایاتی نه علم و نه عملی در پی نخواهند داشت؛ پس یا تأویل گردیده و یا به کناری نهاده می شوند.

۳۳. سیّد عبدالحسین شرف الدین عاملی [متوفای ۱۳۸۱]

سیّد شرف الدین نیز چنین می گوید:

المسألة الرابعة: نسب إلى الشيعة القول بتحريف القرآن بإسقاط كلمات وآيات؛ مسألة چهارم: دیدگاه تحریف و کاهش یافتن برخی کلمات و آیات را بر شیعه نسبت داده شده است.

فأقول: نعوذ بالله من هذا القول، ونبرأ إلى الله تعالى من هذا الجهل، وكل من نسب هذا الرأي إلينا جاهل بمذهبنا أو مفتر علينا، فإن القرآن العظيم والذكر الحكيم متواتر من طرفنا بجميع آياته وكلماته وسائر حروفه وحركاته وسكناته تواتراً قطعياً عن أمة الهدى من أهل البيت عليهم السلام لا يرتاب في ذلك إلا معتوه، وأمة أهل البيت كلهم أجمعون رفعوه إلى جدّهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الله تعالى، وهذا أيضاً ممّا لا ريب فيه.

وظواهر القرآن الحكيم فضلاً عن نصوصه أبلغ حجج الله تعالى، وأقوى أدلة أهل الحق بحكم الضرورة الأولية من مذهب الإمامية، وصحاحهم في ذلك متواترة من طريق العترة الطاهرة، ولذلك تراهم يضربون بظواهر الصحاح - المخالفة للقرآن - عرض الجدار ولا يابّهون بها، عملاً بأوامر أمتهم عليهم السلام.

وكان القرآن مجموعاً أيام النبي صلى الله عليه وآله وسلم على ما هو عليه الآن من الترتيب والتنسيق في آياته وسوره وسائر كلماته وحروفه، بلا زيادة ولا نقصان، ولا تأخير، ولا تبديل ولا تغيير.

وصلاة الإمامية بمجرد ما دليل على ذلك، لأنهم يوجبون بعد فاتحة الكتاب - في كل من الركعة الأولى والركعة الثانية من الفرائض الخمس - سورة واحدة تامة غير الفاتحة من سائر السور، ولا يجوز عندهم التبعض فيها ولا القرآن بين سورتين على الأحوط، وفقههم صريح بذلك، فلولا أن سور القرآن بأجمعها كانت زمن النبي صلى الله عليه وآله وسلم على ما هي الآن عليه في الكيفية والكمية ما تسنى لهم هذا القول، ولا أمكن أن يقوم لهم عليه دليل.

أجل، إن القرآن عندنا كان مجموعاً على عهد الوحي والنبوة، مؤلفاً على ما هو عليه الآن، وقد عرضه الصحابة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وتلوه عليه من أوله إلى آخره، وكان جبرائيل عليه السلام يعارضه صلى الله عليه وآله وسلم بالقرآن في كل عام مرة، وقد عارضه به عام وفاته مرتين، وهذا كله من الأمور الضرورية لدى المحققين من علماء الإمامية، ولا عبرة ببعض الجامدين منهم، كما لا عبرة بالحشوية من أهل السنة القائلين بتحريف القرآن والعياذ بالله فإنهم لا يفقهون.

نعم، لا تخلو كتب الشيعة وكتب السنة من أحاديث ظاهرة بنقص القرآن، غير أنها مما لا وزن لها عند الأعلام من علمائنا أجمع، لضعف سندها ومعارضتها بما هو أقوى منها سنداً، وأكثر عدداً، وأوضح دلالة، على أنها من أخبار الآحاد، وخبر الواحد إنما يكون حجة إذا اقتضى عملاً، وهذه لا تقتضي ذلك، فلا يرجع بها عن المعلوم المقطوع به، فليضرب بظواهرها عرض الحائط؛^{٥٦}

در پاسخ می گوئیم: از این چنین سخن جاهلانه ای به خدا پناه برده و از آن تبری می جوئیم. هر که دیدگاه تحریف را بر ما بر بندد، یا به مذهب ما نادان است و یا بر ما دروغ بسته است. پس همانا همه آیات، کلمات، حروف، حرکات و سکنات قرآن عظیم و ذکر حکیم بی گمان از سوی ائمه اهل بیت سلام الله علیهم به تواتر به ما رسیده و در این باره جز انسان کم خرد، دو دل نمی گردد. امامان معصوم علیهم السلام نیز یک به یک، همین قرآن را به جدشان رسول الله صلى الله عليه وآله نسبت داده اند و در این سخن نیز تردیدی نیست.

به باور ما، ظواهر قرآن تا چه رسد به نصوصش، رساترین حجت خدا بر بندگان بوده و یکی از نیرومندترین ادله اهل حق شمرده می شود. احادیث صحیح ما در گواهی بر این سخن بسیار است؛ از این رو می بینید که شیعیان از ظواهر روایات صحیحی که با قرآن ناسازگارند دست شسته و بر اساس آنها رفتار نمی کند و این امر به فرمان ائمه‌علیهم السلام بوده است.

در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، قرآن گردآمده ای بوده که چیدمان و هماهنگی آیات و سوره هایش و دیگر کلمات و حروفش بی هیچ کاهش و افزایشی، یا پس و پیش شدنی و یا جابجایی و دگرگونی ای، به مانند قرآن امروزی بوده است.

نماز امامیه خود به تنهایی می تواند گواهی بر نفی تحریف باشد؛ چرا که ایشان در رکعت یکم و دوم، واجب می دانند تا پس از فاتحة الكتاب، سوره ای کامل غیر آن قرائت گردد و از روی احتیاط روا نمی دارند که آن سوره ناقص، یا دو سوره کامل با هم آید. این سخن در فقه شیعه آشکار است؛ پس اگر در نگاه شیعه قرآن کنونی در کیفیت و کمیت همان کتاب زمان پیامبر نبود، چنین سخنانی در فقه نمی آورده و دلیلی بر گفته های خود نداشتند.

آری، به باور ما، به راستی در زمانه وحی و نبوت، قرآن گردآمده ای همچون امروز بوده و بارها صحابه آن را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نمایانده و برای ایشان قرائت کرده اند. جبرئیل علیه السلام هر سال قرآن را بر پیامبر صلی الله علیه وآله عرضه می کرد و حتی این امر در سال رحلت ایشان دو بار تحقق یافت. همه این سخنان نزد محققان امامی از ضروریات مذهب است و نباید به سخن برخی اشخاص خرد گریز از آنان اعتنایی کرد. همچنانکه به سخن حشویه از اهل سنت اعتباری نیست، چرا که ایشان از درکی عمیق برخوردار نیستند.

آری، در کتب روایی شیعه و سنی احادیثی هستند که به ظاهر قرآن را تحریف شده می انگارد؛ اما آنها نزد بزرگان علمی ایشان بی ارزشند و این نیست جز به خاطر ضعف سند و ناسازگاری آنها با روایات بسیار با اسناد معتبرتر و دلالاتی آشکارتر. اخبار تحریف، خبرهای واحدی هستند که حجیت آنها زمانی است که اقتضای عملی داشته باشند که در این جا چنین نیست؛ بنابراین از ظواهر آنها روی برگردانده می شود.

از جدّ ما درباره دیدگاه تحریف، پرسش شد و ایشان در جواب چنین گفتند:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى.

راجع به تحریف که مورد سوال واقع شده به طور قطع بیان می نمایم در قرآن کریم هیچ گونه تحریف نه به زیاده و نه به نقیصه و نه به تغییر الفاظ واقع نشده و اگر به نص روایات از تحریف نامی برده شده است، منظور تغییر معنا به آراء و توجیهاات و تأویلات باطله می باشد، نه تغییر الفاظ و عبارات و آن چه دیده یا شنیده شود از روایتی در اسقاط آیات و سور از این معجزه خالده خاتمیه همانا مجعول و ضعیف است و خود آن آیات و سور دلیل روشنی هستند بر ساختگی بودنشان، مثلاً دو سوره که در کتاب، اتقان یا سوره ای که در بستان المذاهب یا در کتابی دیگر نقل شده، شخص خبیر و بصیر آن را عرضه به قرآن

کریم داده و مجعول و باطل بودن آنها را بدیهی خواهد دید. به علاوه آن که در قرآن کریم زیادتی را احدی نگفته است و آن چه بعضی توهم کرده اند نقیصه است و آنرا هم نتوان گفت، با توجه به تعهد خداوندی که فرمود (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) و فرمود (إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و فرمود (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) و همچنین آیاتی دیگر که دلالت بر این معنا دارد. من جمله به همین ملاحظات و جهات علمیه و براهین متقنه دیگر علمای بزرگ شیعه امامیه از صدر اول مانند شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر بزرگان خلفاً ان سلف تصریح به عدم تحریف نموده اند و عقیده شان همان است که رئیس المحدثین شیخ صدوق فرموده است در کتاب اعتقادات که پیش از هزار سال قبل بر این نوشته اند و عبارتشان این است:

والحاصل هر کس تأمل کند و به ادله و براهین مراجعه نماید و تاریخ اهتمام مسلمین را از عصر نبوت و بعد از آن در ضبط و حفظ و تعلیم و تعلّم قرآن مطالعه کند، یقین می کند که از قرآن کریم محال است يك کلمه اسقاط شده باشد و اگر کسی روایتی ببیند و ظنّ به صدق آن پیدا کند اشتباه و خطا کرده است و (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا).^{۵۷}

۳۵. سید ابو القاسم خوئی [متوفای ۱۴۱۳]

ایشان نیز پس از نام بردن برخی باورمندان به تحریف می گوید:

والحق بعد هذا كله، إنَّ التحريف بالمعنى الذي وقع النزاع فيه غير واقع في القرآن أصلاً بالأدلة
التالية؛^{۵۸}

حق آن است که به گواه استدلالهایی که در پی خواهد آمد، تحریف به آن معنایی که محل
نزاع بوده، روی نداده است.

وی در ادامه، ادله نفی تحریف را از کتاب و سنت و غیر آن تبیین می کند.

۳۶. سید محمدحسین طباطبایی [متوفای ۱۴۰۲]

ایشان نیز در تفسیر ارزشمند المیزان، بحث عدم تحریف قرآن را با عنوان «انَّ القرآن مصون عن
التحريف» در ذیل آیه مبارك (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و در چند فصل به میان آورده است.^{۵۹}
آن چه تاکنون به میان آمد، سخنان بزرگان امامیه در اعصار مختلف پیرامون نفی تحریف بود. در
ادامه نیز گذرا به برخی دیگر از ایشان اشاره می کنیم:

شریف رضی (متوفای ۴۰۶)، ابن ادریس صاحب کتاب السرائر فی الفقه (متوفای ۵۹۸)، فاضل جواد از
دانشمندان قرن یازدهم در کتاب شرح الزبده فی الأصول، شیخ ابو الحسن خنیزی صاحب کتاب الدعوة
الإسلامية (متوفای ۱۳۶۳)، شیخ محمد نهاوندی صاحب تفسیر (متوفای ۱۳۷۱)، سید محسن امین عاملی
در کتاب الشیعه و المنار (متوفای ۱۳۷۱)، شیخ عبد الحسین رشتی نجفی در کتاب کشف الإشتباه فی
مسائل جار الله (متوفای ۱۳۷۳)، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۷۳) در کتاب أصل الشیعه
واصولها، سید محمد کوه کمره ای معروف به حجت در یک فتوا (متوفای ۱۳۷۲)، شیخ آغا بزرگ تهرانی
در رساله تنفید قول العوام بقدم الکلام (۱۳۸۹)، سید روح الله موسوی خمینی رهبر انقلاب اسلامی در
بحث حجیت ظواهر قرآن، در کتاب تهذیب الأصول (متوفای ۱۴۱۰)، سید شهاب الدین نجفی مرعشی در
فتوایی (متوفای ۱۴۱۱) و استاد ما سید محمد رضا گلپایگانی در فتوایی (متوفای ۱۴۱۴).

اگر در این نگاشته، به نقل سخنان تمامی بزرگان و اندیشمندان شیعی مبادرت می کردیم، سخن به
درازا کشیده می شد؛ از این رو به همین مقدار بسنده می کنیم.

۵۸. البیان فی تفسیر القرآن: ۲۰۷.

۵۹. ر.ک: تفسیر المیزان: ۱۲ / ۱۰۴ به بعد.

فصل دوم

ادله شيعه بر نفی تحريف

در فصل پیش، سخنان بزرگان امامیه در نفی تحریف قرآن را بازگو کردیم. در پاره ای از این سخنان - که تنها براساس ذکر نمونه بود، نه بر پایه استقراء و حصر- استدلالات گوناگونی آمده است. به حق ادله نفی نقصان قرآن کریم از نظر استواری و والایی، به گونه ای است که هر آن چه بر تحریف دلالت نماید - هر چند که معتبر و بسیار باشد - را در هم می شکنند و دیدگاه تحریف را گر چه بسیاری از علما به آن باورمند باشند، باطل می کند که در ذیل، به برخی از این ادله به صورت خلاصه اشاره می کنیم.

دلیل نخست: آیاتی از قرآن کریم

همانگونه که قرآن (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ) است، چرا از روشنگری آن درباره خودش بازمانده و از قرآن، پیرامون عدم تحریف بهره نجوئیم؟ آری! به راستی در قرآن آیاتی است که اندیشمندان ما از آنها شاهد آورده اند، چرا که برخی از آیات قرآن کریم به روشنی تحریف قرآن را نفی کرده و تا ابد بر در امان ماندن آن از هرگونه دست برد پافشاری می کند. ما در ادامه این آیات را بررسی خواهیم کرد.

آیه یکم:

(إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا
يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)^{۱۰}

به یقین کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست رو می آورند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند بهتر است، یا کسی که روز قیامت در حالی که ایمن است آید؟ هرچه می خواهید انجام دهید، بی

تردید او به آن چه انجام می دهید بیناست. کسانی که به این قرآن هنگامی به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار می شوند]. بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر که هیچ باطلی از پیش رو و پشتش به سویش نمی آید. نازل شده از سوی حکیم و ستوده است. این آیه، قرآن را کتابی معرفی می کند که هیچ باطلی از پیش و پشتش به آن راه نیافته و نخواهد یافت. بی گمان تحریف نیز - چه به کاهش و یا به افزایش - یکی از مصادیق باطل بوده که به اذعان این آیه، امکان راهیابی به قرآن را نخواهد داشت.

آیه دوم:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)؛^{۶۱}

همانا ما قرآن را نازل کرده و البته خود از او محافظت می کنیم.

گفته اند: بر اساس نظر صحیح، مراد از واژه «ذکر» قرآن کریم است؛ بنابراین خداوند متعال قرآن را بر پیامبر بزرگوارش فرو فرستاد و خود از هنگام نزول تا ابد بر نگاهداریش از هر گونه گزند پایبند گردیده است؛ قرآنی که راه جاودان زندگانی و فرمان فراگیر برای تمام انسانها است. به روشی مهمترین چیزی که با شأن و قدسیت قرآن ناسازگار است، روی دادن تحریف و نقصان قرآن از آن چه بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده، خواهد بود.

آیه سوم:

(لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ)؛^{۶۲}

[پیش از دریافت وحی به وسیله جبرئیل] زبانت را به حرکت در نیاور تا در خواندن آن شتاب کنی. همانا جمع آوری [و به هم پیوند دادن آیات که بر تو وحی می شود] و چگونگی قرائتش بر عهده ما است. پس هنگامی که آن را [به طور کامل] خواندیم [به همان صورت] خواندنش را دنبال کن. آن گاه توضیح و بیانش نیز بر عهده ما است.

۶۱. سوره حجر، آیه ۹.

۶۲. سوره قیامت، آیه ۱۶ - ۱۹.

از ابن عباس و دیگران در ذیل این آیه چنین روایت شده است:

(إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ)، معناه إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ و قرآنه عليك حتى تحفظه و يمكنك تلاوته فلا

تخف فوت شيء منه؛^{۶۳}

یعنی «بر ما است که قرآن را جمع کرده و بر تو بخوانیم» تا آن را حفظ کرده و بتوانی بر دیگران تلاوت کنی. پس از آن که چیزی از آن تباه گردد خائف نشو.

شبهه ای بر ادله قرآنی نفی تحریف

استدلال به آیات قرآنی برای نفی تحریف با چالش «دور» روبرو خواهد بود؛ به این معنا که آیا می شود با آیاتی از قرآن که بر آنها گمان تحریف می رود، اتهام تحریف را زدود؛ چرا که شاید خود آن آیات نیز دست خوش دگرگونی شده باشند. بنابراین درستی خود آیات وابسته به اثبات عدم تحریف است و اثبات عدم تحریف متوقف بر این آیات و این بی گمان، دوری آشکار است.

در پاسخ می توان گفت معتقدان به تحریف قرآن، تمام آیات قرآن را تحریف شده نمی دانند، بلکه در برخی آیات و مواردی خاص به این سخن روی آورده اند که بی گمان آیات استدلال شده برای نفی تحریف در میان آن ها نیست؛ از این رو می توان گفت که استدلال به این آیات مصداق دور باطل نخواهد بود.

به عبارت دیگر، قائلین به تحریف قرآن، موارد تحریف را به آیات مربوط به اهل بیت علیهم السلام و مسئله امامت اختصاص می دهند؛ از این رو استدلال به آیاتی که خارج از این دایره و حیطة است، بدون اشکال خواهد بود.

دلیل دوم: روایاتی از پیامبر و ائمه

دومین سرچشمه علوم اسلامی، سنت شریف نبوی است که از راههای معتبر و سندهای صحیح، در دسترس ما قرار دارد؛ از این رو شایسته است تا مسلمین آن چه را که در کتاب خدا نمی یابند، در آن جستجو کرده و مبهمات و مجملات قرآن را به واسطه آن آشکار ساخته و کردار خود را بر پایه آن استوار

سازند؛ آنچنانکه قرآن نیز به آن فرمان داده است که: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)^{۶۴} و یا (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).^{۶۵}

بر این اساس و با رفتن به سراغ سنت، احادیث فراوانی خواهیم یافت که انواع گوناگونش ما را رهنمون می سازند که قرآن کنونی همان کتاب فرود آمده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده، بی آن که افزایش یا کاهش در آن یافته و همچنان تاکنون محفوظ مانده و در آینده نیز چنین خواهد ماند. این احادیث در چند گروه جای می گیرند:

گروه نخست: روایات عرضه بر کتاب (قرآن)

در این گونه روایات توصیه شده است که سنت بر قرآن عرضه شده و چنانچه مخالف قرآن بود، به کناری نهاده شود. روایات این دسته در دو گروه جای می گیرند:

نخست روایاتی است که عرضه همه روایات را لازم می شمارد و گروه دوم تنها در باره دو خبر متعارض چنین پیامی می دهد. حال اگر قرآن و آیاتش از تحریف در امان نبودند، چنین قاعده ای از معصومان علیهم السلام پیش کشیده نمی شد و این قرآن تکیه گاه قابل اعتمادی نبود. در ادامه به برخی از این احادیث اشاره می کنیم.

حدیث یکم: امام صادق علیه السلام فرمود:

خطب النبي صلی الله علیه وآله هنی فقال: «أَيُّهَا النَّاسُ، مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ
وَمَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»^{۶۶}

پیامبر اکرم در سرزمین منی در میان خطبه ای فرمودند: «ای مردم، آن چه از من به شما رسید و موافق کتاب خدا بود، پس من آن را گفته ام و هرچه مخالف بود آن را نگفته ام».

حدیث دوم: امام رضا علیه السلام فرمود:

۶۴. سوره حشر، آیه ۷.

۶۵. سوره نجم، آیه ۳ - ۴.

۶۶. الکافی: ۱ / ۶۹ / ح ۵؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۱۱ / ح ۱۵؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۴۲ / ح ۳۹؛ المعجم الكبير: ۱۲ / ۲۴۴؛ جامع بیان العلم وفضله: ۲ / ۱۹۱؛ کنز العمال: ۱ / ۱۹۶ / ش ۹۹۳؛ کشف الخفاء: ۱ / ۸۶ / ش ۲۲۰.

فما ورد عليكم من خبرين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله، فما كان في كتاب الله موجوداً
حلالاً أو حراماً فاتَّبِعُوا ما وافق الكتاب، وما لم يكن في الكتاب فأعرضوه على سنن
النبي صلى الله عليه وآله وسلَّم؛^{٦٧}

آن هنگام که با دو خبر متعارض روبرو شدید، آن دو را بر کتاب خدا عرضه کنید؛ پس چنانچه
آن حکم در کتاب خدا بود، روایتی که با قرآن سازگار است را پیروی کنید و اگر در کتاب خدا
نبود، بر سنت نبوی صلی الله علیه وآله عرضه دارید.

حدیث سوم: به فرموده امام صادق علیه السلام ، جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین
فرموده اند:

إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِّةً وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نَوْرًا، فَمَا وَاْفَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ
فَدَعُوهُ؛^{٦٨}

هر حقی حقیقتی داشته و هر درستی نوری؛ پس هرچه موافق قرآن بود دریابید و هرچه
مخالف آن باشد رهاش سازید.

حدیث چهارم: امام هادی علیه السلام فرمود:

فإذا وردت حقائق الأخبار و التمسست شواهدها من التنزيل، فوجد لها موافقاً وعليها دليلاً كان
الإقتداء بها فرضاً لايتعداهُ إلا أهل العناد؛^{٦٩}

پس هنگامی که روایتی رسید و تو بر قرآن عرضه داشتی و همراهیش را با آن یافتی، پس
پذیرش آن روایت واجب است و کسی جز اهل عناد در برابر آن نمی ایستد.

حدیث پنجم: امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب الله فما وافق كتاب الله فخذوه، و ما
خالف كتاب الله فردّوه؛^{٧٠}

آن گاه که دو حدیث ناسازگار به شما رسید، آنها را بر کتاب خدا عرضه دارید؛ چنانچه موافق
بود پذیرا شده و اگر مخالف بود، کنارش گذارید.

٦٧. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ٢٣؛ وسائل الشيعة: ٢٧ / ١١٤ / ح ٢١؛ بحار الأنوار: ٢ / ٢٣٤ / ح ١٥.

٦٨. الكافي: ١ / ٦٩ / ح ١.

٦٩. تحف العقول: ٤٦٠؛ بحار الأنوار: ٥ / ٧٠ / ح ١.

٧٠. وسائل الشيعة: ٢٧ / ١١٨ / ح ٢٩؛ بحار الأنوار: ٢ / ٢٣٥ / ح ٢٠.

حدیث ششم: امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ينظر فما وافق حكمه حكم الكتاب و السنة و خالف العامة فيؤخذ به ويترك ما خالف الكتاب
والسنة و وافق العامة؛^{۷۱}

در این هنگام آن چه از سویی موافق کتاب خدا و سنت بوده و از سوی دیگر مخالف عامه باشد، پذیرفته می شود و آن چه مخالف کتاب و سنت و موافق عامه بود رها می گردد. این احادیث و مانند آن گواهند که قرآن کنونی همان کتاب الله فرود آمده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله است، بی آن که کاهش و افزایشی در آن رخ داده باشد؛ چرا که اگر چنین نبود، چگونه قرآن مرجع عرضه اخبار قرار گیرد تا معیار سنجش روایت صحیح و سقیم باشد؟

قسم دوم: خطبه غدیر

یکی از حقایق تاریخی رویداد غدیر خم و خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این روز بزرگ است. ما جز در کتاب احتجاج، روایت کاملی از این خطبه نیافتیم. ایشان در این خطبه مردم را به اندیشیدن در قرآن و دریافت تفسیر آن از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان می داده و می فرمایند:

معاشر الناس، تدبروا القرآن و افهموا آیاته و انظروا إلى محكماته ولا تتبعوا متشابهه، فوالله لن
يبين لكم زواجه، ولا يوضح لكم تفسيره إلا الذي أنا آخذ بيده ومصعده إليّ وشائل بعضه
ومعلكم إن من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه وهو عليّ ابن أبي طالب عليه السلام أخي و وصيي و
موالاته من الله عزوجل أنزلها عليّ؛^{۷۲}

ای گروه مردمان، در قرآن بیندیشید، آیاتش را دریابید و به محکّمات آن بنگرید و از متشابهات آن پیروی مکنید. به خدا سوگند، باطن و تفسیر قرآن هرگز بر شما آشکار نگردد جز به واسطه این کسی که من دست او را گرفته و بازوی او را بالا برده ام. همانا هر کس من مولای اویم، پس این علی مولای او است و او علی بن ابی طالب برادرم، جانشین من و ولایتش از سوی خداوند بر من ابلاغ گردیده است.

۷۱. الکافی: ۱ / ۶۸ / ح ۱۰؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۰۶ / ح ۱؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۲۱ / ح ۱.
۷۲. الإحتجاج: ۱ / ۷۵؛ بحار الأنوار: ۳۷ / ۲۰۹ / ح ۸۶.

فرمان به اندیشیدن در قرآن و دریافتن آیاتش و دستاویز به محکمت آن و دوری از متشابهاتش این نتیجه را در پی دارد که در آن دوران، قرآن کتابی گرد آوری شده و در دسترس مردم بوده است، با تمام محکمت و متشابهاتش، جز آن که مردم فرمان یافته اند که برای به دست آوردن احکام تفصیلیش و رازها و ظرافت هایش، آنچنان که با خردهای عادی دریافتنی نیستند، به جانشین و دانش آموخته او، امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش علیهم السلام رجوع کنند.

قسم سوم: حدیث ثقلین

پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله زمانی نگذشت جز آن که در آن هنگام به کتاب و عترت طاهرش سفارش نموده و بر پیروی و گردن نهادن به فرامین آنها فرمان داده اند. از این رو، پی در پی حدیث ثقلین از ایشان شنیده شد، حدیثی که جمهور علمای مسلمین با سندهای متواتر و الفاظ گوناگون و متنوع روایت کرده اند. این حدیث را بیش از سی صحابی زن و مرد بازگفته اند که الفاظ آن در يك روایت چنین آمده:

إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً؛^{۷۳}
من در میان شما دو چیز گرانبها برجا گذاردم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم که اگر به آنها دست آویزید، هرگز گمراه نخواهید شد.

این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله می رساند که در آن زمان، قرآن با تمامی آیات و سوره هایش مدون بوده است، به گونه ای که نام کتاب بر آن اطلاق می گردیده. در آیات قرآن نیز نام کتاب بارها بازگو شده است.

ناگفته نماند، همچنانکه این حدیث پابرجایی قرآن را بر آن چه بوده می رساند، به این نکته نیز اشاره دارد که با تمسك به قرآن و عترت، هدایت ابدی امت اسلامی تضمین می گردد. چنانچه این دو نتیجه از الفاظ و طرق حدیث برمی آید و اگر کسی به آنها پایبند نگردد، یا باید بپذیرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آینده امت خود آگاه نبوده و آنها را به يك قرآن تحریف شده ارجاع داده است، و یا آن که نصیحت تمامی برای امتش ارائه نداده است، در حالی که هیچ يك از مسلمین به این سخن باور ندارد.

۷۳. برای اطلاع بیشتر از این حدیث ر.ک: جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام: ۲ / ۱۲۲ - ۱۳۰.

قسم چهارم: ثواب قرائت سوره های قرآن

پیرامون فضیلت قرائت قرآن و آثار و پیامدهایش روایات فراوانی رسیده است؛ چه در نماز، چه در ختم قرآن و تلاوتش در ماه مبارک رمضان و مواردی دیگر از این قبیل. حال اگر این سوره های قرآن و مجموعه آیاتش جمع آوری نشده و درستی آن نزد مسلمین آشکار نبود، فرمان به تلاوت آنها و بیان آثارش چه سودی به همراه داشت؟ یا اگر کاهش و یا افزایشی در الفاظ قرآن روی داده بود، اعتماد به سوره هایش و عمل به چنین احادیثی برای بهره بردن از آثار و ثمراتش چه معنایی داشت؟ چرا که احتمال تحریف در هر سوره یا آیه، اطمینان قلبی ما را در به دست آوردن آن آثار و ثمرات خدشه دار می سازد. برخی از این روایات چنین است:

روایت نخست: امام باقر علیه السلام از جدشان رسول الله صلی الله علیه وآله چنین نقل می کنند که فرمود:

من قرأ عشر آیات في ليلة لم يكتب من الغافلين، و من قرأ خمسين آية كتب من الذاكرين، و من قرأ مائة آية كتب من القانتين، و من قرأ مائتي آية كتب من الخاشعين، و من قرأ ثلاث مائة آية كتب من الفائزين، و من قرأ خمسمائة آية كتب من المجتهدين، و من قرأ ألف آية كتب له قنطار؛^{۷۴}

هر که در يك شب ده آیه از قرآن بخواند، از غافلان شمرده نشود، و هر که پنجاه آیه قرائت کند، در زمره ذاکران خواهد بود، و هر که صد آیه تلاوت نماید، در زمره قانتان نوشته شود، و هر که دویست آیه بخواند، از خاشعان محسوب گردد، و هر که سیصد آیه بخواند، از فائزان خواهد بود، و هر که پانصد آیه بخواند، در زمره مجتهدان نوشته شود، و هر که هزار آیه بخواند، برای او [ثواب انفاق] يك قنطار از طلا نوشته شود.

روایت دوم: امام باقر علیه السلام فرمود:

من أوتر بالمعوذتين و قل هو الله أحد قيل له يا عبدالله، أبشر فقد قبل الله وترك؛^{۷۵}

۷۴. الكافي: ۲ / ۶۱۲ / ح ۵؛ الأملی (شیخ صدوق): ۱۱۵ / ح ۹۷.
۷۵. الأملی (شیخ صدوق): ۱۱۵ - ۱۱۶ / ح ۹۸؛ وسائل الشیعة: ۶ / ۱۳۲ / ح ۷۵۳۹؛ بحار الأنوار: ۸۴ / ۱۹۴ / ح ۱.

هر که در وتر [یک رکعت انتهایی نماز شب] سوره های (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)، (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را قرائت کند، به او خطاب شود ای بنده خدا، مزده باد تو را که خداوند وتر تو را پذیرفت.

روایت سوم: امام صادق علیه السلام می فرمایند:

وعليكم بتلاوة القرآن فإن درجات الجنة على عدد آيات القرآن، فإذا كان يوم القيامة، يقال لقاري القرآن: اقرأ و أرق، فكلما قرأ آية يرقى درجة؛^{۷۶}

بر شما باد به تلاوت قرآن که درجات بهشت به شماره آیات آن است و روز قیامت به قاری قرآن گویند: بخوان و بالا رو، پس هر گاه آیه ای خواند، درجه ای بالا می رود.

روایت چهارم: امام صادق علیه السلام فرمودند:

الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعه أن يقرأ في ليلة الجمعة بالجمعة و سبح اسم ربك الأعلى، وفي صلاة الظهر بالجمعة والمنافقين، فإذا فعل ذلك، فكأنما يعمل بعمل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان جزاؤه و ثوابه على الله الجنة؛^{۷۷}

بر هر مؤمن پیرو ما بایسته است که در نماز شب جمعه، سوره جمعه و در نماز ظهر، سوره جمعه و منافقان بخواند. پس هنگامی که چنین کرد، به راستی به مانند عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انجام داده و پاداش او بر عهده خداوند است.

روایت پنجم: امام باقر علیه السلام فرمودند:

من ختم القرآن بمكة من جمعة إلى جمعة وأقل من ذلك وأكثر، و ختمه في يوم الجمعة، كتب الله له من الأجر والحسنات من أول جمعة كانت إلى آخر جمعة تكون فيها، وإن ختمه في سائر الأيام فكذلك؛^{۷۸}

هر که در مکه از یک جمعه تا جمعه دیگر، یا کمتر یا بیشتر از آن ختم قرآنی کند و پایانش در روز جمعه باشد، خداوند برایش از نخستین جمعه ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه ای که در دنیا خواهد آمد پاداش و حسنه می نویسد، و اگر پایانش در سایر روزها نیز باشد، ثوابش چنین خواهد بود.

۷۶. الأملی (شیخ صدوق): ۴۴۱ / ح ۵۸۶؛ وسائل الشیعة: ۱۹۰ / ۶ / ح ۷۶۹۶؛ بحار الأنوار: ۸ / ۱۸۶ / ح ۱۰۲.

۷۷. ثواب الأعمال: ۱۱۸؛ وسائل الشیعة: ۱۲۰ / ۶ / ح ۸؛ بحار الأنوار: ۸۲ / ۳۷ / ح ۲۷.

۷۸. همان: ۱۲۸.

و دیگر روایات پرشمار در این باره که فقها رضوان الله علیهم به گستردگی احادیث استحباب قرائت سوره‌های قرآن در نمازهای پنجگانه را یاد آور شده اند؛^{۷۹} آنچنانکه شیخ صدوق رحمه الله بر اساس روایات، ثواب قرائت هر يك از سوره های قرآن را بیان کرده است^{۸۰} و برخی از بزرگان امامیه نیز برای عدم تحریف قرآن، به این قسم از روایات استدلال کرده اند.^{۸۱}

قسم پنجم: رجوع به قرآن و بازپرسی از آن

در این باره نیز احادیث فراوانی رسیده است که ما تنها به سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام بسنده می کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام در میانه خطبه ای، به فضایل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن کریم چنین اشاره فرمودند:

أرسله على حين فترة من الرسل و طول هجعة من الأمم و انتقاض من المبرم، فجاءهم بتصديق الذي بين يديه و النور المقتدى به، ذلك القرآن، فاستنطقوه ولن ينطق، ولكن أخبركم عنه: ألا أن فيه علم ما يأتي والحديث عن الماضي و دواء دائكم و نظم ما بينكم؛^{۸۲}

او را هنگامی به رسالت برانگیخت که از پیامبران خالی و خواب گران ملل عالم طولانی شده بود و رشته محکم دین گسیخته بود. پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتب آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد. آن نور قرآن است. آن را به سخن آرید، ولی هرگز سخن نمی گوید؛ اما من شما را از آن خبر می دهم. آگاه باشید که دانش آن چه می آید، و خبر آن چه که بر جهان گذشته، و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

ایشان در خطبه ای دیگر می فرمایند:

واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش و الهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب. و ما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان، زيادة في هدى أو نقصان في عمى. واعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة ولا لأحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من

۷۹. برای اطلاع بیشتر ر.ک: مستند الشيعة: ۱۲ / ۱۵۶؛ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: ۹ / ۴۰۰ و دیگر منابع.

۸۰. ر.ک: ثواب الأعمال: ۱۰۴ - ۱۲۹.

۸۱. برای نمونه ر.ک: الاعتقادات في دين الإمامية: ۸۴.

۸۲. نهج البلاغة: ۲ / ۵۳ - ۵۴ / خطبه ۱۵۸؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۲۳.

أدوائكم و استعينوا به على لأوائكم، فإنّ فيه شفاء من أكبر الداء وهو الكفر والتفّاق و الغيّ والضلال. فاسألوا الله به وتوجّهوا إليه بحبه ولا تسألوا به خلقه؛ إنّه ما توجّه العباد إلى الله تعالى بمثله. واعلموا أنّه شافع مشفع وقائل مصدّق، وأنّه من شفّع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه ومن محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه فإنّه ينادى مناد يوم القيامة ألا إنّ كلّ حارث مبتلى في حرثه وعاقبة عمله غير حرثه القرآن، فكونوا من حرثه وأتباعه واستدلّوه على ربّكم واستنصحوه على أنفسكم واتّهموا عليه آراءكم واستغشّوا فيه أهواءكم؛^{۸۳}

بدانید که قرآن خیرخواهی است که خیانت نمی کند، و هدایت گری است که گمراه نمی نماید، و سخنگویی است که دروغ نمی گوید. احدی با قرآن ننشست جز این که به فزونی یا کمی از نزد آن برخاست؛ فزونی در هدایت و کم شدن در کور دلی. بدانید که برای کسی پس از بودن با قرآن تهیدستی نیست و برای احدی منهای قرآن، بی نیازی نمی باشد. از قرآن برای بیماریهای خود شفا جویید، و از آن برای پیروزی بر مشکلات یاری خواهید که شفای بزرگترین بیماریها که کفر، نفاق، تباهی و ضلالت می باشد در قرآن است. پس به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با محبت به قرآن، به خدا توجه کنید و به وسیله آن از مردم چیزی نخواهید. به یقین بندگان الهی در این دنیا با وسیله ای به مانند قرآن به خداوند توجه نکرده اند. بدانید که قرآن شافعی است که شفاعتش پذیرفته گشته، و گوینده ای است که گفتارش تصدیق شده است. آن که قرآن در قیامت به شفاعتش برخیزد شفاعتش در مورد او قبول است، و از هر که شکایت نماید شکایتش پذیرفته است؛ زیرا ندا دهنده ای در قیامت ندا می دهد: «امروز هر انسانی دچار بذری است که افشانده و گرفتار نتیجه عمل خود است، جز آنان که زارع بذر قرآن در سرزمین حیات خود بودند».

پس در زمره بذر افشانان قرآن و تابعان آن باشید، آن را راهنمای بر خدای خود قرار دهید. برای خود از قرآن طلب نصیحت کنید، آراء خود را که بر خلاف قرآن است متهم نمایید و خواهش خود را که مخالف قرآن است خائن بدانید.

همچنین آن حضرت علیه السلام در نامه ای به حارث همدانی چنین نگاشته اند:

وتمسك بحبل القرآن و انتصحه وأحلّ حلاله وحرّم حرامه؛^{۸۴}

به ریسمان قرآن تمسک کن و از آن طلب پند کن، حلالش را حلال و حرامش را حرام شمار.

و فرمودند:

ثمّ أنزل عليه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابيحُه وسراجاً لا يخبو توقّده و بحرّاً لا يدرك قعره و منهاجاً لا يضلّ نهجه و شعاعاً لا يظلم ضوءه و فرقاناً لا يخمد برهانه و تبياناً لا تهدم أركانَه و شفاه لا تخشى أسقامه و عزّاً لا تهزم أنصاره و حقّاً لا تخذل أعوانه، فهو معدن الإيمان و محبوب حته و ينابيع العلم و بحوره و رياض العدل و غدرانه واثناً في الإسلام و بنيانه و أودية الحقّ و غيطانه، و بحر لا ينزفه المستنزفون و عيون لا ينضبها الماتحون و مناهل لا يغيضها الواردون و منازل لا يضلّ نهجها المسافرون و أعلام لا يعمى عنها السائرون و أكام لا يجوز عنها القاصدون، جعله الله رياءً لعطش العلماء، و ربيعاً لقلوب الفقهاء، و محاج لطرق الصلحاء، و دواء ليس بعده داء، و نوراً ليس معه ظلمة، و جبلاً و ثيقاً عروته، و معقلاً منيعاً ذروته، و عزّاً لمن تولّاه و سلماً لمن دخله، و هدى لمن ائتم به، و عذراً لمن انتحلّه، و برهاناً لمن تكلم به، و شاهداً لمن خاصم به، و فلجاً لمن حاج به، و حاملاً لمن حمّله، و مطيّة لمن أعمله، و آية لمن توسّم، و جنة لمن استلام، و علماً لمن وعى، و حديثاً لمن روى، و حكماً لمن قضى؛^{۸۵}

سپس قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغهایش خاموش نمی شود، و چراغی که افروختگی اش کاهش بر نمی دارد، و دریایی که قعرش درک نمی گردد، و راهی که حرکت در آن گمراهی ندارد، و شعاعی که روشنی آن تاریک نشود، و جدا کننده حق و باطلی که برهانش خاموشی ندارد، و ساختمانی که پایه هایش ویران نگردد، و دارویی که بیم بیماریهای آن نمی رود، و بلند مرتبه ای که یارانش را شکست نرسد، و حقی که مدد یارانش دچار شکست نشوند. قرآن معدن ایمان و میان سرای آن چشمه های دانش و دریا های آن باغهای عدل و داد و حوض های آن پایه های اسلام و اساس آن وادیهای حق و دشت های سرسبز آن است. دریایی است که آب برداران آبش را تمام نکنند، و چشمه هایی است که آبکشان آب آنها را به آخر نرسانند، و آبشخورهایی است که واردان از آن کم نمایند و منزلی است که مسافران راهش را گم نکنند،

۸۴. همان: ۳ / ۱۲۹ / نامه ۶۹؛ بحار الأنوار: ۳۳ / ۵۰۸ / ح ۷۰۷.

۸۵. همان: ۲ / ۱۷۷ - ۱۷۸ / خطبه ۱۹۸؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۲۱ - ۲۲ / ح ۲۱.

و نشانه هایی است که از چشم راهروان پنهان نماند، و تپه هایی است که روندگان از آنها نگذرند.

خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد و نیز بهار قلوب بینایان و مقصد راههای صالحان و دوايي که پس از آن بیماری نیست و نوری که با آن تاریکی نباشد و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است و حصار با بنیانی است که آفات را بر اوج آن راه نیست و برای دوستدارانش عزت و برای واردش صلح و ایمنی و برای اقتدا کننده به آن راهنما و برای آن که آن را مذهب خود قرار دهد، عذر و دلیل و برهان برای کسی که با آن سخن گوید و شاهد آن کس که به وسیله آن، به جدال با دشمن برخیزد و پیروزی آن کس که به آن حجت آورد، و راهبر کسی که به آن عمل نماید، و مرکب آن که آن را به کار اندازد، نشانه واضح برای کسی که نشانه جوید، و سپر بازدارنده از بلا برای آن که آن را در بر کند، و دانش برای کسی که آن را در گوش جای دهد، و خبری صحیح برای آن که روایت کند، و حکمی حق برای کسی که با آن حکم نماید.

و باز فرمودند:

فالقُرآن آمر زاجر وصامت ناطق، حجة الله على خلقه، أخذ عليهم ميثاقه و ارتهن عليه أنفسهم، أتمّ نوره وأكمل به دینه و قبض نبیه صلی الله علیه وآله وسلم وقد فرغ إلى الخلق من أحكام الهدی به، فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه، فإنه لم يخف عنكم شيئاً من دینه ولم يترك شيئاً رضیه أو کرهه إلاّ وجعل له علماً بادياً و آية محكمة تزجر عنه أو تدعو إليه؛^{۸۶}

قرآن امر کننده و نهی کننده خاموش و گویا است. حجت خدا بر مردم است، بر آن از خلق خود پیمان گرفت و آنان را در گرو قرآن قرار داد. نورش را تمام و دینش را به آن کامل کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله را قبض روح کرد در حالی که از رساندن پیام هدایت به مردم به وسیله قرآن فارغ شده بود. پس خدا را بزرگ شمارید آنچنان که او خود را بزرگ شمرده؛ زیرا خداوند چیزی از دینش را از شما پنهان نکرد و امری را که مورد رضایت یا کراهتش باشد وانگذاشت، جز این که برای آن علامتی ظاهر و نشانه ای محکم قرار داد که یا از منکر نهی می کند و یا به معروف دعوت می نماید.

این بود جرعه ای از دریای کلمات بلیغ و شیوای امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون قرآن. قرآنی که خداوند متعال آن را نوری روشنگر و میزانی برای عمل و حکمی برای بندگان و مرجعی در حل مشکلات و راهنمایی برای درماندگان و پیشوایی در فتنه ها قرار داده است. بیان چنین اوصافی می طلبد که قرآن نزد ما همان قرآنی باشد که بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل گشته و امیرالمؤمنین و سائر ائمه علیهم السلام و صحابه و مسلمانان آن را به رسمیت شناخته اند.

قسم ششم: احادیث نمایانگر تمسک اهل البیت به آیات گوناگون

محدثان امامیه روایات فراوانی آورده اند که ائمه علیهم السلام در مناظرات و هر بحثی از مباحث عقائد، احکام، مواعظ، حکم و امثال، به آیات گوناگون قرآن تمسک کرده اند و این سخن بر کسانی که کتب احادیث، به ویژه کافی را بررسی کرده باشد، آشکار است.

آیاتی که ائمه علیهم السلام در هر بابی تمسک کرده اند، «که در هر بابی روایات همسان با قرآن در دسترس ما است، حتی در مواردی خبرهای واحد بر تحریف قرآن اشاره دارند و این خود نیکو ترین گواه است که اخبار تحریف برای تفسیر و تنزیل آمده اند، نه آن که نقصی بر قرآن روا دارند».^{۸۷}

قسم هفتم: احادیثی که قرآن در دست مردم را قرآن نازل شده خوانده اند

در برخی روایات، آشکارا آمده است که ائمه علیهم السلام معتقدند که قرآن میان مردم همان کتابی است که از سوی خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرود آمده است. این گونه احادیث بسیارند که به برخی می پردازیم:

حدیث نخست: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای می فرمایند:

کتاب ربکم فیکم مبیناً حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله و ناسخه و منسوخه و رخصه و عزائم و خاصه و عامه و عبره و أمثاله و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه مفسراً مجمله و مبیناً غوامضه، بین مأخوذ میثاق فی علمه و موسوع علی العباد فی جهله، و بین مثبت فی الکتاب فرضه و معلوم فی السنه نسخه و واجب فی السنه أخذه و مرخص فی الکتاب ترکه، و بین واجب

بوقته و زائل في مستقبله و مباین بین محارمه من کبیر أوعد علیه نیرانه أو صغیر أرصد له غفرانه و بین مقبول في أدناه موسع في أقصاه؛^{۸۸}

این کتاب پروردگارتان در میان شما است، که حلال و حرامش، واجب و مستحبش، ناسخ و منسوخش، امر آزاد و غیر آزادش، خاص و عامش، پندها و امثالش، مطلق و مقیدش، و محکم و متشابهش را بیان کرد، مبهمش را تفسیر نمود، و مشکلاتش را توضیح داد. برابر با پیمانی که از بندگان گرفته تحصیل آگاهی به قسمتی از قرآن واجب، و دانستن رموز برخی دیگر از آیات لازم نیست. وجوب احکامی در قرآن معین، و نسخ آن در حدیث روشن است، و قسمتی از مسائل اجرایش بنا بر سنت واجب، و ترکش بنا بر قرآن آزاد است. وجوب برخی از احکام تا زمانی معین ثابت، و پس از انقضاء مدت زائل شدنی است. بین گناهان بزرگ که بر آن وعده عذاب داده، و معاصی کوچک که امید مغفرت در آن است تفاوت گذاشته، و میان آن چه اجرای اندکش مقبول، و ترک بسیاریش آزاد است فرق نهاده است.

حدیث دوم: در جایی دیگر، آن حضرت فرمود:

أم أنزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إمامه؟ أم كانوا شركاء له فلهم أن يقولوا و عليه أن يرضى؟ أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وآله عن تبليغه وأدائه؟ والله سبحانه يقول (ما فرطنا في الكتاب من شيء)^{۸۹} فيه تبيان كل شيء. وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً، وأنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه (ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً)^{۹۰} وإن القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق لاتفنى عجائبه ولاتنقضي غرائبه ولاتكشف الظلمات إلا به؛^{۹۱}

آیا خدای سبحان دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن، از آن ها استمداد کرده است؟ آیا آن ها شرکاء خدایند که هرچه می خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان دین کاملی فرستاد و پیامبر صلی الله علیه وآله در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: (ما فرطنا في الكتاب من شيء)، و فرمود: فيه تبيان كل شيء. و یادآور شدیم که قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: (ولو

۸۸. نهج البلاغة: ۱ / ۲۵ - ۲۶؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۳۳.

۸۹. سوره انعام، آیه ۳۸.

۹۰. سوره نساء، آیه ۸۲.

۹۱. نهج البلاغة: ۱ / ۵۵ خطبه ۱۸؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۸۴ / ح ۱.

كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا). همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نپذیرد و تاریکی ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.

حدیث سوم: در روایتی ریّان بن صلت از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می پرسد که نظر شما درباره قرآن چیست؟

حضرت در پاسخ فرمود:

كلام الله لا تتجاوزوه ولا تطلبوا الهدى في غيره فتضلّوا؛^{۹۲}

قرآن کلام خداوند است، از [حدود آن] تجاوز نکنید و از غیر او هدایت نجویید که گمراه می شوید.

حدیث چهارم: همچنین امام هشتم علیه السلام در پاسخ نامه مأمون به هنگام شناساندن اسلام خالص، آن گاه که نوبت به قرآن می رسد، چنین می نویسند:

وإنّ جميع ما جاء به محمد بن عبدالله هو الحقّ المبين والتصديق به وبجميع من مضى قبله من رسل الله وأنبيائه وحججه والتصديق بكتابه الصادق العزيز الذي (لا يأتیه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد)^{۹۳} وأنه المهيمن على الكتب كلها وأنه حق من فاتحته إلى خاتمته. نوّمن بمحكه ومتشابهه وخاصه وعامه ووعدہ ووعدیه وناسخه ومنسوخه وقصصه وأخباره، لا يقدر أحد من المخلوقين أن يأتي مثله؛^{۹۴}

همانا هر آن چه محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله آورده، حقی آشکار است و تصدیق به او و همه رسل، انبیاء و حجج پیشینش حق است. همچنین تصدیق کتاب راست گفتار و عزیزش، کتابی که (لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید). به راستی که قرآن گواهی است بر تمامی کتابها و بی گمان همه اش از آغاز تا انجام حق است. ایمان داریم به محکم و متشابهش، خاص و عامش، وعد و وعیدش، ناسخ و منسوخش و قصه ها و اخبارش. هیچ يك از مخلوقان توان همانند آوری برای آن را ندارد.

حدیث پنجم: علی بن سالم از پدرش نقل می کند که گفت:

۹۲. الأملی (شیخ صدوق): ۶۳۹ / ح ۸۶۳؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۶۲ / ح ۲۰۹؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۱۱۷ / ح ۲.

۹۳. سوره فصلت، آیه ۴۲.

۹۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۱۲۹؛ بحار الأنوار: ۱۰ / ۳۵۲ - ۳۵۳ / ح ۱.

سألت الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام فقلت له: يا ابن رسول الله، ما تقول في القرآن؟
 از امام صادق عليه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، درباره قرآن چه می فرمایید؟
 فقال: هو كلام الله، وقول الله، وكتاب الله، ووحى الله وتنزيله، وهو الكتاب العزيز الذي (لا يأتيه
 الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد)^{٩٥}؛
 حضرت در جواب فرمودند: قرآن کلام خدا، گفتار خدا، کتاب خدا و وحی و نازل شده از سوی
 او است. کتاب عزیزی که (لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد).

دلیل سوم: سخن عمر بن خطاب: «حسبنا كتاب الله»^{٩٦}

یکی از نگون بختی های بزرگ و آسیب های اندوهبار و سنگین که کمر مسلمین را شکست و گمراهی
 ایشان را از هدایتی که خدا و رسول برای آنها خواسته بودند در پی داشت، آن کار ناشایستی بود که در
 واپسین لحظه های زندگی شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله و در میان صحابه ای که در محضرشان
 بودند، روی داد.

فشرده این رویداد چنین است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به هنگام رخت بر بستن از این دنیا،
 هنگامی که برخی صحابه، از جمله عمر بن خطاب نزد ایشان حضور داشتند فرمودند: «بیایید تا برای
 شما چیزی بنگارم تا پس از آن هرگز گمراه نگردید».^{٩٧}

یا با واژگانی دیگر چنین فرمودند:

«إيتوني بالكفت»^{٩٨} - «و الدواة» یا «اللوح و الدواة».^{٩٩}

در این هنگام عمر گفت: بر پیامبر بیماری چیره گشته و این سخن از روی بیماری است، نزد شما
 کتاب خداست و این ما را بس است!

در روایتی دیگر آمده: پس گفتند رسول خدا هزیان می گوید - بی آن که نام شخص گوینده را آشکار
 کنند - .

٩٥. الأُمالي (شيخ صدوق): ٦٣٩ / ح ١١؛ بحار الأنوار: ٨٩ / ١١٧ - ١١٨ / ح ٣.
 ٩٦. مسند أحمد: ١ / ٣٢٤، ٣٢٥ و ٣٢٦؛ صحيح البخاري: ٧ / ٩ و ٨ / ١٦١؛ صحيح مسلم: ٥ / ٧٦.
 ٩٧. الطبقات الكبرى: ٢ / ٢٤٤؛ إمتاع الأسماع: ١٤ / ٤٤٦.
 ٩٨. استخوان پهنی که بر روی آن چیزی می نوشتند.
 ٩٩. صحيح البخاري: ٤ / ٣١ و ٥ / ١٣٧.
 ١٠٠. صحيح مسلم: ٥ / ٧٦.

اصحاب به کشمکش پرداختند. برخی می گفتند: قلم کاغذی بیاورید تا نبی نوشته ای بنگارد تا گمراه نگردید و از آن سو، برخی سخن عمر را تکرار می کردند.

هنگامی که این کشمکش اصحاب بسیار شد، حضرت به آن ها فرمودند: «از نزد من بیرون روید». ما اکنون در پی برآورد سخن این شخص نیستیم که چگونه مسیر تاریخ را دگرگون ساخت و از باز تأییدن اراده خدا و رسولش بر هدایت، صلاح و رشاد امت اسلامی تا روز رستاخیز ممانعت کرد که ابن عباس در این باره می گوید:

يوم الخميس وما يوم الخميس؛^{۱۰۱}

روز پنج شنبه و چه می دانی روز پنج شنبه چیست؟!

و پس از آن گریه کرد.

و باز ابن عباس می گوید:

إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله وبين كتابه؛^{۱۰۲}

همانا بالاترین زیان و بدبختی آن که او میان رسول خدا و نگارشش جدایی انداخت.

انگیزه ما از نقل این جریان، گواه آوردن از سخن عمر بن خطاب (إن عندنا القرآن، حسبنا كتاب الله) بر این نکته است که در آن هنگام، قرآن کتابی گرد آمده و مدون بوده به طوری که کسی از حاضران - چه آنها که با او هم‌نوا بودند و چه دیگران - بر او خرده نگرفت که سور قرآن پراکنده و منتشر است. و چنین توانستند عمر بن خطاب و پیروانش به آن چه می خواستند دست یافته و میان پیامبر و نگارش وصیتش جدایی اندازند.

دلیل چهارم: إجماع

در تمامی زمانها، اندیشمندان شیعه بر عدم نقصان قرآن هم رأی بوده اند. چنانکه در سخنان کاشف الغطاء و دیگر بزرگان علمی بازگو شد، در سخن شیخ صدوق نیز ظاهر واژه «الینا» در عبارت: «و من نسب إلینا ... فهو كاذب» بر این اجماع رهنمون است.

علامه حلی در این باره می نویسد:

۱۰۱. مسند/أحمد: ۱ / ۳۲۵ و ۳۳۶؛ صحیح البخاری: ۵ / ۱۳۸، ۷ / ۹ و ۸ / ۱۲۱؛ صحیح مسلم: ۵ / ۷۶ و منابع دیگر با اختلاف در عبارات.

۱۰۲. مسند/أحمد: ۱ / ۲۲۲ و ۳۵۵؛ صحیح البخاری: ۴ / ۳۱ و ۶۵ - ۶۶ و ۵ / ۱۳۷؛ صحیح مسلم: ۵ / ۷۵ و ۷۶ و منابع دیگر.

وَاتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ مَا نَقَلَ إِلَيْنَا مُتَوَاتِرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَهُوَ حُجَّةٌ ... لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ مَكْلَفًا بِإِشَاعَةِ مَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ إِلَى عَدَدِ التَّوَاتُرِ، لِيَحْصَلَ الْقَطْعُ بِنُبُوَّتِهِ فِي أَنَّهُ الْمَعْجِزَةُ لَهُ. وَحِينَئِذٍ لَا يُمْكِنُ التَّوَافُقُ عَلَى مَا نَقَلَ مِمَّا سَمِعُوهُ مِنْهُ بِغَيْرِ تَوَاتُرٍ، وَرَاوِي الْوَاحِدِ إِنْ ذَكَرَهُ عَلَى أَنَّهُ قُرْآنٌ فَهُوَ خَطَأٌ ... وَ الْإِجْمَاعُ دَلٌّ عَلَى وَجُوبِ إِلْقَائِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَدَدِ التَّوَاتُرِ، فَإِنَّهُ الْمَعْجِزَةُ الدَّالَّةُ عَلَى صِدْقِهِ، فَلَوْ لَمْ يَبْلُغْهُ إِلَى حَدِّ التَّوَاتُرِ، انْقَطَعَتْ مَعْجِزَتُهُ، فَلَا يَبْقَى هُنَاكَ حُجَّةٌ عَلَى نُبُوَّتِهِ؛^{١٠٣}

علمای ما هم رأی هستند که قرآن کنونی به جهت نقل متواتر حجت است... چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر گستراندن و نشر آیات و سوره های فرود آمده از قرآن، به حدّ تواتر مکلف بودند تا علاوه بر اثبات صحت نبوتشان، معجزه بودن قرآن برای ایشان ثابت کرد. در این هنگام است که اتفاق و اجماع علماء به غیر نقل متواتری که از قرآن شنیده اند ممکن نخواهد بود و اگر راوی واحد چیزی را بخشی از قرآن بداند، بی گمان اشتباه خواهد بود... اجماع دلالت می کند که می بایست قرآن به حد تواتر نقل گردد، چرا که قرآن معجزه ای است بر درستی پیامبر صلی الله علیه وآله؛ پس اگر به حد تواتر نرسد، معجزه بودن آن به چالش کشیده شده و حجت بر نبوت ایشان باطل خواهد شد.

صاحب مفتاح الكرامه می گوید:

والعادة تقضي بالتواتر في تفاصيل القرآن من أجزائه و ألفاظه و حركاته و سكناته و وضعه في محله، لتوفّر الدواعي على نقله من المقر لكونه أصلاً لجميع الأحكام، و المنكر لإبطال كونه معجزاً. فلا يعبأ بخلاف من خالف أو شك في المقام؛^{١٠٤}

روال همیشگی اقتضا دارد تا بخش ها، واژگان، حرکات و سکنتات قرآن و قرار گیری آیات و سوره ها در جایگاهش به حد تواتر رسیده باشند؛ چرا که در این باره انگیزه های فراوانی یافت می شد، چه از سوی پذیرندگان اسلام؛ زیرا قرآن ریشه همه احکام است، و چه از سوی ناباوران به آن تا معجزه بودن آن را تباه سازند. بنابراین، به مخالفان تواتر قرآن و تردید کنندگانش ارزشی نهاده نمی شود.

١٠٣. نهاية الوصول الى علم الاصول: ١ / ٣٣٣.

١٠٤. مفتاح الكرامة: ٧ / ٢١٠.

شیخ محمدجواد بلاغی می گوید:

و من أجل تواتر القرآن الكريم بين عامّة المسلمين جيلاً بعد جيل، استمرت مادّته و صورته و قراءته المتداولة على نحو واحد، فلم يؤثّر شيئاً على مادّته و صورته ما يروى عن بعض الناس من الخلاف في قراءته من القراء السبع المعروفين و غيرهم؛^{۱۰۵}

در میان عموم مسلمین و در قرن های پی در پی، قرآن کریم از نظر ماده، صورت و قرائت همگانی، همواره به صورتی واحد بوده است و آن چه از قرائت های هفت گانه و غیر آن را که برخی مردم روایت می کنند، هیچ گونه تأثیری در ماده و صورت قرآن نداشته اند.

آشکار است که اجماع نزد مسلمانان حجت بوده است؛ اما ویژگی بارز آن نزد شیعه کاشف از رأی معصوم علیه السلام بودن اجماع است؛ بلکه بالاتر، آنچنان که از سخنان سید مرتضی و برخی عالمان بزرگ برداشت می شود، عدم نقصان از ضروریات دین بوده است.

دلیل پنجم: تواتر قرآن

یکی از ادله نفی تحریف، تواتر قرآن با همه حرکات، سکانات، آیات و سوره هایش از طرق روایات امامیه می باشد. تواتری قطعی که روایات آن از سوی امامان معصوم علیهم السلام، از جد بزرگوارشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردیده است.^{۱۰۶}

پس شیعیان بر این باورند که قرآن در دسترس ما که بی کم و کاست است، همان قرآن فرود آمده بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، چنانکه - همان طور که اشاره شد - شیخ صدوق در این باره گفته است:

إعتقادنا أنّ القرآن الذي أنزله الله على نبيه صلى الله عليه وآله وسلم هو ما بين الدفتين وهو ما في أيدي الناس ليس بأكثر من ذلك، ومبلغ سورة عند الناس مائة وأربع عشر سورة؛

به اعتقاد ما، قرآنی که بر پیامبر فرود آمده، همان قرآن میان دو جلد و در دسترس مردم است، نه چیزی بیش از آن و شمار سوره هایش به صد و چهارده سوره می رسد.

۱۰۵. آلاء الرحمن في تفسير القرآن: ۱ / ۲۹.

۱۰۶. ر.ك: أجوبة مسائل جار الله: ۳۴، المسألة الرابعة.

دلیل ششم: اعجاز قرآن

ناسازگاری تحریف با اعجاز قرآن، گواه دیگر شیعه بر نفی تحریف است؛ چرا که تحریف، معنا را باطل می کند. به این بیان که اعجاز قرآن بر مدار فصاحت و بلاغتی بوده که بر مدار معنا می چرخد و حال آن که به روشنی، قرآن معجزه ای جاودان است.

این سخن برگرفته از دلیل سوم کتاب بشری الوصول بر عدم تحریف بود. این دلیل در کلام سید مرتضی، آن جا که گفت: «چرا که قرآن معجزه نبوت است» نیز اشاره شد. همچنین سخن علامه حلی که می گفت: «دیدگاه تحریف معجزه بودن قرآن را با تردید روبرو می کند»، و یا سخن کاشف الغطاء که «قرآن کنونی همان «کتاب الله» فرود آمده است؛ چرا این کتاب معجزه بوده و هم‌اورد طلبیده است...» بر همین سخن دلالت دارد.

دلیل هفتم: نماز امامیه

دیگر دلیل امامیه بر باور کاهش نیافتگی قرآن کریم نمازشان است؛ چرا که ایشان پس از حمد در رکعت یکم و دوم نمازهای پنج گانه، قرائت يك سوره کامل غیر از سوره حمد را بایسته می دانند. همچنین گروه بسیاری از ایشان قرائت دو سوره را پس از حمد جایز نمی شمارند.^{۱۰۷}

سید شرف الدین در این باره می نویسد:

وصلاة الإمامية بمجردها دليل على ذلك... فقههم صريح بذلك، فلولا أنّ سور القرآن بأجمعها كانت زمن النبي صلى الله عليه وآله وسلم على ما هي عليه الآن، من الكيفية والكمية ما تسنى لهم هذا القول؛^{۱۰۸}

نماز شیعه به تنهایی دلیلی بر این مطلب است... و فقه آنان به این سخن تصریح دارد؛ از این رو اگر تمام سوره های قرآن همان سوره های زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است، از جهت کیفیت و کمیت، ممکن نبود شیعیان چنین حکمی بدهند.

۱۰۷. ر.ک: ریاض المسائل: ۳ / ۳۸۵؛ مفتاح الكرامة: ۷ / ۱۹۱ - ۱۹۶؛ مستند الشيعة: ۵ / ۱۰۸؛ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام:

۹ / ۳۳۱ و منابع دیگر.

۱۰۸. أجوبة مسائل جار الله: ۳۵، المسألة الرابعة.

دلیل هشتم: گردآمدن قرآن در زمان پیامبر اکرم

از دیدگاه برخی، گرد آمدن قرآن کریم در زمان زندگانی شریف پیامبر صلی الله علیه وآله در دسترس مردم بودن آن، گواهی دیگر بر عدم تحریف شمرده می شود. اخبار فراوانی از کتب شیعه و سنی بر مجموعه بودن قرآن در آن زمان دلالت دارند؛ از جمله اخباری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به قرائت، تدبیر و عرضه هر آن چه از ایشان روایت شده به قرآن فرمان می دهند که برخی از آنها گذشت. همچنین در زمان آن حضرت، گروهی از صحابه به ختم قرآن پرداخته و به تلاوت و حفظ آن روی می آوردند که حتی نامشان در کتب علوم قرآنی یافت می شود. یا آن که به فرموده خود حضرت، جبرئیل هر سال قرآن را با ایشان به مقابله می نشت و این مقابله در سال رحلت ایشان به دو بار افزایش یافت.^{۱۰۹}

همه اینها شاهد روشنی است بر این که قرآن در میان ما، بی آن که افزایش یا کاهش یابد، همان قرآن نزد پیامبر و یارانش بوده است.

این دلیل را نیز جمعی از عالمان شیعه همچون سید شرف الدین عاملی^{۱۱۰} ارائه کرده اند.

دلیل نهم: اهتمام پیامبر و مسلمانان به قرآن

آیا کسی می تواند دلبستگی و کوشش پیامبر در نگاهداری قرآن را انکار کند؟!

همانا ایشان با فرود آمدن سوره ای، در گسترش آن میان مسلمین کوشش بسیار کرده و بر حفظ، آموزش و دانشوری آن سفارش دو چندان داشتند و برای مردم ارزش این کارها و پاداش و بهره های دنیوی و اخروی آنها را بازگو می کردند.

برانگیختن مردم بر حفظ قرآن در سینه ها و کاغذها از سوی ایشان و سفارش ایشان به تعلیم و تعلم آن به مردان، زنان و کودکان، در زمره رویدادهایی است که جایی برای انکار و بحث ندارد.

۱۰۹. ر.ک: الأملی (شیخ صدوق): ۶۹۲ / ح ۹۴۸؛ مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۱۳۶ - ۱۳۷؛ بحار الأنوار: ۴۳ / ۵۱ / ح ۴۳؛ مسند أحمد: ۶ / ۲۸۲؛ صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۱؛ السنن الکبری (نسایی): ۴ / ۲۵۲ / ش ۷۰۷۸؛ خصائص أمير المؤمنين علیه السلام (نسایی): ۱۱۹؛ المعجم الكبير: ۲۲ / ۴۱۶ - ۴۱۷؛ الإستیعاب: ۴ / ۱۸۹؛ تاریخ مدینة دمشق: ۳ / ۱۵۵؛ أسد الغابة: ۵ / ۵۲۲ و منابع دیگر.

۱۱۰. ر.ک: أجوبة مسائل جار الله: ۳۵ - ۳۶.

و مسلمین نیز انگیزه های فراوانی برای حفظ و پاسداری قرآن داشته و آن را بر دیگر امور خود مقدم کردند؛ چرا که این کتاب معجزه ای جاودان و بُن مایه و ریشه احکام شرعی و امور دینی ایشان بود. با چنین اوصافی، چگونه می توان گفت که چیزی از قرآن کم و به ورطه تحریف درغلتیده است؟! آری، شاید بگویند همان گونه که انگیزه حفظ و پاسداشت قرآن بسیار بوده، انگیزه بر تحریف و دگرگون ساختن آن از سوی دورویان و دشمنان اسلام نیز کم نبوده است، کسانی که از آوردن مانندی برای قرآن، سوره ها و آیه هایش در ماندند. در پاسخ می توان گفت: پس از آن که خداوند متعال، خود به قرآن عنایت و اهتمام داشته و حفظ آن را بر گردن گرفته است، مجالی برای طرح چنین احتمالاتی نمی ماند، همانطور که فرموده است: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).^{۱۱۱}

فصل سوم

احادیث تحریف در کتب شیعه

در فصل نخست، گزیده ای از سخنان بزرگان علمای امامیه در سده های گوناگون را بازگو کردیم که یادآور شده بودند قرآن کنونی، از هرگونه تحریف در امان بوده است. همچنین سخنان بسیاری دیگر را به جهت کوتاه کردن سخن به میان نیاوردیم و شاید در لابلاي بحث، به نام و یا سخنان برخی از آنان اشاره کنیم.

در فصل دوم نیز ادله امامیه بر نفی تحریف را چنین برشمردیم:

۱. آیاتی از قرآن کریم;

۲. احادیثی از پیامبر و ائمه علیهم السلام ;

۳. سخن عمر بن خطاب (حسبنا کتاب الله);

۴. اجماع;

۵. تواتر قرآن;

۶. اعجاز قرآن;

۷. نماز امامیه;

۸. گردآمدن قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله;

۹. عنایت و اهتمام پیامبر و ائمه علیهم السلام به قرآن.

اما با این وجود، هیچ عاملی از این عالمان بزرگ، بودن احادیثی که ظاهرشان بازگو کننده کاهش قرآن است را انکار نمی کنند؛ بلکه برخی از ایشان به پرشمار بودن این روایات تصریح کرده اند. بودن این احادیث در کتب امامیه، همانند وجود دسته ای از روایات است که در برخی عقائد باطل همچون جبر، تفویض، تشبیه، تجسیم و مانند اینها ظهور دارد؛ لیکن علما از چنین روایاتی روی برگردانده و این گونه روایات را، از جمله روایات تحریف قرآن را نفی کرده اند؛ بلکه برخی در این باره ادعای اجماع امامیه را پیش کشیده اند. همچنان که در علم اصول آمده است، اعراض علما از حدیثی، اعتبار آن را با چالش روبرو می سازد.

ما در این فصل دلائل اعراض علما از این گونه اخبار را بررسی کرده و بر درستی آن گواه خواهیم آورد.

تعیین موضوع بحث

بی گمان روایاتی داریم که بیان گر تحریف است، ولی پذیرش فراوانی آنها با اشکال روبرو است؛ مگر آن که تحریف در معنای فراگیر آن مد نظر باشد. چنین تحریف عامی در کلام شیخ طوسی نیز آمده است. ایشان پس از آن که کاهش نیافتگی قرآن را از روایات بهره می جوید، چنین گفته است:

غير أنه رويت روايات كثيرة من جهة الخاصة والعامة بنقصان كثير من آي القرآن ونقل شيء منه من موضع إلى موضع؛^{۱۱۲}

جز آن که روایات فراوانی از خاصه و عامه، نقصان بسیاری از آیات و جابجایی برخی دیگر را نشانه رفته اند.

اما در کتب روایی شیعه، آن دسته روایاتی که معنای خاص تحریف را که همان کاهش یافتگی قرآن است افاده کنند کم شمارند؛ از این رو در سخنان برخی از محققان همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمد جواد بلاغی، این روایات به شاذ و نادر متصف گردیده اند.

می توان این دسته از روایات شیعه را در دو بخش سامان داد:

یکم: روایاتی که یا ضعیف، یا مرسل و یا مقطوع اند و به سخن دقیق تر، اسناد معتبری ندارند که این دسته از روایات، شمار بیشتری دارند و این سخن با مراجعه به اسناد آنها آشکار می گردد. کافی است برای دستیابی به چند و چون احادیث مرحوم شیخ کلینی که شاید بیشترین این روایات باشد، به کتاب مرآة العقول شیخ محمدباقر مجلسی رجوع کرد. کتابی که از مهم ترین منابع حدیثی امامیه بوده و از پر آوازه ترین و مهم ترین شروح آن است.

کسانی همچون شیخ محمدجواد بلاغی در کتاب آلاء الرحمن، مرحوم خویی در تفسیر البیان و مرحوم طباطبایی در تفسیر المیزان اسانید این روایات را باریک بینانه بررسی کرده و آشکارا بی اعتبارشان دانسته اند.

آشکار است که در هر يك از مسائل دینی، استناد به چنین روایاتی پذیرفتنی نیست تا چه رسد به آن که در يك مسأله مهم اعتقادی، بتوان به آنها استناد کرد!

دوم: روایاتی از افراد موثق و با سندهایی معتبر که راه را بر هرگونه خدشه سندی بسته اند. این دسته را می توان در دو گروه جای داد:

گروه یکم: روایاتی که تأویل و حمل آنها بر برخی وجوه امکان پذیر است، به گونه ای که ناسازگاری میان آنها و روایات نافی تحریف از بین می رود.

گروه دوم: روایاتی که توجیه پذیر نیستند.

پس بدین ترتیب، آشکار می گردد روایات شیعه در موضوع نقصان قرآن کم شمارند؛ چرا که روایات ضعیف و یا معتبری که توجیه پذیر است، از دایره بحث خارج می شوند. اما همین روایات اندک با چالشهای زیر روبرویند:

۱. تعارض با ضروری دین

نخستین اشکال این روایات، قرار گرفتن در برابر يك امر ضروری است؛ چرا که گروهی از بزرگان امامیه نفی تحریف را از ضروریات دینی شمرده اند. سید مرتضی در این باره می گوید:

إِنَّ الْعِلْمَ بِصِحَّةِ نَقْلِ الْقُرْآنِ كَالْعِلْمِ بِالْبِلْدَانِ وَالْحَوَادِثِ الْكِبَارِ وَالْوَقَائِعِ الْعِظَامِ، وَالْكَتَبِ الْمَشْهُورَةِ، وَأَشْعَارِ الْعَرَبِ الْمَسْطُورَةِ ... إِنَّ الْعِلْمَ بِتَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَأَبْعَاضِهِ فِي صِحَّةِ نَقْلِهِ كَالْعِلْمِ بِجَمَلَتِهِ، وَجَرَى ذَلِكَ مَجْرَى مَا عِلْمُ ضَرُورَةٍ؛^{۱۱۳}

آگاهی ما به درستی انتقال قرآن به ما [از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تاکنون] همانند با دانش ما به وجود شهرها، حوادث بزرگ، اتفاقات عظیم، کتب مشهور و اشعار نگاشته شده عرب است ... همانا علم به درستی نقلِ تفاسیلِ قرآن و بخشهایش، همانند دانستنِ راستی نقل همه قرآن است، و این جا نیز همچون علمِ ضروری است.

شیخ جعفر کاشف الغطاء می گوید:

وإجماع العلماء في جميع الأزمان، لا عبرة بالنادر، وما ورد من أخبار النقيصة تمنع البديهة من العمل بظاهرها؛^{۱۱۴}

۱۱۳. تفسیر مجمع النبیان: ۱ / ۴۳، به نقل از جواب المسائل الطرابلسیات.

۱۱۴. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء: ۳ / ۴۵۳.

به اجماع علما در تمام زمان ها، به اخبار اندك تحریف اعتنایی نمی شود و بداهت و روشنی دیدگاه عدم تحریف، مانع از عمل به ظاهر آنها می گردد.

سید شرف الدین عاملی می گوید:

إِنَّ الْقُرْآنَ عِنْدَنَا كَانَ مَجْمُوعاً عَلَى عَهْدِ الْوَحْيِ وَالنَّبُوَّةِ، مُؤَلَّفاً عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ الْآنَ... وَهَذَا كُلُّهُ مِنْ الْأُمُورِ الضَّرُورِيَّةِ لَدَى الْمُحَقِّقِينَ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِمَامِيَّةِ؛^{۱۱۵}

از نظر امامیه، قرآن در عصر وحی و نبوت گرد آوری شده است و همسان قرآن کنونی است... و همه آن چه گفته شد، نزد محققان علمای شیعه از ضروریات شمرده می شود.

مرحوم خوئی نیز می گوید:

من يدعي التحريف يخالف بداهة العقل؛^{۱۱۶}

هر آن کس مدعی تحریف شود، با عقل بدیهی مخالفت می کند.

۲. ناسازگاری با ظاهر قرآن

اگر چالش پیشین پذیرفته نشود و ضروری بودن دیدگاه عدم تحریف به اثبات نرسد، دیگر ناسازگاری این روایات با ظاهر کتاب خدا انکار پذیر نیست؛ آن جا که خداوند متعال می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). به این معنا که ما خود نگاهدار آویسیم، چرا که این کتاب پیشوای امت و برنامه اعمال آنهاست، سرچشمه احکام و معارف ایشان و معجزه ای جاودان است. به روشنی پذیرفته شده است که هر حدیث ناسازگار با کتاب خدا، هر چند که در درستی و فراوانی سند در حد شایسته ای باشد، کنار گذاشته می شود و این سخن به روشنی از روایات پیامبر و ائمه علیهم السلام دست یافتنی است؛ از این رو اندیشمندان بزرگ امامیه - اصولیان و محدثان - از این روایات دست شسته و آنها را کنار نهاده اند.

محدث کاشانی در تفسیر الصافی می گوید:

إِنَّ خَبَرَ التَّحْرِيفِ مُخَالَفٌ لِكِتَابِ اللَّهِ مَكْدُبٌ لَهُ فَيَجِبُ رَدُّهُ؛^{۱۱۷}

اخبار تحریف با کتاب خدا ناسازگار بوده و آن را تکذیب می کند؛ پس باید آنها را وانهاد.

۱۱۵. أجوبة مسائل جار الله: ۳۵ - ۳۶.

۱۱۶. البيان في تفسير القرآن: ۲۲۰.

۱۱۷. تفسير الصافي: ۵۱ / ۱.

باز اگر این چالش پذیرفته نشود و گفته شود که این سخن مستلزم دور است (یعنی نفی تحریف از قرآن متوقف بر بطلان روایات تحریف و بطلان روایات متوقف بر نفی تحریف قرآن) یا آن که گفته شود ضمیر «له» در سخن محدث کاشانی، به نبی مکرم اسلام باز می‌گردد نه قرآن، باز به دلائلی که در ادامه خواهد آمد، این روایات کنار گذارده می‌شود.

۳. موافقت با روایات عامه

همانا دیدگاه تحریف، علاوه بر مشاهیر صحابه که در زمره پیشوایان اهل سنت شمرده می‌شوند، از سوی پیشوایان و حافظان اهل سنت نیز نقل شده و احادیث تحریف در مهمترین کتابها و موثق ترین منابع حدیثی آنان به روشنی دیده می‌شود. حال با فرض آن که بپذیریم روایات اندک تحریف با اخبار نافی آن معارضه دارند، بر پایه آن چه در علم اصول ثابت شده، سازگاری روایات تحریف با اخبار عامه، کنار نهادن آنها را موجه می‌سازد.

۴. نادر بودن این روایات

روایات تحریف شاذ و نادرند؛ اما در مقابل، اخبار رهنمون گر به عدم تحریف مشهور و متواتر است، به طوری که این نکته در سخنان برخی بزرگان همچون مرحوم کاشف الغطاء آمده است - ما به زودی پاسخ شبهه تواتر روایات تحریف را خواهیم داد - . حال با فرض تعارض میان این دو دسته از روایات، بر پایه قواعد علم اصول، باید روایات شاذ و نادر را به کناری نهاد و به آن چه مطابق مشهور است روی آورد.

۵. خبر واحد بودن این روایات

با فرض کوتا آمدن از هر چه تاکنون گفته شد، بی‌گمان در اخبار آحاد بودن این روایات نمی‌توان تردید کرد. گروهی از بزرگان امامیه در هیچ يك از بخش های دین عمل به خبر واحد را روا نمی‌دانند و برخی دیگر که در پاره ای از موارد خبر واحد را حجت دانسته اند، در مسائل اعتقادی همچون بحث تحریف قرآن، به این گونه اخبار اعتنا نمی‌کنند. بنابراین نمی‌توان از این روایات دستاویزی برای دیدگاه تحریف در نظر گرفت.

پاره ای از اخبار تحریف

اینک نوبت آن رسید تا شماری از مهم ترین روایات شیعه را که به گفته برخی علما، ظهورشان در نقصان است بازگو کرده و سپس به بررسی سندی آنها و میزان دلالت شان بر نظریه تحریف بپردازیم و شبهاتی که بر اساس این روایات به میان آمده را طرح کرده، و به پاسخ آنها اهتمام ورزیم.

مهمترین روایاتی که دستاویز نظریه تحریف شده اند از این قرارند:

۱. جابر می گوید:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «ما ادّعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب، وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب عليه السلام و الأئمة من بعده عليهم السلام»؛^{۱۱۸}

شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: «کسی نمی گوید که همه قرآن را چنانکه نازل گشته است، گرد آورده مگر دروغ گو. و هیچ کس قرآن را برابر با آن چه از سوی خدا نازل گشته گرد نیاورده و حفظ نکرده مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام».

۲. جابر در روایتی دیگر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

ما يستطيع أحد أن يدّعي أن عنده جميع القرآن كله ظاهره و باطنه غير الأوصياء؛^{۱۱۹}
کسی توان آن را ندارد که ادعا کند همه قرآن، ظاهر و باطنش نزد او است جز اوصیاء علیهم السلام .

۳. سالم بن سلمه گوید:

قرأ رجل على أبي عبد الله عليه السلام - و أنا أستمع - حروفاً من القرآن ليس على ما يقرؤها الناس، فقال أبو عبد الله عليه السلام: «كفّ عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس، حتى يقوم القائم عليه السلام، فإذا قام القائم عليه السلام قرأ كتاب الله عزّوجلّ على حدّه، و أخرج المصحف الذي كتبه علي عليه السلام».

۱۱۸. الكافي: ۱ / ۲۲۸ / ح ۱؛ بصائر الدرجات: ۲۱۳ / ح ۲؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۸۸ / ح ۲۷.

۱۱۹. الكافي: ۱ / ۲۲۸ / ح ۲؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۸۸ / ح ۲۶.

وقال: «أخرجه عليّ عليه السلام إلى الناس حين فرغ منه وكتبه، فقال لهم: «هذا كتاب الله عزّوجلّ كما أنزله الله على محمد صلى الله عليه وآله وسلّم، و قد جمعته من اللوحين». فقالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن، لا حاجة لنا فيه. فقال: «أما والله ما ترونه بعد يومكم هذا أبداً، إنّما كان عليّ أن أخبركم حين جمعته لتقرؤوه»^{١٢٠};

مردی برای امام صادق علیه السلام حروفی از قرآن را قرائت می کرد - نه آنچنان که مردم می خواندند - و من نیز گوش فرا داده بودم تا آن که امام علیه السلام فرمودند: «از این قرائت باز ایست و چنانکه مردم می خوانند بخوان تا آن که قائم ظهور کند که در این هنگام، قائم علیه السلام کتاب خدا را آنچنانکه بوده قرائت کرده و مصحف علی علیه السلام را بیرون خواهد آورد».

و آن گاه فرمود: «آن هنگام که علی علیه السلام از قرآن و کتابتش رهایی یافت، قرآن را به میان مردم آورد و به آنان فرمود: «این کتاب خدای عزّ و جلّ است آنچنانکه بر محمد صلی الله علیه وآله نازل گشته و من آن را میان این دو لوح گردآوردم». مردم گفتند: آن چه نزد ما است نیز همه قرآن را در بردارد، ما را به قرآن تو نیازی نیست! امام فرمود: «آگاه باشید، به خدا سوگند این را پس از امروز هرگز نخواهید دید. تنها برعهده من بود تا پس از گردآوری، شما را بر آن آگاه ساخته و بر شما بخوانم؛ اما خود نخواستید».

٤. میسر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

لولا أنّه زید فی کتاب الله و نقص منه، ما خفی حقنا علی ذی حجبی، و لو قد قام قائمنا فنطق، صدّقه القرآن^{١٢١};

اگر آن چه از زیاده و نقصانی که بر قرآن رفت، نبود، حق ما بر صاحبان عقل پنهان نمی ماند، و اگر قائم ما قیام کند و سخن گوید، قرآن او را تصدیق خواهد کرد.

٥-١. أصبغ بن نباته می گوید:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: «نزل القرآن أثلاثاً: ثلث فينا و في عدونا، و ثلث سنن و أمثال، و ثلث فرائض و أحكام»^{١٢٢};

١٢٠. الكافي: ٢ / ٦٣٣ / ح ٢٣؛ وسائل الشيعة: ٦ / ١٦٣ / ح ٧٦٣٠؛ بحار الأنوار: ٨٩ / ٨٨ / ح ٢٨.

١٢١. تفسير العياشي: ١ / ١٣ / ح ٦؛ بحار الأنوار: ٨٩ / ٥٥ / ح ٢٥.

١٢٢. الكافي: ٢ / ٦٢٧ / ح ٢؛ بحار الأنوار: ٨٩ / ١١٤ / ح ٢.

شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «قرآن در سه بخش فرود آمد: يك سوم آن درباره ما و دشمنانمان، و يك سوم دیگر در سنن و امثال آن، و يك سوم دیگر در فرائض و احکام».

۵-۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إنَّ القرآن نزل أربعة أرباع: ربع حلال، و ربع حرام، و ربع سنن و أحكام، و ربع خبر ما كان قبلكم و نبأ ما يكون بعدكم، و فصل ما بينكم؛^{۱۲۳}

قرآن بر چهار بخش نازل شد: يك چهارم حلال، يك چهارم حرام، يك چهارم سنن و احکام و جزئیات زندگی شما و يك چهارم در خبر پیشینیان و گزارش آن چه پس از شماست.

۵-۳. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فينا، و ربع في عدونا، و ربع سنن و أمثال، و ربع فرائض و أحكام؛^{۱۲۴}
قرآن بر چهار بخش نازل شد: يك چهارم در باره ما، يك چهارم در باره دشمنان ما، يك چهارم در سنن و امثال آن و يك چهارم در فرائض و احکام.

۶. محمد بن سلیمان از یکی از اصحابش، از ابوالحسن علیه السلام نقل می کند که گفت: به امام

عرضه داشتم:

جعلت فداك، إننا نسمع الآيات في القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها، و لانحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم، فهل نأثم؟

فقال: «لا، إقرءوا كما تعلمتم، فسيجيئكم من يعلمكم»؛^{۱۲۵}

قربانت گردم، به راستی ما آیاتی در قرآن می شنویم که آنها در نزد ما چنان نیستند که می شنویم و ما نمی توانیم آنها را چنانچه از شما به ما رسیده است بخوایم. آیا گناه کرده ایم؟ فرمود: «نه، همچنانکه آموختید بخوانید. به زودی نزد شما کسی می آید که به شما می آموزد».

۷. امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱۲۳. الكافي ۲ / ۶۲۷ / ح ۳؛ مرآة العقول: ۱۲ / ۵۱۷ / ح ۳.

۱۲۴. الكافي: ۲ / ۶۲۸ / ح ۴؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۱۱۴ / ح ۱. و به همین مضمون از پیامبر نیز وارد شده است که فرمود: «إنَّ

القرآن أربعة أرباع: فربع فينا أهل البيت، وربع في أعدائنا، وربع حلال و حرام، وربع فرائض و أحكام، و إن الله عزَّوجلَّ أنزل في

علیِّ كرائم القرآن»؛ بحار الأنوار: ۳۵ / ۳۵۹ / ح ۱۱، به نقل از ما نزل من القرآن في علي عليه السلام (أبو نعیم). همچنین ر.ک:

مناقب علي بن أبي طالب (ابن مغزالي): ۲۵۸ / ش ۳۲۶.

۱۲۵. الكافي: ۲ / ۶۱۹ / ح ۲؛ وسائل الشیعة: ۶ / ۱۶۳ / ح ۷۶۳۱.

إِنَّ فِي الْقُرْآنِ مَا مَضَىٰ وَمَا يَحْدُثُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ، كَانَتْ فِيهِ أَسْمَاءُ الرِّجَالِ فَأَلْقَيْتَ، وَإِنَّمَا الْإِسْمُ الْوَاحِدُ مِنْهُ فِي وَجْهِهِ لِيَحْصَىٰ، يَعْرِفُ ذَلِكَ الْوَصَاةَ؛^{۱۳۶}

همانا قرآن، دانش آن چه گذشته و آن چه روی می دهد و آن چه در پیش رو است در بردارد. در قرآن نام هایی از مردان بوده که آنان را حذف نموده اند و هر يك از این نام ها به وجوهی که مشخص نیست در قرآن وجود دارد و فقط اوصیا [پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله] آن را می شناسند.

۸. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

لو قد قرئ القرآن كما أنزل لألفيتنا فيه مسمين؛^{۱۳۷}

اگر قرآن به گونه ای که نازل شده بود قرائت می شد، نام ما را در آن می یافتید.

۹. از بزنی نقل شده است که گفت:

دفع إلى أبو الحسن عليه السلام مصحفاً وقال: «لاتنظرفيه»، ففتحته وقرأت فيه (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) فوجدت فيها إسم سبعين رجلاً من قريش بأسمائهم و أسماء آبائهم، قال: فبعث إلي: «إبعث إلي بالمصحف»؛^{۱۳۸}

حضرت رضا علیه السلام قرآنی به من داد و فرمود: «در آن نگاه مکن». پس من آن را باز کردم و در آن سوره (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) را خواندم و در آن نام هفتاد نفر از قریش را به نام های خودشان و نام پدرانشان یافتیم. [بزنی] گوید: پس حضرت نزد من فرستاد که «آن قرآن را به سوی من باز فرست». «

۱۰. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله وسلم هكذا: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا - فِي عَلِيٍّ - فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ)؛^{۱۳۹}

جبرئیل این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه وآله چنین آورد: و اگر به آن چه که بر بنده ما نازل شده است - پیرامون علی علیه السلام - شك دارید، پس مانند آن سوره ای بیاورید.

۱۲۶. بصائر الدرجات: ۲۱۵ - ۲۱۶ / ح ۶؛ تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۲ / ح ۱۰؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۹۶ / ح ۳۳۵۷۹؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۵۵ / ح ۲۳.

۱۲۷. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۳ / ح ۴؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۵۵ / ح ۲۴ و ۱۱۵ / ح ۸.

۱۲۸. الکافی: ۲ / ۶۳۱ / ح ۱۶؛ مرآة العقول: ۱۲ / ۵۲۱ / ح ۱۶.

۱۲۹. الکافی: ۱ / ۴۱۷ / ح ۲۶؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۷۳ / ح ۵۱.

۱۱. عبدالله بن سنان می گوید که امام صادق علیه السلام فرمود:

من كان كثير القراءة لسورة الأحزاب، كان يوم القيامة في جوار محمد صلى الله عليه وآله وسلم و أزواجه، ثم قال: سورة الأحزاب فيها فضائح الرجال والنساء من قريش و غيرهم، يابن سنان: إن سورة الأحزاب فضحت نساء قريش من العرب، وكانت أطول من سورة البقرة، و لكن نقصوها و حرّفوها؛^{۱۳۰}

هر کس سوره احزاب را بسيار تلاوت کند، روز قیامت در جوار (همسایگی) یا پناه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و همسرانش می باشد. و فرمود: سوره احزاب رسوائی هایی از مردان و زنان قریش و غیر آن در بردارد. ای پسر سنان، راستی که سوره احزاب زنان قریش از عرب را رسوا ساخت، و خود آن سوره از سوره بقره بیشتر بود؛ لیکن از آن کاستند و تحریف کردند.

۱۲. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

أنزل الله في القرآن سبعة بأسمائهم، فمحت قريش ستّة، وتركوها أبا لهب؛^{۱۳۱}

خداوند متعال در قرآن نام هفت نفر از آن ها را نازل کرده است، قریش شش تن از آن ها را محو نموده و نام أبولهب را گذاشتند.

۱۳. از أصبغ بن نباته نقل شده است که گفت:

سمعت عليّاً عليه السلام يقول: «كأني بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفة يعلمون الناس القرآن كما أنزل». قلت: يا أمير المؤمنين، أو ليس هو كما أنزل؟ فقال:

«لا، محي منه سبعون من قريش بأسمائهم و أسماء آبائهم، و ما ترك أبو لهب إلا إزاء علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لأنه عمّه»؛^{۱۳۲}

شنیدم علی علیه السلام می فرمود: «گوئی به عجم می نگرم که خیمه هایشان در مسجد کوفه است و به مردم قرآن را همان گونه که نازل شده است می آموزند». عرض کردم: ای امیرمؤمنان، مگر [اکنون قرآن] همان گونه که نازل شده نیست؟ فرمود: «نه، هفتاد تن از

۱۳۰. ثواب الأعمال: ۱۱۰؛ بحار الأنوار: ۳۵ / ۲۳۵ و ۸۹ / ۵۰ / ح ۱۵.

۱۳۱. إختيار معرفة الرجال: ۲ / ۵۷۷ / ش ۵۱۱؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۵۴ / ح ۲۱.

۱۳۲. الغيبة (نعمانی): ۳۳۳ - ۳۳۴ / ح ۵؛ بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۶۴ - ۳۶۵ / ح ۱۴۱ و ۸۹ / ۶۰ / ح ۴۶.

قریش با نام خودشان و نام های پدرانشان از آن محو شده است، و ابولهب نیز جاگذاشته نشده مگر به منظور سرزنش رسول خدا صلی الله علیه وآله؛ زیرا او عمومی آن حضرت است.»

۱۴. ابوبصیر به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید که فرمود:

في قول الله عزَّ و جلَّ: (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ) - في ولاية عليٍّ و ولاية الأئمة من بعده- (فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً هكذا نزلت)؛^{۱۳۳}

هر کسی که خدا و رسولش را - در ولایت علی و پیشوایان پس از او - اطاعت کند، پس همانا به رستگاری بزرگی نائل شده است و این چنین آیه نازل شد.

۱۵. از منخل نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

نزل جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم بهذه الآية هكذا: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا - في عليٍّ - نُوراً مُبِيناً)؛^{۱۳۴}

جبرئیل این آیه را بر رسول خدا چنین نازل کرد: ای کسانی که به شما کتاب داده اند، به آن چه - پیرامون علی علیه السلام - نازل کردیم که [او] نوری آشکار است، ایمان آورید.

۱۶. عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ) کلمات - في محمد، و علي، و فاطمة، و الحسن والحسين، و الأئمة عليهم السلام من ذريتهم- (فَنَسِيَ)...؛^{۱۳۵}

و همانا پیش از این، از آدم در حفظ و نگهداری کلماتی - پیرامون محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و پیشوایان از نسل ایشان علیهم السلام - پیمان گرفتیم، آن گاه او فراموش کرد... .

اینها گوشه ای از احادیث تحریف بود که ما یکایک نقل کرده و هر آن چه در پاسخ آن ها گفته شده و یا تأویلاتی که بر آنها روا داشته شده است را به میان خواهیم آورد.

بررسی این اخبار

حدیث یکم:

۱۳۳. الکافی: ۱ / ۴۱۴ / ۸ ح؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۰۳ / ح ۶۲.

۱۳۴. الکافی: ۱ / ۴۱۷ / ح ۲۷؛ بحار الأنوار: ۳۵ / ۵۷ / ح ۱۲.

۱۳۵. الکافی: ۱ / ۴۱۶ / ح ۲۳؛ بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۹۵ - ۱۹۶ / ح ۴۹ و ۲۴ / ۱۷۶ / ح ۷.

شیخ کلینی و شیخ صفار این روایت را به سندی آورده اند که شخصی به نام «عمرو بن ابی المقدام» در میان آن است. علمای رجال درباره این شخص اختلاف دارند، همچنانکه برخی به این اختلاف اعتراف نموده اند.^{۱۳۶}

حدیث دوم:

شیخ کلینی و شیخ صفار این روایت را با سندی آورده اند که شخصی به نام «منخل بن جمیل اسدی» را در بر دارد. بسیاری از علمای رجال و بلکه همه ایشان، این شخص را تضعیف کرده و گفته اند که او فاسد العقیده بوده و درباره ائمه علیهم السلام احادیث غلو آمیزی روایت کرده است.^{۱۳۷}

اما می توان این دو حدیث را از جهت دلایلی به گونه ای دیگر تفسیر کرد که الفاظشان از این تفسیر گریزان نباشند. صاحب المیزان در این باره چنین می نویسد:

قوله عليه السلام: «إِنَّ عِنْدَهُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَى آخِرِهِ»، الجملة وإن كانت ظاهرة في لفظ القرآن ومشعرة بوقوع التحريف فيه، لكن تقييدها بقوله: (ظاهرة وباطنه) يفيد أن المراد هو العلم بجميع القرآن من حيث معانيه الظاهرة على الفهم العادي ومعانيه المستبطنة على الفهم العادي. وكذا قوله في الرواية السابقة (وما جمعه وحفظه إلى آخِرِهِ)، حيث قيّد الجمع بالحفظ؛^{۱۳۸}

سخن امام عليه السلام که فرمود: «همانا همه قرآن تا آخرش نزد او است تا آخر روایت»، هر چند ظهور در لفظ قرآن داشته و تحریف آن را می رساند، لیکن از مقید ساختن آن به (ظاهره و باطنه) چنین بر می آید که مراد حضرت، دانستن تمامی قرآن، چه از نظر معانی ظاهری آشکار بر فهم های عادی، و چه از نظر معانی باطنی به دور از فهم عادی می باشد.

و همچنین روایت پیش که فرمود (وما جمعه وحفظه تا آخر حدیث)، از آن روی که واژه جمع را به حفظ مقید ساخته است.

۱۳۶. ر.ك: نقد الرجال: ۳ / ۳۲۳ / ش ۳۷۶۷؛ جامع الرواة: ۱ / ۶۱۶.
۱۳۷. ر.ك: رجال النجاشي: ۴۲۱ / ش ۱۱۲۷؛ إختیار معرفة الرجال: ۲ / ۶۶۴ / ش ۶۸۶؛ خلاصة الأقوال: ۴۱۱ - ۴۱۲ / ش ۱۰؛ رجال ابن داود: ۲۸۱ / ش ۵۱۶؛ التحرير الطاوسي: ۵۶۹ / ش ۴۲۹؛ نقد الرجال: ۴ / ۴۱۶ / ش ۵۴۲۲؛ جامع الرواة: ۲ / ۲۶۳؛ طرائف المقال: ۱ / ۶۱۲ / ش ۶۰۳۹.
۱۳۸. حاشية الكافي: ۱ / ۲۲۸.

سید علی بن معصوم مدنی، این دو روایت را در میان احادیثی دیگر برای اثبات دانش ائمه علیهم السلام به همه قرآن آورده و گفته است:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ أبنَائِهِ، عِلْمُوا جَمِيعَ مَا فِي الْقُرْآنِ عِلْمًا قَطْعِيًّا بِتَأْيِيدِ إلهِي، وَإِلْهَامِ رَبَّانِي، وَتَعْلِيمِ نَبَوِي، وَذَكَرَ أَنَّ الْأَحَادِيثَ فِي ذَلِكَ مُتَوَاتِرَةٌ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ، وَعَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ، وَأَنَّهُ قَدْ طَابَقَ الْعَقْلُ فِي ذَلِكَ النِّقْلِ؛^{۱۳۹}

همانا امیرالمؤمنین و اولاد معصومش علیهم السلام دانا به تمام قرآن بودند، دانشی قطعی که با تأیید الاهی و الهام ربانی و آموزش نبوی همراه بوده است. در این باره، احادیث فراوانی از فریقین وارد شده و اجماع امامیه بر آن ثابت است و عقل نیز این نقل ها را همراهی می کند. شیخ علی بن ابراهیم قمی حدیثی دیگر را هم معنا با دو روایت پیشین آورده که سند و الفاظش چنین است:

جعفر بن أحمد، عن عبد الكرم بن عبد الرحيم، عن محمد بن علي القرشي، عن محمد بن الفضيل، عن الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «ما أحد من هذه الأمة جمع القرآن إلا وصي محمد صلى الله عليه وآله وسلم».^{۱۴۰}

لیکن سند این روایت نیز در بردارنده شخصی به نام «محمد بن علی قرشی» است.

سخن مرحوم نجاشی در عدم اعتبار این راوی کافی است. مرحوم نجاشی درباره وی می نویسد:

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابوجعفر القرشي... وكان يلقب محمد بن علي أباسمينه، ضعيفٌ جداً، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء؛^{۱۴۱}

ابوجعفر محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی قرشی... وی ملقب به ابوسمینه بود. وی جداً ضعیف و فاسد الاعتقاد بوده و در هیچ روایتی نمی توان به او اعتماد کرد.

حدیث سوم:

راوی این روایت، شخصی به نام «سالم بن سلمه» یا «سالم بن ابی سلمه» است که برای شناخت دیدگاه رجالیان درباره او، يك بار مراجعه به كتب رجالی کافی است. نجاشی،^{۱۴۲} ابن غضائری،^{۱۴۳} شیخ طوسی،^{۱۴۴}

۱۳۹. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین علیه السلام: ۵ / ۴۳۶.

۱۴۰. تفسیر القمی: ۲ / ۴۵۱.

۱۴۱. رجال النجاشی: ۳۳۲ / ش ۸۹۴.

۱۴۲. ر.ک: رجال النجاشی: ۱۹۰ / ش ۵۰۹.

۱۴۳. ر.ک: رجال ابن الغضائری: ۶۵ / ش ۶۱.

علامه حلی^{۱۴۵} و دیگران وی را تضعیف کرده اند. این روایت، قرآنی که امیرالمؤمنین گرد آورده بوده است را با قرآن در دست ما ناسازگار می داند. ما در فصل بررسی شبهات، در باره این احادیث و روایاتی که قرآن عصر امام زمان علیه السلام را با قرآن ما متفاوت معرفی می کند، سخن خواهیم گفت.

حدیث چهارم:

این روایت را عیاشی در تفسیرش آورده است.^{۱۴۶} شیخ حر عاملی نیز این روایت را از عیاشی چنین نقل می کند:

و عن میسر - أي و روی العیاشی عن میسر - عن أبي جعفر علیه السلام، قال:

«لولا أنه زيد في كتاب الله و نقص منه، ما خفي حقنا على ذي حجا، و لو قد قام قائمنا فنطق صدقه القرآن»؛^{۱۴۷}

از میسر - یعنی عیاشی از میسر روایت کرد - از امام باقر علیه السلام که فرمود: «اگر به کتاب خدا اضافه نشده و یا کم نمی شد، حق ما در نزد صاحب فهم و عقل مخفی نمی ماند و اگر قائم ما قیام کند، آن گاه که سخن گوید، قرآن سخن وی را تصدیق می کند».

اجماع تمامی مسلمانان بر افزایش نیافتگی قرآن، نادرستی این روایت را در پی دارد؛ اجماعی که افرادی همچون سید مرتضی، شیخ طوسی و شیخ طبرسی رضوان الله علیهم به آن اشاره کرده اند.

مرحوم جد ما نیز درباره این اجماع چنین گفته است:

کسی به افزایش قرآن قائل نگشته است.^{۱۴۸}

مرحوم خوبی نیز به هنگام تبیین معانی تحریف گفته است:

الخامس: التحريف بالزيادة بمعنى أنّ بعض المصحف الذي بأيدينا ليس من الكلام المنزل.

والتحريف بهذا المعنى باطل بإجماع المسلمين، بل هو ممّا علم بطلانه بالضرورة؛^{۱۴۹}

۱۴۴. ر.ك: الفهرست: ۱۴۲ / ش ۳۳۷.

۱۴۵. ر.ك: خلاصة الأقوال: ۳۵۵.

۱۴۶. ر.ك: تفسير العیاشی: ۱ / ۱۳ / ح ۶.

۱۴۷. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ۳ / ۴۳.

۱۴۸. صد و ده پرسش از فقیه اهل بیت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی حسینی میلانی: ۵.

۱۴۹. البیان فی تفسیر القرآن: ۲۰۰.

پنجم: تحریف به افزایش، به این معنا که بخش هایی از قرآن در دست ما در زمره کلام الله نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیست. این معنای تحریف به اجماع مسلمین باطل بوده و هرگز روی نداده است؛ بلکه بطلان آن از بدیهیات شمرده می شود.

حدیث پنجم:

مرحوم مجلسی به آشکاری این حدیث را مجهول می داند.^{۱۵۰} حدیث پس از آن را نیز مرسل معرفی می کند؛^{۱۵۱} اما روایت سوم را موثق دانسته است.^{۱۵۲}

ظاهر این احادیث با یکدیگر ناسازگارند، گرچه گروهی همچون مجلسی اول،^{۱۵۳} فیض کاشانی^{۱۵۴} و شارح کافی^{۱۵۵} ضعف آن را نپذیرفته اند، اما با همدیگر منافات دارند به طوری که مرحوم سید عبدالله شبر به آن اعتراف کرده^{۱۵۶} و مرحوم سید هاشم معروف الحسینی در کتاب دراساتش آن را تبیین کرده است.^{۱۵۷}

حدیث ششم:

مرحوم مجلسی^{۱۵۸} آن را ضعیف می شمارد و محدث کاشانی در وافی، آن را به تأویل برده و می گوید: «مراد از آن آیات، سخنانی است با جنس و حیاتی؛ اما از قبیل تفسیر و تبیین. مراد چنین نیست که آنها جزء حقیقی قرآن باشند تا نیامدن آنها کاهش قرآن را به دنبال داشته باشد».

حدیث هفتم:

این حدیث را شیخ صفار قمی و عیاشی روایت کرده اند که به زودی سخن ما در بررسی روایات این دو خواهد آمد. این دو از «ابراهیم بن عمر» روایت می کنند که در تضعیف^{۱۵۹} و توثیق^{۱۶۰} او اختلاف است.

۱۵۰. ر.ک: مرآة العقول: ۱۲ / ۵۱۷.

۱۵۱. ر.ک: همان.

۱۵۲. ر.ک: همان.

۱۵۳. ر.ک: روضة المتقين: ۱۳ / ۱۳۶.

۱۵۴. ر.ک: الوافی: ۹ / ۱۷۶۸ / ح ۹۰۷۵.

۱۵۵. ر.ک: شرح الکافی (مازندرانی): ۳ / ۴۳.

۱۵۶. ر.ک: مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخیار: ۱ / ۲۹۴.

۱۵۷. ر.ک: دراسات فی الحدیث والمحدثین: ۳۴۶ - ۳۴۷.

۱۵۸. ر.ک: مرآة العقول: ۱۲ / ۵۰۶.

۱۵۹. ر.ک: رجال ابن الغضائری: ۳۶ / ش ۲.

۱۶۰. ر.ک: رجال النجاشی: ۲۰ / ش ۲۶؛ الفهرست: ۴۳ / ش ۲۰.

در توجیه این روایت می توان گفت: این نامهایی که حذف شده اند، تنها به هنگام تفسیر و تبیین الفاظ قرآن در آیات جای می گیرند، نه آن که در اصل قرآن آمده باشند، آنچنان که در آیاتی از این دست گفته شده است.

حدیث هشتم:

این حدیث را عیاشی به صورت مرسل آورده (عن داوود بن فرقد عن اخبه، عنه علیه السلام); از این رو روایت معتبر نیست و جواب آن از جهت دلالتی، همان جوابی است که در احادیث آینده خواهد آمد.

حدیث نهم:

شیخ کلینی آن را از بزنی روایت کرده است; اما مرحوم مجلسی آن را مرسل می داند. شارح کافی به مرفوع بودن آن اعتراف نموده است.^{۱۶۱} مانند این روایت را شیخ کشی از بزنی روایت کرده^{۱۶۲} که در آینده پیرامون آن سخن خواهیم گفت. محدث کاشانی پس از نقل این حدیث چنین می گوید:

لعل المراد أنه وجد تلك الأسماء مكتوبة في ذلك المصحف تفسيراً للذين كفروا والمشرکين، مأخوذة من الوحي، لا أنها كانت من أجزاء القرآن... وكذلك كل ما ورد من هذا القبيل عنهم عليهم السلام;^{۱۶۳}

شاید مراد از یافتن آن نام ها در مصحف داده شده، تفسیر «لذین کفروا والمشرکین» است که از وحی گرفته شده; اما در زمره آیات شمرده نمی شود... و چنین است هر چه از این دست روایات یافت می شود.

حدیث دهم:

این حدیث و همانندش که شیخ قمی، کلینی و دیگران روایت نموده اند، بر حذف نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، «آل محمد»، واژه «الولاية»، نام های منافقان و مواردی دیگر از این قبیل دلالت دارند. اعتراف محدث کاشانی به نادرستی این احادیث و یا بر فرض صحت، حمل بر تفسیر و تبیین بودن آن، ما

۱۶۱. ر.ک: شرح الکافی (مازندرانی): ۱۱ / ۸۳.

۱۶۲. ر.ک: لختیار معرفة الرجال: ۲ / ۸۵۳ - ۸۵۴ / ش ۱۱۰۱.

۱۶۳. الوافی: ۹ / ۱۷۷۸.

را از بررسی تك تك سندها بی نیاز می کند. محدث کاشانی رحمه الله پس از اذعان به نادرستی اسناد این احادیث، به تأویل آنها روی می آورد.^{۱۶۴}

مرحوم خوئی نیز می گوید:

والجواب عن الإستدلال بهذه الطائفة: أنّا قد أوضحنا فيما تقدّم أنّ بعض التنزيل كان من قبيل التفسير للقرآن، وليس من القرآن نفسه، فلا بدّ من حمل هذه الروایات على أنّ ذكر أسماء الأئمة عليهم السلام في التنزيل من هذا القبيل، وإذا لم يتمّ هذا الحمل، فلا بدّ من طرح هذه الروایات، لمخالفتها للكتاب، والسنة، والأدلة المتقدمة على نفي التحريف.

وقد دلّت الأخبار المتواترة على وجوب عرض الروایات على الكتاب والسنة، وإنّ ما خالف الكتاب منها يجب طرحه وضربه على الجدار؛

در پاسخ این دسته از روایات می گوئیم: پیش از این گفتیم که برخی از سخنان و حیاتی، همانند تفسیر قرآن هستند نه خود قرآن. پس ناگزیر باید چنین روایاتی که نام ائمه را در میانه آیات ذکر کرده اند را از قبیل تفسیر دانست و اگر چنین تأویلاتی پذیرفته نشد، به ناچار باید به خاطر ناسازگاری با کتاب و سنت آنها را به کناری نهاد. به تحقیق اخبار فراوانی در بایستگی عرضه روایات بر کتاب و سنت و کنار نهادن آنها به هنگام ناسازگاری وارد شده است.

همچنین می گوید:

ومما يدلّ على أنّ اسم أمير المؤمنين عليه السلام لم يذكر صريحاً في القرآن: حديث الغدير، فإنّه صريح في أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلّم إنّما نصب عليّاً بأمر الله، وبعد أن ورد عليه التأكيد في ذلك وبعد أن وعده الله بالعصمة من الناس، ولو كان اسم «علي» مذكوراً في القرآن لم يحتج إلى ذلك النصب، ولا إلى تهيئة ذلك الاجتماع الحافل بالمسلمين، ولما خشي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم من إظهار ذلك، ليحتاج إلى التأكيد في أمر التبليغ؛

گواه بر این که در قرآن آشکارا نام امیرالمؤمنین نیامده، حدیث غدیر است. از این حدیث شریف بر می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را تنها به فرمان خدا برگزیده است و این گزینش پس از آمدن تأکید فراوان و نوید نگاهداری از مکر مردمان روی داده و اگر نام علی علیه السلام در قرآن آشکارا آمده بود، دیگر نیازی به نصب پیامبر و فراهم نمودن آن

اجتماع بزرگ دیده نمی شد و پیامبر صلی الله علیه وآله از رو کردن این کار بیمناک نبودند تا تأکید بیشتری بر این کار وارد شود.

ایشان درباره روایت دهم نیز چنین می گوید:

على أنّ الرواية الأخيرة المروية في الكافي، ممّا لا يحتمل صدقه في نفسه، فإنّ ذكر اسم عليّ عليه السّلام في مقام إثبات النبوة والتحدّي على الإتيان بمثل القرآن، لا يناسب مقتضى الحال؛ این روایت [موجود] در کافی، في نفسه از احتمال درست به دور است؛ چرا که آمدن نام علی علیه السلام به هنگام اثبات نبوت و هموارد جویی برای قرآن، با مقتضای حال آیه و بلاغتش مناسبت ندارد.

باز می فرماید:

ويعارض جميع هذه الروايات، صحيحة أبي بصير المروية في الكافي، قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله تعالى: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

قال: فقال: «نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام».

فقلت له: إنّ الناس يقولون: فما له لم يسمّ عليّاً وأهل بيته في كتاب الله؟

قال عليه السلام: «فقولوا لهم: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم نزلت عليه الصلاة ولم يسمّ لهم ثلاثاً ولا أربعاً، حتّى كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم هو الذي فسّر لهم ذلك...» .

فتكون هذه الصحيحة حاکمة على جميع تلك الروايات، وموضحة للمراد منها؛^{۱۶۵}

همه این روایات با روایت صحیح ابوبصیر در کافی ناسازگار است. ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام پیرامون سخن خداوند که: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) پرسیدم.

ایشان در پاسخ فرمودند: «این آیه درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است».

پرسیدم: مردم می گویند چرا در قرآن نامی از علی و اهل بیتش نیامده است؟ امام فرمودند:

«به آنها بگو همانا نام نماز در قرآن آمده، اما سخنی از شمار رکعات و تفصیل آن در میان

نیست تا آن که پیامبر صلی الله علیه وآله آن را تفسیر فرماید...». بنابراین، این روایت صحیح بر

همه آن روایات برتری یافته و مراد آنها را روشن خواهد کرد.

سخن شیخ بهایی نیز در این باره، پیش از این گذشت که فرمود:

وما اشتهر بين الناس من إسقاط اسم أمير المؤمنين عليه السلام منه في بعض المواضع، مثل قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - في عليّ -) وغير ذلك، فهو غير معتبر عند العلماء؛^{۱۶۶} و آن چه میان مردم پر آوازه گردیده که نام امیرالمؤمنین علیه السلام از برخی آیات مانند (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - في عليّ -) و غیر آن کاسته شده، نزد اندیشمندان معتبر نیست.

حدیث یازدهم:

پس از چشم پوشی از بررسی سندی، می گوئیم شیخ طبرسی رحمه الله و غیر او این روایت را از ابن سنان روایت کرده اند، با این تفاوت که «ثم قال ...»^{۱۶۷} در آن نیست. افزون بر آن، این حدیث و دو حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه وآله، گواهی است بر مدوّن بودن سوره احزاب در زمان ایشان. و بر فرض صحت این روایات، همان جوابهای گذشته را پیش می کشیم.

البته این حق ما است از کسانی که چنین روایاتی را درست می دانند و بدانها اعتماد می کنند بپرسیم: این آیات پر شمار کجا رفتند؟ نحوه سقوط و اسقاط آنها چگونه بوده است که دیگر مسلمانان آگاه نشده اند؟ آیا بر فراگیری و آموزش قرآن انگیزه های فراوانی نبوده است؟ آیا چنین نبوده که همه سوره های قرآن پس از نزول، به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله میان مسلمین منتشر و در خانه هایشان قرائت می شده است؟

حدیث دوازدهم:

در زمره روایات شیخ گشی است که پیرامون آن به تفضیل سخن خواهیم گفت.

حدیث سیزدهم:

۱۶۶. تفسیر الشبیر: ۱۷؛ آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن: ۱ / ۲۶، به نقل از شیخ بهایی.
۱۶۷. ر.ک: تفسیر مجمع البیان: ۸ / ۱۱۵.

با مراجعه به کتب رجالی، آشکار می شود که به جهت مجهول بودن برخی از راویان این حدیث، این روایت سندی صحیح ندارد. از آن گذشته، خود شیخ نعمانی دو حدیث دیگر روایت کرده است که با آن حدیث معارضه می کنند. آن دو روایت چنین است:

یکم: عن أمير المؤمنين عليه السلام أيضاً، قال: «كأني أنظر إلى شيعةنا بمسجد الكوفة، و قد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما أنزل...»^{۱۶۸}

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: شیعیانم را می بینم در مسجد کوفه که چادرهایی بر افراشته اند و قرآن را چنانکه نازل گشته، به مردم آموزش می دهند...

دوم: عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام، قال: كأني بشيعة علي في أيديهم المثاني، يعلمون الناس المستأنف;^{۱۶۹}

امام صادق علیه السلام می فرمایند: گویا شیعیان علی را می بینم که قرآن را به دست گرفته و مردمی که تازه ایمان آورده اند، آموزش می دهند.

از این روشن تر روایت دیگری از امام باقر علیه السلام است که می فرماید:

إذا قام القائم من آل محمد عليهم السلام ضرب فساطيط لمن يعلم القرآن على ما أنزله الله جلّ جلاله، فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم، لأنه يخالف فيه التأليف;^{۱۷۰}

آن هنگام که قائم که به پا خیزد، چادرهایی برای کسانی که قرآن را چنانکه خدای عز و جل نازل کرده بر مردم آموزش دهند، برپا کند؛ پس چه دشوار است بر کسانی که قرآن را حفظ داشته اند، چرا که قرآن حضرت از جهت تألیف با این قرآن متفاوت است.

به فراز «لأنه يخالف فيه التأليف» خوب باید توجه کرد که در آن چه پس از این خواهد آمد، به کار می آید.

احادیث چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم را نیز مرحوم مجلسی تضعیف کرده است.^{۱۷۱} افزون بر آن که

پاسخ های روایات پیشین در این احادیث نیز کاربرد دارد.

۱۶۸. الغيبة: ۳۳۳ / ح ۳.

۱۶۹. همان: ۳۳۳ / ح ۴.

۱۷۰. روضة الواعظین: ۲۶۵؛ الإرشاد: ۲ / ۳۸۶.

۱۷۱. ر.ك: مرآة العقول: ۵ / ۱۴ / ۲۶ و ۲۹.

فصل چهارم

شبهاتی پیرامون قرآن
بر پایه روایات شیعه

دیدن احادیث و روایات تحریف در آثار شیعه، بیننده را با شبهاتی پیرامون قرآن روبرو می کند که ما آنها را مطرح کرده و به پاسخش می پردازیم. گر چه در مباحث پیشین، تمامی آن روایات را بررسی کرده و نادرستی آنها را براساس ادله نفی تحریف آشکار ساختیم.

شبهه نخست: تواتر احادیث تحریف قرآن

برخی محدثان امامیه، پس از یافتن روایات ظاهر در تحریف در کتب حدیثی مشهور و دیدن فراوانی آنها، در دام شبهه تواتر این احادیث افتاده اند؛ به ویژه اخباریان ظاهر نگر که با دیدن هر حدیث منسوب به ائمه علیهم السلام، بی آن که بررسی کنند، آن روایت را درست می پندارند. اینک به برخی از این محدثان اشاره می کنیم:

۱. محدث جزائری:

وی به هنگام ردّ نظریه تواتر قرائات، چنین گفته است:

الثالث: إنّ تسليم تواترها عن الوحي الإلهي، و كون الكلّ قد نزل به الروح الأمين، يفضي إلى طرح الأخبار المستفيضة بل المتواترة الدالة بصريحها على وقوع التحريف في القرآن، كلاماً و مادةً و إعراباً؛^{۱۷۲}

پذیرش تواتر قرائات و این که گفته شود همه آنها را جبرئیل علیه السلام آورده است، به کنار نهادن روایات مستفیض و بلکه متواتری خواهد انجامید که آشکارا وقوع تحریف را در کلام، ماده و اعراب قرآن تأیید می کنند.

سخن این محدث با تصریح بزرگانی از محققان و حتی برخی اخباریان برجسته ناسازگار است؛ چرا که از دیدگاه این محققان، احادیث تحریف خبر واحدند؛ از این رو در مسائل اعتقادی اطمینان آور نبوده و بی اعتبارند.

شیخ طوسی در این باره می گوید:

غير أنه رويت روايات كثيرة من جهة الخاصة والعامة بنقصان كثير من آي القرآن، ونقل شيء منه من موضع إلى موضع، طريقها الآحاد التي لا توجب علماً ولا عملاً، والأولى الإعراض عنها، وترك التشاغل بها؛^{۱۷۳}

جز آن که روایات پر شماری از خاص و عام بر نقصان قرآن کریم و جابجایی آیاتش رهنمون می شوند که همه آنها خبر واحد بوده و علم و عملی را در پی نخواهد آورد. پس شایسته تر است که از آنها رویگردانده و به آنها نپرداخت.

مرحوم مجلسی از شیخ مفید چنین آورده است:

إن الأخبار التي جاءت بذلك، أخبار آحاد، لا يقطع على الله تعالى بصحتها؛^{۱۷۴}

روایاتی که در این باره آمده است، همه خبر واحد بوده و یقین آور نیستند.

دیگر بزرگان امامیه نیز چنین گفته اند. اما سخن محدث جزائری با آن چه ما در پی آنیم بسیار فاصله دارد؛ چرا که وی احادیث تحریف را متواتر دانسته است، آن هم تحریف در همه معانی؛ یعنی «کلاماً ومادّةً وإعراباً».

آشکار است که دسته ای از روایات به این سخن رهنمون اند که مسلمین در معانی قرآن دست به تحریف زده و معانی آیات را بر خلاف مراد خدا حمل کرده اند. دسته ای دیگر از احادیث که ظاهر در تحریف است، نتیجه اختلاف قرائات و دیگر گروههای روایات است که به گونه ای تحریف قرآن را نتیجه می دهند. اما پیش از این گفتیم که آن چه در این نوشتار در صدد آن هستیم، گروهی از روایات است که ما را به تحریف به معنای نقصان قرآن رهنمون می گردند، نه دیگر معانی تحریف.

۲. علامه مجلسی:

ایشان در کتاب مرآة العقول، پس از حدیثی که آن را موثق می داند، چنین گفته است:

۱۷۳. التبیان فی تفسیر القرآن: ۱ / ۳.

۱۷۴. بحار الأنوار: ۸۹ / ۷۵. همچنین ر.ک: المسائل السرویة: ۸۳ - ۸۴.

ولا يخفى أنّ هذا الخبر وكثير من الأخبار الصحيحة، صريحة في نقص القرآن وتغييره. وعندي أنّ الأخبار في هذا الباب متواترة معنًى، وطرح جميعها يوجب رفع الإعتقاد على الأخبار رأساً، بل ظنّي أنّ الأخبار في هذا الباب لا تقصر عن أخبار الإمامة، فكيف يثبتونها بالخبر؛^{١٧٥}

پنهان نماید این خبر و بسیاری از اخبار صحیح دیگر، آشکارا ما را به نقصان قرآن رهنمون می گردند. و از دیدگاه من، اخبار تحریف دارای تواتر معنوی اند و کنار نهادن همه آنها سبب بی اعتمادی به تمام اخبار می گردد؛ بلکه به گمان من روایات این باب کمتر از روایات امامت نیست. چگونه است که در آن جا امامت را با يك حدیث ثابت می کنند [اما در این جا این پر شماری نادیده گرفته می شود؟].

این سخن ایشان با آن چه در بحار الأنوار - که ما پیش از این یاد آور شدیم - گفته است رد می شود. این فراز از گفته ایشان که:

وكثير من الأخبار الصحيحة، صريحة في نقص القرآن؛

و بسیاری از اخبار صحیح، آشکارا ما را به نقصان قرآن رهنمون می کنند.

دور از واقعیت است، چرا که سید مرتضی می گوید:

نقلوا أخباراً ضعيفة، ظنّوا صحّتها لا يرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحّته؛^{١٧٦}

روایات ضعیفی که نقل کرده و گمان به صحتشان می برند را نمی توان با چنین اخباری، از

دیدگاهی که درستیش آشکار است [عدم تحریف قرآن] چشم پوشید.

همچنان که شیخ طوسی و محدث کاشانی درستی این اخبار را نپذیرفته و حتی خود وی در بحار

الأنوار، در فرازی که پیش از این گذشت چنین گفته است:

روایاتی که در این باره آمده است، همه خبر واحد بوده و یقین آور نیستند.

پیش از این علماء، شیخ المحدثین صدوق نیز چنین گفته است:

إعتقادنا أنّ القرآن الذي أنزله الله على نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم هو ما بين الدفتين، وما في

أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك... ومن نسب إلينا أنّنا نقول إنه أكثر من ذلك فهو كاذب؛

١٧٥. مرآة العقول: ١٢ / ٥٢٥.

١٧٦. تفسير مجمع البيان: ١ / ٤٣، به نقل از سید مرتضی.

به باور ما، قرآنی که خدا بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرو فرستاده همان قرآنی است که میان دو جلد قرار گرفته و اکنون در دستان مردم است و چیزی بیش از آن نیست... پس هر که ما را متهم سازد که معتقدیم قرآن بیش از این بوده، بر ما دروغ بسته است.

و اگر احادیث نقصان قرآن صحیح و مقبول بود، چنین ادعایی را مرحوم صدوق نمی فرمود. اما آن سخن مجلسی که می گوید: «کنار نهادن همه آنها سبب بی اعتمادی به تمام اخبار می گردد» نیز نادرست است؛ چرا که پذیرفتن همه آن احادیث نیز موجب بی اعتباری تمامی اخبار می گردد؛ زیرا خود ایشان - چنانکه پیش از این آمد - در کتاب مرآة العقول، بیشتر احادیث کافی که نقصان قرآن را می رسانند را یا ضعیف و یا مرسل خوانده است.

شگفت تر سخن دیگر ایشان است که «بلکه به گمان من، روایات این باب کمتر از روایات امامت نیست...»؛ زیرا ادله اثبات امامت منحصر به احادیث نیست تا چنین سخنی گفته شود. از آن گذشته، چگونه این احادیث کمتر از روایات امامت نیست؟ آیا مراد ایشان در فراوانی ورود احادیث است، یا در قوت دلالت؟ و یا در درستی سندهایشان؟

۳. شیخ حر عاملی:

ایشان پس از نقل دو حدیث از تفسیر عیاشی چنین می گوید:

أقول: هذه الأحادیث وأمثالها دالة على أن النص على الأمة عليهم السلام، وكذا التصريح بأسمائهم، وقد تواترت الأخبار بأن القرآن نقص منه كثير، وسقط منه آيات لما تكتب؛ این احادیث و مانندهایش دلالت دارند که در قرآن کریم از ائمه علیهم السلام سخن رفته و به نام آنها نیز تصریح شده است. به گواه اخبار متواتر، بسیاری از قرآن کم شده و به هنگام نگاشتن، آیاتی از آن افتاده است.

در رد این سخن، تصریحات علما و آن چه ما از ایشان در فصل دوم آوردیم کفایت می کند. شاید سخن ایشان پس از گفته پیشین، ما را بر عدم اعتقاد ایشان به تحریف رهنمون گردد، آن جا که می گوید:

وبعضهم يحمل تلك الأخبار، على أن ما نقص وسقط، كان تأويلاً، نزل مع التنزيل، وبعضهم على أنه وحي لا قرآن؛

برخی این اخبار را که می گوید چیزی کاسته یا افتاده شده را تأویل قرآن دانسته اند که به همراه قرآن فرو فرستاده شده است. برخی نیز بر این باورند که اینها وحی هستند؛ اما در زمره آیات قرآن شمرده نمی شوند.

گویا ایشان تنها به این خاطر چنین احادیثی را متواتر دانسته تا با آنها، بر بودن نصوص عام بر امامت ائمه علیهم السلام استدلال کند؛ از این رو ایشان در فرازی دیگر می گوید:

وعلى كل حال، فهو حجة في النص، وتلك الأخبار متواترة من طريق العامة والخاصة؛^{۱۷۷}

به هر حال [چه این کاستی ها بخشی از قرآن باشند و چه تأویل] این روایت در نص بر امامت ائمه علیهم السلام حجت است و این اخبار از طرق عامه و خاصه متواتراند.

چکیده سخن آن که در معنای تحریف مورد بحث، جایی برای ادعای تواتر وجود ندارد.

شبهه دوم: ناسازگاری قرآن علی با قرآن کنونی

درون مایه برخی روایات شیعه^{۱۷۸} چنین است که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، از مردم دوری گزید تا قرآن را جمع آوری نماید. شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیرش روایت کرده است که:

إنَّ عمله ذاك كان بأمر من النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛

این کار امیرالمؤمنین به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است.

وی در جایی دیگر می گوید:

لا أرتدي حتى أجمعه، حتى روي أنه عليه السلام لم يرتد رداءه إلا للصلاة؛^{۱۷۹}

ایشان تا قرآن را گرد آوری نکرد، رداء بر دوش نیفکند، به گونه ای که روایت شده ایشان در این مدت جز برای نماز رداء بر دوش نیانداختند.

در این روایات آمده است - مانند حدیث سوم از روایات پیش گفته و دو حدیثی که شیخ ابومنصور طبرسی در احتجاج روایت کرده است - امیرالمؤمنین علیه السلام این مصحف را بر مردم نمایاند و آنان را آگاه کرد که این قرآن همانی است که خداوند فرو فرستاده است؛ اما مردم آن قرآن را رد کرده و از آن

۱۷۷. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ۲ / ۲۰۶.

۱۷۸. در روایات اهل سنت، از اینگونه احادیث نیز آمده است؛ ر.ك: أنساب الأشراف: ۱ / ۵۸۶ / ش ۱۱۸۴ و ۵۸۷ / ش ۱۱۸۶؛

تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۳۷؛ الوافي بالوفيات: ۱۷ / ۱۶۷؛ الاستيعاب: ۳ / ۹۷۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۹؛ الطبقات الكبرى: ۲ /

۳۳۸؛ الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۱؛ كنز العمال: ۲ / ۵۸۸ / ش ۴۷۹۲ و منابع دیگر.

۱۷۹. تفسیر القمی: ۲ / ۴۵۱.

روی گردان شدند و گمان کردند که از چنین قرآنی بی نیازند. در این هنگام امام علیه السلام فرمودند: «این قرآن را پس از این نخواهید دید».

بیننده این روایات چنین نتیجه می گیرد که آن چه امام علیه السلام فراهم کرده بود، با قرآن در دسترس مردم ناسازگار بوده است و اگر چنین نبود، آن قرآن را بر مردم نمی نمایاند و ایشان را به تلاوت و پیروی از آن نمی خواند. و این سرآغاز شبهه است، چرا که بی گمان هیچ مسلمانی در آگاه تر بودن امیرالمؤمنین به قرآن و دانایی اش بر حقایق، رازها و ژرفایش تردیدی به خود راه نمی دهد.

در پاسخ این شبهه می گوئیم: بر فرض پذیرش درستی این گونه روایات، این شبهه پذیرفتنی نیست؛ چرا که بر پایه آن چه بزرگان ما گفته اند، قرآن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه وآله گرد آوری شده بود و هیچ گاه به شکل پراکنده و متفرق نبوده تا نیازی به جمع آوری داشته باشد. در تأیید این سخن می گوئیم: نهایت چیزی که از این روایات به دست می آید، ناسازگاری اجمالی میان قرآن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و قرآن موجود است. این ناسازگاری - آنچنان که احتمال می رود - با افزایش یا کاهش اصل آیات و سور صورت گرفته باشد، با احتمالات دیگری نیز همساز است که به برخی اشاره می کنیم:

۱. ناسازگاری در ترکیب و تألیف

حدیثی در إرشاد و روضة الواعظین به آن اشاره دارد و برخی این احتمال را پذیرفته اند. مرحوم علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

إنَّ جمعه علیه السَّلام القرآن، وحمله إليهم، وعرضه عليهم لا يدلُّ على مخالفة ما جمعه لما جمعه في شيء من الحقائق الدينيَّة الأصليَّة أو الفرعيَّة، إلَّا أن يكون في شيء من ترتيب السور، أو الآيات من السور التي نزلت نجومًا، بحيث لا يرجع إلى مخالفة في بعض الحقائق الدينيَّة. ولو كان كذلك لعارضهم بالإحتجاج، ودافع فيه، ولم يقنع بمجرد إعراضهم عمَّا جمعه واستغنائهم عنه، كما روي عنه عليه السَّلام في موارد شتَّى، ولم يُنقل عنه عليه السَّلام فيما روي من احتجاجاته أنَّه قرأ في أمر ولايته ولا غيرها آية، أو سورة تدلُّ على ذلك، وجبَّههم على إسقاطها أو تحريفها؛^{۱۸۰}

گرد آوری قرآن از سوی حضرت و نمایاندن آن به مردم به این معنا نیست که قرآن ایشان با قرآن مردم در اصول یا فروع دینی ناهمگون بوده است؛ بلکه شاید این ناسازگاری در ترتیب سوره ها یا ترتیب آیات برخی سوره هایی که به شکل پراکنده نازل شده اند بوده و این به معنای ناسازگاری در برخی حقایق دینی نیست، و اگر جز این بود، حضرت بر آنها استدلال کرده و به مجرد روی گردانی و بی نیازی جستن مردم، عقب نشینی نمی کردند. چنانکه در موارد گوناگونی چنین کرده و به احتجاج کردن روی می آوردند و در این احتجاجات نیز دیده نشده است که حضرت در باره امر ولایتشان یا اموری دیگر، آیه یا سوره ای خوانده باشند که در قرآن میان مردم نباشد، و یا امام علیه السلام مردم را به تحریف قرآن متهم کنند.

۲. ناسازگاری در کاهش و یا افزایش وحی های غیرقرآنی (حدیث قدسی)

به این بیان که قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام در بردارنده احادیث قدسی بوده و قرآن مردم از آنها تهی باشد. این احتمال را مرحوم صدوق پذیرفته و می گوید:

نقول: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ الْوَحْيَ الَّذِي لَيْسَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا لَوْ جُمِعَ إِلَى الْقُرْآنِ لَكَانَ مَبْلَغَهُ مَقْدَارَ سَبْعَةِ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ، وَذَلِكَ مِثْلَ قَوْلِ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَكَ: «يَا مُحَمَّدُ، دَارِ خَلْقِي مِثْلَ مَا أَدَارِي»، وَمِثْلَ قَوْلِهِ: «إِتَّقِ شَحْنَاءَ النَّاسِ وَعِدَاوَتَهُمْ»، وَمِثْلَ قَوْلِهِ: «عَشْ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَأَحَبُّ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مَفَارِقُهُ، وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مَلَاقِيَهُ، وَشَرَفَ الْمُؤْمِنِ صَلَاتَهُ بِاللَّيْلِ وَعِزَّهُ كَفِّ الْأَذَى عَنِ النَّاسِ»؛

به راستی برخی کلمات و حیاتی دیگر که جزء قرآن نیستند [احادیث قدسی]، چنانچه به قرآن افزوده می شدند، آیات قرآن به هفده هزار آیه می رسید، و این کلمات مانند سخن جبرئیل علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که خداوند می فرماید: «ای محمد، با مردم مدارا کن، چنانکه من مدارا می کنم». و یا سخن دیگر او که: «از عداوت، دشمنی و کینه با مردمان پرهیز»، و یا سخن دیگر او که: «هر چه خواهی زندگی کن که سرانجام خواهی مرد، هر چه را خواهی دوست بدار که در نهایت از او جدا خواهی شد، هر چه خواهی انجام بده که سر انجام آن را خواهی یافت، و شرف مؤمن نماز خواندن او در شب و عزتش در نیاززدن مردم است».

وی در ادامه می گوید:

ومثل هذا كثير، كلّه وحی لیس بقرآن، ولو كان قرآناً لكان مقروناً به، وموصلاً إليه غير مفصول عنه، كما قال أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام لما جمعه، فلما جاءهم به، فقال لهم: «هذا كتاب الله ربكم كما أنزل على نبيكم، لم يزد فيه حرف، ولم ينقص منه حرف»، فقالوا: لا حاجة لنا فيه، عندنا مثل الذي عندك، فانصرف وهو يقول: (فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ)^{١٨١};

تمام این موارد وحی بوده و از این موارد بسیار است، ولی قرآن شمرده نمی شوند؛ چرا که اگر قرآن بودند، به آن پیوسته و از آن جدایی نداشتند. چنانکه هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را گرد آوری کردند، آن را به میان مردم آورده چنین فرمودند: «این کتاب پروردگارتان است، آنچنانکه بر پیامبر شما فرود آمده. نه حرفی به آن افزوده شده و نه از آن کم گردیده است». پس مردمان گفتند: ما را نیازی به آن نیست، آن چه در دست تو است مانندش پیش ماست. آن گاه امیرالمؤمنین از آنها روی گردانده و این آیه شریف را بر زبان آوردند: «پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز بدست آوردند و چه بد داد و ستدی انجام دادند».

٣. ناسازگاری در افزایش یا کاهش تأویل و تفسیر آیات

یعنی مصحف ایشان تأویل و تفسیر معانی قرآن را در بر گرفته و کتاب در دست مردم، از اینها تهی است. این احتمال را نیز برخی پذیرفته اند. مرحوم شیخ مفید می گوید:

ولكن حذف ما كان مثبتاً في مصحف أمير المؤمنين عليه السلام من تأويله وتفسير معانيه على حقيقة تنزيهه، وذلك كان ثابتاً منزلاً، وإن لم يكن من جملة كلام الله تعالى الذي هو القرآن المعجز، وقد يسمّى تأويل القرآن قرآناً، قال الله تعالى: (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً)^{١٨٢} فسمّى تأويل القرآن قرآناً، وهذا ما ليس فيه بين أهل التفسير اختلاف، وعندني أنّ هذا القول أشبه من مقال من ادّعى نقصان كلم من نفس القرآن على الحقيقة دون التأويل؛^{١٨٣}

١٨١. الاعتقادات في دين الإمامية: ٨٤ - ٨٦.

١٨٢. سوره طه، آیه ١١٤.

١٨٣. أوائل المقالات: ٨١؛ تفسير القرآن المجيد: ٣٥١ - ٣٥٢.

لیکن آن چه کاسته شده، تأویل‌ها و تفاسیری است که در قرآن امیر المومنین علیه السلام ثبت شده و بی آن که جزئی از قرآن معجزه گون شمرده شود، بیان گر حقیقت تنزیل بوده است و گاه تأویل قرآن، قرآن خوانده شده است. خداوند متعال می فرماید: (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا). در این آیه شریف، تأویل قرآن، قرآن نام نهاده شده و اهل تفسیر در این سخن اختلافی ندارند. من نیز آن را از نظر کسی که ادعای کاستی کلمات خود قرآن نه تأویل آن را حقیقتاً دارد، مناسب تر می دانم.

محدث کاشانی نیز می گوید:

ولا یبعد أيضاً أن یقال: إن بعض المحذوفات كان من قبيل التفسیر والبیان، ولم یکن من أجزاء القرآن، فیکون التبدیل من حیث المعنی، أي: حرفوه، وغیره فی تفسیره وتأویله، أعنی: حملوه علی خلاف ما هو به، فمعنی قولهم علیهم السلام: (کذا نزلت) أن المراد به ذلك، لا أنها نزلت مع هذه الزیادة فی لفظها، فحذف منها ذلك اللفظ.

ومما یدل علی هذا ما رواه فی الکافی بإسناده عن أبي جعفر علیه السلام أنه کتب فی رسالته إلى سعد الخیر: «وکان من نبذهم الکتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده، فهم یروونه ولا یرعونه، والجهال یعجبهم حفظهم للروایة، والعلماء یحزنهم ترکهم للرعاية. الحدیث.

وما روته العامة: أن علیاً علیه السلام کتب فی مصحفه الناسخ والمنسوخ.

ومعلوم أن الحکم بالنسخ لا یکون إلا من قبیل التفسیر والبیان، ولا یکون جزءاً من القرآن، فیحتمل أن یکون بعض المحذوفات أيضاً كذلك؛^{۱۸۴}

بعید نیست که همچنین گفته شود: برخی محذوفات به مانند تفسیر و بیان است نه بخش های قرآن، بنابراین دگرگونی قرآن معنوی خواهد بود؛ یعنی تفسیر و تأویل قرآن را تحریف کرده و دگرگون ساختند. به دیگر سخن، قرآن را بر خلاف آن چه بوده تفسیر کرده اند، پس سخن ائمه علیهم السلام که می فرمایند: «کذا نزلت» به معنای تأویل و تفسیر خواهد بود، نه افزایش و کاهش لفظ. و آن چه این سخن را تأیید می کند، روایت کافی از ابوجعفر امام باقر علیه السلام است که ایشان در نامه ای به سعد الخیر فرموده اند: «آنان قرآن را پشت سر انداخته اند. ایشان تنها به حروف و الفاظ آن بسنده کرده و از معانی و آموزه های راستینش

دست شسته و تحریف نموده اند. قرآن را خوانده بی آن که حقوق و حدود آن را مراعات کنند. کوتاه بینان و نادانان از قرآن خوانی ظاهریشان شگفت زده و دل خوش اند؛ اما دانایان و دور اندیشان از پامال شدن حقیقت قرآن اندوهناک و دل آزرده اند.»

در روایات عامه نیز آمده است: علی علیه السلام در مصحف خویش ناسخ و منسوخ را آشکار کرده بود.

آشکار است که بیان ناسخ و منسوخ همانند تفسیر و بیان قرآن بوده نه بخشی از آن؛ بنابراین احتمال دارد برخی از قلم افتاده ها، از این دست باشد.

این احتمال را مرحوم خویی نیز پذیرفته است.^{۱۸۵}

ابوعبدالله زنجانی نیز در این باره می نویسد:

ویظهر من بعض الروایات أنّ علیاً امیر المؤمنین علیه السلام کتب القرآن، وقدّم المنسوخ والناسخ. خرّج ابن أخته فی المصاحف عن ابن سیرین: أنّ علیاً علیه السلام کتب فی مصحفه الناسخ والمنسوخ. وإنّ ابن سیرین قال: تطلّبت ذلك وکتبت فیہ إلى المدینة، فلم أقدر علیه. وقال ابن حجر: قد ورد عن علیّ علیه السلام أنّه جمع القرآن علی ترتیب النزول عقب موت النبیّ صلی الله علیه وآله وسلّم. وخرّجه ابن أبي داود.

وفي شرح الکافی عن کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: أنّ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم لزم بیته، وأقبل علی القرآن یجمعه ویؤلّفه، فلم یخرج من بیته حتّی جمعه کلّه، وکتب علی تنزیله الناسخ والمنسوخ منه، والمحمک والمتشابه، والوعد والوعید، وكان ثمانية عشر ألف آية. إنتهى.

ذکر الشیخ الإمام محمّد بن محمّد بن النعمان المفید فی کتاب الإرشاد والرسالة السروية: إنّ علیاً قدّم فی مصحفه المنسوخ علی الناسخ، وکتب فیہ تأویل بعض الآیات وتفسیرها بالتفصیل.

يقول الشهرستاني في مقدّمة تفسیره: كان الصحابة - رضي الله تعالى عنهم - متّفقين علی أنّ علم القرآن مخصوص لأهل البيت عليهم السلام، إذ كانوا يسألون علیّ بن أبي طالب هل خصّصتم أهل

البیت دوننا بشيء سوى القرآن؟ فاستثناء القرآن بالتخصيص، دلیل علی إجماعهم بأن القرآن وعلمه، وتنزيله، وتأويله مخصوص بهم؛^{۱۸۶}

از پاره ای روایات آشکار می گردد که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را به ترتیب نزول نگاشته و ناسخ و منسوخ را نمایانده است. ابن اشته در مصاحف، از ابن سیرین چنین نقل کرده است که علی علیه السلام در مصحف خود ناسخ و منسوخ را نوشته بود. ابن سیرین می گوید: بسیار به دنبال آن [مصحف علی] گشته و در مدینه پی جوی آن شدم، اما آن را نیافتم. ابن حجر می گوید: روایت شده که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام قرآن را به ترتیب نزول گرد آورد. این خبر را ابن داوود روایت کرده است. در شرح کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی چنین نقل شده که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام خانه نشینی را برگزید و به گرد آوری و تألیف قرآن روی آورد. او از خانه بیرون نیامد تا همه قرآن را جمع کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابهش را نگاشت.

شیخ مفید در کتاب ارشاد و رساله سرویه چنین گفته است: علی علیه السلام منسوخ را بر ناسخ پیش انداخته بود و تأویل و تفسیر برخی آیات را به تفصیل نگاشت.

شهرستانی در پیشگفتار تفسیرش گفته است: صحابه رضوان الله علیهم با هم همراه اند که دانش قرآن مخصوص اهل البیت علیهم السلام است؛ زیرا ایشان از علی علیه السلام می پرسیدند: آیا جز در قرآن، در چیز دیگری نیز اهل بیت علیهم السلام مخصوص گردیده اند؟ پس استثناء قرآن در اختصاص به اهل بیت، گواه اجماع صحابه بر اختصاص قرآن و علمش و تنزیل و تأویلش، به اهل بیت علیهم السلام است.

برخی بزرگان اهل سنت گفته اند: قرآن علی علیه السلام دانش فراوانی را در بر داشته است؛^{۱۸۷} بلکه

خود امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

إنه أحضر الكتاب كَمَلًا، مشتَملاً علی التأویل والتنزیل، والمحكم والمتشابه، والناسخ والمنسوخ، لم يسقط منه حرف؛^{۱۸۸}

۱۸۶. تاریخ القرآن: ۲۵ - ۲۶.

۱۸۷. ر.ك: التسهیل لعلوم التنزیل: ۱ / ۱۲.

۱۸۸. بحار الأنوار: ۹۰ / ۱۲۵ - ۱۲۶؛ تفسیر الصافی: ۱ / ۴۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ۵ / ۸۴۲.

کتاب کاملی را آوردم که تأویل و تنزیل، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دربرگرفته است، بی آن که حرفی از آن افتاده باشد.

مشهور گشته است که قرآن ایشان، در برگیرنده همه نیازهای انسان حتی بیان دیه يك خراش کوچک بوده که این، احتمال سوم را تأیید می کند.^{۱۸۹}

شبهه سوم: قرآن زمان امام مهدی

از احادیث پیشین و غیر آنها بر می آید که قرآن کریم در زمان حضرت مهدی علیه السلام با قرآن کنونی نا همگون است. این سخن، قرآن در دسترس ما را با تردید روبرو می کند.

اما باید گفت دانش ما، به ضعف این احادیث و ناسازگاری آنها با کتاب، سنت و اجماع، این شبهه را نیز از میان برمی دارد.

با این حال، آن چه از این احادیث برداشت می شود، ناسازگاری قرائت اهل بیت علیهم السلام با قرائت مشهور است، جز آن که ایشان شیعیانشان را از قرائت قرآن به شیوه اهل بیت منع کرده و آنها را به قرائت مشهور رهنمون می شدند تا آن که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند که چنین دستوری داده نشده است.

از آن گذشته، کسانی که این شبهه را در افکنده اند نباید جز این گمان برند که قرآن زمان امام زمان علیه السلام همان قرآنی است که امیرالمؤمنین گرد آورده - برخی روایات نیز چنین می نمایند - چرا که بی گمان سخنی جز این باطل خواهد بود؛ از این رو این شبهه وابسته به شبهه پیشین بوده و با از بین رفتن آن، از میان می رود.

پس از نظر اندیشمندان ما، دیدگاه درست آن است که قرآن زمان حضرت مهدی علیه السلام با قرآن کنونی ناسازگاری لفظی نخواهند داشت. شارح کافی در این باره گفته است:

يظهر القرآن بهذا الترتيب عند ظهور الإمام الثاني عشر ويشهر به؛^{۱۹۰}

به هنگام ظهور امام دوازدهم علیه السلام، قرآن به همین ترتیب، مشهور و نمایان می گردد.

شبهه چهارم: اتفاقات دیگر امته، در این امت نیز رخ می دهد

۱۸۹. ر.ك: بحر الفوائد في شرح الفرائد: ۱ / ۹۹.

۱۹۰. الفصول المهمة في تأليف الأمة: ۱۷۷.

همانا در تورات و انجیل تحریف روی داده است. از سویی روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جای مانده که ایشان فرموده اند:

يكون في هذه الأمة كل ما كان في الأمم السالفة؛^{۱۹۱}

هر آن چه در امت های پیشین روی داده، در این امت نیز روی خواهد داد.

شیخ حرّ عاملی پس از نقل این روایات از محدّثان بزرگی همچون کلینی و صدوق، می گوید:

والأحاديث في ذلك كثيرة متواترة بين الشيعة والعامّة؛^{۱۹۲}

در این باره از شیعه و سنی، روایات فراوان و متواتری نقل شده است.

مرحوم طباطبایی می گوید:

وهي متضافرة أو متواترة؛^{۱۹۳}

این روایات متضافر یا متواترند.

از تشبیه این امت با امت های پیشین چنین بر می آید که قرآن نیز به تحریف دچار خواهد شد؛ چنانکه تورات و انجیل به این سر انجام مبتلا شدند. این سخن، قرآن موجود را با تردید مواجه می کند. مرحوم خوئی پاسخ هایی به این شبهه داده است که اینک ما چکیده ای از آنها را به میان گذارده و به داوری می نشینیم.

یکم: ابتدا ایشان می فرمایند:

إنّ الروایات المشار إليها أخبار آحاد لا تفيد علماً ولا عملاً، ودعوى التواتر فيها جزافية لا دليل

عليها، ولم يذكر من هذه الروایات شيء في الكتب الأربعة؛^{۱۹۴}

این روایات خبر واحدند و هیچ گونه علم و عملی را در پی ندارند و ادعای تواتر، سخنی بیهوده

و بی دلیل است و هیچ يك از این روایات در کتب اربعه نیامده است.

در جواب مرحوم خوئی می گوئیم: انکار تواتر احادیث، این شبهه را از بین نمی برد. اما آن جا که

ایشان می گوید: «لم يذكر...» نیز پذیرفتنی نیست؛ چرا که برخی از این روایات را صدوق در من لایحضره

الفقیه آورده است. در باب «فرض الصلاة» از همین کتاب آمده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

۱۹۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۱۸؛ بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۳۵ / ح ۶.

۱۹۲. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: ۱۲۳.

۱۹۳. تفسیر المیزان: ۱۲ / ۱۱۸.

۱۹۴. البیان فی تفسیر القرآن: ۲۲۱.

يكون في هذه الأمة كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل، والقذة بالقذة؛^{١٩٥}
هر آن چه در بنی اسرائیل روی داده، نعل به نعل و بی کم و کاست در این امت روی
می دهد.

دوم: ایشان در جواب دوم می گویند: «اگر تواتر این روایات و درستی دلالتشان را پذیرا شویم،
نمی توان بر پایه این روایات ثابت کرد که این تحریف در گذشته روی داده است؛ بلکه شاید این افزایش
و کاهش قرآن در آینده واقع شود».

می گوئیم: جایز شمردن تحریف چه در گذشته و چه در آینده، با ادله مستحکم و استوار پیشگفته
ناسازگار است؛ به ویژه آن که خداوند سبحان وعده داده و حفظ آن را تا قیامت گردن گرفته است.
سوم: جواب سوم را این گونه طرح کرده اند: «همانندی و مشابهت امت ها، به معنای یکسانی در
همه رویدادها نیست؛ بلکه مراد آن است که تنها در برخی موارد همسانند».

می گوئیم: در پاسخگویی از این شبهه، مرحوم طباطبایی^{١٩٦} نیز تنها به این پاسخ بسنده کرده است و
به نظر سخن درستی است؛ چرا که بسیاری از حوادث امتهای گذشته در این امت روی نداده اند، بلکه
برخی از آنها هرگز روی نخواهد داد.

١٩٥. من لایحضره الفقیه: ١ / ٢٠٣ / ح ٦٠٩.
١٩٦. ر.ک: تفسیر المیزان: ١٢ / ١١٨.

فصل پنجم

بررسی راویان

احادیث تحریف در کتب شیعه

تاکنون سخن ما پیرامون احادیثی بود که در کتب روایی شیعه آمده و ظاهرشان تحریف به معنای کاهش و از میان رفتن بخشی از قرآن نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. اکنون سزاوار است تا به بررسی کتب در بردارنده این روایات و راویان چنین احادیثی پرداخته تا میزان درستی پذیرش و دست آویز قرار دادن آنها بر ما آشکار گردد. پیش از آغاز بحث، آگاهی بر برخی امور بایسته است:

۱. نقل روایت، به معنای اعتقاد به مضمون آن نیست

بازگو کردن يك خبر به معنای پذیرش و باورداشتن آن نیست. از صدر اسلام انگیزه محدثان شیعه، گرد آوری روایات به دست آمده از ائمه علیهم السلام و جای دادن هر يك از آنها در باب خودش بوده است تا از گزند نابودی و فراموشی در امان بماند، بی آن که به متن و سند روایات نظری داشته باشند. از این رو دیده می شود گاه روایات يك محدث، با احادیث محدث دیگر ناسازگار است؛ بلکه گاهی يك محدث در دو کتاب و یا حتی يك کتاب خود، روایت متعارض آورده است. گاه محدثی در کتاب حدیثی خود، روایتی را نقل کرده که در کتاب فقهی یا اعتقادی خود آن را بی اعتبار شمرده است. پس باید دانست روایت کردن روایتی به معنای پذیرش درون مایه آن نیست.

نمی توان به مجرد نقل روایتی، محتوای آن را به راوی نسبت داد، جز آن که اعتقاد خویش به آن روایت را آشکار ساخته و یا در نگاشته ای دیگر، به درستی آن اعتراف کرده باشد و یا آن روایات را در کتابی آورده که در برگزیده باورها و فتاوی او است.

حال پرسش این است که آیا در آثار نوشتاری شیعه، کتابی یافت می شود که نویسنده آن، درستی آغاز تا به انجامش را گردن گرفته باشد؟ پاسخ آن است که خیر و این سرآغاز سخن آینده ما است.

۲. نزد شیعه کتابی که همه آن از آغاز تا انجام درست باشد، یافت نمی شود

ما در نگاشته های اندیشمندان شیعه کتابی را نخواهیم یافت که از همه احادیث آن به درستی و صحت یاد شده باشد و فقیهان و محدثان نیز در برابر آن سر تسلیم فرود آورده باشند. از این رو می بینیم برخی احادیث شیعه، حتی آنهایی که در کتب اربعه آمده اند - کتب اربعه ای که استنباط احکام شرعی بر محور آنها می چرخد - مورد نقد علمای رجال و پیشوایان جرح و تعدیل قرار گرفته و می گیرد. پس از بررسی خبری که تمامی ویژگیهای صحت را داشته و شرایط قبولش فراهم آید، آن روایت پذیرفته شده و آن روایتی که چنین رتبه ای را احراز نکند، کنار نهاده می شود. حال تفاوتی نمی کند که گردآورنده آن چه کسی بوده و یا در چه کتابی آمده باشد.

ما بر گفته خود، گواهی همچون کتاب کافی می آوریم که بی گمان یکی از مهمترین کتب اربعه و اطمینان آورترین آنهاست. کتابی که اندیشمندان و فقها آن را ستوده و به دیده احترام و بزرگی به آن نگریسته اند. اما با این ویژگی ها، اندیشمندان شیعه در برابر چنین کتابی که احادیش به ۱۶۱۹۹ می رسد، روایاتش را بر پنج دسته تقسیم کرده اند، که می بینیم آن دسته ای که شمار بیشتری دارد احادیث ضعیف است. برای دریافت این سخن، کافی است تا به کتاب *مرآة العقول فی شرح الکافی* مرحوم مجلسی رجوع کرد. این کتاب، شرح کافی بر پایه نگاه به سند احادیث است. ایشان در این کتاب، بر اساس روشهای مدون شده برای شناسایی روایات درست از نادرست، احادیث را بررسی کرده و صحیح، ضعیف، موثق و مرسل آنها را آشکار ساخته است.

این نمونه، گواهی است بر این که امامیه تمامی احادیث کافی را صادر شده از پیامبر و ائمه علیهم السلام نمی داند. البته ناگفته نماند که گروهی اندک شمار، همه احادیث این کتاب را صحیح می شمارند. محقق بزرگ شیخ انصاری در این باره می گوید:

فقد ذهب شذمة من متأخري الأخباريين - فيما نسب إليهم - إلى كونها قطعياً الصدور;
گروه کم شماری از اخباریان متأخر - آنچه انان که به ایشان نسبت داده اند - به قطعی الصدور
بودن کافی باور دارند.

وی در ادامه می نویسد:

وهذا قول لا فائدة في بيانه، والجواب عنه إلا التحرز عن حصول هذا الوهم لغيرهم كما حصل لهم، وإلا فمدعي القطع لا يلزم بذكر ضعف مبني قطعه، وقد كتبنا في سالف الزمان في ردّ هذا القول رسالة تعرّضنا فيها لجميع ما ذكره، وبيان ضعفها بحسب ما أدّى إليه فهمي القاصر؛^{١٩٧}

این دیدگاه و پاسخ دادن به آن سودی در پی ندارد، جز آن که شاید جلوگیری از توهم گروهی دیگر گردد؛ چرا که شخص مدعی قطع، با برشمردن سستی پایه های قطعش از این ادعا باز نمی گردد. در گذشته رساله ای در رد این قول نگاشتیم و ادله ایشان را بازگفته و تا آن جا که فهم کوتاه ما می رسید، سستی دلیل های آنان را آشکار ساختیم.

استاد و جدّ ما شیخ مامقانی در این باره می گوید:

وما زعمه بعضهم من كون أخبارها كلا مقطوعة الصدور - إستناداً إلى شهادات سطرها في مقدمات الحقائق - لا وجه له كما أوضحناه في محله؛^{١٩٨}

گمان برخی از ایشان بر قطعی الصدور بودن روایات کتب اربعه، بر پایه شهاداتی که در مقدمه حقائق نگاشته شده نادرست است، چنانکه ما در جایگاه خودش آشکار ساخته ایم.

مرحوم خویی از این دو فرد پیروی کرده، آن جا که گفته است:

ذهب جماعة من المحدثين إلى أنّ روايات الكتب الأربعة قطعية الصدور، وهذا القول باطل من أصله، إذ كيف يمكن دعوى القطع بصدور رواية رواها واحد عن واحد، ولاسيما أنّ في رواية الكتب الأربعة من هو معروف بالكذب والوضع على ما ستقف عليه قريباً وفي موارد إن شاء الله تعالى؛^{١٩٩}

برخی محدثان بر این باورند که کتب اربعه قطعی الصدورند که این سخن از اساس باطل است؛ زیرا چگونه ممکن خواهد بود روایتی را که کسی از کس دیگری نقل نموده قطعی الصدور دانست؟ به ویژه آن که در میان راویان کتب اربعه، کسانی هستند که به دروغ گویی و جعل معروف گشته اند، چنانکه إن شاء الله به زودی و در جای خود به آن پی خواهیم برد.

پیش از این افراد، مرحوم سیّد مجاهد طباطبایی است که پس از سخنی طولانی می نویسد:

١٩٧. فرائد الأصول: ١ / ٢٣٩.

١٩٨. مقياس الهداية: ١ / ٣٤٥.

١٩٩. معجم رجال الحديث: ١ / ٢٢.

وبالجملة: دعوى قطعية ما في الكتب الأربعة ممّا لا ريب في فسادها؛^{۲۰۰}

همه، سخن آن که ادعای قطعی بودن هر آن چه در کتب اربعه آمده، از سخنانی است که هیچ تردیدی در نادرستیش نیست.

این فرازا و ماندهایش، آشکارا قطعی الصدور نبودن احادیث کتب اربعه را گواهی می دهند.

مرحوم محدث بحرانی در باره تاریخ دسته بندی احادیث، از گروهی چنین نقل کرده است:

إنَّ أوَّلَ من نَوَّع الأخبار هو العلامّة أو شیخه ابن طاووس - رحمهما الله - وأمّا المتقدّمون، فكانوا يأخذون بجميع الأخبار المدوّنة في الكتب الأربعة وغيرها من الأصول معتقدين بصحّتها أجمع. وهذا ممّا دعا إلى الخلاف بين الأخباريين والمجتهدین؛^{۲۰۱}

نخستین کسی که اخبار را بر اساس سند آنها دسته بندی کرد، مرحوم علامه و یا استادشان ابن طاووس بوده است؛ اما پیشینیان هر آن چه در کتب اربعه و دیگر [اصول] آمده بود را معتبر شمرده و بر این باور بودند که همه این کتب صحیح می باشد. و این پیشینه، ناسازگاری میان اخباریان و مجتهدان را در پی داشته است.

پیش از این، سخنی از مرحوم محدث نوری گذشت که از این دسته بندی با عنوان و شیوه ای جدید یاد کرده بود.

این دو محدث و دیگران، گمان برده اند که این دسته بندی تنها کار متأخران بوده و گذشتگان از اصحاب، به درستی تمامی احادیث (اصول چهارصدگانه) که روایات کتب اربعه نیز از آنها برگرفته شده، باورمند بوده اند.

لیکن به ظاهر این دیدگاه پایه استواری ندارد. در این باره استاد و جدّ ما چنین پاسخ گفته است:

وقد زعم القاصرون من الأخباریین، إختصاص هذا الإصطلاح بالمتأخّرين الذین أوّلهم العلامّة رحمه الله، علی ما حکاه جمع: منهم الشیخ البهائی رحمه الله فی مشرق الشمسین، أو ابن طاووس كما حکاه بعضهم، فأطالوا التشنیع علیهم بأنّه اجتهاد منهم وبدعة... ولكنّ الخبیر المتدبّر یری أنّ ذلك جهل منهم وعناد، لوجود أصل الإصطلاح عند القدماء، ألا ترى إلى قولهم: لفلان کتاب

۲۰۰. مفاتیح الأصول: ۳۳۰.

۲۰۱. الحدائق الناضرة: ۱ / ۱۴.

صحيح، وقولهم: أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عن فلان، وقول الصدوق رحمه الله: كلّ ما صحّحه شيخي فهو عندي صحيح، وقولهم: فلان ضعيف وضعيف الحديث، ونحو ذلك. فالصادر من المتأخّرين تغيير الإصطلاح إلى ما هو أضعف وأضعف، تسهياً للضبط، وتمييزاً لما هو المعتمد منها عن غيره؛^{٢٠٢}

برخی از کوته بینان اخباری، این دسته بندی را تنها مختص پسینیان دانسته اند که به گفته برخی همچون شیخ بهایی رحمه الله در کتاب مشرق الشمسین، نخستینشان علامه بوده، یا آنچنان که برخی دیگر بیان کرده اند، آغازگر این امر ابن طاووس بوده است. پس ایشان را مورد شماتت قرار داده و آنها را به بدعت متهم ساخته اند؛ لیکن آگاه دور اندیش درمی یابد که این سخنان از روی نادانی و ستیز بوده است؛ چرا که ریشه این دسته بندی از گذشتگان رسیده است. آیا نمی نگری در سخن ایشان که می گفتند: فلانی دارای کتابی صحیح است و یا اصحاب بر درستی هر آن چه فلانی درست دانسته اجماع کرده اند؟ یا سخن صدوق رحمه الله که می گوید: هر آن چه استاد من صحیح شمرده نزد من نیز صحیح است. یا سخنشان که می گویند: فلانی ضعیف الحدیث است و مواردی از این قبیل. بنابراین، آن چه که متأخران رفتار کرده اند، دگرگون کردن اصطلاحات به واژگانی سودمندتر و دقیق تر بوده تا نگهداری آنها آسان تر شده و درست از نادرست تمیز داده شود.

اما سخن محدث بحرانی که می گفت «اما پیشینیان هر آن چه در کتب اربعه و دیگر اصول آمده بود را معتبر شمرده اند» صحیح نیست؛ چرا که در موارد بسیاری شیخ مفید و شیخ صدوق، در پاره ای از احادیث شیخ کلینی خدشه وارد کرده و یا شیخ طوسی، برخی احادیث صدوق و کلینی را نپذیرفته است.^{٢٠٣} بنابراین، هنگامی که خود اصحاب کتب اربعه چنین سخنانی داشته و از درستی و نادرستی برخی روایات سخن گفته اند، پس چگونه می توان به متأخران که نوآوران عرصه دسته بندی احادیث بوده و سند روایات را در تمامی کتب به دقت بازبینی کرده اند، خرده گرفته و نکوهش کرد؟ سخن در این باره بسیار گسترده است که ما در این جا به همین مقدار بسنده کرده و جویندگان بیش از این را به کتب درایه و رجال واگذار می کنیم.

٢٠٢. مقیاس الهدایة (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقیح المقال): ٣٢.
٢٠٣. برای اطلاع بیشتر ر.ک: أوثق الوسائل في شرح الرسائل: ١٢٢ - ١٣٣.

چکیده سخن: همانا از دیدگاه محققان امامیه، صرفِ بودن هر حدیثی در هر کتابی از کتب شیعه، موجب اعتبار و باور به درستیش نمی‌گردد؛ زیرا در میان ایشان هرگز نمی‌توان شخصی را یافت که تمام درون مایه کتابش را درست شمارد، به گونه‌ای که بیننده از بررسی سند احادیث و جستجوی راویان آنها و آن چه درباره ایشان جرح و تعدیل شده است بی‌نیاز گردد.

اما اهل سنت چنین نبوده و شیوه دیگری برگزیده‌اند. اینان کتبی دارند که از آنها به «صحاح» یاد می‌کنند و نزد بیشترشان مهمترین این کتب صحیح بخاری است. به باور جمهور اهل سنت، هر آن چه در این کتاب آمده مقرون به صحت می‌باشد. آنان در کتب رجالی‌شان گفته‌اند:

من خَرَجَ لَهُ فِي الصَّحِيحِ فَقَدْ جازَ الْقَنْطَرَةَ؛^{۲۰۴}

هر که در صحیح [بخاری] از او روایتی آمده، از پل گذشته و مورد اعتماد خواهد بود.

آنچنانکه برخی اصحاب صحاح سته و اصحاب برخی «مسانید»، به این صحت ملتزم گردیده‌اند.

۳. سزاوار نیست معتقدات صاحب يك کتاب را به يك طایفه نسبت داد

بر فرض که در میان شیعه کتابی است که نگارنده آن، از آغاز تا انجامش را درست دانسته، روا نیست باور این نویسنده را به تمامی شیعه نسبت داد؛ چرا که گاه دیدگاه این شخص بر صحت همه اخبار و یا حقانیت يك اعتقاد، بر پایه‌ای است که آن پایه در نگاه دیگری نادرست شمرده می‌شود؛ مانند سخن پیش گفته منسوب به برخی اخباریان متأخر که تمامی اخبار کتب اربعه را قطعی الصدور می‌دانستند. این سخن - چنانکه دانستیم و به زودی بیشتر خواهیم دانست - باطل است؛ چرا که این سخن به پذیرش تحریف قرآن منتهی خواهد شد؛ زیرا در این کتب، روایاتی آمده است که اگر پذیرای وجوه تأویل آنها نباشیم، به تحریف رهنمون می‌گردند. بنابراین، سزاوار نیست باور دانشمندی را هر چند که در نهایت شهرت و جلالت باشد، به همه طایفه پیوند داد، جز هنگامی که بیشتر علمای آن تبار با او هم عقیده گردند، یا به درستی هر آن چه در آن کتاب آمده گواهی دهند؛ چنانکه اهل سنت در باره صحاح سته و به ویژه صحیح بخاری و مسلم این گونه‌اند.

۲۰۴. فتح الباری: ۱۳ / ۳۸۲؛ مقدمات فتح الباری: ۳۸۱، الكشف الحثیث: ۱۱۲ / ش ۲۸۲؛ تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة: ۱ / ۱۸.

۴. وجود روایات نادرست در کتب معروف

بی تردید برخی احادیث نادرست و باطل به آثار اسلامی به صورت عمومی راه یافته است. در آغاز اسلام، صحابه جز شمار اندکی در تدوین احادیث نبوی سستی کرده و حتی برخی از ایشان این کار را ناپسند دانسته و دیگران را نیز با روشهای گوناگون منع کرده اند. همه اینها در گروهی اهدافی بوده است که بررسی آنها مناسب این نوشتار نیست.

سپس هنگامی که به تدوین روی آوردند، از روی بی درایتی به بیراهه رفته و ارزشمند را با بی ارزش و درست را با نادرست در آمیختند. احادیث را از زبان مردمان متهم بر گرفته و روایات افراد دروغگو را به نگارش در آوردند، تا آن که احادیث فریبنده و ساختگی منسوب به پیامبر صلی الله علیه وآله بسیار گشت. این رویداد موجب شد تا علمای اهل سنت کتابهایی در این باره تدوین کنند که احادیث پر شمار ساختگی را در بر گیرد و از سویی دیگر، کتب دیگری بنگارند که تنها احادیث صحیح را در بر داشته باشد. این همه، کوششها و دیدگاه هایی است که در رجال و غیر آن ارائه کرده اند.

لیکن آن چه در واقع روی داد، ناکامی هر دو گروه در کار خود بوده است، چرا که از خطا ایمن نبوده و بلکه برخی از ایشان، در به پاخاستن به کار خود بی آلیش نبودند؛ از این رو می بینیم که آن کتابهایی که برای گرد آوری احادیث ساختگی نگاشته اند، از روایات درست تهی نبوده و آن چه به عنوان صحاح نامیده، از احادیث ساختگی مبرا نیست. این سرنوشت احادیث نزد اهل سنت بود.

در نزد امامیه نیز چنین بوده است، اما نه به گستردگی اهل سنت؛ زیرا چه بسیار روایات ساختگی و نادرستی که از سوی دشمنان و صاحبان رویه و اندیشه های فاسد در نگاشته های ایشان جای گرفته است، به گونه ای که در زمان هر يك از ائمه علیهم السلام، کسانی بودند که از زبان ایشان احادیثی را ساخته و میان شیعیان می گستراندند. کسانی که این روایات را در دسترس روات شیعه قرار داده تا به کتب روایی آنها راه دهند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده اند:

إِنَّ لِكُلِّ رَجُلٍ مَثًّا، رَجُلٌ يَكْذِبُ عَلَيْهِ؛^{۲۰۵}

همانا در برابر هر يك از ما، مردی است که بر ما دروغ می بندد.

و باز می فرمایند:

إنا أهل البيت صادقون، لانخلو من كذاب يكذب علينا فيسقط صدقنا بكدبه؛^{۲۰۶}
همانا ما اهل بيت راستگوييم، اما در برابر ما دروغگوياني هستند که بر ما دروغ بسته و
سخنان درست ما را با دروغهای خود از بين می برند.

همچنين می فرمایند:

لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن والسنة، أو تجدون معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة،
فإن المغيرة بن سعيد لعنه الله دسّ في كتب أصحاب أبي أحاديث، لم يحدث بها أبي؛^{۲۰۷}
احاديث ما را نپذيريد جز آنانی که با قرآن و سنت سازگار بوده و يا به همراه آن حديث،
گواهی از روايات گذشته ما بياييد. همانا مغيرة بن سعيد - که خداوند او را از رحمتش دور
گرداند - در کتب ياران پدرم احاديثی را جای داده است که پدرم آنها را روايت نکرده است.
از اين رو ائمه عليهم السلام ، کتاب و سنت را تراز احاديثشان قرار داده اند تا روايات ايشان را بر آن
دو عرضه کرده و آن چه موافق بود برگرفته و ناسازگار را رها سازند.

بنابراین، سخن ما اين است که احتمال جای دادن احاديث ساختگی و دروغ، حجيت همه روايات را با
چالش روبرو کرده و از اعتماد به آنها جلوگيري می کند، «مگر آن که از سند درستی برخوردار باشند.
البته ناگفته نماند صحت سند و عدالت راويان آن، تنها احتمال تعمد ايشان در دروغگویی را از بين
می برد؛ اما احتمال جای دادن احاديثی از سوی ديگران در کتب روايي ايشان همچنان پا بر جا
می ماند».^{۲۰۸}

در پايان می گوييم: نتیجه اين مباحث طولانی و جستجوهای موشکافانه در کتب اماميه، رسيدن به
ديدگاه معروف و مشهور اماميه، يعنی تحريف نيافتن قرآن کریم است. همانا دیدگاه بزرگان اين مذهب
از بیش از هزار سال تاکنون بر اين بوده به طوری که يا به آن تصريح کرده، يا در اين باره کتاب نگاشته
و يا روايات منافی اين دیدگاه را تأويل کرده اند؛ بلکه می توان گفت هر يك از اماميه که کتابی نگاشته،
ولی به بحث تحريف نپرداخته، چرا که عدم تحريف را مسلم انگاشته است.

بررسی سخن شيخ صدوق در عدم تحريف

۲۰۶. إختيار معرفة الرجال: ۲ / ۵۹۳ / ش ۵۴۹ .

۲۰۷. همان: ۲ / ۴۸۹ / ش ۴۰۱ .

۲۰۸. تفسير الميزان: ۱۲ / ۱۱۵ .

یکی از مهمترین سخنان در این باب - چه از نظر گفتار و چه از نظر گوینده - سخن شیخ صدوق است که در فصل یکم گذشت. نکات زیر درستی سخن ما را نمایان می کند:

یکم: نزدیکی ایشان به زمان ائمه علیهم السلام و اصحابشان، ما را به این نکته می رساند که اگر چنانچه ائمه علیهم السلام و شاگردانشان به تحریف باورداشتند، ایشان چنین سخنی نمی گفت.

دوم: ایشان از عالمان محدث، بلکه رئیس محدثان است؛ بنابراین اگر احادیث ظاهر در تحریف نزد شیعیان مقبول بود، هیچ گاه این گونه سخن نمی گفت.

سوم: این سخن آشکار و قاطع ایشان در یکی از رساله های اعتقادی ایشان آمده که بر پایه ادله ای استوار از کتاب و سنت نگاشته است، در حالی که وی در کتب حدیثی خود مانند ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، برخی اخبار تحریف را روایت می کند.

چهارم: بزرگان پس از او در این دیدگاه وی را همراهی کرده اند، به ویژه شیخ مفید که شرحی بر عقائد صدوق نگاشته و در بسیاری از مسائل با او به مخالفت برخاسته است.

نام بردن از برخی بزرگان موافق با صدوق

چگونه دیدگاه تحریف به شیعه نسبت داده می شود در حالی که عالمان شیعه در مخالفت با آن ادعای اجماع کرده اند؟ عالمانی هم چون:

شریف رضی (م ۴۰۶)، شیخ مفید (م ۴۱۳)، شریف مرتضی (م ۴۳۶)، شیخ طوسی (م ۴۶۰)، أبو علی طبرسی (م ۵۴۸)، ابن شهرآشوب (م ۵۵۸)، ابن إدريس حلی (م ۵۹۸)، علامه حلی (م ۷۲۶)، زین الدین بیاضی (م ۸۷۷)، محقق کرکی (م ۹۴۰)، شیخ فتح الله کاشانی (م ۹۸۸)، شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰)، علامه تونی (م ۱۰۷۱)، فاضل جواد (از اعلام قرن یازدهم)، سید نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹)، فیض کاشانی، شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴)، شیخ محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱)، سید علی خان مدنی (م ۱۱۱۸)، سید موسوی خوانساری (م ۱۱۵۷)، سید بحر العلوم (م ۱۲۱۲)، شیخ کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸)، سید أعرجی کاظمی (شارح وافیه) (م ۱۲۲۸)، سید محمد طباطبائی (م ۱۲۴۲)، کرباسی (صاحب إشارات) (م ۱۲۶۲)، سید حسین تبریزی (م ۱۲۹۹)، سید مهدی (صاحب منهاج الشریعة فی الرد علی ابن تیمیة) (م ۱۳۰۰).

از متأخران نیز عالمان زیر همین دیدگاه را پذیرفته اند:

محقق تبریزی (صاحب أوثق الوسائل فی شرح الرسائل)، سید محمد حسین شهرستانی (صاحب رساله فی حفظ الكتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف)، شیخ محمد نهاوندی خراسانی، شیخ محمد حسن

آشتیانی، صاحب حاشیه الرسائل، شیخ محمود بن ابی القاسم (صاحب کشف الإرتیاب فی عدم تحریف الكتاب)، سید محمد شهشهانی (صاحب العروة الوثقی)، شیخ محمد حسن مامقانی (صاحب بشری الوصول)، شیخ عبد الله مامقانی (صاحب تنقیح المقال)، شیخ أبو الحسن خنیزی (صاحب الدعوة الإسلامية إلى وحدة أهل السنة والإمامية)، شیخ محمدجواد بلاغی (صاحب آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن)، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (صاحب أصل الشیعة و أصولها)، شیخ عبد الحسین رشتی نجفی (صاحب کشف الإشتباه فی الرد علی موسی جار الله)، سید محسن أمین عاملی (صاحب نقض الوشیعة فی الرد علی موسی جار الله)، سید عبد الحسین شرف الدین (صاحب أجوبة مسائل جار الله)، شیخ عبد الحسین أمینی (صاحب الغدير)، شیخ آقا بزرگ طهرانی (صاحب تفنید قول العوام)، سید هبة الدین شهرستانی (صاحب تنزیه التنزیل)، سید محمد هادی میلانی (در فتوایی)، شیخ محمد علی اردوبادی غروی (صاحب بحوث فی علوم القرآن)، شیخ أبو الحسن شعرانی (صاحب الحاشیة علی الوافی)، شیخ محمد رضا مظفر (صاحب عقائد الإمامية)، سید محمد حسین طباطبائی (صاحب المیزان فی تفسیر القرآن)، سید روح الله خمینی، چنانکه در (تهذیب الأصول) آورده است و سید أبو القاسم خوئی (صاحب البیان فی تفسیر القرآن) و بسیاری از عالمان دیگر.

محدثان و اخبار تحریف

در این جا برخی سخنان را به بزرگان و محدثانی از شیعه نسبت داده اند که ما پس از کوشش و تحقیق فراوان پیرامون درستی این نسبتها، و بررسی نگاشته ها و سخنان بسیار، با ژرف نگری و انصاف، دلیلی بر این نسبتها و وجهی نیز بر پذیرش آنها نیافته ایم؛ بلکه اگر نگوئیم این نسبت ها بر پایه تعصب شکل گرفته است، بی تردید از روی حدس و گمان و فرار از واقعیت بوده است.

بر اساس تحقیق ما، محدثان شیعه که اخبار تحریف را روایت کرده اند در سه گروه جای می گیرند: دسته ای از ایشان این اخبار را بی آن که به درون مایه آنها باور داشته باشند روایت کرده اند. ایشان یا این روایات را تأویل برده و یا با برخی وجوه، میان اخبار تحریف و نفی تحریف جمع کرده اند. برخی از این گروه دیدگاه خود را در نپذیرفتن این احادیث آشکار کرده اند که در سرسلسله آنها مرحوم صدوق جای دارد.

دسته ای دیگر تنها به روایت اخبار تحریف پرداخته اند، اما دلیلی برای نسبت دادن دیدگاه تحریف به ایشان نیست. در رأس این گروه مرحوم کلینی جای دارد. البته اگر نگوئیم که در دسته نخست جای می گیرد.

دسته دیگر کسانی هستند که به همراه نقل این اخبار، از باورشان به درون مایه این روایات پرده برمی دارند. در رأس این گروه، شیخ علی بن ابراهیم قمی جای می گیرد. البته با این شرط که این نسبت به ایشان درست باشد.

با این دسته بندی، آشکار می گردد که دیدگاه تحریف را جز به محدثان دسته سوم نمی توان نسبت داد. از میان اصولیان نیز تنها شیخ احمد نراقی با این دسته همراهی کرده است. این فشرده ای بود از آن چه ما بدان دست یافته و باورمندیم. حال در ادامه آن را به تفصیل برای و برهانی ارائه خواهیم کرد:

بررسی گروه یکم

۱. شیخ صدوق [متوفای ۳۸۱]

شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی. امامیه بر پیشگامی و بزرگواری وی اتفاق دارند که انظار عالمان شیعی همچون شیخ نجاشی،^{۲۰۹} شیخ طوسی^{۲۱۰} و دیگران^{۲۱۱} بهترین دلیل بر بزرگی و جلالت وی است.

ایشان به دعای امام زمان عجل الله فرجه به دنیا آمد. چنانکه بزرگان طائفه به این سخن تصریح کرده اند، در توقیعی از ناحیه مقدس، امام علیه السلام وی را چنین وصف کرده است که او فقیهی پر خیر و برکت است که خداوند به وسیله او دیگران را نفع بخشیده، برکت او به واسطه برکت

۲۰۹. «شیخنا، وفقیهنا، ووجه الطائفة بخراسان، وکان ورد بغداد سنة خمس وخمسين وثلاثمائة، وسمع منه شیوخ الطائفة، وهو حدث السن»؛ استاد و فقیه ما و مایه آبروی طائفه امامیه در خراسان. وی در جوانی به بغداد آمد و شیوخ طائفه از او روایت استماع می کردند؛ رجال النجاشی: ۳۸۹.

۲۱۰. «کان جلیلاً، حافظاً للأحادیث، بصیراً بالرجال، ناقداً للأخبار، لم یر فی القمیین مثله فی حفظه، وکثرة علمه»؛ وی فردی بزرگوار و حافظ احادیث بود، به رجال آگاه و کارشناس اخبار بود. من در میان اهل قم، کسی را در حفظ و بسیاری دانش همانندش ندیدم؛ الفهرست: ۲۳۷ / ش ۷۱۰.

۲۱۱. «شیخ من مشایخ الشیعة و رکن من أركان الشریعة، رئیس المحدثین، والصدوق فیما یرویه عن الأئمة علیهم السلام»؛ بزرگی از بزرگان شیعه و ستونی از پایه های شریعت، رئیس محدثان، و بسیار راستگو در آن چه از ائمه بازگو کرده است؛ تنقیح المقال: ۱۵۴ / ۳.

امام علیه السلام فراگیر گشته و خاص و عام از او بهره جسته. آثار و نوشته های او در گذر زمان باقی مانده و بهره مندی فقهای بزرگ از فقه و حدیثش فراگیر گردیده است.^{۲۱۲}

وی در راه جویایی علم و گسترش آن، به سرزمین های دور و نزدیک همچون خراسان، ماوراء النهرین، عراق و حجاز رهسپار گردیده و نزدیک به سیصد جلد کتاب تألیف نموده است.

فرازهایی از سخنان وی در کتاب اعتقادات

یکی از این نگاه‌هاست که در آن، به روشنی هر چه تمام تر می نویسد:

إعتقادنا في القرآن: أنه كلام الله ووحيه، وتنزيله، وقوله، وكتابه، وأنه لا يأتيه الباطل من بين يديه، ولا من خلفه، تنزيل من حكيم علیم، وأنه القصص الحق، وأنه لقول فصل وما هو بالهزل، وأن الله تعالى محدثه ومنزله، وحافظه، وربّه، والمكلم به... .

إعتقادنا أن القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيّه محمد صلى الله عليه وآله هو ما بين الدفتين، وهو ما في أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك، ومبلغ سورة عند الناس مائة وأربع عشر سورة، وعندنا أن (الضحى) و(ألم نشرح) سورة واحدة، و(إيلاف) و(ألم تر كيف) سورة واحدة؛^{۲۱۳}

به باور ما، قرآن کلام خدا، وحی و فرود آمده از سوی او است. سخن و کتاب او که هیچ باطلی در او راه نخواهد یافت، نه از پیش و نه از پشش. فرود آمده ای از سوی حکیم علیم است. قرآن در بردارنده قصه های حقیقی و سخن جداکننده حق و باطل است. سخنی بیهوده نیست و خداوند تبارک و تعالی ایجاد کننده، فرو فرستاده، پروردگار، حافظ و سخن گوینده به واسطه او است... .

به باور ما، قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد صلى الله عليه وآله وسلم نازل فرمود همان چیزی است که در میان دو جلد قرار گرفته و در دسترس مردم بوده و نه بیش از آن. شمار سوره هایش نزد مردم صد و چهارده سوره است. به باور ما، سوره «ضحی» و «ألم نشرح» يك سوره شمرده می شوند و همچنین دو سوره «إيلاف» و «ألم تر كيف».

۲۱۲. ر.ك: همان؛ الفوائد الرجاليّة: ۳ / ۲۹۳ - ۲۹۴.

۲۱۳. الإعتقادات في دين الإماميّة: ۸۳ - ۸۴.

معنای سخن ایشان که می گوید: «قرآنی که خداوند بر پیامبرش نازل کرده»، یعنی هر آن چه که خداوند متعال به عنوان قرآن به ایشان فرود آورده همانی است که در میان دو جلد جای گرفته است، نه آن چه در میان دو جلد قرار گرفته بخشی از قرآن است. و آن همانی است که در دست مردم بوده و چیزی از آن کم نگردیده است. بنابراین، قرآن نزد شیعه و دیگر مردم یکی است، جز آن که قرآن نزد امام زمان علیه السلام - همانی که امیرالمؤمنین گرد آورده اند - دانش فراوانی را در بر می گیرد.

سپس می گوید:

من نسب إلینا أنا نقول أنه أكثر من ذلك، فهو كاذب؛^{۲۱۴}

هر که بگوید ما به بیش از این باور داریم، بر ما دروغ بسته است.

از این سخن آشکار می شود نسبت «برما» در کلام وی، یعنی طائفه شیعه، و آن چه برخی نویسندگان معاصر اهل سنت درباره آن زبان گشوده اند - چه آنها که با بذل همت مأجورند و چه آنها که قاصر بوده اند - سخن تازه ای نبوده و دروغی بیش نیست. بنابراین چنین نسبتی به شیعه، خواه نسبت دهنده خود شیعه باشد یا نه، حرام خواهد بود.

سپس می گوید:

وما روي من ثواب قراءة كل سورة من القرآن، وثواب من ختم القرآن كله، وجواز قراءة سورتين في ركعة، والنهي عن القران بين سورتين في ركعة فريضة، تصديق لما قلناه في أمر القرآن، وأن مَبْلَغَهُ ما في أيدي الناس، وكذلك ما روي من النهي عن قراءة القرآن كله في ليلة واحدة، وأنه لا يجوز أن يختم القرآن في أقل من ثلاثة أيام تصديق لما قلناه أيضاً. بل نقول أنه قد نزل من الوحي الذي ليس من القرآن، ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر ألف آية... ومثل هذا كثير، كله وحي ليس بقرآن. ولو كان قرآناً لكان مقروناً به وموصلاً إليه غير مفصول عنه، كما كان أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام جمعه، فلما جاء به قال: هذا كتاب ربكم كما أنزل على نبيكم، لم يزد فيه حرف، ولم ينقص منه حرف، فقالوا: لا حاجة لنا فيه، عندنا مثل الذي عندك، فانصرف، وهو يقول: (فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْتَرُوا بِهِ مِمَّا قَلِيلاً فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ)^{۲۱۵}؛^{۲۱۶}

۲۱۴. همان.

۲۱۵. سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.

۲۱۶. الاعتقادات في دين الإمامية: ۸۴ - ۸۶.

گواه ما بر این گفتار روایاتی است که بر خواندن هر سوره ای از قرآن یا ختم کل قرآن وعده پاداش می دهد. یا آن دسته روایاتی که قرائت دو سوره در يك رکعت از نماز مستحبی را جایز شمرده، ولی در نماز واجب روا نمی دارد. یا آن دسته روایاتی که از قرائت کل قرآن در يك شب باز داشته و آن را در کمتر از سه روز روا نمی دارد.

بلکه می گوئیم: به راستی برخی کلمات و حیاتی دیگر که جزء قرآن نیستند [احادیث قدسی] چنانچه به قرآن افزوده شدند، آیات قرآن به هفده هزار آیه می رسد ... همه اینها در عین و حیاتی بودن، قرآن شمرده نمی شوند؛ چرا که اگر قرآن بودند، به آن پیوسته و از آن جدایی نداشتند. چنانکه هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را گرد آوری کردند، آن را به میان مردم آورده چنین فرمودند: «این کتاب پروردگارتان است، آنچنانکه بر پیامبر شما فرود آمده، نه حرفی بدان افزوده شده و نه از آن کم گردیده است». پس مردمان گفتند: ما را نیازی به آن نیست؛ آن چه در دست تو است مانندش پیش ما است. سپس امیرالمؤمنین از آنها روی برگردانده و این آیه شریف را بر زبان آوردند: «پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد داد و سندی انجام دادند».

با این همه، ایشان در برخی کتب خود مانند ثواب الأعمال، پاره ای از اخبار ظاهر در تحریف را روایت کرده است؛ بلکه در کتاب من لا یحضره الفقیه، یکی از کتب حدیثی چهارگانه نیز که همیشه در مباحث علمی، محور بحث ها و سرچشمه استنباط احکام شرعی بوده، این روایات را آورده است. وی در مقدمه این کتاب می گوید:

لم أقصد فيه قصد المصنفين في إيراد جميع ما رووه، بل قصدت إلى إيراد ما أفتي به، وأحكم بصحته، وأعتقد فيه أنه حجة فيما بيني وبين ربِّي؛^{۲۱۷}
من به مانند برخی نگارندگان، نمی خواهم هر چه روایت کرده اند را بازگو کنم؛ بلکه تنها آن چه را که خود بدان فتوا داده، درستی اش را پذیرفته ام و آن را حجت میان خود و خدا دانم، خواهم آورد.

از جمله روایاتی که امامیان آن را پذیرفته، ولی براساس آن فتوا نداده اند، روایات زیر است که مرحوم صدوق آن را به نقل از سلیمان بن خالد آورده است که می گوید:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: في القرآن رجم؟ قال: «نعم»، قلت: كيف؟ قال: «الشيخ والشيخة فارجموهما ألبتة، فإنهما قضا الشهوة»^{۲۱۸}

از امام صادق عليه السلام پرسیدم: آیا در قرآن سنگسار آمده است؟ فرمود: «آری». پرسیدم: چگونه؟ فرمود: «پیر مرد و پیر زن را سنگسار کنید، چرا که آنها شهوت رانی کرده اند».

این روایت را نیز شیخ کلینی و شیخ طوسی از عبد الله بن سنان، با سندی صحیح روایت کرده اند - چنانکه در سطور آینده خواهد آمد - .

این دو خبر دلالت می کند که پیر مرد و پیرزن را حتی در صورت محصن نبودن باید سنگسار کرد، در حالی که کسی از امامیه به آن پایبند نگردیده است. صاحب کتاب مبانی تکملة المنهاج، از این دو خبر اینگونه پاسخ داده است:

ولا شك في أنَّهما وردتا مورد التقيّة، فإنَّ الأصل في هذا الكلام هو عمر بن الخطاب. فإنَّه ادَّعى: أنَّ الرجم مذکور في القرآن، وقد وردت آية بذلك... وقد تعرَّضنا لذلك في كتابنا (البيان) في البحث حول التحريف، وأنَّ القرآن لم يقع فيه تحريف؛^{۲۱۹}

تردید نیست که این دو روایت به هنگام تقیه صادر شده اند؛ چرا که ریشه این سخن عمر بن خطاب است. همانا او مدعی بود که چنین رجمی در قرآن آمده و آیه ای به این شکل نازل گشته است... ما این مطلب را در کتاب خود البیان به هنگام سخن از تحریف قرآن و اثبات عدم تحریف بازگو کرده ایم.

بودن این روایت و ماندهایش در کتاب من لا یحضره الفقیه، علما را به سختی انداخته است به گونه ای که در برخی کتب همچون کتاب مستمسک العروة^{۲۲۰} آمده است که برخی بزرگان علما معتقد گشته اند که مرحوم صدوق در میانه کتاب خود، از آن چه در پیشگفتارش متعهد شده بود بازگشته است. اما بر این سخن اشکال شده که اگر چنین بود، خود صدوق آن را آشکار می کرد؛ چرا که در غیر این صورت این کار وی مصداق تدلیس شده که از شأن و منزلت وی به دور است. تفصیل این سخن مجال دیگری را می طلبد.

۲۱۸. همان: ۴ / ۲۶ / ح ۴۹۹۸.

۲۱۹. مبانی تکملة المنهاج: ۱ / ۱۹۶.

۲۲۰. مستمسک العروة الوثقی: ۱ / ۳۰۳، به نقل از مرحوم علامه مجلسی.

به هر روی سخن شیخ صدوق در کتاب الإعتقادات، با دانستن آن که وی در کتب دیگرش من لا يحضره الفقيه اخبار تحریف را آورده، بهترین گواه است بر این که نباید شتابزده سخن یا عقیده ای را به شخص یا گروهی نسبت داد، بلکه باید با تحقیق و جستجو، به اطمینان و یقین رسید.

همچنانکه سخن درهم شکننده و قاطع وی در نفی تحریف قرآن با دانستن آن چه وی از روایات تحریف آورده، بهترین دلیل و گواه بر درستی روش بحث ماست که پیش از ورود به شناخت دیدگاه راویان اخبار تحریف، برخی مقدمات را آماده و مهیا کردیم و به زودی ارزش و سودمندی این مقدمات، به هنگام سخن از دیدگاه طائفه سوم که در رأسشان مرحوم کلینی است، آشکار می گردد.

۲. شیخ طوسی [متوفای ۴۶۰]

شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی نیز در زمره عالمان بزرگ شیعی است که هیچ تردیدی در جلالت و بزرگی وی وجود ندارد. برای بزرگی وی، سخن مرحوم علامه حلی در کتاب خلاصه الأقوال در این باره کافی است. ایشان درباره شیخ طوسی می نویسد:

شیخ الإمامية قدس الله روحه، رئيس الطائفة، جليل القدر، عظيم المنزلة، ثقة، عين، صدوق، عارف بالأخبار والرجال، والفقه والأصول، والكلام والأدب، وجميع الفضائل تنسب إليه، صنف في كل فنون الإسلام، وهو المهذب للعقائد في الأصول والفروع، والجامع لكمالات النفس في العلم والعمل؛^{۲۲۱}

بزرگ امامیه که خداوند روحش را پاک و منزه سازد، رئیس طائفة، جلیل القدر، بلند مرتبه، مورد اعتماد، بزرگ، بسیار راستگو، دانای به اخبار، رجال، فقه، اصول، کلام و ادب که همه فضائل او را شایسته است، در هر یک از فنون دین اسلام کتابی نگاشته. او پیرایشگر همه عقائد در اصول و فروع بوده و از همه کمالات نفسانی در علم و عمل بهره مند بوده است.

نظر دیگر عالمان شیعه درباره وی نیز قابل توجه است.^{۲۲۲}

۲۲۱. خلاصه الأقوال: ۲۴۹ / ش ۴۷.

۲۲۲. سید بحر العلوم در رجالش می نویسد: «شیخ الطائفة المحقة، ورافع أعلام الشريعة الحقة، إمام الفرقة بعد الأئمة المعصومين، وعماد الشيعة الإمامية في كل ما يتعلق بالمذهب والدين، محقق الأصول والفروع، ومهذب فنون المعقول والمسموع، شيخ الطائفة على الإطلاق، ورئيسها الذي تلوى إليه الأعناق، صنف في جميع علوم الإسلام، وكان القدوة في كل ذلك والأمام؛ بزرگ طائفه حق، فرازنده علم های شریعت حق، رهبر فرقه حق پس از ائمه معصومان، و ستون شیعه امامیه در همه امور مربوط به مذهب و دین، نمایانگر اصول و فروع، پیرایشگر فنون معقول و منقول، شیخ طائفه به تمام معنا، و پیشوایی که همه گردنها به

نفی تحریف با وجود نقل روایت آن

مرحوم شیخ طوسی نگارنده دو کتاب از کتب اربعه و یکی از بزرگ استوانه های امامیه است که تحریف قرآن را نفی می کند. وی در این باره می گوید:

أما الكلام في زيادته ونقصانه، فمما لا يليق به أيضاً، لأنَّ الزيادة فيه مجمع على بطلانها، والنقصان منه، فالظاهر أيضاً من مذهب المسلمين خلافه، وهو الأليق بالصحيح من مذهبنا، وهو الذي نصره المرتضى(ره)، وهو الظاهر في الروايات. غير أنَّه رويت روايات كثيرة من جهة الخاصة والعامة بنقصان كثير من آي القرآن، ونقل شيء منه من موضع إلى موضع، طريقها الأحاد التي لا توجب علماً ولا عملاً، والأولى الإعراض عنها، وترك التشاغل بها؛^{٢٢٣}

اما سخن گفتن از راه یابی زیادت و نقصان به آن سزاوار نیست؛ چرا که فزونی بر قرآن به اجماع همه مذاهب باطل است و کاهش از قرآن نیز به ظاهر، پذیرش مسلمین را با خود ندارد و سزاوارتر به مذهب شیعه نیز دیدگاهی است که سید مرتضی رحمه الله آن را یاری رسانده و با ظاهر روایات نیز برابری می کند؛ جز آن که احادیث بسیاری از خاص و عام بر نقصان شمار زیادی از آیات قرآن و جابجایی برخی از آنها اشاره دارد؛ اما باید گفت همه آن روایات در زمره اخبار آحاد بوده و دستاویز هیچ علم و عملی نمی گردند. بنابراین، بهتر است از آنها روی گردانده و به آنها نپرداخت.

این سخنان، گفته پیشین ما را تأیید می کند که روایت کردن يك خبر به معنای پذیرش آن نیست؛ چرا که شیخ طوسی از يك سو می گوید همه آن روایات از اخبار آحاد بوده و دستاویز هیچ علم و عملی نمی گردند؛ بنابراین بهتر است از آنها روی گردانده و به آنها نپرداخت. و از سوی دیگر، در برخی کتب حدیثی خود همچون اختیار معرفة الرجال، پاره ای احادیث تحریف را بازگو کرده و حتی در تهذیب الأحكام که یکی از کتب اربعه است، جریان سنگسار پیرمرد و پیر زن را با سند صحیح روایت می کند.^{٢٢٤}

سوی او چرخیده، در همه علوم اسلامی کتابی نوشته به گونه ای که در این زمینه پیشوا و مقتدای همه بوده است؛ الفوائد الرجالية: ٢٢٧ / ٣ - ٢٢٨.

٢٢٣. التبيين في تفسير القرآن: ٣ / ١.

٢٢٤. ر.ك: تهذيب الأحكام: ١٠ / ٣ / ح ٧ و ٨ / ٩٥ / ح ٤٣.

ایشان در کتاب خلاف به این روایت استدلال کرده است، اما به نظر می‌رسد این استفاده ایشان در مقام جدل و الزام خصم بوده است؛ چرا که وی پس از آن که به وجوب سنگسار زن زنا کار حکم می‌کند، سخنی از خوارج نقل می‌کند که آنها گفته‌اند: «در شریعت ما سنگسار نیست، زیرا در ظاهر قرآن و سنت متواتر چنین چیزی دیده نمی‌شود». سپس شیخ طوسی در پاسخ می‌گوید:

دلیلنا: إجماع الفرقة ... وروي عن عمر أنه قال: لولا أنني أخشى أن يقال زاد عمر في القرآن لكتبت آية الرجم في حاشية المصحف؛^{۲۲۵}

گواه ما اجماع امامیه است ... و از عمر روایت شده که گفته است: اگر از سخن مردم نمی‌ترسیدم که بگویند عمر بر قرآن چیزی افزوده است، هر آینه آیه رجم را در حاشیه قرآن می‌نوشتیم.

بنابراین آشکار می‌شود که شیخ طوسی تحریف قرآن را نفی کرده و روایت نمودن ایشان از اخبار تحریف، به معنای پذیرش و اعتماد به درون مایه آنها نیست.

۳. فیض کاشانی [متوفای ۱۰۹۱]

شیخ محمد محسن فیض کاشانی نیز از عالمان بزرگ شیعی در سده یازدهم است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب *أمل الآمل* درباره ایشان می‌فرماید:

كان فاضلاً، عالماً، ماهراً، حكيماً، متكلماً، محدثاً، فقيهاً، محققاً، شاعراً، أديباً حسن التصنيف؛^{۲۲۶}
وی شخصی فرهیخته، دانشمند، چیره دست، خردمند، متکلم، محدث، فقیه، محقق، شاعر، ادیب و مؤلف خوبی است.

مرحوم اردبیلی نیز در *جامع الرواة*، ایشان را چنین توصیف کرده است:

العلامة المحقق المدقق، جليل القدر، عظيم الشأن، رفيع المنزلة، فاضل كامل، أديب، متبحر في جميع العلوم؛^{۲۲۷}

علامه محقق و باریک بین، بلند پایه، والا مرتبه، بزرگ جایگاه، فرهیخته ای کامل، ادیب و زبردست در تمامی علوم.

۲۲۵. الخلاف: ۵ / ۳۶۵ - ۳۶۶.
۲۲۶. *أمل الآمل*: ۲ / ۳۰۵ / ش ۹۲۵.
۲۲۷. *جامع الرواة*: ۲ / ۴۲.

محدث بحرانی در لؤلؤة البحرين می گوید:

كان فاضلاً، محدثاً، أخبارياً صلباً؛^{۲۲۸}

وی فرهیخته ای محدث و اخباری ای سرسخت است.

خوانساری در روضات الجنات، در شرح حال وی چنین گفته است:

وأمره في الفضل والفهم، والنبالة في الفروع والأصول، والإحاطة بمراتب المعقول والمنقول، وكثرة التأليف والتصنيف، مع جودة التعبير والتصنيف، أشهر من أن يخفى في هذه الطائفة على أحد إلى منتهى الأبد؛^{۲۲۹}

او در فرهیختگی، فهم، دانایی به اصول و فروع، احاطه به مراتب معقول و منقول، فراوانی تألیفات و نگاشته ها، با زیبایی در تعبیر و به هم پیوستگی، پرآوازه تر از آن است که تا ابد بر کسی پنهان ماند.

نفی تحریف، با وجود نقل روایت تحریف

فیض کاشانی در دو کتاب الصافی فی تفسیر القرآن و وافی، از کتب محدثان پیشین همچون عیاشی، قمی و کلینی احادیث تحریف را روایت کرده است. وی در کتاب تفسیر صافی، پس از نقل برخی از این روایات می گوید:

أقول: المستفاد من مجمع هذه الأخبار وغيرها من الروایات من طریق أهل البيت عليهم السلام، أن القرآن الذي بين أظهرنا ليس بتمامه كما أنزل على محمد صلى الله عليه وآله وسلم؛^{۲۳۰}
از همه این روایات و همانند هایش که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، چنین بر می آید که قرآن در دسترس ما به تمامه، آن چیزی نیست که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل گردیده است.

لیکن این محدث اخباری سر سخت - چنانکه فقیه اخباری شیخ یوسف بحرانی وی را چنین توصیف کرده است - به ظاهر این اخبار اعتنا نکرده و در برابر آنها خاموش نمانده است؛ بلکه در دو کتاب خود -

۲۲۸. لؤلؤة البحرين: ۱۲۱.

۲۲۹. روضات الجنات: ۵۴۲.

۲۳۰. تفسیر الصافی: ۱ / ۴۹.

چنانکه برخی فراهای آن پیش از این گذشت - به تأویل این احادیث برخاسته است. او در کتاب وافى و در پایان بحث می گوید:

وقد استوفينا الكلام في هذا المعنى وفيما يتعلّق بالقرآن في كتابنا الموسوم بـ علم اليقين، فمن أراده فليرجع إليه؛^{۳۳۱}

ما در کتابی که به علم اليقين نامیده شده، به گستردگی در این باره و هر آن چه به قرآن پیوند می خورد بحث کرده ایم؛ پس هر که می خواهد به آن جا رجوع کند.

وی در این کتاب یاد آور می شود آن چه از روایات پرشمار تحریف بر می آید آن است که قرآن کنونی، با قرآن نازل یافته ناسازگار است. سپس سخن علی بن ابراهیم و دو روایت کلینی از ابونصر و سالم بن سلمه را آورده و در ادامه می گوید:

أقول: ويرد على هذا كله إشكال، وهو: أنه على ذلك التقدير لم يبق لنا اعتماد على شيء من القرآن، إذ على هذا يحتمل كل آية منه أن يكون محرّفاً ومغيّراً، ويكون على خلاف ما أنزله الله، فلم يبق في القرآن لنا حجة أصلاً، فينتفي فائدته، وفائدة الأمر باتّباعه، والوصية به، وأيضاً قال الله عزّ وجلّ: (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ) وأيضاً قال الله عزّ وجلّ: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ)، وأيضاً قد استفاض عن النبي والأئمة عليهم السّلام حديث عرض الخبر المرويّ عنهم عليهم السّلام على كتاب الله؛

می گویم: بر دیدگاه تحریف این اشکال وارد است که با پذیرش این دیدگاه، جایی برای اعتماد بر چیزی از قرآن نمی ماند؛ زیرا گمان می رود که هر آیه آن تحریف شده و دگرگون باشد و با آن چه خداوند فرستاده ناسازگار است؛ بنابراین قرآن دیگر بر ما حجت نبوده و سود آن تباه و دستور و سفارش به آن بیهوده می گشت. همچنین سخن خداوند که می فرماید (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ...) و دیگر سخن باری تعالی (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...) و همچنین عرضه روایات متعارض به آن بی معنا خواهند شد.

سپس می گوید:

ويخطر بالبال في دفع هذا الإشكال - والعلم عند الله - أن مرادهم عليهم السّلام بالتحريف، والتغيير والحذف، إنّما هو من حيث المعنى دون اللفظ. أي: حرّفوه وغيّروه في تفسيره وتأويله،

أي: حملوه على خلاف ما هو عليه في نفس الأمر، فمعنى قولهم عليهم السلام، كذا أنزلت، أن المراد به ذلك، لا ما يفهمه الناس من ظاهره، وليس مرادهم أنها نزلت كذلك في اللفظ، فحذف ذلك إخفاءً للحق، وإطفاءً لنور الله.

ومما يدل على هذا: ما رواه في الكافي بإسناده عن أبي جعفر عليه السلام أنه كتب في رسالته إلى سعد الخير: «وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده»؛

آن چه در برچیدن این خرده به ذهن می رسد - البته علم حقیقی نزد خداوند است - آن که مراد ائمه علیهم السلام از تحریف، دگرگونی و کاسته شدن آنها تنها از حیث معنا است نه واژگان قرآن؛ یعنی تفسیر و تأویل قرآن را تحریف کرده و دگرگون ساختند. و به دیگر سخن، قرآن را بر خلاف آن چه بوده تفسیر کرده اند. پس سخن ائمه علیهم السلام که فرمایند: «کذا نزلت»، به معنای تأویل و تفسیر خواهد بود، نه افزایش و کاهش لفظ که مردم از ظاهر روایت دریابند. مراد ایشان این نیست که در لفظ چنین نازل شده و پس از آن به خاطر پنهان ساختن حق و خاموش کردن نور خدا آن را حذف کرده اند. و آن چه این سخن را تأیید می کند، روایت کافی از ابو جعفر علیه السلام است که ایشان در نامه ای به سعد الخیر فرمودند: «آنان قرآن را پشت سرانداخته اند. ایشان تنها به حروف و الفاظ آن بسنده کرده و از معانی و آموزه های راستینش دست شسته و تحریف نموده اند».

سپس وی از دو روایت پاسخ داده، می گوید:

ویزید ما قلنا تأكيدا: ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره، بإسناده عن مولانا الصادق عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلي عليه السلام: «القرآن خلف فراشي في الصحف، والحريير والقراطيس، فخذوه، واجمعوه ولا تضيّعوه، كما ضيعت اليهود التوراة»؛
آن چه علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده، سخن ما را بیشتر تأکید می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: «قرآن در پس بستر من در میان قطعه ها، حریر و کاغذها است. پس آن را گرفته و گرد آوری کنی و آنچنانکه یهود تورات را از بین برد، قرآن را ضایع نکنی».

وی در ادامه، سخن صدوق در کتاب اعتقادات را آورده، آن گاه می گوید:

وَأَمَّا تَأْوِيلُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَكْثَرَ الْآيَاتِ الْقُرْآنِيَّةِ بِفَضَائِلِهِمْ وَمِثَالِبِ أَعْدَائِهِمْ، فَلَا إِشْكَالَ فِيهِ، إِذِ التَّأْوِيلُ لَا يَنَافِي التَّفْسِيرَ، وَإِرَادَةُ مَعْنَى لَا تَضَادُّ إِِرَادَةَ مَعْنَى آخَرَ، وَسَبَبُ النُّزُولِ لَا يَخْصُّصُ؛^{٢٣٢}

این که اهل بیت علیهم السلام بیشتر آیات قرآن را به فضائل خود و عیوب دشمنانشان تأویل می‌برند، چالشی به همراه ندارد؛ زیرا تأویل با تفسیر ناسازگار نبوده و اراده يك معنا با اراده معنایی دیگر در تضاد قرار نمی‌گیرد و اسباب نزول آیات، آنها را مخصوص آن سبب نمی‌کنند. او در ادامه، روایت کافی از امام صادق علیه السلام را گواه می‌گیرد. و شاید ما فرازهایی از سخنان وی را پس از این بیاوریم.

٤. شیخ حر عاملی [متوفای ۱۱۰۴]

شیخ محمد بن حسن حر عاملی نیز از دیگر عالمان بزرگی است که به نقل روایات تحریف مبادرت کرده است. وی صاحب کتاب شریف وسائل الشیعه است که مرجعی برای رجوع عالمان شیعی و مجتهدان به این کتاب است.

شیخ یوسف بحرانی در شرح حال ایشان می‌گوید:

كَانَ عَالِمًا فَاضِلًا مَحَدِّثًا أَخْبَارِيًّا؛^{٢٣٣}

وی دانشمند، فرهیخته، محدث و اخباری است.

خوانساری می‌گوید:

شَيْخُنَا الْحَرَّ الْعَامِلِي الْأَخْبَارِي، هُوَ صَاحِبُ كِتَابِ وَاسْئَلِ الشَّيْعَةِ، وَأَحَدِ الْمُحَمَّدِيِّينَ الثَّلَاثَةِ

الْمُتَأَخَّرِينَ، الْجَامِعِينَ لِأَحَادِيثِ هَذِهِ الشَّرِيعَةِ؛^{٢٣٤}

استاد ما حر عاملی اخباری، صاحب کتاب وسائل الشیعه و یکی از سه محمد متأخر بوده که

احادیث شریعت را گرد آوری کرده است.

مامقانی نیز می‌گوید:

هُوَ مِنْ أَجَلَّةِ الْمُحَدِّثِينَ، وَمَتَّقِي الْأَخْبَارِيِّينَ؛^{٢٣٥}

٢٣٢. علم الیقین: ١ / ٥٦٢ - ٥٦٩.

٢٣٣. لؤلؤة البحرین: ٧٦.

٢٣٤. روضات الجنات: ٤٦٦.

او از بزرگان محدّث و پرهیزکاران اخباری است.

وی در کتاب إثبات الهداة و وسائل الشیعه، برخی روایات تحریف را از کتب اربعه و دیگر کتب روایت می کند؛ لیکن وی - چنانکه در فصل دوم سخن ایشان آمد - از محدثان نافی تحریف بوده است.

۵. علامه مجلسی [متوفای ۱۱۱۱]

شیخ محمد باقر مجلسی در زمره عالمان بزرگ شیعی است که تسلط وی به روایات زبان زد است و دو کتاب مرآة العقول و بحار الأنوار نشان گر گستره حدیثی ایشان است.

شیخ حرّ عاملی درباره ایشان می نویسد:

مولانا الجلیل محمد باقر بن مولانا محمد تقی المجلسی، عالم، فاضل، ماهر، محقق، مدقق، علامه، فهامة، فقیه، متکلم، محدّث، ثقة ثقة، جامع للمحاسن والفضائل، جلیل القدر، عظیم الشأن؛^{۲۳۶}

مولای بزرگوار ما محمد باقر پسر مولای ما محمد تقی مجلسی، دانشمند، فرهیخته، زبردست، محقق، باریک بین، علامه، دارای فهم فراوان، فقیه، متکلم، محدّث، مورد اعتماد، مورد اعتماد، در برگیرنده خوبی ها و فضیلتها، بلند پایه و بالا مرتبه.

محقق بحرانی نیز می گوید:

العلامة الفهامة، غوّاص بحار الأنوار، ومستخرج لثالی الأخبار وكنوز الآثار، الذي لم يوجد له في عصره ولا قبله ولا بعده قرين في ترويح الدين وإحياء شريعة سيد المرسلين، بالتصنيف والتأليف والأمر والنهي وقمع المعتدين والمخالفين... كان إماماً في وقته في علم الحديث وسائر العلوم، شيخ الإسلام بدار السلطنة إصفهان؛^{۲۳۷}

علامه، پر فهم، فرو رونده در دریای روشنایی ها، بیرون آورنده دُرهای اخبار و گنج های آثار، کسی که نه در زمانه اش و نه در پیش و پشش همانندی در گسترش دین و زنده ساختن شریعت سید المرسلین با تألیف و تصنیف خود و امر و نهی و از میان برداشتن دشمنان و

۲۳۵. مقیاس الهدایة (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقیح المقال): ۱۲۰.

۲۳۶. أمل الآمل ۲ / ۲۴۸ / ش ۷۳۳.

۲۳۷. لؤلؤة البحرين: ۵۵.

مخالفتان ندارد ... در زمانه خود پیشوای علم حدیث و دیگر علوم بود و در

دار السلطنه اصفهان، سمت شیخ الاسلامی داشت.

مجلسی در کتاب بحار الانوار، از کافی کلینی و دیگران احادیث رهنمون به نقصان قرآن را روایت کرده است، بلکه می توان گفت وی تمامی احادیث تحریف را به تمام معانی اش آورده است. لیکن ما به خوبی می دانیم که کتاب بحار الانوار در عین جلالت و بزرگی، دانشنامه ای است که به منظور گرد آوری همه احادیث روایت شده از اهل بیت علیهم السلام در یک کتاب شکل یافته تا از پراکندگی و از بین رفتنشان پیشگیری گردد؛ ازاین رو می بینیم رویه وی در این کتاب با کتاب شرح کافی کلینی (مرآة العقول) متفاوت است، به طوری که در شرح کافی، سند روایات و متون آنها را با دید علمی بررسی می کند که همه اینها نشان از توانایی، گستره علمی، و بزرگی جایگاهش در فقه، حدیث، رجال و دیگر علوم است.

افزون بر آن که وی پس از روایت این اخبار، سخن شیخ مفید را که آشکارا تحریف را نفی کرده و قرآن مُنَزَّل را همان قرآن میان دو جلد و منزّه از هر گونه افزایش و کاهش دانسته بود، نقل کرده است.

بررسی گروه دوم

۱. سخن علی بن ابراهیم قمی در مقدمه تفسیرش

شیخ علی بن ابراهیم قمی، دارنده تفسیری که به نام خودش مشهور گردیده، از دید دانشمندان رجال شناس، در نقل حدیث مورد اطمینان و اعتماد بوده و از بزرگان قرن چهارم می باشد.^{۲۳۸} وی در مقدمه تفسیرش چنین آورده:

آیات تحریف یافته قرآن به قرار زیر است:

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ - فِي عَلِيٍّ - أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ سخن دیگر خداوند: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) و دیگر سخن خداوند: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا - وَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُخْفِرَ لَهُمْ) و سخن خداوند: (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) و سخن خداوند: (وَ لَوْ

۲۳۸. برای اطلاع از شرح حال وی ر.ک: رجال النجاشی: ۲۶۰ / ش ۶۸۰؛ معالم العلماء: ۹۷ / ش ۴۲۴؛ خلاصة الأقوال: ۱۸۶ / ش ۴۵ و منابع دیگر.

تَرَى - الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - فِي عَمَرَاتِ الْمَوْتِ) و ماندهای این آیات بسیار است که ما در جایگاه خود خواهیم آورد.^{۲۳۹}

مرحوم فیض کاشانی در کتاب علم الیقین، فرازهای سخن قمی را نقل کرده و بر پایه آن در کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، باورمندی به تحریف قرآن را به وی نسبت داده است.^{۲۴۰}

لیکن باید گفت که هنگامی این نسبت درست خواهد بود که مراد قمی از فرازی که گفته است «آیات تحریف شده قرآن» حذف و اسقاط لفظی باشد؛ اما اگر مرادش آن چه باشد که فیض کاشانی می گفت که «مراد ائمه علیهم السلام از تحریف، دگرگونی و کاستی ها، تنها از حیث معنا است نه واژگان قرآن؛ یعنی تفسیر و تأویل قرآن را تحریف کرده و دگرگون ساختند و به دیگر سخن، قرآن را بر خلاف آن چه بوده تفسیر کرده اند»؛ بنابراین نبایست تحریف به معنای نقصان قرآن را به قمی نسبت داد، پس از آن که وی هیچ گاه به آشکاری نگفته است که به درون مایه روایاتی که در تفسیرش آورده باور دارد؛ بلکه احتمال دارد همان معنای فیض کاشانی از تحریف را برگزیده باشد. همچنانکه روایت کلینی از نامه امام علیه السلام به سعد الخیر، چنین معنایی از تحریف را تأیید می کرد.

افزون برآن در همین کتاب، از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است که فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ، الْقُرْآنَ خَلْفَ فَرَاشِي فِي الصَّحْفِ وَالْحَرِيرِ وَالْقَرَاتِيسِ، فَخَذُوهُ، وَاجْمَعُوهُ وَلَا تَضَيِّعُوهُ، كَمَا ضَيَّعَتِ الْيَهُودُ التَّوْرَةَ»؛^{۲۴۱}

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: «ای علی، قرآن در پس بستر من در میان قطعه ها و حریرها و کاغذها است، پس آن را گرفته و گرد آوری کنی و آنچنانکه یهود تورات را از بین برد، قرآن را ضایع نکنید».

احتمال تحریف در معنا را سخن شیخ صدوق و اجماع برخی بزرگان امامیه بر عدم تحریف لفظی، مستحکم می کند.

از سویی دیگر، تمامی اخبار تفسیر قمی از وی نمی باشد، بلکه شمار بسیاری از آنها از دیگران است. استاد ما شیخ آغا بزرگ تهرانی در این باره می گوید:

۲۳۹. تفسیر القمی: ۱ / ۱۰ - ۱۱.
۲۴۰. ر.ک: تفسیر الصافی: ۱ / ۴۹ - ۵۰.
۲۴۱. تفسیر القمی: ۲ / ۴۵۱.

«قمی در تفسیرش تنها به آن چه از امام صادق علیه السلام روایت نموده اعتماد می کند که بیشتر آنها را از پدرش ابراهیم بن هاشم، از اساتیدش که به شصت نفر می رسند روایت کرده است.»
آغا بزرگ تهرانی در ادامه می گوید:

ولخلو تفسیره هذا عن روایات سائر الأئمة عليهم السلام، قد عمد تلميذه الآتي ذكره والراوي لهذا التفسير عنه، على إدخال بعض روایات الإمام الباقر عليه السلام التي أملاها على أبي الجارود في أثناء هذا التفسير ... ، وذلك التصرف وقع منه من أوائل سورة آل عمران إلى آخر القرآن؛^{۲۴۲}
از آن روی که تفسیر وی از روایات دیگر ائمه علیهم السلام تهی بود، شاگرد وی - که در باره او پس از این خواهیم گفت - به وارد کردن برخی روایات امام باقر علیه السلام که بر ابو جارود املا کرده بودند، روی آورده است ... و این دست بردن از ابتدای سوره آل عمران آغاز شده و تا پایان قرآن ادامه یافته است.

این رویداد جهت دیگری است که موجب می گردد تا به اسناد اخبار این تفسیر به دقت نگریسته شود. به ویژه در مسائل اعتقادی مهم، همچون مسأله مورد بحث ما، یعنی تحریف قرآن.

۲. سید نعمت الله جزائری و بررسی دیدگاهش

سید نعمت الله شوشتری معروف به محدث جزائری که در زمره عالمان شیعی است، در کتب تراجم و رجال از وی به نیکی یاد شده است.

شیخ حر عاملی درباره وی می گوید:

فاضل، عالم، محقق، علامه، جلیل القدر، مدرّس؛^{۲۴۳}

فرهیخته ای دانشمند، محقق، علامه، بلند مرتبه، مدرّس.

محدث بحرانی می گوید:

كان هذا السيد فاضلاً، محدثاً، مدققاً، واسع الدائرة في الإطلاع على أخبار الإمامية، وتتبع الآثار المعصومية؛^{۲۴۴}

این سید فرهیخته ای محدث و دقیق است. شخصی با دانش فراوان به اخبار امامیه و جستجوگر آثار معصومان علیهم السلام .

۲۴۲. الزريعة: ۴ / ۳۰۳.

۲۴۳. أمل الأمل: ۲ / ۳۳۶ / ش ۱۰۳۵.

۲۴۴. لؤلؤة البحرين: ۱۱۱.

دیگران نیز درباره وی مشابه همین دیدگاه را دارند.

این محدث براساس اخبار ظاهر در نقصان قرآن، به دیدگاه تحریف گرایش یافته و ادعای تواتر آن اخبار را در میان دانشمندان مطرح کرده است. پیش از این، سخن وی و پاسخ آن در فصل شبهات گذشت.

پنهان نماند که دیدگاه او بر تحریف قرآن، بر پایه اخباری بودن وی استوار است؛ از این رو مرحوم محدث نوری از اعتماد سید جزائری بر تقسیم و دسته بندی اخبار در شرح تهذیب الاحکام شگفت زده شده است؛ بنابراین وقتی اساس اخباری گری باطل گشت، هر آن چه بر پایه آن استوار گشته از میان خواهد رفت.

۳. شیخ نراقی و بررسی دیدگاهش

شیخ احمد بن محمد مهدی نراقی از بزرگان فقها و اصولیان بوده و نگاشته ها و تألیفات فراوانی دارد. معروف ترین آنها: منهاج الأحكام - در اصول - ، مستند الشیعة - در فقه - و معراج السعادة - در اخلاق - است.

شیخ نراقی پس از آوردن ادله اثبات کنندگان و نفی کنندگان تحریف، می نویسد:

والتحقیق: إنَّ النقص واقع في القرآن، بمعنى أنَّه قد أسقط منه شيء وإن لم يعلم موضعه بخصوصه، لدلالة الأخبار الكثيرة، والقرائن المذكورة عليه من غير معارض، وأمَّا النقص في خصوص المواضع وإن ورد في بعض الأخبار، إلاَّ أنَّه لا يحصل منها سوى الظن، فهو مظنون، وأمَّا غير المواضع المنصوصة، فلا علم بالنقص فيها ولا ظنٌّ، وأمَّا الإحتمال، فلا دافع له ولا مانع وإن كان مرجوحاً في بعض المواضع.

وأمَّا الزيادة، فلا علم بوقوعها بل ولا ظنٌّ، بل يمكن دعوى العلم على عدم زيادة مثل آية أو آيتين فصاعداً، وأمَّا التغيير والتحريف في بعض الكلمات عمداً أو سهواً، فلا يمكن نفيه وإن لم يمكن إثباته علماً، كالإختلاف في الترتيب؛^{۲۴۰}

دیدگاه تحقیقی ما درباره تحریف قرآن چنین است: همانا در قرآن کاهش روی داده است و به دیگر سخن، چیزهایی از آن کم شده است؛ اگر چه محل دقیق این کاهش ها معلوم نیست. گواه این سخن اخبار فراوان و قرائن بسیار بر تحریف است که هیچ معارضی هم ندارد. اما

درباره محل دقیق نقص، اگر چه در برخی اخبار به آن اشاره شده است، ولی اینها جز گمانه ای نخواهد بود. در دیگر محل هایی که روایتی در باره آن نیامده، نه علم به نقصان وجود دارد و نه گمان، بلکه تنها احتمال نقص می رود که در برخی موارد این احتمال نیز به ضعف می گراید.

اما در باره افزایش قرآن، نه علمی هست نه گمانی؛ بلکه شاید بتوان بر افزایش نیافتگی آیه و یا آیاتی به قرآن صحه گذارد. اما دگرگونی و جابجایی برخی کلمات قرآن چه خواسته و چه ناخواسته را نمی توان نفی کرد، اگر چه اثبات علمی آن نیز ممکن نیست؛ همانند تحریف به معنای ناسازگاری در ترتیب آیات.

گویا آن چه ایشان تحقیق نامیده، جمع نمودن میان مقتضای قواعد اصولی و اخبار تحریف می باشد؛ لیکن باید دانست اخباری که بر نقصان غیر معین رهنمون می گردند، بسیار اندک اند و روایاتی که بر نقصان معین رهنمون هستند - پس از پذیرش درستی سند و بجا بودن تمسک به ظاهرشان - چیزی جز گمان به ارمغان نمی آورند؛ چنانکه ایشان نیز بیان داشته اند و بی تردید در چنین مسأله ای گمان ما را از حق بی نیاز نخواهد کرد. در این هنگام چیزی جز احتمال باقی نمی ماند که آن هم با بودن ادله نفی تحریف از بین خواهد رفت و اگر ادله نیز پذیرفتنی نبود، اصالة العدم چنین احتمالی را از میان خواهد برد.

۴. سید شبر و بررسی دیدگاهش

سید عبد الله بن سید محمد رضا شبر حسینی کاظمی که از وی نیز به نیکویی یاد شده است.

شیخ عباس قمی در شرح حال وی می نویسد:

الفاضل النبیل، والمحدث الجلیل، والفقیه المتبحر الخیر، العالم الربّانی، المشتهر فی عصره بالمجلسیّ الثانی، صاحب شرح المفاتیح فی مجلّدات، وکتاب جامع المعارف والأحكام فی الأخبار شبه بحار الأنوار، وکتب کثیرة فی التفسیر، والحديث، والفقہ، وأصول الدین، وغيرها؛^{۲۴۶}

فرهیخته توانمند، محدث بزرگوار، فقیه زبردست و آگاه و عالمی ربانی که در زمانه خود به مجلسی دوم معروف گردیده بود. صاحب کتاب شرح المفاتیح در مجلداتی چند، و کتاب جامع

المعارف و الأحكام که به مانند بحار الانوار احادیث را گرد آوری کرده و صاحب بسیاری کتب دیگر در تفسیر، حدیث، فقه، اصول و دیگر علوم.

علت آن که وی در گروه دوم جای گرفته، سخن وی در کتاب مصابیح الأنوار است. مشاهده می شود که وی در تفسیر خود، آیاتی که بر نفی تحریف استدلال شده است را به گونه ای دیگر تفسیر می کند و در کتاب حق الیقین فی معرفة اصول الدین، در مباحث پیرامون قرآن و وجوه اعجازش، هیچ اشاره ای به نفی تحریف نمی کند.

سخن وی در مصابیح الأنوار چنین است:

ما رویناه عن ثقة الإسلام في الكافي، والعياشي في تفسيره بإسنادهما عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «نزل القرآن على أربعة أرباع: ربع فينا، وربع في عدونا، وربع سنن وأمثال، وربع فرائض وأحكام». وزاد العياشي: «ولنا كرائم القرآن».

بیان: هذا الحديث الشريف، فيه مخالفة لما اشتهر بين الأصحاب، وصرّحوا به من أن الآيات التي يستنبط منها الأحكام الشرعيّة خمسمائة آية تقريباً.

ولما ذهب إليه أكثر القراء من أن سور القرآن بأسرها مائة وأربعة عشر سورة، وإلى أن آياته ستّة آلاف وستمائة وستّة وستون آية، وإلى أن كلماته سبع وسبعون ألف وأربعمائة وسبع وثلاثون كلمة، وإلى أن حروفه ثلاثمائة ألف واثنان وعشرون ألف

وستمائة وسبعون حرفاً، وإلى أن فتحاته ثلاث وتسعون ألف ومائتان وثلاث وأربعون فتحة، وإلى أن ضمّاته أربعون ألف وثمانمائة وأربع ضمّات، وإلى أن كسرته تسع وثلاثون ألفاً وخمسمائة وستّة وثمانون كسرة، وإلى أن تشديداته تسعة عشر ألف ومائتان وثلاث وخمسون تشديدة، وإلى أن مدّاته ألف وسبعمائة وإحدى وسبعون مدّة.

وأيضاً، يخالف ما رواه بإسنادهما عن الأصبغ بن نباته، قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: «نزل القرآن أثلاثاً: ثلث فينا وفي عدونا، وثلث سنن وأمثال، وثلث فرائض وأحكام».

وما رواه العياشي بإسناده عن خيثمة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «القرآن نزل أثلاثاً: ثلث فينا وفي أحبائنا، وثلث في أعدائنا وعدوّ من كان قبلنا، وثلث سنّة ومثل»، ولو أن الآية إذا نزلت في قوم ثمّ مات أولئك القوم ماتت الآية، لما بقي من القرآن شيء، ولكنّ القرآن يجري أوّله على آخره ما دامت السماوات والأرض، ولكلّ قوم آية يتلونّها من خير أو شرّ؛

آن چه روایت کرده ایم از کلینی در کافی و عیاشی در تفسیرش که این دو با اسنادشان از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند: «قرآن بر چهار بخش نازل شده: یک چهارم در باره ما، و یک چهارم در باره دشمنان ما، و یک چهارم در سنن و امثال، و یک چهارم در فرائض و احکام». عیاشی فراز «ولنا کرائم القرآن» را در ادامه حدیث افزوده است.

بیان مطلب: این حدیث شریف با آن چه میان اصحاب مشهور گشته و آشکارا از آن سخن گفته اند، ناسازگار است؛ چرا که اصحاب بر این باورند آیاتی که احکام شریعت از آنها استنباط می شوند نزدیک به پانصد آیه است. همچنین این حدیث با دیدگاه اکثر قراء نیز ناسازگار است؛ چرا که از نظر ایشان، سوره های قرآن به صد و چهارده سوره و شمار آیاتش به شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه و شمار کلماتش به هفتاد و هفت هزار و چهارصد و سی و هفت کلمه و شمار حروفش به سیصد و بیست و دو هزار و ششصد و هفتاد حرف، و شمار فتحه های آن به نود و سه هزار و دویست و چهل و سه فتحه و شمار ضمه های آن چهل هزار و هشتصد و چهار ضمه و شمار کسره های آن سی و نه هزار و پانصد و هشتاد و شش کسره و تشدیدهای آن به نوزده هزار و دویست و پنجاه و سه تشدید و مدهای آن به هزار و هفتصد و هفتاد یک مد می رسد.

همچنین این روایت با حدیث دیگری که این دو محدث، سندش را به اصبخ بن نباته رسانده اند نیز ناسازگار است. در این روایت آمده: شنیدم که امیرالمؤمنین می فرمود: «قرآن در سه بخش فرود آمد: یک سوم آن در باره ما و دشمنانمان، و یک سوم دیگر در سنن و امثال و آن یک سوم دیگری در فرائض و احکام».

همچنین با آن چه عیاشی به اسنادش از خیثمه، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام نقل می کند که امام فرمودند: «قرآن در سه بخش نازل شده: یک سوم آن در باره ما و دوستانمان، یک سوم در باره دشمنان ما و دشمنان اولیاء پیش از ما، و یک سوم در سنن و امثال» ناسازگار است. و اگر چنان بود که هر گاه آیه ای درباره قومی فرود آید، سپس با از بین رفتن آن قوم، آن آیه نیز از بین رود، دیگر چیزی از قرآن باقی نخواهد ماند؛ لیکن قرآن از آغاز تا انجامش تا هنگامی که آسمان و زمین برپاست، باقی خواهد ماند. و هر قوم در قرآن آیه ای دارد که تلاوتش می کند، یا به خیر و یا به شر.

سپس می فرماید:

ويمكن رفع التنافي بالنسبة إلى الأوّل: بأنّ القرآن الذي أنزل على النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم أكثر ممّا في أيدينا اليوم، وقد أسقط منه شيء كثير، كما دلّت عليه الأخبار المتظافرة التي كادت أن تكون متواترة، وقد أوضحنا ذلك في كتابنا: منية المحصّلين في حقّية طريقة المجتهدين.

وبالنسبة إلى الثاني: بأنّ بناء هذا التقسيم ليس على التسوية الحقيقيّة ولا على التفريق من جميع الوجوه، فلا بأس باختلافه بالتثليث والتربيع، ولا بزيادة بعض الأقسام على الثلث والرابع، أو نقص عنهما، ولا دخول بعضها في بعض؛^{٢٤٧}

می توان این ناسازگاری با مورد نخست را چنین از میان برداشت: قرآنی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرود آمده بیشتر از قرآن در دسترس ما بوده و چیزهای بسیاری از آن حذف شده است؛ چنانکه اخبار فراوانی که نزدیک است به حد تواتر برسد، به آن اشاره داشته و ما این سخن را در کتاب خود منية المحصّلين في حقّية طريقة المجتهدين روشن ساخته ایم.

و درباره ناسازگاری با مورد دوم نیز می توان چنین گفت: این گونه روایات در پی برابری حقیقی یا جدایی به تمام معنای بخش های نام برده نیستند؛ بنابر این نمی توان بر اختلاف آنها در سه بخش بودن، یا چهار بخش بودن قرآن، یا افزایش و یا کاهش برخی بخشها و یا دخول برخی بخش ها بر بخشی دیگر خرده گرفت.

ما روایات مهم تحریف را پیش از این آورده، سند و دلالت هر يك را بررسی نمودیم. ادعای تواتر را نیز در فصل «شبهات» پاسخ دادیم.

٥. شیخ محمد صالح مازندرانی و بررسی دیدگاهش

شیخ حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی، از عالمان بزرگ شیعی و صاحب شرحی بر کافی است.

شیخ حرّ عاملی در باره ایشان می گوید:

فاضل، عالم، محقق، له كتب منها: شرح الكافي، كبير، حسن؛^{٢٤٨}

٢٤٧. مصابيح الأنوار في حلّ مشكلات الأخبار: ٢ / ٢٩٤ - ٢٩٥ / ح ١٥٣.
٢٤٨. أمل الأمل: ٢ / ٢٧٦ / ش ٨١٦.

وی فرهیخته ای دانشمند و محقق بوده که دارای تألیفات همچون شرح کافی است. وی بزرگ و نیکوکردار است.

مرحوم خوانساری نیز درباره وی می گوید:

كان من العلماء المحدثين، والعرفاء المقتدسين، ماهراً في المعقول والمنقول، جامعاً للفروع والأصول؛^{۲۴۹}

وی در زمره دانشمندان محدث و عارفان مقدس، زبردست در معقول و منقول و گرد آورنده فروع و اصول بوده است.

در شرح کافی، از سخن وی چنین برداشت می شود که ظاهر روایات تحریف را پذیرفته است. او برای این اخبار، برخی توجیهاات محدثان را بیان داشته، اما آنها را تنها يك احتمال می شمارد؛ بلکه گاه می بینیم که برای حفظ ظاهر برخی اخبار، خود را به دشواری انداخته است.

وی در شرح حدیث کلینی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی می نویسد:

وكان هذا المصحف المدفوع إليه هو الذي جمعه أمير المؤمنين عليه السلام بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وأخرجه، وقال: «هذا هو القرآن الذي أنزله سبحانه»، وردّه قومه ولم يقبلوه، وهو الموجود عند المعصوم ومن ذرّيته، كما دلّت عليه الأخبار؛

آن قرآنی که به او داده شد، همان قرآنی بود که امیرالمؤمنین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله گرد آوری کرده و به میان مردم آورده، فرمود: «این همان قرآنی است که خداوند سبحان نازل کرده است»، اما مردم سخن او را نشنیده و قرآنش را رد کردند و به دلالت برخی اخبار، آن قرآن نزد فرزندان معصوم ایشان موجود است.

سپس می گوید:

وفي هذا الخبر دلالة على وجود مصحف غير هذا المشهور بين الناس، وعلى وجود التحريف والتغيير والحذف فيما أنزله الله تعالى من القرآن على محمد صلى الله عليه وآله وسلم. ورفع لا يضر، لاعتضاده بأخبار آخر من طرقنا، وهي كثيرة مذكورة في كتاب الروضة وغيره؛

از این خبر برمی آید که قرآن دیگری جز این قرآن کنونی وجود دارد. همچنین این قرآن در دسترس مردم، از گزند تحریف، دگرگونی و کاسته شدن از آن چه خداوند بر پیامبرش فرو فرستاده در امان نمانده است.

مرفوع بودن این خبر چالشی به همراه ندارد، چرا که با اخبار دیگری از راههای دیگر پشتیبانی می گردد و این اخبار در کتاب روضه و دیگر کتب بسیار است.

در ادامه می گوید:

وقد دلت الأخبار من طرفهم أيضاً على وقوع التغيير؛^{۲۵۰}

اخباری از طرق اهل سنت نیز بر وقوع تحریف دلالت دارد.

خرده گیری بر سخن وی

سخن وی با اشکالات زیر روبرو است:

۱. این گفتار ایشان که گفت: «قرآنی که به او داده شد همان قرآنی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کرد»، تنها يك برداشت بی دلیل است و بر فرض درستی این سخن، پاسخ آن در فصل «شبهات» بر اساس اقوال بزرگان شیعه گذشت.

۲. این که گفت «این خبر دلالت می کند...»، باید گفت که این يك دلالت تام نیست؛ زیرا چنانچه پیش از این گذشت، محدثان دیگر این روایات را به گونه ای دیگر تفسیر کرده اند.

۳. سخنش که گفت «مرفوع بودن روایت چالشی به همراه ندارد»، از سویی اعتراف به مرفوع بودن حدیث است و از سویی دیگر، ادعای چالش به همراه نداشتن آن محل بحث است.

۴. گفته است «اخبار دیگر این حدیث را پشتیبانی می کنند»، در حالی که دیگر اخبار نیز بیشتر یا ضعیفند، یا مرسل، یا شاذ و یا نادر. آیا می شود حدیث مرفوع با حدیث ضعیف و مرسل تقویت گردد؟

۵. این که گفته است «این اخبار فراوانند». بر فرض درستی این سخن، چنین فراوانی سودمند نبوده و برای اثبات هیچ حکم و اعتقادی کاربرد ندارد.

۶. گفته است «در کتب کافی و دیگر کتب آمده اند»، در حالی که برخی از روایاتی که در کتاب روضه کافی آمده، حدیثی است که به روشنی عدم نقصان قرآن را می‌رساند و چنانچه پیش از این گذشت، محدث کاشانی و دیگران به این حدیث استشهاد نموده اند.

۷. و در آخر گفته است «اخباری از طرق اهل سنت نیز در این باره رسیده است»، اما باید یاد آور شد که این احادیث بر ما حجت قطعی نیست، چرا که علما و محدثان ما احادیث شیعه را تأویل و توجیه می‌کنند تا چه رسد به روایات اهل سنت.

برداشت ما از ظاهر سخن شیخ مازندرانی، باورمند بودن وی به نقصان قرآن بر پایه اعتماد به ظواهر روایات است؛ لیکن سید شرف الدین و شیخ اردوبادی از وی نقل کرده اند که او در شرح کافی گفته است:
يظهر القرآن بهذا الترتيب عند ظهور الإمام الثاني عشر ويشهر به؛^{۲۵۱}
به هنگام ظهور امام دوازدهم، قرآن به همین ترتیبی که اکنون هست آشکار شده و معروف می‌گردد.

اگر چنین نسبتی درست باشد، شیخ مازندرانی در گروه نخست جای می‌گیرد.

۶. بررسی دیدگاه شیخ میرزا حسین نوری

شیخ میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی، از علمای قرن چهاردهم و محدثان مشهور شیعه امامیه است. شرح حال وی در کتب شیخ آغا بزرگ تهرانی،^{۲۵۲} شیخ عباس قمی^{۲۵۳} و دیگر عالمان تراجم و رجال یافت می‌شود.

وی یکی از متأخرانی است که مشهور شده دیدگاه تحریف را پذیرفته است. وی در این باره کتابی دارد به نام فصل الخطاب که دست مایه سرزنش و کوبیدن برخی نادانان و دشمنان شده است، در حالی که از یاد برده اند که این تنها دیدگاه شخصی يك محدث است، نه دیدگاه يك طائفه؛ چرا که بزرگان و ستون های مکتب امامیه در قرون مختلف، به دیدگاه مصون ماندن قرآن از هر گونه دستبرد گرویده اند که ما در فصل یکم فرازهایی از سخنان ایشان را آوردیم.

۲۵۱. الفصول المهمة في تأليف الأمة: ۱۷۷.

۲۵۲. ر.ك: النريعة: ۸ / ۲۰.

۲۵۳. ر.ك: الكنى والألقاب: ۲ / ۴۴۵.

آن چه سخن ما را بر شخصی بودن دیدگاه ایشان تأیید می کند، خرده گیری و ردیه هایی است که علمای شیعه هم عصر وی بر کتاب او وارد کرده اند. دانشمندانی همچون سید محمد حسین شهرستانی، شیخ محمود عراقی و دیگران. شیخ محمد جواد بلاغی نیز در سرآغاز تفسیر آلاء الرحمن، درباره کتاب وی سخنانی دارد، بلکه خود مرحوم محدث نوری به آشکاری اعتراف کرده که در پذیرش دیدگاه تحریف تنهاست. این سخن بر کسی که به کتاب وی مراجعه کند پنهان نیست.^{۲۵۴}

بررسی گروه سوم

سزاوار نبودن نسبت پذیرش دیدگاه تحریف به محدثان

محدثان کسانی هستند که در مصنفات خود، همه روایات یا بخشی از آنها را می آورند بی آن که درستی سند، متن و دلالت روایات را گردن بگیرند. آنان تنها احادیث نقصان قرآن را روایت کرده اند، چنانکه گاهی احادیث غلو، جبر و تفویض، تجسیم و از این دست آموزه هایی که هیچ اعتقادی به آن ندارند را در کتب خود آورده و ما پیش از این یادآور شدیم که روایت نمودن به معنای پذیرفتن و اعتقاد به محتوای روایت نیست.

بنابراین، بر پایه امور چهار گانه ای که پیش از این گفتیم - با توجه به سخن شیخ صدوق و دیگران - باید گفت که نسبت دادن دیدگاه تحریف به این دسته، تنها به جهت این که ایشان این احادیث را روایت کرده اند سزاوار نیست، تا چه رسد به نسبت دادن به تمامی امامیه. افزون بر آن که برخی نکته نظرهایی به ایشان و روایاتشان پیوند می خورد که در ادامه خواهیم گفت.

۱. عیاشی [متوفای ۳۲۰]

محمد بن مسعود عیاشی، صاحب تفسیری پرآوازه است.

مرحوم نجاشی درباره وی می نویسد:

ثقة صدوق، عين من عيون هذه الطائفة، وكان يروي عن الضعفاء كثيراً، وكان في أول أمره عامي

المذهب، وسمع حديث العامة فأكثر؛^{۲۵۵}

۲۵۴. ر.ك: فصل الخطاب: ۳۵.
۲۵۵. رجال النجاشي: ۳۵۰ / ش ۹۴۴.

مورد اعتمادی راستگو، بزرگی از بزرگان این طائفه، که از افراد ضعیف بسیار روایت کرده و در وهله نخست، عامی مذهب بوده است. وی احادیث فراوانی از عامه شنیده؛ از این رو بسیار آورده است.

شیخ طوسی نیز وی را اینگونه معرفی می کند:

أكثر أهل المشرق علماء وفضلاً وأدباً وفهماً ونبلاً في زمانه، صنف أكثر من مائتي مصنف، ذكرناها في الفهرست، وكان له مجلس للخاص ومجلس للعام، رحمه الله؛^{۲۵۶}

در میان اهل خاور، دانشمندتر، فرهیخته تر، با ادب تر، با فهم تر و تواناترین زمان خود بوده است. بیش از دویست نگاشته داشته که ما در فهرست خود یاد آور شده ایم. وی را مجلسی برای خواص و مجلسی برای عموم بوده است.

انظار دیگر عالمان نیز در شرح حال وی، نشان گر جایگاه والای او در میان عالمان و اندیشمندان امامیه است.

وی اگر چه خودش مورد اعتماد است؛ ولی از ضعفاء بسیار روایت کرده و اخبار تفسیرش - چنانکه آشکار است - نیز مرسله اند. چکیده سخن آن که نسبت دادن دیدگاه تحریف به وی درست نبوده و اعتماد بر اخبار تفسیر وی نیز روا نمی باشد.

۲. صفار [متوفای ۲۹۰]

شیخ محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی نزد همه علمای رجالی مورد اعتماد و مقبول است؛ از این رو نیازی به آوردن سخنان عالمان رجالی درباره وی نیست.^{۲۵۷}

وی برخی اخبار ظاهر در تحریف را در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است؛ با این وجود نسبت دادن این دیدگاه به وی درست نمی باشد. ما پیش از این، روایت های این کتاب را آورده و از نظر متن و سند، بر پایه سخنان علمای حدیث و رجال به بررسی آنها پرداختیم. بی گمان بایست در سند و دلالت روایات کتاب بصائر الدرجات به مانند دیگر کتب حدیثی، دقت و توجه لازم را مبذول داشت.

۳. کشی [متوفای قرن چهارم]

۲۵۶. رجال الطوسی: ۴۴۰ / ش ۶۲۸۲.
۲۵۷. برای نمونه ر.ک: رجال النجاشی: ۳۵۴ / ش ۹۴۸.

شیخ ابو عمرو محمد بن عمر کشی صاحب کتاب رجال، در زمره عالمان بزرگ شیعه است که به جهت بزرگی اش، نیازمند بیان شرح حال وی نیست. با این وجود، نظر شیخ نجاشی درباره وی این گونه است. مرحوم نجاشی می نویسد:

كان ثقة عيناً وروى عن الضعفاء كثيراً، وصحب العياشي، وأخذ عنه وتخرّج عليه وفي داره التي كانت مرتعاً للشيعة وأهل العلم، له كتاب الرجال كثير العلم وفيه أغلاط كثيرة؛^{۲۵۸}
وی مورد اعتماد و پذیرش بوده از افراد ضعیف بسیار روایت کرده است. او همراه عیاشی بوده و از او روایت می گرفت و بر او عرضه می داشت و در خانه او بود، خانه ای که به مانند چمن زاری برای شیعه و اهل علم بود. او کتابی در رجال دارد که دانشش بسیار و نادرستی های فراوانی نیز دارد.

در سایه آن چه تاکنون گفته ایم، باید گفت که نمی توان شیخ کشی را باورمند به تحریف دانست و سزاوار نیست که به اخباری که در رجالش آورده استناد کرد؛ چرا که وی - چنانکه نجاشی می گوید - بسیار از ضعفاء روایت کرده و از همراهان عیاشی و عرضه کنندگان روایات به او بوده است، و پیش از این گذشت که عیاشی با وجود ثقه و بزرگواری بودن، از افراد ضعیف نیز بسیار روایت می کرده است. بنابر این همه اخبار این کتاب حتی پس از پالایش شیخ طوسی، مورد اعتماد نیست؛ زیرا نظر شیخ در این پیرایش تنها بر رجال این کتاب بوده نه اخباری که در میان کتابش روایت شده است.

۴. نعمانی [از علمای قرن چهارم]

شیخ محمد ابراهیم نعمانی در میان علمای رجالی فردی مورد اعتماد و بزرگواری شمرده شده است.^{۲۵۹} وی در کتاب الغیبة روایتی آورده که آشکارا می گوید قرآن زمان حضرت مهدی علیه السلام با قرآن کنونی ناسازگار است. ما در جایگاه خودش تعارض میان این روایت با دو روایت دیگر از وی را نمایان کردیم، سپس حدیثی از ارشاد و روضة الواعظین نقل کرده و مقصود از آن روایات سه گانه را آشکار نمودیم. در آن جا گفتیم که سند آن روایت صریح، قوی نیست. همچنانکه گفتیم - در سخن از شبهه سوم - نمی توان

۲۵۸. رجال النجاشی: ۳۷۲ / ش ۱۰۱۸. همچنین ر.ک: خلاصة الأقول: ۲۴۷ / ش ۴۰؛ منتهی المقال في أحوال الرجال: ۶ / ۱۴۴ / ش ۲۸۰۵.

۲۵۹. ر.ک: رجال النجاشی: ۳۸۳ / ش ۱۰۴۳.

به ظاهر روایتی که قرآن زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه را با قرآن کنونی ناسازگار می داند، اعتماد کرد.

نظر حق آن است که راهی برای نسبت دادن دیدگاه تحریف به این محدث نیست و سخن وی در پیشگفتار کتابش، دلالتی بر التزام وی به این دیدگاه ندارد، اگر چه برخی چنین پنداشته اند. پس هر که خواهد به آن مراجعه کند.

۵. ابو منصور طبرسی [متوفای ۵۴۸]

شیخ احمد بن علی طبرسی، صاحب کتاب الإحتجاج علی أهل اللجاج و استاد ابن شهر آشوب بوده و از بزرگان اصحاب پیشین می باشد. وی عالمی فرهیخته و محدثی مورد اعتماد بوده است.^{۲۶۰} او در همین کتاب، اخباری را آورده که دیدگاه تحریف را تداعی می کند و از همین احادیث روایتی است از احتجاج های امیرالمؤمنین علیه السلام با مهاجران و انصار که درون مایه آن، بر ناسازگاری قرآن گرد آمده از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام با قرآن در دست مردم اشاره دارد. ما در این باره به هنگام بررسی شبهه دوم سخن گفتیم.

کتاب الإحتجاج اگر چه کتاب گران سنگی است؛ اما باید گفت - چنانکه شیخ مجلسی در مقدمه بحارالانوار و شیخ آغابزرگ تهرانی در الذریعه اذعان داشته اند - اخبار آن مرسل است؛ بنابراین آن چه وی درباره تحریف آورده قابل اعتماد نبوده و دلیلی بر نسبت دادن دیدگاه تحریف به وی نیست، گرچه برخی علمای ما این نسبت را به وی داده اند.

۶. سید هاشم بحرانی [متوفای ۱۱۰۷]

سید هاشم بحرانی از محدثان مشهور امامیه و بسیار بزرگوار بوده است. وی که ضرب المثلی از ورع و پرهیزگاری برای همگان بوده است،^{۲۶۱} نوشته های بسیار داشته که از جمله آنها می توان به البرهان فی تفسیر القرآن اشاره کرد.

این محدث بزرگوار در این کتاب شریف، پاره ای از روایات ظاهر در نقصان قرآن را از عیاشی و دیگران آورده است؛ لیکن باید گفت تفسیر وی در بردارنده اقسام و انواع اخبار بوده و گویا هدف وی از

۲۶۰. برای اطلاع از شرح حال وی ر.ک: معالم العلماء: ۱۲؛ أمل الآمل: ۲ / ۱۷ / ش ۳۶؛ تنقیح المقال: ۱ / ۶۹؛ منتهی المقال فی أحوال الرجال: ۱ / ۲۸۵ / ش ۱۸۰.

۲۶۱. ر.ک: لؤلؤة البحرين: ۶۳؛ أمل الآمل: ۲ / ۳۴۱ / ش ۱۰۴۹؛ الکنی والألقاب: ۳ / ۱۰۷.

نگارش این تفسیر، گرد آوری روایات تفسیری و جای دادن هر حدیث در کنار آیه مناسب با آن بوده است؛ بلکه می توان گفت که این رویه، در دیگر کتب وی نیز دیده می شود. شیخ یوسف بحرانی در این باره می گوید:

وقد صَنَّفَ كِتَابًا عَدِيدَةً، تشهد بشدّة تتبعه وإطلاعه، إلاّ أنّي لم أقف له على كتاب فتاوى في الأحكام الشرعية بالكليّة ولو في مسألة جزئية، وإنّما كتبه مجرد جمع وتأليف، ولم يتكلّم في شيء منها ممّا وقفت عليه على ترجيح في الأقوال، أو بحث، أو إختيار مذهب وقول في ذلك المجال، ولا أدري أنّ ذلك لقصور درجته عن مرتبة النظر والإستدلال، أم تورّعاً عن ذلك؛^{۲۶۲}

وی کتب گوناگونی نگاشته که هر یک گواه فراوانی تلاش و دانش وی بوده است؛ اما با این وجود، من در آثار وی کتابی در بر دارنده فتاوی وی در احکام شرعی، چه در همه مسائل و چه در مسأله ای خاص نیافتم. کتابهای ایشان تنها گرد آوری و تألیف بوده و در هیچ کدامشان که من بر آنها دسترسی داشتم، از برگزیدن دیدگاه و یا بحثی و یا اختیار نمودن راه و روشی، سخنی به میان نیاورده است. من نمی دانم که این کار از روی ناتوانی وی در ارائه نظر و دیدگاه بوده است یا پرهیز او از این کار.

تحقیقی پیرامون دیدگاه کلینی

یکی از پرآوازه ترین و بزرگترین راویان احادیث تحریف، شیخ محمد بن یعقوب کلینی است. وی روایات تحریف را در کتاب کافی، یکی از کتب چهارگانه مشهور در میان شیعه امامیه نقل کرده است. همیشه در میان اندیشمندان و نویسندگان، تحقیق پیرامون دیدگاه کلینی در بحث تحریف مورد اهتمام بوده است و این نیست جز به جهت جایگاه نمونه وی و کتابش در میان مسلمین. از این رو برخی از محدثان شیعه، با استفاده از ظاهر سخن وی در خطبه کتاب کافی، به وی نسبت پذیرش تحریف را داده اند و برخی این نسبت را از وی نفی کرده اند. از سویی برخی نویسندگان کوتاه بین، پس از آن که به درستی تمام کتاب کافی گمان برده اند، کوشیده اند تا دیدگاه تحریف را به همه امامیه نسبت داده و بر همین اساس به بدگویی از شیعه روی آورده اند؛ لیکن چنانکه خواهیم دید، این کوشش اینان به نومییدی منجر خواهد شد.

در فصل دوم، مهم ترین اخباری که کلینی در کافی روایت کرده بود را بازگو کرده و به بررسی هر يك از آنها پرداخته و جوابهای لازم را مطرح کردیم، به گونه ای که دیگر جایی برای این سخن نمانده که گفته شود این روایات ما را به تحریف رهنمون می کنند.

بررسی دیدگاه کلینی و موارد پیرامونی اش، نیازمند سخن گفتن از چند جهت است:

۱. شرح حال کلینی و بررسی جایگاه کتاب وی

علمای شیعه از کلینی به نیکی و بزرگی یاد کرده اند. ابوالعباس نجاشی گفته است:

شیخ أصحابنا فی وقته بالری ووجههم، وکان أوثق الناس فی الحدیث وأثبتهم، صنّف الكتاب الكبير

المعروف بالکلینی، یسمّی الکافی فی عشرين سنة؛^{۲۶۳}

بزرگ اصحاب ما در زمان خویش در ری و عالم سرشناس آنان، مورد اعتمادترین مردم در حدیث

و برخوردار از ثبوت قوی بوده است. او کتاب بزرگی که به نام کلینی معروف گشته و کافی

نامیده شده را در مدت بیست سال نگاشته است.

شیخ طوسی نیز می گوید:

ثقة، عارف بالأخبار، له كتب منها: كتاب الكافي؛^{۲۶۴}

وی مورد اعتماد و عارف به اخبار است. او کتابهایی دارد که یکی از آنها کافی است.

ابن شهرآشوب نیز می نویسد:

عالم بالأخبار، له الكافي يشتمل على ثلاثين كتاباً؛^{۲۶۵}

دانای به اخبار که کافی وی در بردارنده سی کتاب است.

مرحوم مامقانی می گوید:

أمر محمد بن يعقوب في العلم، والفقه، والحدیث، والثقة، والورع، وجلالة الشأن، وعظيم

القدر، وعلو المنزلة، وسمو المرتبة، أشهر من أن يحيط به قلم ويستوفيه رقم؛^{۲۶۶}

۲۶۳. رجال النجاشی: ۳۷۷ / ش ۱۰۲۶.

۲۶۴. الفهرست: ۲۱۰ / ش ۶۰۲.

۲۶۵. معالم العلماء: ۱۳۴ / ش ۶۶۶.

۲۶۶. تنقیح المقال: ۳ / ۲۰۱.

آوازه محمد بن یعقوب در دانش، فقه، حدیث، اعتبار، ورع، بزرگی جایگاه و بلندی مرتبه و منزلت، بالاتر از آن است که به قلم و شمار آید.

شیخ بهاء الدین عاملی در الوجیزة می گوید:

ولجلالة شأنه عدّه جماعة من علماء العامّة كابن الأثير في كتاب جامع الأصول، من المجدّدين لمذهب الإماميّة على رأس المائة الثالثة، بعد ما ذكر أنّ سيّدنا وإمامنا أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا سلام الله عليه وعلى آبائه الطاهرين هو المجدّد لهذا المذهب على رأس المائة الثانية؛^{۳۶۷}

گواه جلالت شأن ایشان این که گروهی از علمای عامه مانند ابن اثیر در کتاب جامع الأصول، او را از زنده کنندگان مذهب امامیه در سده سوم شمرده است؛ پس از آن که آقا و امام ما علی بن موسی الرضا علیه السلام را به عنوان زنده کننده این مذهب در رأس سده دوم نام برده اند.

اما کتاب کافی مرحوم کلینی در زمره مهمترین و بزرگترین کتب شیعه اثنا عشری در بیان اصول، فروع و معارف اسلامی است به گونه ای که فقیه به هنگام استنباط احکام شرعی، به آن رجوع کرده و محدث در نقل اخبار و احادیث دینی به آن اعتماد نموده و واعظ در ترساندن و به شوق آوردن مخاطب خود از آنها خوشه می چیند.

اما با این حال، علمای امامیه حتی بخشی از بزرگان اخباری، بایستگی بررسی سند هر حدیثی که می خواهند در اصول و فروع از آن بهره جویند را پذیرفته اند؛ چرا که اخبار کتب اربعه - و نخستینشان کافی - مقطوع الصدور نیستند، بلکه در سندهای آن روایات افرادی هستند که علمای رجالی آنها را تضعیف کرده و به روایاتش اعتماد نکرده اند. بنابراین علمای رجال، اخبار این کتب را به تقسیمات معروف تقسیم کرده اند. عالمان حدیث شناس در اعتماد به خبر صحیح اتفاق نظر دارند و بیشتر ایشان خبر موثق را نیز حجت می دانند و برخی در عمل به خبر حسن توقف نموده اند؛ اما همه ایشان در بودن اخبار ضعیف در کتب معروف توافق دارند. ما پیشتر به هنگام تبیین امور چهار گانه مقدماتی، از این حقیقت پرده برداشتیم، اما باز در این جا با دو نمونه دیگر سخن خود را تأکید می کنیم:

یکم: در کافی، کلینی روایت می کند که زاد روز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روز دوازدهم ربیع الاول است - بر همین اساس، برخی این سخن را به ایشان نسبت داده اند - در حالی که تا جایی که ما می دانیم، هیچ يك از علمای شیعه او را در این روایت همراهی نکرده اند؛ بلکه ولادت ایشان را در هفدهم ربیع الاول می دانند.

دوم: کلینی در کافی، کتاب حسن بن عباس بن حریش در فضیلت (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) را روایت کرده است، در حالی که نجاشی، ابن غضائری و دیگران او را تضعیف کرده و کتابش را نکوهش کرده اند.^{۲۶۸}

هدف ما از آوردن این دو نمونه، تنها نشان دادن دیدگاه بزرگان علما درباره روایات کلینی بوده و به درستی یا نادرستی گفته های ایشان کاری نداشته ایم.

بنابراین، نزد شیعه تمامی اخبار کافی صحیح نبوده، بلکه آمیزه ای از روایات صحیح و ضعیف خواهد بود؛ اگر چه گاه به يك روایت صحیح عمل نمی شود، از سویی گاه به يك روایت ضعیف اعتماد می گردد، چنانکه بر اهل دانش و تحقیق پوشیده نیست.

۲. آیا کلینی اخبار تحریف را پذیرفته است؟

برخی با این ادعا که کلینی باور داشته هر چه روایت کرده از معصوم صادر شده است، دیدگاه تحریف را به وی نسبت داده اند؛ لیکن این ادعا تمام نبوده و چنین انتسابی درست نمی باشد؛ زیرا کلینی در کتاب خود چنین دیدگاهی را آشکار نکرده است، بلکه ظاهر فرازهای سخنانش از جزم نداشتن وی به این دیدگاه پرده بر می دارد. اینک به فرازی از سخن وی در مقدمه کتابش اشاره می کنیم. وی می نویسد:

فاعلم يا أخي - أَرشدك اللهُ - أَنَّهُ لَا يَسْعُ أَحَدًا تَمييزُ شَيْءٍ مِمَّا اخْتَلَفَ الرَوَايَةُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَرَأْيِهِ إِلَّا عَلَى مَا أَطْلَقَهُ الْعَالَمُ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
أَعْرَضُهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَخَذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرَدُّوهُ.
وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ، فَإِنَّ الرِّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَذُوا بِالْمَجْمَعِ عَلَيْهِ، فَإِنَّ الْمَجْمَعِ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ».

ونحنُ لا نعرف من جميع ذلك إلا أقله، ولا نجد شيئاً أحوط ولا أوسع من ردِّ علم ذلك كله إلى العالم عليه السلام، وقبول ما وسع من الأمر فيه، بقوله عليه السلام: «بأيما أخذتم من باب التسليم وسعكم».

وقد يسّر الله - وله الحمد - تأليف ما سألت، وأرجو أن يكون بحيث توخيت؛^{٢٦٩} بدان ای برادر - که خدا تو را ارشاد کند - کسی توان آن را ندارد تا به هنگام اختلاف روایات از ائمه علیهم السلام، با نظر خود یکی را برگزیند، جز آن که به آن چه امام علیه السلام فرموده عمل کند که «روایات را بر قرآن عرضه دارید، هر آن چه موافق بود، بپذیرید و هر چه ناسازگار بود، به کنار نهید». یا سخن دیگر امام علیه السلام که فرمود: «آن روایتی که با اهل سنت سازگار است رها سازید، چرا که رشد در مخالفت با آنها نهفته است». و یا در سخن دیگر می فرماید: «به آن چه همه بر آن اتفاق دارند عمل کنید؛ زیرا هیچ تردیدی به آن راه نمی یابد». و ما با این فرمان، تنها شمار کمی از روایات را تشخیص می دهیم و [نسبت به باقی روایات مختلف] راهی گسترده تر و دور اندیشانه تر از این نمی یابیم که دانش آنها را به خود امام واگذاریم و فرمان آسان امام علیه السلام را بپذیریم که فرمود: «هر کدام از دو روایت مختلف را که گردن نهید بر شما رواست». خدا را شکر که تألیف کتابی را که خواستم فراهم کرد. امیدوارم چنانکه خواستی باشد.

فراز پایانی وی به سخن پیش گفته او باز می گردد که:

و گفتی: دوست داری نزد تو کتابی بوده تا در همه فنون دانش دین برای تو راه گشا باشد.^{٢٧٠} این سخن کلینی رحمه الله بود و چنانچه آشکار است، در آن چیزی بر پذیرش دیدگاه تحریف یافت نمی شود؛ چرا که اگر ایشان به صدور قطعی همه روایات کافی از معصوم باور داشت، دیگر به قاعده عرضه روایات به قرآن و سنت که ائمه علیهم السلام برای گره گشایی از احادیث متعارض مقرر کرده اند، اشاره نمی کرد.

٢٦٩. الکافی: ١ / ٨ - ٩.

٢٧٠. همان: ١ / ٨ - ٩.

همچنین گواه آوردن وی از روایتی که به هنگام تعارض، برگزیدن حدیث مطابق با مشهور را سفارش می کند، دلیل دیگری بر نپذیرفتن دیدگاه تحریف از سوی ایشان است؛ زیرا این سخن با جزم به صدور هر دو روایت از امامان معصوم علیهم السلام جمع نمی شود.

سخن کلینی که می گوید: «ما با این فرمان تنها شمار کمی از روایات را تشخیص می دهیم و نسبت به باقی روایات مختلف، راهی گسترده تر و دوراندیشانه تر از این نمی یابیم که دانش آنها را به خود امام واگذاریم» نیز از عدم جزم مرحوم کلینی به قطعی الصدور بودن احادیث کتاب خود حکایت دارد. آری، گاهی گفته می شود اگر نگوییم اسناد کافی قطعی الصدور است، دست کم باید درستی اسناد روایاتش را پذیرفت؛ چرا که مؤلف این کتاب گواهی داده - در نتیجه مایه گذاردن از همه توان خود در کوشش و دقتش در نقل روایات - همه احادیث کتابش درست است. وی در این باره می گوید:

وقلت: إِنَّكَ تحبُّ أن يكون عندك كتاب كاف يجمع فيه من جميع فنون علم الدين، ما يكتفي به المتعلم، ويرجع إليه المسترشد، ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل به بالأثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام، والسنن القائمة التي عليها العمل، وبها يؤدَّى فرض الله عز وجل وسنة نبيه؛^{۲۷۱}

و گفتم که می خواهی کتابی داشته باشی که همه فنون علم دین در آن باشد که طالب علم را بی نیاز کند و مرجع هدایت خواه باشد و کسی که علم دین و عمل به اخبار صحیح امامان صادق و سنتهای ثابت مورد عمل را بخواهد، از آن کتاب برگردد و واجبات خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را از روی آن کتاب انجام دهد.

ظاهر سخن وی که فرمود: «به اخبار صحیح امامان صادق»، باور او به درستی همه روایات کافی را نمایان می سازد؛ لیکن این سخن با چشم پوشی از خرده هایی که به آن گرفته شده،^{۲۷۲} اعتماد شیخ کلینی به مدلول هر حدیث کتابش را در پی ندارد تا چنین نسبتی به او داده شود. گفته وی «که ما با این ملاک، تنها شمار کمی از روایات را تشخیص می دهیم» نیز سخن ما را تأکید می کند. همچنین ملاحظه برخی احادیث وی نیز ما را در این گفته یاری می رساند.

۲۷۱. همان.

۲۷۲. برای نمونه ر.ک: معجم رجال الحديث: ۱ / ۸۲؛ جامعة الأصول: ۸۰؛ مفاتیح الأصول: ۳۳۱.

توضیح سخن پیشین این که مرحوم کلینی رحمه الله در کتاب حج، احادیثی با این مضمون آورده که ذبیح اسحاق بوده نه اسماعیل. مانند آن که روایت کرده که یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام فرموده اند:

وحجّ إبراهيم عليه السلام هو وأهله وولده، فمن زعم أنّ الذبيح هو إسحاق فمن هاهنا كان ذبحه؛

ابراهیم به همراه اهل و فرزندش حج را بجا آورد؛ پس آن که گمان برده ذبیح اسحاق بوده، آن ذبح در این زمان اتفاق افتاده است.

کلینی می گوید:

وذكر عن أبي بصير أنّه سمع أبا جعفر وأبا عبد الله عليهما السلام يزعمان أنّه إسحاق، فأما زرارة فزعم أنّه إسماعيل؛^{۲۷۳}

از ابو بصیر آمده که شنیده است امام باقر و امام صادق علیهما السلام ذبیح را اسحاق می دانستند، اما زراره گمان کرده که اسماعیل است.

علامه مجلسی در این باره می گوید:

وغرضه رحمه الله من هذا الكلام رفع الإستبعاد عن كون إسحاق ذبيحاً، بأنّ إسحاق كان بالشام، والذي كان بمكة إسماعيل، فكون إسحاق ذبيحاً مستبعد.

فدفع هذا الإستبعاد: بأنّ هذا الخبر يدلّ على أنّ إبراهيم عليه السلام قد حجّ مع أهله وولده، فيمكن أن يكون الأمر بذبح إسحاق في هذا الوقت، و يظهر منه رحمه الله أنّه في ذلك من المتوقّفين؛^{۲۷۴}

غرض ایشان از این سخن، در پی از میان بردن استبعاد این که ذبیح اسحاق است، می باشد؛ چرا که گفته می شود اسحاق در شام بوده نه مکه و آن که در مکه حضور داشت اسماعیل بوده است؛ بنابراین ذبیح دانستن اسحاق بعید می نماید. پس کلینی این استبعاد را اینگونه از میان برداشته و می گوید: «بر پایه این خبر، ابراهیم با اهل و فرزندش حج بجا آورده بود، پس ممکن است جریان ذبح در همین هنگام روی داده باشد».

۲۷۳. الكافي: ۴ / ۲۰۵ - ۲۰۶ / ح ۴.

۲۷۴. بحار الأنوار: ۱۲ / ۱۳۵؛ مرآة العقول: ۱۷ / ۳۸.

از سخن وی استفاده می شود که کلینی در این باره، در زمره کسانی است که در دادن نظر توقف کرده است.

همچنین کلینی در خبری بلند، از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند:
فَلَمَّا قَضَتْ مَنَاسِكَهَا فَرَقَتْ أَنْ يَكُونَ قَدْ نَزَلَ فِي ابْنِهَا شَيْءٌ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهَا مُسْرِعَةً فِي الْوَادِي،
وَاضِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا، وَهِيَ تَقُولُ: رَبِّ لَا تَوَاخِذْنِي بِمَا عَمَلْتُ بِأُمِّ إِسْمَاعِيلَ.
قال: فَلَمَّا جَاءَتْ سَارَةَ فَأَخْبَرَتْ الْخَبْرَ، قَامَتْ إِلَى ابْنِهَا تَنْظُرُ، فَإِذَا أَثَرُ السَّكِينِ خَدُوشًا فِي حَلْقِهِ،
فَفَزَعَتْ وَاشْتَكَتْ، وَكَانَ بَدَأَ مَرَضُهَا الَّذِي هَلَكَتْ فِيهِ؛^{۲۷۵}

هنگامی که مناسک حجش تمام شد، پس دچار دلتنگی شد که مبادا چیزی در باره فرزندش نازل شده باشد. گویا من به او می نگریستم که دست ها را بر سر گذارده و به تندی در صحرا راه رفته و می گوید: خدایا مرا به آن چه بر مادر اسماعیل روا داشتی، بازخواست مکن.
گفت: هنگامی که ساره آمد، خبر را دریافت و به سراغ فرزندش روانه شد. پس هنگامی که جای چاقو را بر گردن فرزندش دید، به ناله بر خاست و شکایت کرد و مرضی که به آن از دنیا رفت از همین جا آغاز گردید.

فیض کاشانی در این باره می گوید:

يستفاد من هذا الحديث أنَّ الذبيح إنما كان إسحاق دون إسماعيل، لأنَّ سارة إنما كانت
أُمَّ إِسْحَاقَ، وَلِقَوْلِهَا: رَبِّ لَا تَوَاخِذْنِي؛^{۲۷۶}

از این حدیث بر می آید که ذبیح اسحاق بوده نه اسماعیل، چرا که ساره مادر اسحاق بوده و آن بخش روایت که گفت: «خدایا مرا ... بازخواست مکن» این سخن را تأیید می کند.

کلینی رحمه الله در باب مشیت و اراده از کتاب توحید، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین روایت کرده است:

وَأَمْرُ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ إِسْحَاقَ وَلَمْ يَشَأْ أَنْ يَذْبَحَهُ، وَلَوْ شَاءَ لَمَا غَلَبَتْ مَشِيئَةُ إِبْرَاهِيمَ مَشِيئَةَ اللَّهِ
تعالی؛^{۲۷۷}

۲۷۵. الکافی: ۴ / ۲۰۸ - ۲۰۹ / ح ۹.

۲۷۶. الوافی: ۱۲ / ۱۴۷ / ح ۱۱۶۷۶.

۲۷۷. الکافی: ۱ / ۱۵۱ / ح ۴.

خداوند فرمان داد ابراهیم اسحاق را قربانی کند، اما نخواست این کار روی دهد که اگر می خواست، خواسته ابراهیم توان برتری بر خواست خدا را نداشت.

علامه طباطبایی در حاشیه این روایت گفته است:

وهو خلاف ما تضافرت علیه أخبار الشيعة;

این سخن با آن چه روایات فراوان شیعه بر آن رهنمون شده ناسازگار است.

حال پرسش آن است که آیا در دیدگاه کلینی این روایات صحیح است؟ و به هنگامی که صحیح باشد - به معنای صحت در صدور - آیا وی به مدلول این روایات که می گوید ذبیح اسحاق بوده اعتماد داشته است؟ و اگر اعتماد داشته، پس با آن روایاتی که خود روایت کرده و در آن ذبیح اسماعیل دانسته شده چه می کند؟ و اگر بپذیریم که وی در این بحث توقف نموده و دیدگاهی ندارد - چنانکه مرحوم مجلسی چنین احتمال داده است - آیا این سخن با التزام به درستی همه احادیث سازگار خواهد بود؟

نتیجه سخن در این جهت آن است که نسبت دادن دیدگاه تحریف به کلینی، به جهت سخن آغازینش در پیشگفتار کافی، صحیح نخواهد بود.

۳. سزاوار بودن نسبت دیدگاه عدم تحریف به کلینی

پس از سخنان پیشین، حال می گوئیم که به دلایل زیر رواست دیدگاه عدم تحریف را به شیخ کلینی رحمه الله نسبت داد:

۱. وی همانگونه که روایات ظاهر در تحریف را روایت کرده، احادیث رساننده عدم تحریف - به معنای افتادن الفاظ قرآن - را نیز آورده است و آن رساله امام علیه السلام به سعد الخیر است که می فرمایند:

وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده، فهم يروونه ولا يرعونه، والجهال يعجبهم حفظهم للرواية، والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية؛^{۲۷۸}

آنان قرآن را پشت سر انداخته اند. ایشان تنها به حروف و الفاظ آن بسنده کرده و از معانی و آموزه راستینش دست شسته و تحریف نموده اند. قرآن را خوانده بی آن که حقوق و حدود آن را مراعات کنند.

کوتاه بینان و نادانان از قرآن خوانی ظاهریشان شگفت زده و دل خوش اند؛ اما دانایان و دوراندیشان از پامال شدن حقیقت قرآن اندوهناک و دل آزرده اند.

فیض کاشانی با بهره برداری از این حدیث، استدلال کرده که مراد از اخبار تحریف، تحریف در معنا است نه در الفاظ، پس این خبر قرینه ای بر مراد دیگر اخبار ظاهر در تحریف قرار می گیرد.^{۲۷۹} و اگر بر فرض بگوییم در این جا میان اخبار تعارض روی داده است، باز بنا به گفته خود کلینی، اخبار متعارض را باید به قرآن عرضه کرد و روایت سازگار با سخن مشهور را برگزید که باز هم دیدگاه عدم تحریف اثبات خواهد شد.

۲. بیشتر روایات کلینی درباره تحریف، در دو بخش جای می گیرند:

نخست: آن چه ناسازگاری قرائت ائمه علیهم السلام با قرائت مشهور را می رسانند؛

دوم: آن چه بر کنار نهاده شدن نام های ائمه علیهم السلام و مانند آن رهنمون می شوند.

بخش نخست از موضوع بحث ما خارج است.

اما بخش دوم: با چشم پوشی از نگاه به سندهای این روایات، تمامی این موارد تأویل هایی از سوی اهل بیت علیهم السلام بوده است و تأویل، تفسیر را نفی نمی کند و اراده يك معنا با اراده دیگر ناسازگاری ندارد. خود مرحوم کلینی نیز روایتی از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریف (وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ)^{۲۸۰} آورده است که همین معنا را می رساند. وی می نویسد:

إنّها نزلت في رحم آل محمد عليهم السلام. وقد يكون في قرابتك - ثم قال - فلا تكونن ممن يقول

للشيء أنه في شيء واحد؛^{۲۸۱}

این آیه درباره رحم آل محمد علیهم السلام نازل شده است و معنای دیگر آن نیز درباره نزدیکان تو است - سپس می گوید - از آن کسانی مباش که آیه را به يك مصداق اختصاص می دهند.

بر پایه قواعدی که کلینی ارائه می دهد، نباید به ظاهر اخبار دسته دوم تمسك کرد.

۲۷۹. ر.ك: الوافي: ۹ / ۱۷۸.

۲۸۰. سوره رعد، آیه ۲۱؛ سوره بقره، آیه ۲۷.

۲۸۱. الكافي: ۲ / ۱۵۶ / ح ۲۸.

۳. سخنان بزرگان و پیشوایان شیعه امامیه همانند صدوق، مفید، سید مرتضی و طبرسی، به آشکارا دیدگاه عدم تحریف را نمایان می‌کند. از سویی دیگر، پذیرندگان نظریه تحریف، جز شمار بسیار اندکی از «حشویه» نیستند. از این رو، این دو سخن می‌طلبند که کلینی دیدگاه تحریف را نپذیرد، به ویژه سخن صدوق که می‌گوید:

ومن نسب إلینا... فهو كاذب؛

هر که [تحریف قرآن را] به ما نسبت داد ... بر ما دروغ بسته است.

و اگر کلینی قائل به تحریف بود، مرحوم صدوق چنین سخنی نمی‌گفت؛ زیرا صدوق کسی نیست که جایگاه کلینی و بزرگیش را فراموش کند.

۴. برخی بزرگان همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء و دیگران، دیدگاه عدم تحریف را اجماعی می‌دانند و این امر سبب می‌شود تا نسبت دیدگاه نفی تحریف به کلینی برتری یابد؛ چرا که اگر اینگونه نبود، با نگرستن به جایگاه کلینی چنین ادعایی نمی‌کرد.

۵. مرحوم کلینی اخبار ظاهر در تحریف را در باب «نوادر» جای داده است و آشکار است که نوادر، همان احادیث شاذی است که رها شده و به آن عمل نمی‌شود؛ چنانکه شیخ مفید به شاذ بودن این روایات اشاره کرده است.^{۲۸۲}

شیخ طوسی در تهذیب، پس از نقل حدیث حذیفه می‌گوید:

وهذا الخبر لا یصح العمل به من وجوه، أحدها: أن متن هذا الحدیث لا یوجد فی شیء من الأصول المصنفة، وإمّا هو موجود فی الشواذ من الأخبار؛^{۲۸۳}

به وجوهی شایسته نیست به حدیث حذیفه عمل کرد. نخست این که متن آن در هیچ یک از اصول نگاشته شده یافت نمی‌شود، بلکه در میان اخبار شاذ جای گرفته است.

مرحوم مامقانی پس از اثبات ترادف دو اصطلاح «شاذ» و «نادر»، شاذ را چنین معنا کرده است: وهو علی الأظهر الأشهر بین أهل الدراية والحديث، هو ما رواه الثقة مخالفاً لما رواه الجماعة، ولم یکن له إلا إسناده واحد؛^{۲۸۴}

۲۸۲. ر.ک: معجم رجال الحديث: ۱ / ۴۵؛ مقياس الهداية (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقيح المقال): ۴۵.

۲۸۳. تهذیب الأحكام: ۴ / ۱۶۹ / ح ۴۸۲.

۲۸۴. مقياس الهداية (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقيح المقال): ۴۵.

نمایان ترین و مشهورترین معنایی که از شاذ در میان عالمان درایه و حدیث جا افتاده آن است که: حدیثی از فردی ثقه، ناسازگار با آن چه جماعت روایت کرده اند که برای آن جز يك سند یافت نمی شود.

بنابراین، این که مرحوم کلینی این احادیث را در باب نوادر جای داده است، نشان از تردید وی در درستی آنها و رها ساختن اینگونه روایات است. سید محمد تقی حکیم می گوید:

ولعلّ روایتها فی (النوادر) من کتابه دلیل تشکیکه بصدورها، ورفضه لها، وكأنّه أشار بذلك لما ورد فی المرفوعة من قوله علیه السّلام: «دع الشاذ النادر»؛^{۲۸۵}

شاید روایت این احادیث در باب نوادر کتابش، نشان از دودلی وی از صدورشان و رها ساختن آنها است. گویا وی با این کار به حدیث مرفوعی که امام می فرماید: «شاذ نادر را رها کن» اشاره دارد.

سید حسین مکی عاملی می گوید:

ولأجل ما هي عليه من الضعف وندرتها، وشذوذها وغرابتها مضموناً، جعلها الإمام الكليني من الأخبار الشاذّة النادرة، فسطرها تحت عنوان (باب النوادر). وهذا دليل على أنّه خدش في هذه الأخبار، وطعن فيها ولم يعتبرها، إذ لم يرغب عن ذهنه - وهو من أكابر أئمّة الحديث - ما هو معنى النادر الشاذ لغة وفي إصطلاح أهل الحديث.

فالحديث الشاذ النادر عندنا معشر الإماميّة الإثني عشرية، هو الحديث الذي لا يؤخذ به، إذا عارضه غيره من الروایات المشهورة بين أهل الحديث، أو خالف مضمونه كتاباً، أو سنّة متواترة، أو حديثاً مشهوراً بين أهل الحديث؛

به خاطر ضعف، ندرت، شذوذ و دور بودن مضمون و درون مایه این اخبار، کلینی این روایات را از اخبار شاذ و نادر شمرده و ذیل عنوان (باب نوادر) جای داده است. و این گواهی بر خرده گرفتن ایشان به این اخبار و معتبر ندانستن آنهاست؛ چرا که معنای شاذ و نادر در لغت و اصطلاح حدیث، از ذهن وی که از بزرگ پیشوایان حدیث است، پنهان نبوده است.

بنابراین، حدیث شاذ و نادر نزد تمامی عالمان امامی اثنا عشری، آن روایتی است که به هنگام معارضه با دیگر روایات مشهور در میان اهل حدیث، یا ناسازگاری آن با درون مایه سنت متواتر یا حدیث مشهور، به آن عمل نمی شود.

باز می گوید:

وأما البحث في حكم النادر الشاذ من الأحاديث، فهو: أنه إذا خالف الكتاب والسنة، أو كان صحيحاً في نفسه، ولكنّه معارض برواية أشهر بين الرواة لا يعمل به، كما قرّره علماؤنا؛^{۲۸۶} اما بحث از حکم حدیث نادر و شاذ چنین است: این حدیث، حدیثی است که با کتاب و سنت ناسازگار است. یا آن که به خودی خود صحیح است، اما اگر باروایتی که میان راویان مشهورتر است معارضه کرد به آن عمل نمی شود، چنانکه علمای ما چنین فرموده اند.

خاتمه باب یکم

ما در باب نخست، هر آن چه پیرامون شیعه و تحریف بود به میان آوردیم به گونه ای که سخنان بزرگان شیعه در نفی تحریف را بیان کرده و ادله ایشان از کتاب، سنت، اجماع و غیر اینها را بازگو نمودیم. همچنین پاسخ های ایشان از روایاتی را که ظاهر در نقصان قرآن بود آورده و به شبهاتی که بر پایه این روایات مطرح شده بود، پرداختیم.

در ادامه دیدیم که روایات موهم تحریف، به دو دسته بخش پذیرند:

دسته نخست آنهایی که به ناسازگاری قرائت اهل بیت علیه السلام با قرائت دیگر حافظان و قاریان اشاره دارند، و دسته دوم، آنهایی که به برخی تأویلات و حذف شده هایی از آیات رهنمون می گردند. اما دسته نخست: انکار نمی شود که امامان علیهم السلام در قرائت بسیاری از آیات و کلمات با قراء اختلاف داشته اند؛ جز آن که ایشان پیروان خود را به همین قرائت مشهور میان مردم فراخوانده اند. بنابراین، این دسته از گردونه بحث ما خارج می شود.

دسته دوم: این گونه روایات نیز بر تأویل آیات حمل می شوند. بی گمان اهل بیت علیهم السلام به حقایق قرآن و معانی آن از هر فردی آگاهترند و گواه بر این سخن بی شمار است. از ابو طفیل روایت شده که گفت:

۲۸۶. عقیده الشیعة فی الإمام الصادق علیه السلام: ۱۶۵.

شهدت علياً وهو يخطب، وهو يقول: «سلوني، والله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا حدثتكم به، وسلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار، أم في سهل أم في جبل»؛^{۲۸۷}

شاهد بودم که علی علیه السلام در حالی که خطبه می خواند، می فرمود: «بپرسید از من که به خدا سوگند نمی پرسید از آن چه تا روز قیامت اتفاق می افتد، جز آن که پاسخ خواهید گرفت. بپرسید از کتاب خدا که به خدا سوگند هیچ آیه ای نیست جز آن که من می دانم در روز نازل شده یا شب، در صحرا بوده یا در کوهستان». و از ابن سعد در طبقات روایت شده است که گفت:

قال علي: «والله ما نزلت آية إلا وقد علمت فيما نزلت، وأين نزلت، وعلى من نزلت، إن ربي وهب لي قلباً عقولاً ولساناً طلقاً»؛^{۲۸۸}

علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند آیه ای نازل نشد جز آن که دانستم در چه موضوع، کجا و در باره چه کسی نازل شده است. همانا خداوند به من قلبی بسیار فهیم و زبانی گشاده عطا فرموده است».

از همین رو از ابن عباس نقل شده که می گفت:

إن القرآن أنزل على سبعة أحرف، ما منها حرف إلا له ظهر وبطن، وإن علي بن أبي طالب عنده علم الظاهر والباطن؛^{۲۸۹}

همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است و حرفی از قرآن نیست جز آن که برایش ظاهر و باطنی است و همانا دانش ظاهر و باطن قرآن در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

قرطبی و دیگران نیز می نویسند:

إن الذي عنده علم الكتاب... إنما ذلك هو علي بن أبي طالب عليه السلام؛^{۲۹۰}
آن که علم کتاب نزد او است... همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۲۸۷. فتح الباری: ۴۵۹/ ۸؛ عمدة القاری: ۱۹۰/ ۱۹؛ الإستیعاب: ۱۱۰۷/ ۳؛ تفسیر القرآن (صنعانی): ۳/ ۲۴۱؛ تفسیر السمرقندی: ۳ / ۳۲۴؛ تفسیر القرطبی: ۱ / ۳۵؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۴۹۳؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۷ و منابع دیگر.
۲۸۸. الطبقات الکبری: ۲ / ۳۲۸. همچنین رک: کنز العمال: ۱۳ / ۱۲۸ / ح ۳۶۴۰۴؛ شواهد التنزیل: ۱ / ۴۶ / ش ۳۸.
۲۸۹. حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۵؛ کشف الظنون: ۱ / ۴۲۹.
۲۹۰. تفسیر القرطبی: ۹ / ۳۳۶؛ تفسیر الثعلبی: ۵ / ۳۰۳ و منابع دیگر.

پس هر گاه روایتی معتبر از امامان علیهم السلام وارد شد که از تأویل و یا تفسیر آیه ای پرده بر می داشت، باید به آن عمل کرد تا فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله اطاعت گردد؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در احادیث متواتر فرموده اند که به اهل بیت من رجوع کرده، به سخنانشان گردن نهید و از آنها گرفته و بیاموزید.

اما در دسته سوم، روایاتی که سند درستی داشته باشند نادرند که اهل سنت نیز در نقل اینگونه روایات با شیعه همراه اند - چنانکه خواهد آمد - .

از همین روی می بینیم بیشتر از نود در صد علمای شیعه - کسانی که در اصول و فروع مورد اعتماد بوده اند - به شکلی قاطع نقصان قرآن را انکار کرده و جز پنج درصد، به کاهش قرآن نظر نداشته اند ... که این پنج درصد نیز دیدگاه شخصی آنها بوده نه طائفه شیعه.

چکیده سخن این که: دیدگاه شیعه بر عدم تحریف، به معنای کاهش یافتن الفاظ قرآن استوار گردیده است. به این سخن، برخی از بزرگان اهل سنت همچون عبد العزیز دهلوی^{۲۹۱} و شیخ رحمت الله هندی^{۲۹۲} و دیگران اعتراف کرده اند. این دیدگاه همان دیدگاه ائمه علیهم السلام و در رأسشان امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

إِنَّا لَمْ نَحْكَمْ الرِّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ، وَهَذَا الْقُرْآنُ إِمَّا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ؛^{۲۹۳}

ما رجال را حاکم نکرده، بلکه قرآن را حکمران می کنیم و این قرآن همان نوشته های میان دو جلد بوده، به زبانی سخن نمی گوید و به ناچار نیازمند مترجم است.

پس از این، باید در باب دوم به نظاره نشست که دیدگاه دیگر صحابه و پیروانشان که در صحاح، مسانید و کتب معتبرشان آمده پیرامون قرآن چیست؟

۲۹۱. ر.ک: تحفه اثنا عشریه: ۱۳۹.

۲۹۲. ر.ک: إظهار الحق: ۲ / ۸۹.

۲۹۳. نهج البلاغه: ۲ / ۵.

باب دوم

اهل سنت و تحریف

* احادیث تحریف در کتب اهل سنت

* بررسی راویات تحریف در کتب اهل سنت

* بررسی دیدگاه های اهل سنت پیرامون تحریف و احادیثش

* نقد و پالایش

دیدگاه معروف و مشهور میان اهل سنت نفی تحریف قرآن است. اینان در کتابهای تفسیر، علوم قرآنی و عقائد به آشکاری از این باور خود سخن گفته اند که نیازی به بازگو کردن این سخنان نیست؛ با این حال احادیث نقصان قرآن در کتب اهل سنت بسیار، اسنادشان صحیح و دلالت این احادیث بر تحریف قرآن آشکار است.

شمار فراوان این روایات - چنانکه برخی همچون آلوسی به آن اعتراف کرده اند - اهمیت چندانی ندارد؛ بلکه آن چه چالش برانگیز است، صحت و روشنی دلالت این احادیث است. این گونه روایات در نزد اهل سنت صحیح است، چرا که تمامی این روایات در کتب شش گانه ای که نزد اهل سنت به «صحاح» معروف گشته وارد شده است. کتبی که به باور بزرگان اهل سنت، تمامی روایاتش از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است، به ویژه دو کتاب صحیح بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که نزد اهل سنت از هر عیب و لغزشی پیراسته بوده و به صحیحین معروف گشته است. بنابراین، همه روایات تحریف در این دو کتاب و دیگر کتبی که در اعتبار و بزرگی به پای آن دو رسیده اند آمده است که از آنها با نام صحیح و مسانید یاد کرده اند.

فصل یکم

احادیث تحریف
در کتب اهل سنت

گفتیم که دیدگاه معروف اهل تسنن در نفی تحریف قرآن با دیدگاه شیعه اثنا عشری همراه است، بنابراین می توان گفت که نظریه عدم تحریف، اتفاق همه مسلمین را با خود به همراه دارد.

هنگامی که دیدگاه معروف اهل سنت راه نیافتن تحریف به قرآن است، پس یا باید در پی تأویل این روایات بود و یا از آنها روی گرداند. روایاتی که به روشنی تحریف و دیگر ناسازگاری ها را از گروه بزرگی از صحابه، تابعان و مشاهیر علما و محدثان می رسانند.

به واقع احادیث تحریف در مهمترین کتب اهل سنت جای گرفته اند. گرچه پذیرش این سخن بر برخی نویسندگان اهل سنت گران آمده است، با این وجود چنانکه آلوسی^{۲۹۴} به آن اعتراف کرده است، قائلان به تحریف در میان اهل سنت بسیارند، نه آن چنانکه رافعی تعداد آنان را اندک شمرده است.^{۲۹۵}

افزون بر آن که روایات دیگری در منابع اهل سنت وجود دارد که بر روی دادن خطا، افزایش و جابجایی واژه ای جای واژه ای دیگر تصریح دارد. ما در ابتدا نمونه هایی از روایات نقل شده از سوی صحابه که در افزایش و جابجایی آیات وارد شده اشاره کرده، آن گاه به بحث احادیث نقصان قرآن که موضوع اصلی این فصل است خواهیم پرداخت و در ادامه نیز به بخشی از اخبار نقل شده از صحابه اشاره خواهیم کرد که در آنها، از روی دادن لغزش و خطا در قرآن سخن گفته اند.

افزایش یافتگی قرآن

از موارد افزایش یافتگی سوره های قرآن، روایت مشهوری است که از عبد الله بن مسعود و پیروانش نقل شده است که بر افزایش معوذتان^{۲۹۶} اشاره دارد. احمد و دیگران از عبدالرحمان بن یزید روایت کرده اند که گفت:

كان عبدالله يحك المعوذتين من مصاحفه، ويقول: إنهما ليستا من كتاب الله تعالى؛^{۲۹۷}

۲۹۴. ر.ك: تفسير آلوسی: ۱ / ۲۵.

۲۹۵. ر.ك: إجاز القرآن: ۴۴.

۲۹۶. به دو سوره «فلق» و «ناس» اطلاق می شود.

عبد الله [بن مسعود] معوذتان را از مصاحف خود می زدود و می گفت: این دو از کتاب خدا شمرده نمی شوند.

در کتاب الإِتْقَان آمده است که ابن حجر در شرح بخاری گفته است:

قد صحَّ عن ابن مسعود إنكار ذلك؛^{۲۹۸}

این که ابن مسعود معوذتان را انکار کرده صحیح است.

و از موارد افزایش در الفاظ قرآن، روایت ابو درداء است که به افزایش واژه «ما خلق» در آیه شریف (وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى)^{۲۹۹} رهنمون می کند. بخاری از علقمه روایت می کند که گفت:

دخلت في نفر من أصحاب عبدالله الشام، فسمع بنا أبو الدرداء فأتانا، فقال: أفيكم من يقرأ؟ فقلنا: نعم، قال: فأيكم أقرأ؟ فأشاروا إليّ، فقال: اقرأ، فقرأت: والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلّى والذكر والأنثى. قال: أنت سمعتها من فيّ صاحبك؟ قلت: نعم، قال: وأنا سمعتها من فيّ النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم،^{۳۰۰} وهؤلاء يأبون علينا؛^{۳۰۱}

ما با گروهی از اصحاب عبد الله به شام آمدم. ابودرداء آمدنمان را دریافت و نزد ما آمد. آن گاه گفت: آیا در میان شما حافظ قرآن هست؟ گفتیم: بله. گفت: کدام يك از شما؟ دوستان مرا نشان دادند. وی به من گفت: بخوان و من خواندم: والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلّى والذكر والأنثى. گفت: آیا تو این آیه را از زبان دوستت شنیده ای؟ گفتم: آری. گفت: و من این آیه را از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم شنیده ام، و آنها ما را رد کردند.

در روایت مسلم و ترمذی چنین آمده است:

أنا والله هكذا سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلّم - يقرؤها، وهؤلاء يريدونني أن أقرأها: «وما خلق»، فلا أتابعهم؛^{۳۰۲}

۲۹۷. مسند أحمد: ۵ / ۱۲۹ - ۱۳۰. همچنین ر.ك: مجمع الزوائد: ۷ / ۱۴۹؛ فتح الباري: ۸ / ۵۷۱؛ عمدة القاري: ۲۰ / ۱۱؛ صحيح ابن

حبان: ۱۰ / ۲۷۴؛ المعجم الكبير: ۹ / ۲۳۵.

۲۹۸. الإِتْقَان في علوم القرآن: ۱ / ۲۱۳ / ش ۱۰۸۳.

۲۹۹. سوره لیل، آیه ۳.

۳۰۰. به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارك پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل و اسامی ائمه معصوم عليهم السلام را با سلام آورده ایم.

۳۰۱. صحيح البخاري: ۶ / ۸۴.

۳۰۲. صحيح مسلم: ۲ / ۲۰۶؛ سنن الترمذي: ۴ / ۲۶۲ / ش ۴۰۰۹. ترمذی در آخر این روایت می گوید: «هذا حديث حسن صحيح.

وهكذا اقرأ عبدالله بن مسعود». همچنین ر.ك: مسند أحمد: ۶ / ۴۵۱؛ تفسير السمرقندي: ۳ / ۵۶۴؛ تفسير الثعلبي: ۱۰ / ۲۱۷؛

تفسير القرطبي: ۲۰ / ۸۱.

به خدا سوگند شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنین قرائت کردند، و آنان از من می خواهند بخوانم: «وَمَا خَلَقَ»؛ اما من پیروی نمی کنم.

جابجایی واژگان قرآن

از نمونه های جابجایی و دگرگونی الفاظ قرآن روایتی از ابن مسعود است که وی (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ)^{۳۰۳} را به «إِنِّي أَنَا الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ» دگرگون ساخت. در مسند احمد و صحیح ترمذی از عبد الله بن مسعود روایت شده است که گفت:

أقرأني رسول الله - صلى الله عليه وآله - : «إِنِّي أَنَا الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ»، قال الترمذي: هذا حديث حسن صحيح؛^{۳۰۴}

رسول خدا صلی الله علیه وآله بر من چنین خواند: «إِنِّي أَنَا الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ». ترمذی گوید: این حدیث حسن و صحیح است.

همچنین آن چه از عمر روایت شده که وی به جای (فَاسْعَوْا ...)، چنین قرائت می کرد: «فامضوا إلى ذكر الله».^{۳۰۵} در کتاب الدر المنثور، از گروهی از حافظان و پیشوایان آمده که از خرشة بن حر روایت کرده اند که گفت:

رأى معي عمر بن الخطاب لوحاً مكتوباً فيه: (إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ)، فقال: من أملى عليك هذا؟ قلت: أبي بن كعب، قال: إِنَّ أُمَّيًّا أَقْرُونَا لِلْمَنْسُوحِ، قَرَأَهَا: فامضوا إلى ذكر الله؛^{۳۰۷}

عمر مرا با لوحی دید که در آن نوشته شده بود: (إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ). پس به من گفت: چه کسی بر تو چنین خوانده املا کرده است؟ گفتم: ابي بن كعب.

۳۰۳. سوره ذاریات، آیه ۵۸.

۳۰۴. مسند أحمد: ۱ / ۳۹۴، ۳۹۷ و ۴۱۸؛ سنن الترمذی: ۴ / ۲۶۲ / ش ۴۰۱۰. همچنین ر.ک: سنن أبي داود: ۲ / ۲۴۷ / ش ۳۹۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۲۳۴ و ۲۴۹؛ فتح الباری: ۸ / ۴۶۲.

۳۰۵. صحیح البخاری: ۶ / ۶۳؛ السنن الکبری (بیهقی): ۳ / ۲۲۷؛ فتح الباری: ۸ / ۴۹۲؛ التمهید: ۴ / ۲۷۸.

۳۰۶. سوره جمعه، آیه ۹.

۳۰۷. الدر المنثور: ۶ / ۲۱۹. همچنین ر.ک: کنز العمال: ۲ / ۵۹۲ - ۵۹۳ / ش ۴۸۰۸.

گفت: اُبی آن چه منسوخ شده را بر ما خوانده است. وی این آیه را چنین خواند: «فامضوا إلى ذكر الله».

احادیث نقصان قرآن

این احادیث بر دو گونه است: برخی مربوط به کاهش سوره ها بوده و برخی دیگر، به کاهش آیات و بخشهایش دلالت دارند.

نمونه های قسم نخست

۱. احادیثی پیرامون نقصان سوره احزاب

۱-۱. سیوطی چنین نقل کرده است:

أخرج عبدالرزاق في المصنّف، والطيالسي، وسعيد بن منصور، وعبدالله بن أحمد في زوائد المسند، وابن منيح، والنسائي، وابن المنذر، وابن الأنباري في المصاحف، والدارقطني في الأفراد، والحاكم - وصحّحه - وابن مردويه، والضياء في المختارة، عن زرّ، قال: قال لي أُبيّ بن كعب: كيف تقرأ سورة الأحزاب - أو كم تعدّها -؟ قلت: ثلاثاً وسبعين آية، فقال أُبيّ: قد رأيتها وإنّها لتعادل سورة البقرة وأكثر من سورة البقرة، ولقد قرأنا فيها: «الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتّة نكالاً من الله، والله عزيز حكيم»، فرفع منها ما رفع؛^{۳۰۸}

عبد الرزاق در المصنّف، طيالسی، سعید بن منصور و عبد الله بن احمد در زوائد المسند و ابن منيح، ابن منذر و ابن انباری در المصاحف و دارقطنی در الافراد و حاکم - وی صحیح شمرده است - ، ابن مردويه و ضیاء در المختارة آورده اند که از زرّ روایت شده که گفت: اُبی بن کعب به من گفت: چگونه سوره احزاب را می خوانی - یا این سوره را دارای چند آیه می دانی - ؟ گفتم: هفتاد و سه آیه. اُبی گفت: من دیدم که این سوره همسان بقره، بلکه بیشتر از آن آیه داشت و ما در این سوره می خواندیم: «الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتّة نكالاً من الله، و الله عزيز حكيم».

همچنین متقی هندی از زرّ بن حبیش روایت کرده است که گفت:

۳۰۸. الدر المنثور: ۵ / ۱۷۹. همچنین ر.ك: فتح القدير: ۴ / ۵۹. صاحب فتح القدير در انتها می گوید: «قال ابن كثير: وإسناده حسن».

قال أبي بن كعب: يا زر: كأيّن تقرأ سورة الأحزاب؟ قلت: ثلاثاً وسبعين آية، قال: إن كانت لتضاهي سورة البقرة، أو هي أطول من سورة البقرة؛^{٣٠٩}

أبي بن كعب گفت: ای زر، سوره احزاب را به چند آیه می خوانی؟ گفتیم: هفتاد و سه آیه. گفت: این سوره با سوره بقره برابری می کرد یا حتی طولانی تر از آن بود.

۱-۲. حافظ سیوطی از عایشه چنین روایت کرده که گفت:

كانت سورة الأحزاب تقرأ في زمان النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - مائتي آية، فلما كتب عثمان المصاحف لم يقدر منها إلا على ما هو الآن؛^{٣١٠}

در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوره احزاب به دویست آیه می رسید؛ پس هنگامی که عثمان مصاحف را نوشت، جز به آن چه اکنون است دست نیافت.

۱-۳. سیوطی می گوید: بخاری در کتاب تاریخیش، از حدیفه چنین نقل کرده است:

قرأت سورة الأحزاب على النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - فنسيت منها سبعين آية ما وجدتها؛^{٣١١}

سوره احزاب را بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواندم؛ پس از آنها هفتاد آیه را از یاد بردم که دیگر در جایی نیافتم.

از حدیث نخست چنین بر می آید که ابی بن کعب بر این باور بوده که آیات افتاده شده سوره احزاب همچون آیه رجم، حقیقتاً بخشی از ما انزل الله و قرآن واقعی بوده و در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز قرائت می شده، تا آن که برخی از آن آیات از میان می رود. حال پرسش این است که معنای از میان رفتن چیست؟ و چه زمان روی داده است؟

اما حدیث نقل شده از عایشه پاسخ این پرسش را در بر دارد. از این روایت برداشت می شود که مراد ابی بن کعب از واژه «رفع»، همان «اسقاط» بوده و زمان کاهش به هنگام قرآن نگاری عثمان روی داده است.

۲. احادیثی پیرامون نقصان سوره توبه

۳۰۹. کنز العمال: ۲ / ۵۶۷ - ۵۶۸ / ش ۴۷۴۳.

۳۱۰. الإتيان في علوم القرآن: ۲ / ۶۶ / ش ۴۱۱۸؛ الدر المنثور: ۵ / ۱۸۰.

۳۱۱. الدر المنثور: ۵ / ۱۸۰.

۲-۱. سیوطی روایت می کند:

أخرج ابن أبي شيبة، والطبراني في الأوسط، وأبو الشيخ، والحاكم، وابن مردويه، عن حذيفة رضي الله عنه، قال: التي تسمون سورة التوبة هي سورة العذاب، والله ما تركت أحداً إلا نالت منه، ولا تقرأون منها ممّا كنّا نقرأ إلا ربّعها؛^{۳۱۲}

ابن ابی شیبه، طبرانی در معجم الاوسط، ابوالشیخ، حاکم و ابن مردویه روایت کرده اند که حذیفه رضی الله عنه گفت: آن چه سوره توبه می نامند، سوره عذاب نام دارد. به خدا سوگند کسی را نیافتم جز آن که از این سوره چیزی درباره او رسیده بود و اینان از این سوره، جز یک چهارم آن چه ما می خواندیم قرائت نمی کنند.

۲-۲. همچنين سیوطی آورده است:

أخرج أبو الشيخ عن حذيفة، قال: ما تقرأون ثلثها؛^{۳۱۳}

ابو الشیخ از حذیفه روایت کرده که گفت: يك سوم آن را نمی خوانند.

۲-۳. باز سیوطی روایت می کند:

أخرج أبو عبيد، وابن المنذر، وأبو الشيخ، وابن مردويه، عن سعيد بن جبیر رضي الله عنه، قال: قلت لابن عباس رضي الله عنهما: سورة التوبة! قال: التوبة؟! بل هي الفاضحة، ما زالت تنزل ومنهم حتى ظننّا أن لن يبقى منا أحد إلا ذكر فيها؛^{۳۱۴}

ابو عبید، ابن منذر، ابو الشیخ و ابن مردویه از سعید بن جبیر رضی الله عنه نقل می کنند که گفت: به ابن عباس گفتم: سوره توبه! گفت: توبه؟! نام آن فاضحه است. آن قدر در باره افرادی نازل شد که ما همه گمان بردیم که کسی از ما نماند جز آن که در این سوره نام برده شد.

۲-۴. مانند آن از عمر بن خطاب نیز روایت شده است.^{۳۱۵}

پس براساس دیدگاه برخی صحابه همچون عبد الله بن عباس، حذيفة بن يمان و عمر بن خطاب، آیات سوره توبه بیش از مقدار کنونی بوده است. دیدگاه این صحابه را پیشوایان بزرگ حدیثی و حافظان مشهور اهل سنت روایت کرده اند، افرادی همچون:

۳۱۲. الدر المنثور: ۳ / ۲۰۸. همچنین ر.ك: المعجم الأوسط: ۲ / ۸۶؛ مجمع الزوائد: ۷ / ۲۸. هیثمی در ادامه می نویسد: «رواه الطبراني ورجاله ثقات».

۳۱۳. همان: ۳ / ۲۰۸.

۳۱۴. همان. همچنین ر.ك: صحيح مسلم: ۸ / ۲۴۵.

۳۱۵. همان.

۱. ابوبکر بن ابی شیبّه، صاحب المصنّف;

۲. حاکم نیشابوری، صاحب المستدرک علی الصحیحین;

۳. ابو القاسم طبرانی، صاحب معجم های سه گانه: کبیر، اوسط و صغیر;

۴. ابوبکر ابن مردویه اصفهانی;

۵. ابوبکر ابن منذر.

سوره ای که در تعداد آیات و تندی شبیه سوره توبه بود

مسلم در صحیح خود و سیوطی در الدر المنثور از مسلم، ابن مردویه، ابو نعیم و بیهقی، از ابو موسی

اشعری روایت کرده اند که وی به قرّاء بصره چنین گفت:

وإنّا كنّا نقرأ سورة كنّا نشبّها في الطول والشدة براءة فأنسيتها غير أنّي حفظت منها: لو كان لابن

آدم واديان من مال لابتغى وادياً ثالثاً، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب؛^{۳۱۶}

همانا ما سوره ای را قرائت می کردیم که در درازی و تندی، به مانند برائت بود؛ اما من آن را

از یاد بردم و تنها این فراز در خاطرمان مانده که: «لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى وادياً

ثالثاً، و لا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب».

سوره ای همانند یکی از مسبّحات

همان هایی که حدیث پیشین را از ابو موسی اشعری آورده اند، همچنین از او روایت کرده اند که

گفت:

وكنّا نقرأ سورة نشبّها بإحدى المسبّحات أولها: سبح لله ما في السموات، فأنسيتها غير أنّي

حفظت منها: «يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا ما لا تفعلون فتكتب شهادة في أعناقكم فتسألون

عنها يوم القيامة»;

ما سوره ای را قرائت کرده که همسان یکی از مسبّحات بود. آغازش چنین بود: يسبح لله ما في

السموات... ; پس من آن را از یاد بردم جز این فراز: «يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا ما لا تفعلون

فتكتب شهادة في أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة».

۳. پیرامون دو سوره خلع و حقد

حافظ سیوطی در کتاب الإیتقان، از دو سوره به نامهای «حقد» و «خلع» یاد کرده و روایت می‌کند که این دو سوره، در مصحف اُبی بن کعب و ابن عباس ثابت بوده و امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را به عبد الله بن غافقی آموزش داده است و عمر بن خطاب آن دو را در قنوت نماز می‌آورد و ابو موسی آن دو را قرائت می‌کرد.^{۳۱۷} در قرآن کنونی از این دو سوره نشانی یافت نمی‌شود.

نمونه های قسم دوم

۱. آیه «رجم»

در کتب شیعه و اهل سنت، روایاتی درباره آیه رجم و افتادنش از قرآن آمده است و علمای اهل سنت در کتب فقهی و باب حدود از آن یاد کرده اند. این حدیث نزد شیعیان در کتاب کافی، من لا یحضره الفقیه و تهذیب روایت شده است و اهل سنت آن را در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند أحمد، موطأ مالک و دیگر کتب آورده اند.

لیکن باید گفت ریشه این قضیه به عمر بن خطاب و صحابه پیرو او باز می‌گردد؛ از این رو مرحوم خوئی آن چه در منابع شیعه آمده است را حمل بر تقیه کرده اند.^{۳۱۸}

گواه این سخن، روایت فریقین از امیرالمؤمنین علیه السلام است که به هنگام شلاق خوردن «شراحة همدانیة» در روز پنج شنبه و سنگسار شدنش در روز جمعه فرمودند:

حدّتها بکتاب الله، ورجمتها بسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛^{۳۱۹}

به فرمان کتاب خدا حد جاری کردم و با استناد به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سنگسارش کردم.

اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رجم را بر گرفته از قرآن می‌دانست، آنچنان که عمر می‌داند، چنین سخنی نمی‌فرمود.

۳۱۷. ر.ک: الإیتقان في علوم القرآن: ۱ / ۱۷۸.

۳۱۸. ر.ک: مبانى تکملة المنهاج: ۱ / ۱۹۶.

۳۱۹. عوالي اللآلی: ۲ / ۱۵۲ / ش ۴۲۶ و ۳ / ۵۲۲ - ۵۵۳ / ش ۲۸؛ جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام: ۴۱ / ۳۲۰؛ مسند أحمد: ۱ / ۱۴۰؛ سنن النسائی: ۴ / ۲۶۹ - ۲۷۰ / ش ۷۱۴۱؛ المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۳۶۵ و منابع دیگر.

بنابراین، موضوع تحریف در این مورد برای شیعه پایان می یابد؛ اما بحث پیرامون روایات اهل سنت در این باره باقی است. روایات آنان به قرار زیر است:

۱-۱. بخاری از عمر بن خطاب آورده است:

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الرِّجْمِ، فَقَرَأْنَاهَا، وَعَقَلْنَاهَا، وَوَعَيْنَاهَا، فَلَذَا رَجِمَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَرَجِمْنَا بَعْدَهُ، فَأَخْشَى إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرِّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَيُضَلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ... ثُمَّ إِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ - فِيمَا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - : أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كَفَرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، أَوْ: إِنَّ كَفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ؛^{۳۲۰}

همانا خداوند محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به حق برانگیخت و بر او کتاب را فرو فرستاد. پس، از آن چه خداوند فرستاده است آیه رجم بوده که ما آن را خوانده، تعقل کرده و به یاد می سپردیم؛ از این رو خود رسول الله صلی الله علیه وآله سنگسار می کرد و ما نیز پس از ایشان انجام می دادیم. من ترس از آن دارم که زمانی دراز بگذرد و مردم بگویند: به خدا سوگند! ما در کتاب خدا آیه رجم را نیافتیم، پس ایشان با رها ساختن فریضه الهی، به گمراهی در افتند... سپس ما کتاب خدا را چنین قرائت می کردیم: «أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كَفَرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ أَوْ إِنَّ كَفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ».

باز از وی روایت شده است که گفت:

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا... وَالرِّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقًّا عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أَحْصَنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ؛^{۳۲۱}

خداوند محمد را برانگیخت ... و سنگسار هر زنا کار محصنی از مردان و زنان به هنگام اقامه بینه، در کتاب خدا حق است.

این حدیث را مسلم بن حجاج در صحیح خود^{۳۲۲} و احمد بن حنبل - پیشوای حنبله - در مسندش^{۳۲۳} روایت کرده اند.

۳۲۰. صحیح البخاری: ۸ / ۲۶.

۳۲۱. همان.

۳۲۲. ر.ك: صحیح مسلم: ۵ / ۱۱۶.

۳۲۳. ر.ك: مسند أحمد: ۱ / ۴۰ و ۵۵.

مالك بن انس از سعيد بن مسيب (از بزرگان تابعان) از عمر چنين روايت کرده است:
 إياكم أن تهلكوا عن آية الرجم أن يقول قائل: لا نجد حدّين في كتاب الله، فقد رجم رسول الله
 - صلى الله عليه وآله وسلّم - ورجمنا، والذي نفسي بيده: لولا أن يقول الناس زاد عمر بن الخطاب
 في كتاب الله تعالى لكتبتها: «الشيخ والشيخة فارجموهما ألبتّة»، فإنّما قد قرأناها؛^{۳۳۴}
 بترسيد از آن که به خاطر آيه رجم به نابودی گرفتار آمده و بگويد ما در كتاب خدا اين دو حد
 را نيافتيم. همانا رسول خدا خود سنگسار کرد و ما نيز انجام داديم. سوگند به آنی که جانم به
 دست او است، اگر چنين نبود که مردم می گفتند عمر چیزی را بر قرآن افزود، هر آينه
 می نوشتم «الشيخ و الشيخة فارجموهما البتّة» و ما اين را قرائت می کرديم.
 اين حديث را احمد بن حنبل در مسندش^{۳۳۵} و حافظ جلال الدين سيوطی از عبد الرزاق، احمد و ابن
 حبان روايت می کنند که به زودی متن آن خواهد آمد.

همچنين سيوطی می گوید:

وقد أخرج ابن أشته في المصاحف عن الليث بن سعد، قال: أول من جمع القرآن: أبوبكر، وكتبه
 زيد... وأن عمر أتى بأية الرجم فلم يكتبها، لأنه كان وحده؛^{۳۳۶}
 ابن اشته در المصاحف، از ليث بن سعد روايت کرده که گفت: نخستين کسی که قرآن را گرد
 آورد ابوبکر بود و آن که نوشت زيد بود ... و عمر آيه رجم را آورد، اما در قرآن ننوشت، زيرا
 در اين سخن تنها بود.

تمامی اين روايات از عمر نقل شده است، از اين رو می توان اينگونه برداشت نمود که وی يقين داشته
 آيه رجم بخشی از قرآن بوده است، جز آن که نه ابوبکر و نه کسان پس از او آن را به قرآن نيافزودند؛
 چرا که عمر در اين سخن تنها بود و اگر صحابه ديگری به آن گواهی می داد، هر آينه نوشته می شد.
 اين سخن را محدثان آشکار کرده اند. حافظ ابن حجر در فتح الباري می گوید:

فلم يلحقها بنصّ المصحف بشهادة وحده؛^{۳۳۷}

عمر اين آيه را به مصحف نيافزود، چون در اين نظر تنها بود.

۳۲۴. الموطأ: ۲ / ۸۲۴ / ش ۱۰. همچنين ر.ك: المسند (شافعي): ۱۶۴؛ السنن الكبرى (بيهقي): ۸ / ۲۱۳؛ فتح الباري: ۱۲ / ۱۲۷؛
 الإستنكار: ۷ / ۴۸۸؛ كنز العمال: ۵ / ۴۳۲ / ش ۱۳۵۲۳ و منابع ديگر.
 ۳۲۵. ر.ك: مسند أحمد: ۱ / ۳۶ و ۴۳.
 ۳۲۶. الإتقان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۳ / ش ۷۶۱.
 ۳۲۷. فتح الباري: ۱۳ / ۱۴۰. همچنين ر.ك: عمدة القاري: ۲۴ / ۲۴۸.

اگر این آیه منسوخ بود، حتی با گواه همه صحابه نیز افزایشش روا نبود.

۱-۲. ابن ماجه از عایشه روایت کرده که می گوید:

لقد نزلت آية الرجم، ورضاعة الكبير عشرًا، ولقد كان في صحيفة تحت سريري، فلما مات رسول

الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وتشاغلنا بموته دخل داجن، فأكلها؛^{۳۲۸}

آیه رجم و رضاع کبیر بیش از ده بار نازل شد که در صحیفه ای زیر تخت من قرار داشت. آن

هنگام که رسول خدا رحلت کرد و ما به سوگ او مشغول بودیم، بزی آن را خورد!

۱-۳. جلال الدین سیوطی از ابو عبید، از ابوامامة بن سهل چنین روایت کرده است:

أنَّ خالته قالت: لقد أقرأنا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - آية الرجم: «الشيخ والشيخة

فارجموهما ألبتة بما قضيا من اللذة»؛^{۳۲۹}

خاله او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیه رجم را بر ما چنین خواند: «الشيخ

والشيخة فارجموهما ألبتة بما قضيا من اللذة».

۱-۴. همچنين سيوطی از گروهی از محدثان، از ابي بن كعب روایت کرده است که او بر این باور بود

که آیه رجم بخش حقیقی قرآن بوده است. متن روایت در بحث پیرامون سوره احزاب گذشت.

ما به خاطر کوتاه کردن سخن، به همین شمار از احادیث آیه رجم بسنده کردیم. از همین مقدار نیز

نمایان شد که گروهی از صحابه آشکارا از قرائت و به یاد سپردن این آیه سخن گفته اند و عمر نسبت به

دیگر صحابه، بر این آیه اصرار بیشتری می کرده است. این صحابه عبارت اند از:

۱. عمر بن خطاب؛

۲. ابي بن كعب؛

۳. عایشه دختر ابو بکر؛

۴. خاله ابو امامة بن سهل.

۳۲۸. سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۲۵ - ۶۲۶ / ش ۱۹۴۴. همچنين ركب: المحلى: ۱۱ / ۲۳۶؛ تأويل مختلف الحديث: ۲۸۸ - ۲۸۹؛ مسند أبي

يعلى: ۸ / ۶۴ / ش ۴۵۸۸؛ المعجم الأوسط: ۸ / ۱۲؛ سنن الدارقطني: ۴ / ۱۰۵ / ش ۴۳۳۰؛ معرفة السنن والآثار: ۶ / ۹۱ / ش

۴۷۲۹ و منابع دیگر.

۳۲۹. الإتيان في علوم القرآن: ۲ / ۶۷ / ش ۴۱۲۰. همچنين ركب: المستدرک على الصحيحين: ۴ / ۳۵۹؛ السنن الكبرى (نسائي): ۴ /

۲۷۰ / ش ۷۱۴۶ و ش ۷۱۴۷؛ المعجم الكبير: ۲۴ / ۳۵۰ و منابع دیگر.

بلکه از حدیث عایشه این گونه استفاده می شود که این آیه، حتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز در زمره آیات قرآن شمرده می شده است که به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

این احادیث در کتابهای زیر آمده است:

۱. صحیح بخاری;

۲. صحیح مسلم;

۳. مسند احمد;

۴. موطأ مالک;

۵. سنن ابن ماجه;

۶. الإیتقان فی علوم القرآن از حافظ سیوطی و منابع دیگر.

۲. آیه «رغبة»

گروهی از صحابه بر این باورند که آیه «لا ترغبوا عن آبائکم فإنه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم» - یا نزدیک به این عبارات - بخشی از قرآن بوده و از آن حذف شده است. ما این را آیه «رغبة» نام نهادیم. روایات این آیه به قرار زیر است:

۲-۱. بخاری در صحیح خود، در حدیثی از عمر بن خطاب - که پیش از این نیز گذشت - آورده است:

ما برخی از آیات قرآن را این گونه قرائت می کردیم: «أن لا ترغبوا عن آبائکم فإنه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم أو أن کفراً بکم أن ترغبوا عن آبائکم».^{۳۳۰}

۲-۲. سیوطی می گوید: ابن ضریس از ابن عباس چنین روایت کرده که می گوید:

ما چنین قرائت می کردیم: «لا ترغبوا عن آبائکم فإنه کفر بکم» و «إن کفراً بکم أن ترغبوا عن آبائکم».^{۳۳۱}

۲-۳. همچنين جلال الدين سيوطی می گوید که طیالسی، طبرانی و ابو عبید، از عمر بن خطاب چنین

روایت کرده اند که گفت:

۳۳۰. صحیح البخاری: ۸ / ۲۶. همچنين ر.ك: مسند أحمد: ۱ / ۴۷ و ۵۵; المصنف (صنعانی): ۵ / ۴۴۱ و ۹ / ۵۰ / ش ۱۶۳۱۱; المصنف (ابن أبي شيبة): ۵۷۰ / ۸; صحیح ابن حبان: ۱۴۷ / ۲ و ۱۵۴; التمهيد: ۴ / ۲۳۶; كنز العمال: ۲ / ۵۹۶ / ش ۴۸۱۸ و ۵ / ۴۲۹ / ش ۱۳۵۱۲; تفسير ابن كثير: ۳ / ۴۷۶; تاريخ مدينة دمشق: ۲۰ / ۲۸۱; تاريخ الطبري: ۲ / ۴۴۵ - ۴۴۶. ۳۳۱. الدر المنثور: ۱ / ۱۰۶.

ما می خواندیم: «لا ترغبوا عن آباءکم فإنّہ کفر بکم»؛ سپس عمر به زید بن ثابت گفت: ای زید، آیا چنین بوده است؟ زید گفت: آری.^{۳۳۲}

از این روایات در می یابیم که گروهی از صحابه همچون عمر بن خطاب، عبد الله بن عباس و زید بن ثابت، بر این باور بوده اند که آیه «رغبة» جزئی از قرآن بوده است و ما این روایات را از بخاری و سیوطی نقل کردیم که سیوطی نیز از گروهی از حافظان اهل سنت همچون:

۱. عبد الرزاق بن همام،

۲. احمد بن حنبل،

۳. ابوالقاسم طبرانی،

۴. ابو عبید قاسم بن سلام،

۵. ابو عبد الله ابن ضریس،

۶. ابو ولید طیالسی و

۷. ابن حبان - صاحب صحیح - روایت کرده است.

۳. آیه «لو کان لابن آدم وادیان»

روایات این آیه به این قرار است:

۳-۱. مسلم بن حجاج در صحیح خود، از ابو الأسود، از پدرش چنین روایت کرده که می گوید:

بعث أبو موسى الأشعري إلى قراء أهل البصرة، فدخل عليه ثلاثمائة رجل قد قرأوا القرآن، فقال: أنتم خيار أهل البصرة وقراءؤهم، فاتلوه ولا يطولنّ عليكم الأمد فتقسو قلوبكم كما قست قلوب من كان قبلكم، وإنّا كنّا نقرأ سورة كنّا نُشَبِّهها في الطول والشدة بـ«براءة»، فأنسيتها، غير أنّي قد حفظت منها: «لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى وادياً ثالثاً، ولا يملأ جوف ابن آدم إلاّ التراب»؛^{۳۳۳}

ابو موسی اشعری به سوی قراء بصره برانگیخته شد. سیصد نفر بر او وارد شده و به قرائت پرداختند. آن گاه گفت: شما بهترین اهل بصره و قراء ایشان هستید؛ از این رو قرآن را تلاوت

۳۳۲. همان.

۳۳۳. صحیح مسلم: ۳ / ۱۰۰. همچنین ر.ک: تفسیر البغوي: ۴ / ۲۹۷؛ تفسیر القرطبي: ۱۸ / ۷۸؛ تهذيب الكمال: ۳۳ / ۲۳۴ / ش ۷۳۰۵.

کنید مبدا زمان بر شما طولانی شده و قلبهایتان سخت گردد، همانگونه که قلب های پیشینیان سخت شد. همانا ما سوره ای را قرائت می کردیم که در درازی و تندی به مانند سوره برائت بود. من آن را جز فرازی از یاد برده ام، آن فراز چنین است: «لو كان لابن آدم واديان من مال لاتبعوا وادياً ثالثاً، و لا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب».

۳-۲. جلال الدین سیوطی می گوید: ابو عبید، احمد، طبرانی در اوسط و بیهقی در شعب الإیمان از ابو واقد لیثی روایت کرده اند که گفت:

كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - إِذَا أَوْحِيَ إِلَيْهِ أَتَيْنَاهُ فَعَلِمْنَاهُ مَا أَوْحِيَ إِلَيْهِ، قَالَ: فَجِئْتَهُ ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا الْمَالَ لِإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَلَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ وَادِيًّا لِأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِ الثَّانِي، وَلَوْ كَانَ لَهُ الثَّانِي لِأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِمَا الثَّلَاثُ، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ تَابٍ»؛^{۳۳۴}

هر گاه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وحی نازل می شد، نزد ما می آمد و آن چه وحی شده بود را به ما آموزش می داد. وی گفت: روزی نزد ایشان آمدم فرمودند: همانا خداوند می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا الْمَالَ لِإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَلَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ وَادِيًّا لِأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِ الثَّانِي، وَلَوْ كَانَ لَهُ الثَّانِي لِأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِمَا ثَلَاثُ، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابُ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ تَابٍ».

۳-۳. همچنین حافظ سیوطی می گوید: ابو داوود، احمد بن حنبل، ابو یعلی و طبرانی از زید بن ارقم روایت کرده اند که گفت:

كُنَّا نَقْرَأُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «لَوْ كَانَ لَابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ لَاتَّبَعِيَ الثَّلَاثُ، وَلَا يَمْلَأُ بَطْنَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ تَابٍ»؛^{۳۳۵}
ما در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین قرائت می کردیم: «لو كان لابن آدم واديان من ذهب و فضة لاتبغى الثالث، ولا يملأ بطن ابن آدم إلا التراب، ويتوب الله على من تاب».

۳-۴. باز سیوطی می گوید: ابو عبید و احمد از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که گفت:

۳۳۴. الدر المنثور: ۱ / ۱۰۵.

۳۳۵. همان.

كُنَّا نَقْرَأُ: «لَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ مَلءَ وَادٍ مَالاً لِأَحَبِّ إِلَيْهِ مِثْلَهُ، وَلَا يَمَلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابَ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ تَابٍ»^{۳۳۶};

ما چنین قرائت می کردیم: «لَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ مَلءَ وَادٍ مَالاً لِأَحَبِّ إِلَيْهِ مِثْلَهُ، وَلَا يَمَلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابَ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ تَابٍ»^{۳۳۷}.

۳-۵. سیوطی در جایی دیگر می نویسد: بزار و ابن ضریس از بریده روایت کرده اند که گفت:

سمعت النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقْرَأُ فِي الصَّلَاةِ: «لَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ...»^{۳۳۸};

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در نماز چنین می خواند: «لَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ...».

۳-۶. همچنین می گوید: ابن انباری از ابوذر چنین نقل کرده است که می گفت:

فِي قِرَاءَةِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ: «ابْنِ آدَمَ لَوْ اعْطِيَ وَادِيًّا...»^{۳۳۹};

در قرائت ابی بن کعب آمده: «ابن آدم لو اعطی وادیاً...».

۳-۷. همچنین می گوید: احمد، ترمذی و حاکم - که ترمذی و حاکم آن را صحیح دانسته اند - از ابی بن

کعب چنین روایت کرده اند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ، فَقَرَأْتُ: (لَمْ يَكُنْ

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) فَقَرَأْتُ فِيهَا: «وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِيًّا مِنْ مَالٍ...»^{۳۴۰};

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند مرا فرمان داد تا بر تو قرآن را قرائت کنم

(لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ)، پس در این آیه خواندند: «ولو أن ابن آدم سأل وادياً

من مال...».

ابن اثیر نیز این حدیث را از ترمذی روایت کرده است.^{۳۴۱}

۳-۸. راغب اصفهانی در محاضرات الادباء می گوید: ابن مسعود در مصحفش چنین آمده بود:

لَوْ كَانَ لَابْنُ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ لِابْتِغَى إِلَيْهِمَا ثَالِثًا، وَلَا يَمَلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابَ، وَ يَتُوبُ

اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ تَابٍ.^{۳۴۲}

۳۳۶. همان.

۳۳۷. همان.

۳۳۸. همان.

۳۳۹. همان.

۳۴۰. همان: ۶ / ۳۷۸.

۳۴۱. ر.ك: جامع الأصول: ۲ / ۵۰۰ / ش ۹۷۲.

۳۴۲. محاضرات الادباء: ۲ / ۱۰.

ما به همین تعداد از احادیث بسنده می‌کنیم. اما باید یاد آور شد که حدیث نخست از صحیح مسلم، آشکارا می‌رساند که ابوموسی اشعری سوره کاملی از قرآن را حفظ کرده و سپس جز همین آیه، بقیه را از یاد برده است.

ما از این روایات درمی‌یابیم که صحابه‌ای که نام آنها در زیر خواهد آمد، بر این باور بوده‌اند که این آیه بخشی از قرآن بوده است. حتی ابن مسعود این آیه را در مصحف خود ثبت نموده و ابی بن کعب آن را قرائت کرده و ابو واقد یادآور شده که پیامبر این آیه را به او آموزش داده است. این صحابه عبارت‌اند از:

۱. ابو موسی اشعری؛

۲. ابو واقد لیثی؛

۳. زید بن ارقم؛

۴. جابر بن عبد الله؛

۵. بریده بن عبد الله؛

۶. ابی بن کعب؛

۷. عبد الله بن مسعود.

و ما این احادیث را از افراد زیر نقل کردیم:

۱. مسلم بن حجاج، صاحب صحیح؛

۲. ابن اثیر، صاحب جامع الأصول؛

۳. راغب اصفهانی، صاحب محاضرات؛

۴. حافظ سیوطی که وی از گروهی از حافظان همچون:

۴-۱. حاکم ابو عبد الله نیشابوری، صاحب مستدرک؛

۴-۲. ابو یعلی احمد بن علی موصلی، صاحب مسند؛

۴-۳. أحمد بن حنبل، صاحب مسند و یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی اهل سنت؛

۴-۴. أبو القاسم طبرانی، صاحب معجم‌های سه‌گانه؛

۴-۵. أبو بکر بیهقی، صاحب السنن الکبری؛

۴-۶. أبو بکر بزار، صاحب مسند؛

۴۷. ابو عیسیٰ ترمذی، صاحب سنن (یکی از صحاح ستّه) روایت کرده است.

۴. آیه جهاد

جلال الدین سیوطی از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است:

قال عمر لعبدالرحمن بن عوف: ألم تجد فيما أنزل علينا: «أن جاهدوا كما جاهدتم أول مرة»؟

فأنا لا أجدها! قال: أسقطت فيما أسقط من القرآن؛^{۳۴۳}

عمر به عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا در آن چه بر ما نازل شده، آیه «أن جاهدوا كما

جاهدتم أول مرة» را نیافتی؟ من نیافتم! گفت: این آیه از قرآن افتاده است.

در این حدیث، نام دو فرد از بزرگان صحابه برده شده است: نخست عمر بن خطاب و دیگری

عبدالرحمان بن عوف. این دو بر این باور بودند که این آیه بخشی از ما انزل الله و قرآن حقیقی بوده

است. سپس از این که گفته اند «از قرآن افتاده...»، آشکار می شود که آنان چنین می پنداشته اند که این

آیه پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز موجود بوده، و پس از آن افتاده است.

۵. آیه متعه

این آیه همان سخن خداوند است که می فرماید: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ). روایات

اهل سنت از برخی صحابه نقل شده که این آیه را چنین قرائت می کردند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ (إِلَى

أجل) (...). برخی صحابه در مصحف های خود اینگونه نوشته بودند و از ابن عباس روایت شده که

می گوید:

والله لأنزلها كذلك;

به خدا سوگند چنین نازل شد.

حاکم نیشابوری در مستدرک، این حدیث را با سندهای گوناگونی روایت کرده و صحیح می شمارد.^{۳۴۴}

در تفسیر کبیر آمده است: همانا ابی بن کعب و ابن عباس چنین قرائت می کردند و صحابه دیگر نیز

آن دو را از این کار باز نداشتند.^{۳۴۵}

۳۴۳. الإتيان في علوم القرآن: ٢ / ٦٨؛ الدر المنثور: ١ / ١٠٦.

۳۴۴. ر.ك: المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ٣٠٥.

۳۴۵. ر.ك: تفسیر الرازی: ١٠ / ٥١ - ٥٢.

زمخشری می گوید:

وعن ابن عباس: هي محكمة - يعني لم تنسخ - وكان يقرأ: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) إِلَى أَجْلِ مَسْمَى، وَيُرْوَى: أَنَّهُ رَجَعَ عَنِ ذَلِكَ عِنْدَ مَوْتِهِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ قَوْلِي بِالْمَتْعَةِ، وَقَوْلِي فِي الصَّرْفِ;^{٣٤٦}

از ابن عباس روایت شده است که گفت: این آیه از محکّمات است - یعنی نسخ نگردیده - و می خواند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) إِلَى أَجْلِ مَسْمَى. و روایت شده که ابن عباس به هنگام فرا رسیدن مرگش، از این سخن بازگشته و گفت: خداوندا، از سخنم درباره متعه و صرف به سوی تو توبه می کنم.

حافظ ابن حجر در تخریجش می گوید:

أما رجوعه عن المتعة، فرواه الترمذي بسند ضعيف عنه، وأما قوله: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ قَوْلِي بِالْمَتْعَةِ فَلَمْ أَجِدْهُ;

اما در باره بازگشت وی از سخنش پیرامون آیه متعه باید گفت که ترمذی این خبر را با سندی ضعیف روایت کرده است. اما سخن ابن عباس که گفته است «خدایا از سخنم در باره آیه متعه توبه می کنم» را در جایی نیافتم.

هنگامی که به این سخنان، مشروع بودن متعه و عمل مسلمین به آن - حتی در زمان عمر بن خطاب که از آن باز داشته و بر انجام دهنده اش وعده کیفر داده بود - افزوده شود، به یقین می توان گفت که آیه - همانگونه که احادیث به این مطلب تصریح دارد - این گونه نازل شده بود و افتادن «إلى أجل» پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روی داده است.

٦. آیه «صلوات بر پیامبر»

جلال الدین سیوطی از حمیده دختر ابو یونس روایت کرده که گفت:

قرأ على أبي - وهو ابن ثمانين سنة - في مصحف عائشة (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) - وعلى الذين يصلون الصفوف الأولى - . قالت: قبل أن يغيّر عثمان المصاحف;^{٣٤٧}

پدرم - که هشتاد سالش بود - از مصحف عایشه برای من چنین می خواند: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) - و علی الذین یصلُّون الصفوف الأول - وی می گفت: این قرائت پیش از آن بود که عثمان مصحف ها را دگرگون سازد.

از این حدیث بر می آید که در مصحف عایشه، این افزایش ثبت بوده و به ظاهر این آیه را از پیامبر شنیده و سپس در مصحفش نگاشته است و این مصحف تا زمان عثمان بن عفان باقی بوده و مردم به شکلی فراگیر آن را تلاوت می کرده اند، تا آن که عثمان به تغییر مصحف ها بر می خیزد و پس از آن، این زیادی از آیه می افتد. از این حدیث به دست می آید عایشه و کسانی که مصحف او را می خوانده اند - از آنها ابو یونس است که در هشتاد سالگی بر دخترش چنین قرائت کرده است - بر این باورند که این زیادی، بخش حقیقی قرآن بوده است.

۷. آیه شهادت

مسلم بن حجاج در صحیح خود، از ابو موسی اشعری روایت کرده - همان حدیثی که پیش از این یاد آور شدیم - که وی می گوید:

وَكُنَّا نَقْرَأُ سُورَةَ كِنَا نَشْبِهُهَا بِأَحَدِ الْمَسْبُوحَاتِ فَأُنْسِيْتَهَا غَيْرَ أَبِي حَفْظَتِ مِنْهَا:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ - فَتَكْتَبُ شَهَادَةَ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ -»^{۳۴۸}

ما پیش از این سوره ای را می خواندیم که شبیه یکی از مسبوحات بود. پس آن را من از یاد برده ام جز این آیه: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ فَتَكْتَبُ شَهَادَةَ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

از آن رو که این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده است، پس از منظر اهل سنت حدیث صحیح است و از آن بر می آید که ابو موسی اشعری، سوره درازی را به یاد داشته و قرائت می کرده است و پس از آن، تمام سوره را جز يك آیه، از یاد برده است. زیادی «فَتَكْتَبُ شَهَادَةَ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است که در قرآن کنونی یافت نمی شود.

۳۴۷. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۲ / ۶۷ / ش ۴۱۲۱.

۳۴۸. صحیح مسلم: ۳ / ۱۰۰.

۸. آیه ولایت نبی اکرم

۸.۱. سیوطی می گوید: فریابی، ابن مردویه، حاکم و بیهقی در سننش از ابن عباس روایت کرده اند که وی این آیه را چنین قرائت می کرد: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ - وَهُوَ أَبُو لَهْمٍ - وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ.^{۳۴۹}

۸.۲. باز سیوطی می گوید: سعید بن منصور، اسحاق بن راهویه، ابن منذر و بیهقی از مجالد روایت کرده اند که گفت:

مَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِغُلَامٍ وَهُوَ يَقْرَأُ فِي الْمَصْحَفِ: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) - وَهُوَ أَبُو لَهْمٍ - . فَقَالَ: يَا غُلَامَ حَكِّهَا. فَقَالَ: هَذَا مَصْحَفُ أَبِي. فَذَهَبَ إِلَيْهِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ يَلْهِينِي الْقُرْآنَ، وَيَلْهِيكَ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ;^{۳۵۰}

عمر بن خطاب با فردی روبرو شد که مصحفی را چنین قرائت می کرد: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) - وَهُوَ أَبُو لَهْمٍ - گفت ای پسر، آن آیه را پاک کن. گفت این مصحف اُبی بن کعب است. پس عمر به سوی اُبی روانه شد و آن را از او درخواست کرد. پس گفت: همانا قرآن مرا به خود مشغول کرده، و معامله تو را در بازار.

پس بر اساس دیدگاه دو صحابی بزرگ، به نص عبد الله بن عباس و اُبی بن کعب، عبارت «وهو اُبٌ لهم» بخشی از قرآن بوده است. حتی به گونه ای این امر را مسلم می دانسته اند که وقتی عمر به سوی اُبی رفته و بر او اعتراض می کند، اُبی در پاسخ می گوید: «همانا قرآن مرا به خود مشغول کرده و معامله تو را در بازار».

همچنین از این حدیث بر می آید مردم مصحف اُبی بن کعب را خوانده و به درستی آن باور داشته اند، به گونه ای که هنگامی عمر به غلام گفت: این آیه را پاک کن، در پاسخ شنید: این مصحف اُبی بن کعب است.

سیوطی این روایت را از عالمان بزرگ زیر روایت کرده است:

۱. عبد الرزاق بن همام صنعانی;

۲. سعید بن منصور، صاحب سنن;

۳. اسحاق بن راهويه استاد بخارى، مسلم و ديگران;

۴. حاكم نيشابورى، صاحب مستدرک;

۵. فريابى استاد احمد، بخارى و ديگران;

۶. ابوبكر بن مردويه اصفهانى;

۷. ابو بكر بيهقى، صاحب سنن كبرى;

۸. ابوبكر بن منذر;

۹. ابن ابي شيبه;

۱۰. ابن جرير طبرى;

۱۱. ابن ابي حاتم.

۹. آيه «حمية»

جلال الدين سيوطى از نسايى و حاكم روايت کرده و مى گويد: اين روايت را از طريق ابو ادريس صحيح دانسته است كه:

عن ابي بن كعب رضي الله عنه أنه كان يقرأ: «إذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية - ولو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام - فأنزل الله سكينته على رسوله» فبلغ ذلك عمر، فاشتد عليه فبعث إليه فدخل عليه، فدعا ناساً من أصحابه - فيهم زيد بن ثابت - فقال: من يقرأ منكم سورة الفتح؟

فقرأ زيد على قراءتنا اليوم. فغلظ له عمر، فقال: أي أتكلم؟

قال: تكلم. فقال: لقد علمت أي كنت أدخل على النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - ويقرئني وأنت بالباب، فإن أحببت أن أقرئ الناس على ما أقرأني أقرأت، وإلا لم أقرأ حرفاً ما حييت. قال: بل أقرئ الناس؛^{۳۵۱}

ابى بن كعب چنين قرائت مى كرد: «اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية - و لو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام - فأنزل الله سكينته على رسوله» اين قرائت به

گوش عمر رسید، بر او خشمناك شد. پس وی را فرا خوانده و صحابه را نیز گرد آورد - زید بن ثابت نیز در میان اصحاب بود - سپس گفت:
چه کسی سوره فتح را می خواند؟ زید این سوره را آن گونه که امروز است قرائت کرد.
پس عمر خشمناك شد. اُبی گفت: می توانم سخنی بگویم؟
عمر گفت: بگو.

گفت: تو می دانی من بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد می شدم و ایشان بر من قرائت می کرد و تو نزدیک در ایستاده بودی. حال اگر می خواهی بر مردم آن چه پیامبر قرآن قرائت کرده را بخوانم، می خوانم والا تا زنده ام سخنی قرائت نخواهم کرد.
عمر گفت: بلکه می خواهم بر مردم قرائت کنی.

هنگامی که قرائت اُبی بن کعب به عمر بن خطاب رسید، بر او سخت گرفت و در برابر اصحاب با او درشتی کرد؛ لیکن اُبی با پاسخ خود در برابر او ایستادگی کرد. معنای پاسخ او این بود که آن زیادت را از پیامبر تعلیم دیده است و او هر گاه بر مردم قرآن می خواند، بر این باور بود که قرآن را برابر با آن چه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده می خوانده است. و این باور پاسخ و جزم او بر اعتقادش تأثیر خود را بر عمر گذارد و وی را پس از خشمناکی، واداشت تا بگوید: «بلکه می خواهم بر مردم قرائت کنی».

سیوطی این حدیث را از دو شخص روایت کرده است:

۱. نسایی، صاحب یکی از صحاح شش گانه;

۲. حاکم، صاحب کتاب المستدرک علی الصحیحین. گفته شده که وی این حدیث را صحیح شمرده

است.

۱۰. آیه (كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)

جلال الدین سیوطی در تفسیر سخن خداوند (كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) از ابن ابی حاتم، ابن مردویه و

ابن عساکر روایت می کند که گفتند:

عن ابن مسعود رضی الله عنه أنه كان يقرأ هذا الحرف (كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) - بعلي بن أبي طالب؛^{۳۵۲}

از ابن مسعود رضی الله عنه وارد شده که وی این گونه قرائت می کرد: (كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) - بعلي بن أبي طالب .-

این حدیث به آشکاری می رساند که عبد الله بن مسعود بر این باور بوده است که نام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اصل قرآن ثابت بوده است. این مطلب در برخی روایات شیعه نیز بازگو شده است و برای این آیه، مثالهای بسیاری است که برخی را در باب نخست آوردیم.

از سویی باید گفت که ابن مسعود در میان صحابه بیشترین تعلیم را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دیده و بالاترین حضور را نزد ایشان به هم می رساند، حتی اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره او احادیث فراوانی روایت کرده اند که یکی از آنها، سخن حضرت درباره وی است که فرموده:

تَمَسَّكُوا بَعْدَ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ^{۳۵۳}

به عهد ابن ام عبد تمسك کنید.

مصحف ابن مسعود یگانه مصحفی بود که شمار بزرگی از مسلمین به آن اعتماد داشتند و بزودی خواهد آمد که عثمان بن عفان، مصحف وی را گرفت و به او برنگرداند و به زدن او فرمان داد!

سیوطی این حدیث را از سه پیشوای حافظ روایت کرده است:

۱. ابو القاسم ابن عساکر، حافظ شام;

۲. ابن ابی حاتم رازی;

۳. ابوبکر ابن مردویه اصفهانی.

۱۱. آیه «المحافظة على الصلوات»

۱. حافظ ابن حجر عسقلانی یادآور می شود: مسلم و احمد از طریق ابو یونس، از عایشه روایت

کرده اند که گفت:

۳۵۲. الدر المنثور: ۵ / ۱۹۲.
۳۵۳. کنز العمال: ۳ / ۴۶۵ / ش ۳۷۲۱۱؛ الإصابة: ۴ / ۲۰۰؛ البدایة والنهایة: ۹ / ۱۵۰.

أَنَّهَا أَمَرَتْهُ أَنْ يَكْتُبَ لَهَا مَصْحَفًا، فَلَمَّا بَلَغَتْ: (حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى) قَالَ:
فَأَمَلْتُ عَلَيَّ: صَلَاةَ الْعَصْرِ;^{٣٥٤}

عایشه به او امر کرد تا مصحفی بنویسد. وی می گوید: هنگامی که به آیه (حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى) رسیدم، برای من املاء کرد: «وَصَلَاةَ الْعَصْرِ». عایشه گفت: این گونه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم.

مالك بن انس نیز این حدیث را روایت کرده است.

٢. مالك از عمرو بن نافع روایت کرده است که گفت:

كُنْتُ أَكْتُبُ مَصْحَفًا لِحَفْصَةَ، فَقَالَتْ: إِذَا بَلَغْتَ هَذِهِ الْآيَةَ فَادْنِي، فَأَمَلْتُ عَلَيَّ: (حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى) - صَلَاةَ الْعَصْرِ -;^{٣٥٥}

برای حفصه مصحفی را نوشتم. حفصه به من گفت: هر گاه به این آیه رسیدی، مرا خبر کن. پس به هنگام رسیدن به آیه، برای من املاء کرد: (حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى) - صَلَاةَ الْعَصْرِ - .

این حدیث را سیوطی از برخی پیشوایان و حافظان روایت کرده است.

این احادیث می رساند کلمه «و صلاة العصر» در مصحف عایشه و حفصه ثابت بوده است و اگر این دو به قرآن بودن آن باور نداشتند، به نگاشتن آن فرمان نمی دادند. به ویژه حفصه که به نویسنده فرمان داده بود تا هر گاه به آیه رسید خبر دهد تا بر او املاء نماید.

این اهتمام فراوان عایشه و حفصه نشان از آن دارد که این دو، علم قطعی داشتند که و صلاة العصر بخش حقیقی آیه بوده و از سوی خدا بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرود آمده است.

برخی از روات این حدیث، از پیشوایان اهل سنت به قرار زیر است:

١. عبد الرزاق بن همام صنعانی;

٢. أحمد بن حنبل صاحب مسند و یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی;

٣. مالك بن أنس صاحب الموطأ و یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی;

٤. بخاری، صاحب صحیح;

٣٥٤. فتح الباری: ٨ / ١٤٧.

٣٥٥. همان: ٨ / ١٤٨.

۵. مسلم بن حجاج، صاحب صحیح؛
۶. أبویعلی موصلی، صاحب مسند؛
۷. عبد بن حمید، صاحب مسند؛
۸. ابن جریر طبری، صاحب تاریخ و تفسیر و تهذیب الآثار؛
۹. ابن أبی داوود، صاحب سنن؛
۱۰. أبو بکر بیهقی، صاحب سنن کبری؛
۱۱. نسایی، صاحب یکی از صحاح؛
۱۲. ترمذی، صاحب یکی از صحاح؛
۱۳. ابن حجر عسقلانی شیخ الاسلام و حافظ علی الإطلاق؛
۱۴. جلال الدین سیوطی، صاحب مؤلفات فراوان.

۱۲. آیه «رضاعة الكبير عشرًا»

ابن ماجه از عایشه روایت کرده است که گفت:

لقد نزلت آية الرجم، ورضاعة الكبير عشرًا، ولقد كان في صحيفة تحت سريري، فلما مات رسول

الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وتشاغلنا بموته دخل داجن، فأكلها؛^{۳۵۶}

آیه رجم و رضاع کبیر بیش از ده بار نازل شد که در صحیفه ای زیر تخت من قرار داشت. آن

هنگام که رسول خدا رحلت کرد و ما به سوگ او مشغول بودیم، بزوی آن را خورد!

دیگران نیز این خبر را روایت کرده اند.^{۳۵۷}

بر اساس ظاهر روایت، این آیه به عنوان بخشی از قرآن بوده و تا هنگام رحلت پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله قرائت می شده است و این سخن می طلبد که این آیه در قرآن آمده و منسوخ

می بود، به هنگام گرداوریش حفظ می شده است.

۱۳. آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...)

۳۵۶. سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۲۵ - ۶۲۶ / ش ۱۹۴۴.
 ۳۵۷. از جمله ركب: مسند أبی یعلی: ۸ / ۶۴ / ش ۴۵۸۸؛ المعجم الأوسط: ۸ / ۱۲؛ سنن الدارقطني: ۴ / ۱۰۵ / ش ۴۳۳۰؛ معرفة السنن والآثار: ۶ / ۹۱ / ش ۴۷۲۹ و منابع دیگر.

سیوطی می گوید:

أخرج ابن مردويه عن ابن مسعود، قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) - إِنَّ عَلِيًّا مولى الْمُؤْمِنِينَ - (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ يَعصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)^{۳۵۸}

ابن مردويه از ابن مسعود روایت کرده است که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین می خواندیم: (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) - إِنَّ عَلِيًّا مولى الْمُؤْمِنِينَ - (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ يَعصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

در کتب شیعه نیز این روایت از طرق اهل سنت وارد شده است. شاید وجود این گونه اضافات در مصحف ابن مسعود، سبب شده تا اهل سنت مصحف او را رها کرده و مصرند بر این که این مصحف از او گرفته و از بین برده اند.

۱۴. آیه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ...)

ثعلبی با سند خود از ابو وائل روایت کرده که می گوید:

در مصحف ابن مسعود خواندم: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ) - و آل محمد - على العالمين.^{۳۵۹}

این را نیز شیعه در کتبشان از طرق اهل سنت روایت کرده است.

۱۵. دو آیه ای که از مصحف افتاده اند

جلال الدین سیوطی از ابو سفیان کلاعی روایت می کند که گفت:

أَنَّ مسلماً بن مخلد الأنصاري قال لهم ذات يوم: أخبروني بأيتين في القرآن لم يكتبتا في المصحف، فلم يخبروه - وعندهم أبو الكنود وسعد بن مالك - .

۳۵۸. الدر المنثور: ۲ / ۲۹۸.

۳۵۹. تفسير ثعلبي: مخطوط.

فقال مسلمة: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ، أَلَا أَبْشَرُوا أَنْتُمْ الْمَفْلُحُونَ. وَالَّذِينَ آوَوْهُمْ وَنَصَرُوهُمْ وَجَادَلُوا عَنْهُمْ الْقَوْمَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، أُولَئِكَ لَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۳۶۰}

روزی مسلمة بن مخلد انصاری به آنها گفت: مرا آگاه سازید از دو آیه ای از قرآن که در مصحف نوشته نشده است. اما کسی سخنی نگفت - و نزد ایشان ابو الکنود و سعد بن مالک حضور داشتند - .

مسلمه به من گفت: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ، أَلَا أَبْشَرُوا أَنْتُمْ الْمَفْلُحُونَ. وَالَّذِينَ آوَوْهُمْ وَنَصَرُوهُمْ وَجَادَلُوا عَنْهُمْ الْقَوْمَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، أُولَئِكَ لَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

از ظاهر این حدیث بر می آید که مسلمه باور داشته که دو آیه حقیقتاً در زمره آیات قرآن بوده، اما افتاده و در مصحف نوشته نشده است. حال اگر این دو آیه از قرآن کریم نبود، حاضران بر او می شوریدند و این نشان عذر ایشان از خبر ندادن از این دو آیه و یا جهلشان بوده است.

۱۶. شمار حروف قرآن

سیوطی از عبد الله بن عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت:

لا يقولنَّ أحدكم قد أخذت القرآن كله، وما يدريه ما كله؟! قد ذهب منه قرآن كثير، ولكن ليقول: قد أخذت منه ما ظهر؛^{۳۶۱}

کسی از شما نگوید که همه قرآن گرفته شده است و چه می دانند همه قرآن چیست؟ بخش زیادی از آن [از بین] رفته است. باید گفت: آن چه از قرآن ظاهر بود، گرفته شد.

همچنین سیوطی از طبرانی، از عمر بن خطاب روایت کرده که می گوید:

القرآن ألف ألف حرف؛^{۳۶۲}

قرآن هزار هزار حرف بود.

۳۶۰. الإتيان في علوم القرآن: ۲ / ۶۸ / ش ۴۱۲۸.

۳۶۱. الإتيان في علوم القرآن: ۲ / ۶۶ / ش ۴۱۱۷. همچنین ر.ك: الدر المنثور: ۱ / ۱۰۶.

۳۶۲. همان: ۱ / ۱۹۰ / ش ۹۷۱؛ الدر المنثور: ۶ / ۴۴۲. همچنین ر.ك: المعجم الأوسط: ۶ / ۳۶۱؛ الجامع الصغير: ۲ / ۲۶۴ / ش

۶۱۸۴؛ كنز العمال: ۱ / ۵۱۷ / ش ۲۳۰۸؛ ميزان الاعتدال: ۳ / ۶۳۹ / ش ۷۹۱۸؛ لسان الميزان: ۵ / ۲۷۷ / ش ۹۴۹.

از این دو حدیث بر می آید که بیش از چند برابر قرآن کنونی از بین رفته است، به طوری که ابن عمر گوینده را نهی کند تا بگوید: «همه قرآن گرفته شده است»؛ سپس فرمان می دهد که اینگونه بگویند: «آن چه از قرآن ظاهر بود، گرفته شد»؛ یعنی آن چه باقی مانده بود.

اما عمر بن خطاب نیز شمار حروف قرآنی که بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده را یادآور می شود. آشکار است که این عدد بسیار بیشتر از شمار حروف قرآن کنونی است.

احادیث چگونگی گرد آوری قرآن

از جمله روایاتی که بر نقصان قرآن صحه گذارده و شبهاتی پیرامون تحریف قرآن بر می انگیزد، احادیثی است که در چگونگی گرد آوری قرآن وارد شده. این روایات در تعداد بسیار و به لحاظ سند معتبر می باشند که به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱. سیوطی از زید بن ثابت روایت کرده است که گفت:

قبض النبی - صلی الله علیه وآله وسلم - ولم یکن القرآن جمع فی شیء؛^{۳۶۳}

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کرد، در حالی که چیزی از قرآن گرد آوری نشده بود.

۲. بخاری با سند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که می گوید:

أرسل إلیّ أبوبکر مقتل أهل الیمامة، فإذا عمر بن الخطاب عنده، قال أبوبکر رضي الله عنه: إنَّ عمر أتاني فقال: إنَّ القتل قد استحرَّ يوم الیمامة بقراء القرآن، وإني أخشى أن يستحرَّ القتل بالقراء بالمواطن فيذهب كثير من القرآن، وإني أرى أن تأمر بجمع القرآن، قلت لعمر: كيف تفعل شيئاً لم يفعل رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - قال عمر: هذا والله خير، فلم يزل عمر يراجعني حتّى شرح الله صدري لذلك، ورأيت في ذلك الذي رأى عمر، قال زید، قال أبوبکر: إنَّك رجل شاب عاقل لانتهمك، وقد كنت تكتب الوحي لرسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فتتبع القرآن فاجمعه، فو الله لو كلّفوني نقل جبل من الجبال ما كان أثقل عليّ ممّا أمرني به من جمع القرآن، قلت: كيف تفعلون شيئاً لم يفعل رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - ؟ قال: هو والله خير، فلم يزل أبوبکر يراجعني حتّى شرح الله صدري للذي شرح له صدر أبي بكر وعمر، فتتبع القرآن أجمعه من العسب، واللخاف، وصدور الرجال، حتّى وجدت آخر سورة التوبة مع أبي خزيمه الأنصاري لم أجدها مع أحد غيره: (لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَتَّى

۳۶۳. الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۰ / ش ۷۴۵. همچنين ر.ك: فتح الباري: ۹ / ۹ / تفسير الطبري: ۱ / ۴۶ / ش ۵۳.

خاتمة براءة، فكانت الصحف عند أبي بكر حتى توفاه الله، ثم عند عمر حياته، ثم عند حفصة بنت عمر؛^{٣٦٤}

ابوبکر مقتل اهل یمامه را برای من فرستاد. آن هنگام که عمر نزد وی بود، ابوبکر گفت: عمر نزد من آمد و گفت: در جنگ یمامه شمار بسیاری از قراء کشته شدند و من می ترسم کشته شدن قراء در جنگ های گوناگون، سبب شود تا بسیاری از [آیات] قرآن از بین رود. من معتقدم که تو باید به گرد آوری قرآن فرمان دهی. به عمر گفتم: چگونه کاری را انجام دهم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را وا گذاشته؟ عمر گفت: به خدا سوگند این کار خوب است. پس همیشه برای این کار عمر به من مراجعه می کرد تا این که خداوند در این باره به من شرح صدر داد و نظر عمر را پذیرفتم! زید می گوید: ابوبکر گفت: تو مرد جوان و عاقلی هستی و ما به تو اعتماد داریم. تو پیش از این کاتب وحی بودی؛ پس بگرد

و قرآن را جمع آوری کن. به خدا سوگند که اگر مرا به جابجایی کوهی از کوهها وامی داشت، سنگین تر از فرمان به جمع قرآن نبود. گفتم: کاری کنید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نکرد؟ گفت: به خدا سوگند این کار خوب است. پس ابوبکر همیشه به من مراجعه می کرد تا آن که خدا به من شرح صدی داد که پیش از من به ابوبکر و عمر داده بود! آن گاه به دنبال قرآن گشتم و آن را از روی جریده های نخل و سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان گرد آوردم، تا آن که آخر سوره توبه را تنها نزد ابو خزیمه انصاری یافتم که (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) - تا پایان سوره برائت - . پس این مصحف ها نزد ابوبکر بود تا آن که در گذشت. سپس تا زمان حیات عمر نزد وی نگهداری می شد و پس از وی نیز نزد حفصه دختر عمر بود.

۳. بخاری با سند خود از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

إنَّ حذيفة بن اليمان قدم على عثمان، وكان يغازي أهل الشام في فتح أرمينية وأذربيجان مع أهل العراق، فأفزع حذيفة اختلافهم في القراءة، فقال حذيفة لعثمان: يا أمير المؤمنين أدرك هذه الأمة قبل أن يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود والنصارى، فأرسل عثمان إلى حفصة أن أرسلني إلينا

٣٦٤. صحيح البخاري: ٦ / ٩٨ - ٩٩ و ٨ / ١١٩. همچنین ر.ك: السنن الكبرى (بيهقي): ٢ / ٤١؛ السنن الكبرى (نسائي): ٥ / ٧ - ٨ / ش ٧٩٩٥؛ مسند أبي يعلى: ١ / ٩١ - ٩٢؛ صحيح ابن حبان: ١٠ / ٣٦٠ و منابع دیگر.

بالصّحف ننسخها في المصاحف، ثمّ نردّها إليك، فأرسلت بها حفصة إلى عثمان، فأمر زيد بن ثابت، وعبدالله بن الزبير، وسعيد بن العاص، وعبدالرحمن بن الحارث بن هشام، فنسخوها في المصاحف، وقال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة: إذا اختلفتم أنتم وزيد بن ثابت في شيء من القرآن، فاكتبوه بلسان قريش، فأبوا، فإبوا نزل بلسانهم، ففعلوا، حتّى إذا نسخوا الصّحف في المصاحف ردّ عثمان الصّحف إلى حفصة، فأرسل إلى كلّ أفق بمصحف ممّا نسخوا، وأمر بما سواه من القرآن في كلّ صحيفة أو مصحف أن يحرق؛^{٣٦٥}

حذيفة بن يمان پس از جنگ آذربایجان و فتح ارمنستان که با عراقی ها رفته بود، به مدینه آمد و بر عثمان وارد شد. حذیفه به دلیل اختلاف قرائت قرآن که در جنگ و کوفه دیده بود، صدای خود را بلند کرده و شکایت خود را به وی نمود. به عثمان گفت: ای امیرالمؤمنین! این امت را قبل از آن که مانند یهود و نصارا در کتابشان اختلاف نمایند دریاب. عثمان به سوی حفصه دختر عمر بن خطاب فرستاد و گفت که قرآن جمع آوری شده توسط ابوبکر و عمر را برای او بفرست. حفصه آن مصحف را برای عثمان فرستاد. عثمان به زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمان بن حارث بن هشام امر کرد که از روی آن بنویسند. اینان نوشتند. عثمان گفت: اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به زبان قریش بنویسید، زیرا قرآن به زبان آنان نازل شده است. پس چنان کردند و قرآن را در چند مصحف نوشتند و به عثمان تحویل دادند. عثمان مصحف حفصه را پس فرستاد و مصاحف جدید را به شهرهای بزرگ اسلامی فرستاد و امر کرد که جز این مصحف ها، باقی مصاحف را بسوزانند.

٤. ابن ابی داوود روایت کرده است:

إنّ أبا بكر قال لعمر وزيد: أقعدا علي باب المسجد، فمن جاءكما بشاهدين على شيء من كتاب الله فاكتباه؛^{٣٦٦}

ابوبکر به عمر و زید گفت: بر در مسجد بنشینید و هر کسی با دو شاهد چیزی از قرآن را آورد، بنویسید.

٥. باز همو روایت کرده است:

٣٦٥. صحيح البخاري: ٦ / ٩٩. همچنين ر.ك: سنن الترمذي: ٤ / ٣٤٧ - ٣٤٨ / ش ٥١٠٢؛ مسند أبي يعلى: ١ / ٩٢ - ٩٣ / ش ٩٢؛ الرياض النضرة: ٣ / ٣٢ - ٣٣؛ كنز العمال: ٢ / ٥٨١ / ش ٤٧٧٥ و منابع ديگر.
٣٦٦. الإتيان في علوم القرآن: ١ / ١٦٣ / ش ٧٠٦؛ الدر المنثور: ٣ / ٢٩٦؛ فتح الباري: ٩ / ١٢؛ كنز العمال: ٢ / ٥٧٣ / ش ٤٧٥٤.

إنَّ عمر سأل عن آية من كتاب الله، فقيل كانت مع فلان قتل يوم اليمامة، فقال: إنا لله وأمر بجمع القرآن، فكان أول من جمعه في المصحف؛^{٣٦٧}

عمر درباره آیه ای از آیات قرآن پرسش کرد. گفته شد: این آیه نزد فلانی بود که در جنگ یمامه کشته شد. پس گفت إنا لله و به جمع آوری قرآن فرمان داد. و او نخستین کسی بود که قرآن را گرد آورد.

٦. باز ابن أبي داوود با اسناد خود از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود:

أعظم الناس في المصاحف أجراً أبو بكر ... هو أول من جمع كتاب الله؛^{٣٦٨}

کسی که بیشترین پاداش را در گرد آوری قرآن دارد ابوبکر است. همانا او نخستین کسی بود که قرآن را جمع کرد.

شبهات برخاسته از این احادیث

تاکنون بخشی از روایات چگونگی گرد آوری قرآن را یادآور شدیم. هر که درصدد این است که بیش از این بجوید، به ابواب گرد آوری قرآن و دیگر ابواب مناسب در صحاح و دیگر کتب اهل سنت همچون کنز العمال و الإتيقان مراجعه کند. بر پایه این احادیث، شبهاتی پیرامون قرآن پدیدار می گردد که به برخی از این شبهات می پردازیم:

شبهه یکم: گرد آوری قرآن پس از رحلت پیامبر

از این روایات بر می آید که قرآن تا پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم گرد آوری نشده بود. در یکی از این روایات زید بن ثابت در پاسخ به درخواست ابوبکر می گوید:

كيف تفعل شيئاً لم يفعله رسول الله؛

چگونه کاری را می کنید که پیامبر نکرد.

و در دیگری می گوید:

قبض رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - ولم يكن القرآن جمع في شيء؛

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کرد، در حالی که چیزی از قرآن گرد آوری نشده بود.

٣٦٧. الإتيقان في علوم القرآن: ١ / ١٦٢ / ش ٧٥٣؛ فتح الباري: ٩ / ١٠.

٣٦٨. الإتيقان في علوم القرآن: ١ / ١٦١ / ش ٧٥٠؛ فتح الباري: ٩ / ١٠؛ كنز العمال: ٢ / ٥٧٢ / ش ٤٧٥٣.

روایت عایشه هم گذشت که درباره برخی آیات می گفت: «آنها در صحیفه ای زیر تخت من قرار داشت. آن هنگام که رسول خدا رحلت کرد و ما به سوگ او مشغول بودیم، بزی آن را خورد!» حال بر پایه این احادیث، اگر در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرآن به مانند امروز گرد آوری نشده بود و صحابه کسانی بودند که این کار را گردن گرفته و به جمع آوری قرآن پرداختند؛ پس بسیار محتمل خواهد بود که در این میان بخشی از قرآن از بین رفته باشد، بلکه برخی از روایات، آشکارا این از بین رفتن را تأیید می کند. در این هنگام تردید ایجاد می شود که آیا این قرآن کنونی، همه آن چه خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه وآله فرو فرستاده را در بر گرفته است یا خیر؟

شبهه دوم: گرد آوری قرآن پس از کشته شدن حافظان قرآن

از دسته ای از روایات اهل سنت می توان چنین استفاده کرد که این جمع آوری پس از کشته شدن شمار فراوانی از حافظان در جنگ یمامه بوده است.^{۳۶۹} برخی اصحاب ترسیدند که مبادا با کشته شدن آنان، برخی از بخشهای قرآن نیز از بین برود؛ از این رو به گرد آوری و تدوین آن پرداختند، چنانکه در یکی از این اخبار، به جریان از میان رفتن آیه ای با کشته شدن یکی از حافظان اشاره شد. این جریان به طور طبیعی، قرآن کنونی را با تردید و دودلی روبرو می کند.

شبهه سوم: گرد آوری قرآن از روی جریده های نخل و مانند آن و سینه مردان

در برخی روایات آشکار است که اصحاب، قرآن را از روی جریده های نخل، پوستها و سنگهای صاف و ظریف و از سینه مردانی که پس از جنگ یمامه باقی مانده بودند گرد آوری کرده اند؛ البته با این شرط که دو شاهد بر قرآن بودن آنها گواهی دهد. در حدیثی از زید آمده بود که گفت:

فتتبع القرآن أجمعه من العسب، واللخاف، و صدور الرجال؛

پس به دنبال قرآن گشتم و آن را از روی جریده نخل، سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان گرد آوردم.

و در دیگری آمده بود:

وكان لا يقبل من أحد شيئاً حتى يشهد شاهدان؛

۳۶۹. برای اطلاع بیشتر از این واقعه تاریخی ر.ك: تاريخ الطبري: ۲ / ۴۲۹ - ۵۴۱، جنگ یمامه.

از کسی نپذیر جز آن که دو شاهد گواهی دهد.

از سویی می دانیم که تمامی مسلمین در دور نبودن اصحاب از خطا و لغزش با هم همراهند و روال طبیعی کار همچنین می طلبد که اصحاب در هر حال نمی توانستند به همه آن چه در پی اش بوده اند دست یابند؛ بلکه دست کم احتمال این که بر برخی از آن چه از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده اند نتوانند گواه و شاهد بیاورند وجود دارد؛ بلکه می توان گفت این امر روی داده است، مانند عمر و آیه رجم که گفته اند:

أَنْ عَمِرَ أُمَّ بَآئَةِ الرَّجْمِ، فَلَمْ يَكْتَبْهَا؛ لِأَنَّه كَانَ وَحْدَهُ؛

همانا عمر آیه رجم را آورد، اما در قرآن ننوشت؛ چرا که وی در این کار تنها بود و شاهدی نداشت.

لیکن آن چه شگفت می نماید، رفتار زید است که به دلیل تنها بودن عمر در ادعای خود، از او نمی پذیرد. اما ادعای ابو خزیمه انصاری را بی هیچ گواهی می پذیرد! آیا از دیدگاه وی، ابو خزیمه جایگاهی بالاتر از عمر داشته است؟ در حالی که در نگاه او، عمر از خلفاء راشدین و یکی از ده نفری است که به او مژده بهشت داده اند!

شبهه چهارم: سوزاندن قرآنها به فرمان عثمان

در باره این که عثمان قرآنها را از میان برده اخبار متواتری رسیده است؛ بلکه می توان آن را از ضروریات تاریخ اسلام برشمرد.^{۳۷۰} بی گمان این رویداد - با چشم پوشی از برخی جزئیات - موجب تردید در قرآن کنونی خواهد شد؛ زیرا ناسازگاری میان آن مصحفها و قرآن عثمان قطعی بوده است. از سویی، به چه دلیل باید قرآن وی بر دیگر قرآنها برتری داشته باشد؟ از کجا می توان اطمینان پیدا نمود که همه سوره ها و آیاتش متواتر بوده است؟ به ویژه پس از آگاهی از آن که صاحبان مصاحف، در علم قرآن از زید بن ثابت فرهیخته تر و دانشمندتر بودند، به ویژه عبد الله بن مسعود که بخاری از او چنین روایت کرده است:

۳۷۰. برای اطلاع بیشتر از این جریان ر.ك: فتح الباری: ۹ / ۱۸؛ عمدة القاری: ۲۰ / ۱۸ و منابع دیگر.

والله لقد أخذت من في رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - بضعا وسبعين سورة، والله لقد علم أصحاب النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - أي أعلمهم بكتاب الله؛^{٣٧١}
به خدا سوگند از زبان مبارك رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هفتاد و چند سوره را برگرفتم و به خدا سوگند، اصحاب پیامبر می دانند که من آگاه ترین ایشان به کتاب خدایم.

ابو نعیم اصفهانی در ضمن شرح حال ابن مسعود، از وی روایت کرده که می گوید:
أخذت من في رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - سبعين سورة، وإن زید بن ثابت لصبي من الصبيان، وأنا أدع ما أخذت من في رسول الله؟!^{٣٧٢}
من از زبان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هفتاد سوره بر گرفتم، در حالی که زید بن ثابت کودکی در میان کودکان بود. و همچو منی آن چه از زبان رسول خدا گرفتم را رها سازم؟!

سخنان صحابه و تابعان در حذف، دگرگونی، و خطا در قرآن از لابلای اخبار و آثار اهل سنت آشکار می گردد که صحابه و تابعان، در باره گرد آوری قرآن از سوی عثمان بسیار سخن گفته اند. برخی از ایشان به خرده گیری از زید بن ثابت که به فرمان عثمان به گردآوری قرآن روی آورد، پرداخته اند و برخی به چگونگی گرد آوری قرآن انتقاد داشته اند و برخی مصحف دیگر نیز صحابه را به جهت فرهیختگی و دانش صاحبانش، بر قرآن عثمان برتری داده اند. آن قدر سخن و گفتگو پیرامون مصحف عثمان فراوان است که بر پایه آن چه اهل سنت روایت کرده اند، امیرالمؤمنین علیه السلام به دفاع از عثمان و قرآنش برخاسته اند. حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید:

وقد جاء عن عثمان أنه إنما فعل ذلك بعد أن استشار الصحابة، فأخرج ابن أبي داود بإسناد صحيح من طريق سويد بن غفلة، قال: قال علي: لا تقولوا في عثمان إلا خيراً، فو الله ما فعل الذي فعل في المصاحف إلا عن ملامنا، قال: ما تقولون في هذه القراءة لقد بلغني أن بعضهم يقول: إن

٣٧١. صحيح البخاري: ٦ / ١٠٢. همچنين ر.ك: الأنتكار النووي: ٢٨٠.
٣٧٢. حلية الأولياء: ١ / ١٢٥. همچنين ر.ك: مسند أبي داود: ٥٤: البداية والنهاية: ١٤٩ - ١٥٠.

قراءتی خیر من قراءتک، وهذا یکاد أن یکون کفراً، قلنا: فما تری؟ قال: أری أن نجمع الناس علی مصحف واحد، فلا یکون فرقة ولا اختلاف، قلنا: فنعم ما رأیت؛^{۳۷۳}

از عثمان روایت شده است که وی گرد آوری قرآن را با مشورت و همراهی صحابه انجام داده است. ابن ابی داوود با سند صحیح از سوید بن غفله روایت می کند که علی علیه السلام گفت: در باره عثمان جز به نیکی سخن نگوئید! به خدا سوگند او این کار را انجام نداد جز با همراهی گروه بسیاری از ما. گفت: چه می گویند پیرامون این قرائت؟ به من رسیده است که برخی می گویند: قرائت من از قرائت تو بهتر است و این سخن به کفر بسیار نزدیک است. گفتم: چه می بینی؟ گفت: دیدم که مردم به گرد مصحف واحدی در آمده اند و من فرقه و ناسازگاری ای نمی بینم. گفتم: بله من هم نمی بینم.

همچنین دانشمندان و محدثان اهل سنت در نگاشته های خود، به دفاع از مصحف عثمان پرداخته اند به گونه ای که برخی از اهل سنت کتابی نوشته اند به نام الرد علی من خالف مصحف عثمان.^{۳۷۴} از ابن عمر روایت شده که گفت:

ما یدریه ما کله؟ قد ذهب منه قرآن کثیر؛^{۳۷۵}

چه می دانی همه قرآن چیست؟ بخشهای فراوانی از قرآن از بین رفت.

از ابن مسعود روایت شده است که وی، نمی پسندید که زید بن ثابت قرآن را گرد آورد.^{۳۷۶}

باز از وی روایت شده است که پس از آتش زدن مصحف ابن مسعود توسط عثمان، ابن مسعود همواره می گفت:

لو ملکتم کما ملکوا لصنعت بمصحفهم کذلک؛^{۳۷۷}

اگر من هم قدرت و توان آنها را داشتم، با مصحف آنها آن گونه می کردم که با مصحف من کردند.

از ابن عباس در باره سخن خداوند که فرموده (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا)، آمده است:

۳۷۳. فتح الباری: ۹ / ۱۶.

۳۷۴. این کتاب توسط ابن انباری نگاشته شده است.

۳۷۵. الدر المنثور: ۱ / ۱۰۶؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۶۶.

۳۷۶. ر.ک: سنن الترمذی: ۴ / ۳۴۸؛ فتح الباری: ۹ / ۱۷؛ مسند ابی یعلی: ۱ / ۶۴؛ تفسیر القرطبی: ۱ / ۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۳ /

۳۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۱ / ۴۸۷ و منابع دیگر.

۳۷۷. محاضرات الأدباء: ۲ / ۱۰.

إِذَا هِيَ خَطَا مِنْ الْكَاتِبِ، «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا»؛^{۳۷۸}

این از لغزش نویسنده بوده و درست آن است که «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا».

همچنین از ابن عباس درباره سخن خداوند که می فرماید: (أَفَلَمْ يَتَأَسَّرْ) نقل شده که گفته است:

أَطَنَّ الْكَاتِبَ كَتَبَهَا وَهُوَ نَاعَسٌ؛^{۳۷۹}

گمان می کنم نویسنده این آیه را با خواب آلودگی نوشته است.

باز از او درباره سخن خداوند (وَقَضَىٰ رَبُّكَ...) می گوید:

إِلْتَزَقَتِ الْوَاوُ بِالصَّادِ وَأَنْتُمْ تَقْرَوْنَهَا: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ...)؛^{۳۸۱}

واو به صاد چسبیده است و شما می خوانید: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ...) [و آیه و وصی رَبُّكَ ... است].

همچنین از او در باره قول خداوند که می فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً ...) نقل

شده که گفته است:

خَذُوا هَذِهِ الْوَاوُ وَاجْعَلُوهَا هَاهُنَا: (وَالَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ...);^{۳۸۲}

این واو را گرفته و در این جا قرار دهید: (وَالَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ...).

و از عایشه پس از ذکر آیه ای آمده است:

قَبْلَ أَنْ يَغَيِّرَ عَثْمَانُ الْمُصَاحِفَ؛^{۳۸۳}

پیش از آن که عثمان مصاحف را دگرگون سازد.

و او درباره سخن خداوند که می فرماید (إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ) و... (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... وَالصَّابِرُونَ ...)

می گوید:

يَا ابْنَ أُخِي، هَذَا عَمَلُ الْكُتَّابِ، أَخْطَأُوا فِي الْكِتَابِ؛^{۳۸۴}

ای پسر برادر! این کار نویسندگانی است که در کتاب لغزش داشته اند.

سیوطی گفته است که این اسناد بر اساس شرائط بخاری و مسلم صحیح شمرده می شود.

۳۷۸. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۵۴۱ / ش ۳۴۹۷. همچنين ربك: المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۹۶; شعب الإيمان: ۶ / ۴۳۷;

تفسیر الثوری: ۲۲۴ / ش ۷۲۳; تفسیر الطبری: ۱۸ / ۱۴۶; فتح القدير: ۴ / ۲۱.

۳۷۹. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۵۴۱ / ش ۳۴۹۸; الدر المنثور: ۴ / ۶۳; تفسیر السمرقندی: ۲ / ۲۲۸; تفسیر الثعلبی: ۵ / ۲۹۳; تفسیر

الرازی: ۱۹ / ۵۳ و منابع دیگر.

۳۸۰. سوره انبیاء، آیه ۴۸.

۳۸۱. الدر المنثور: ۴ / ۱۷۰; فتح القدير: ۳ / ۲۱۹.

۳۸۲. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۵۴۲ / ش ۳۵۰۲; الدر المنثور: ۴ / ۳۲۰.

۳۸۳. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۲ / ۶۷.

۳۸۴. همان: ۱ / ۵۳۶ / ش ۳۴۸۲; الدر المنثور: ۲ / ۲۴۶; تفسیر الطبری: ۶ / ۳۴.

باز از او درباره سخن خداوند (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا ...) آمده است:

كذلك أنزلت ولكن الهجاء حرّف؛^{۳۸۵}

چنین نازل شده، ولی هجاء آن تحریف یافته است.

همچنین از او و از ابان بن عثمان درباره سخن خداوند که می فرماید: (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) وارد شده

که می گویند:

هو غلط من الكاتب؛^{۳۸۶}

این لغزشی از سوی نویسنده است.

از مجاهد و ربیع درباره سخن خداوند (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ...) آمده است که گفته اند:

این از لغزش نویسنده است.

حافظ سیوطی می گوید:

أخرج عبد بن حميد والفریابی وابن جریر وابن المنذر، عن مجاهد في قوله: (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ) قال: هي خطأ من الكاتب وهي قراءة ابن مسعود: «وإذ أخذ الله ميثاق الذين أوتوا الكتاب». وأخرج ابن جرير عن الربيع أنه قرأ: «وإذ أخذ الله ميثاق الذين أوتوا الكتاب». قال: وكذلك كان يقرؤها أبي بن كعب؛

عبد بن حمید، فریابی، ابن جریر و ابن منذر، از مجاهد در باره سخن خداوند (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ) روایت کرده اند که وی گفته است: این از لغزش نویسندگان است و ابن مسعود چنین قرائت کرده: «وإذ أخذ الله ميثاق الذين أوتوا الكتاب». ابن جریر از ربیع روایت کرده که وی چنین قرائت کرده «وإذ أخذ الله ميثاق الذين أوتوا الكتاب». همچنین گفت: و ابی بن کعب اینچنین قرائت می کرد.

از سعید بن جبیر در باره سخن خداوند (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) آمده است که گفت:

يقول: هو لحن من الكاتب؛^{۳۸۷}

این خطایی از نویسنده است.

فخر رازی درباره سخن خداوند (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) گفته است:

۳۸۵. الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۵۳۶ / ش ۳۴۸۲؛ الدر المنثور: ۲ / ۲۴۶؛ تفسير الطبري: ۶ / ۳۴.

۳۸۶. تفسير الثعلبي: ۳ / ۴۱۴؛ تفسير البغوي: ۱ / ۴۹۸.

۳۸۷. الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۵۳۷ / ش ۳۴۸۵.

القراءة المشهورة (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ)، ومنهم من ترك هذه القراءة وذكروا وجوهاً آخر أحدها: قرأ أبو عمرو وعيسى بن عمر: إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ. قالوا: هي قراءة عثمان وعائشة وابن الزبير وسعيد بن جبیر والحسن... وروي عن عثمان أنه نظر في المصحف، فقال: أرى فيه لحناً ستقيمه العرب بألسنتها؛^{۳۸۸}

قرائت مشهور چنین است: (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ). اما برخی این قرائت را رها کرده و به گونه های دیگری خوانده اند. یکی از آنها قرائت ابو عمرو و عیسی بن عمر است که خوانده اند: (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ). گفته: این قرائت عثمان، عایشه، ابن زبیر، سعید بن جبیر و حسن بوده است ... و از عثمان روایت شده که او به قرآن نگاه کرد و گفت: در آن خطا می بینم، ولی عرب با زبان خود آن را اصلاح می کنند.

شگفت آن که عثمان درباره مصحفی که خود گردآورده خرده می گیرد!

در روایت بغوی به نقل از عثمان آمده است:

إِنَّ فِي الْمَصْحَفِ لِحْنًا وَسْتَقِيمَةَ الْعَرَبِ بِأَلْسِنَتِهَا، فَقِيلَ لَهُ: أَلَا تَغْيِرُهُ! فَقَالَ: دَعُوهُ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ حَرَامًا وَلَا يَحْرِمُ حَلَالًا؛^{۳۸۹}

همانا در این مصحف لغزش است و عرب به زودی با زبانهای خود آنها را اصلاح می کند. به او گفته شد: آیا تو تغییر نمی دهی! گفت: آن را رها کنید، زیرا آن لغزش نه حرامی را حلال می کند و نه حلالی را حرام.

در الاتقان از عثمان وارد شده که گفته است:

لو كان الكاتب من ثقيف والمملي من هذيل لم توجد فيه هذه الحروف؛^{۳۹۰}

اگر املا کننده قرآن از هذیل [یعنی شخصی غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم] و نویسنده آن از ثقیف بود [یعنی شاگردان ایشان و کاتب آن نیز غیر از صحابه می بودند]، برخی حروف [کلمات] این گونه کتابت نمی شد.

۳۸۸. تفسیر الرازی: ۲۲ / ۷۴.

۳۸۹. تفسیر البغوی: ۱ / ۴۹۸ - ۴۹۹.

۳۹۰. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۵۳۶ / ش ۳۴۸۳. همچنین ر.ك: تفسیر السمرقندی: ۲ / ۱۷۱.

فصل دوم

راویان احادیث

تحریف اهل سنت

احادیث تحریف اهل سنت را بیشتر اندیشمندان اهل سنت، چه محدثان و مفسران، و چه فقها و اصولیان، و چه متکلمان و دیگران روایت کرده اند؛ اما ما در این گفتار، تنها به یاد آوری راویانی بسنده کرده ایم که پیش از این روایاتشان - مستقیم و غیرمستقیم - آمد که به اختصار، شرح حالی از آنها ارائه می دهیم.^{۳۹۱}

۱. مالک بن انس (م ۱۷۹). وی یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی اهل سنت است. از او شافعی و گروهی که خطیب بغدادی آنها را در کتابی گرد آورده، روایت کرده اند. او نزد اهل سنت، استاد پیشوایان و پیشوای دار الهجرة است.

۲. عبد الرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱). وی یکی از بزرگان اهل سنت است که احمد و گروهی از او روایت کرده اند.

۳. محمد بن یوسف بن واقد فریابی (م ۲۱۲). وی نیز یکی از پیشوایان عامه بوده و احمد و بخاری از او روایت کرده اند.

۴. أبو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴)، یکی از بزرگان اهل سنت و مورد اعتماد أبو داوود، ابن معین، احمد و دیگران بوده است.

۵. أبو ولید هشام بن عبد الملک باهلی طیالسی (م ۲۲۷) نیز یکی از اعلام اهل سنت است که احمد، بخاری و أبو داوود از او روایت کرده اند. احمد می گوید: «او امروز شیخ الإسلام است و کسی از محدثان بر او پیشی نمی گیرد».

۳۹۱. شرح حال این افراد از کتاب *طبقات الحفاظ* (سیوطی) و *طبقات المفسرین* (داوودی) استفاده شده است.

۶. سعید بن منصور (م ۲۲۷)، یکی از حافظان و اعلام اهل سنت است و أحمد، مسلم و أبو داوود از او روایت کرده اند. أحمد گوید: «او از اهل فضل و صدق است». أبو حاتم نیز می گوید: «وی از مؤلفان و نویسندگان قوی است».
۷. أبو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبه (م ۲۳۵). وی استاد بخاری است و بخاری، مسلم و دیگران از او روایت کرده اند.
۸. أحمد بن حنبل (م ۲۴۸). وی یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی بوده و بخاری، مسلم، أبو داوود و دیگران از او روایت کرده اند.
۹. إسحاق بن إبراهيم ابن راهویه (م ۲۳۸). یکی از پیشوایان و عالمان اهل سنت که در او حدیث، فقه، حفظ، صدق، ورع و زهد جمع شده است. از او گروهی غیر از ابن ماجه روایت می کنند.
۱۰. أحمد بن منیع بغوی (م ۲۴۴). مسلم و گروهی از او روایت کرده اند.
۱۱. حافظ أبو عبد الله محمد بن ایوب ابن ضریس (م ۲۴۹). وی مورد اعتماد ابن ابی حاتم و خلیلی است.
۱۲. محمد بن إسماعیل بخاری (م ۲۶۱)، صاحب صحیح که مسلم و ترمذی از او روایت می کنند.
۱۳. مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱). وی صاحب صحیح است. از او روایت شده که گفته است: «این مسند صحیح را از سیصد هزار حدیث مسموع تصنیف کردم».
۱۴. محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹). صاحب الجامع الصحیح. وی از پیشوایانی است که اهل سنت به او در علم حدیث اقتدا می کنند.
۱۵. أبو عبد الله محمد بن یزید ابن ماجة قزوینی (م ۲۸۳). وی صاحب کتاب سنن است. خلیلی می گوید: «او مورد اعتماد و بزرگ است که همه او را پذیرفته و به سخن او استدلال می کنند».
۱۶. عبد الله بن أحمد بن حنبل (م ۲۹۰). وی حافظ پسر حافظ است. خطیب بغدادی درباره او می گوید: «وی ثقه ای دقیق و با فهم است».
۱۷. أبو بکر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری بزّار (م ۲۹۲)، حافظ و علامه ای شهیر.
۱۸. أحمد بن شعیب نسایی (م ۳۰۳). وی از منظر اهل سنت پیشوا، حافظ، شیخ الإسلام و یکی از پیشوایان مبرز و حافظان قوی و اعلام مشهور است. حاکم نیشابوری می گوید: «نسایی فقیه ترین مشایخ

مصر در زمان خودش بود». ذهبی نیز گوید: «او نسبت به مسلم بن حجاج دارای قدرت حفظ بیشتری است».

۱۹. أبو یعلیٰ أحمد بن علی موصلی (م ۳۰۷)، حافظ، ثقة، محدث جزیره است. حاکم نیشابوری می گوید: «می دیدم که أبو علی حافظ، از ایتقان و حفظ حدیث أبو یعلیٰ شگفت زده بود».

۲۰. أبو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰). خطیب بغدادی می گوید: «او یکی از پیشوایان اهل سنت است که به سخنش حکم می شود و مورد مراجعه دیگران است».

۲۱. أبو بکر محمد بن ابراهیم ابن منذر (م ۳۱۸). حافظ، علامه، ثقة ای بی همتا، پایانی است در شناخت اختلاف روایات و راهنمایی مجتهد است که از هیچ کس تقلید نمی کند.

۲۲. ابن اَبی حاتم، عبدالرحمان بن محمد بن ادریس رازی (م ۳۲۷). وی پیشوا، حافظ، ناقد و شیخ الإسلام است. خلیلی درباره او می گوید: «او دانش پدرش و ابوزرع را فراگرفت. وی دریایی از علوم و شناخت رجال بود. او ثقة، حافظ و زاهد بوده و از ابدال شمرده می شد».

۲۳. أبو بکر محمد بن قاسم مقرئ ابن انباری (م ۳۲۸). وی فردی صدوق، فاضل، دیندار و خیر از اهل سنت است و صد و بیست تفسیر را با سندهایش در حفظ داشت.

۲۴. أبو بکر محمد بن عبد الله بن اشته لوذری اصفهانی (م ۳۶۰). وی استاد بزرگ، پیشوایی شهیر و نحوی محقق و ثقة است. دانی درباره وی می گوید: «وی ضبط کننده ای مشهور و مورد اعتماد، عالم علم عربی، بینای معانی، و نیکو تصنیف است».

۲۵. سلیمان بن أحمد طبرانی (م ۳۶۰). پیشوا، علامه، حجت، باقی مانده حافظان، قوی ترین عالم در نقل اسانید مسند در دنیا و یکی از سواران این میدان است.

۲۶. أبو الشیخ، عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیّان (م ۳۶۹). او امام، حافظ و قوی ترین عالم در نقل اسانید مسند در زمان خود است. وی با فراوانی دانش و جوشش حفظش فردی درستکار، نیکو خصال، اهل طاعت و صدوق است. ابن مردویه می گوید: «وی ثقة و مورد اطمینان است». خطیب بغدادی نیز می گوید: «وی حافظ، تَبَّت و دقیق بود». ابونعیم اصفهانی نیز می گوید: «او یکی از اعلام است».

۲۷. أبو الحسن علی بن عمر دارقطنی (م ۳۸۵). وی پیشوا، شیخ الإسلام و حافظ زمانه است. حاکم از او نقل حدیث کرده و درباره وی گفته است: «یگانه دوران خود در فهم، حفظ و ورع است. او پیشوای

قاریان و محدثان بوده که پس از خودمانندی بر زمین نگذاشته است». قاضی أبو طیب می گوید: «دارقطنی در حدیث امیر المؤمنین است».

۲۸. أبو القاسم مفضل بن محمد راغب أصفهانی (م اوایل قرن پنجم). وی صاحب مصنّفات بسیاری بوده است. فخر رازی یاد آور می شود که او یکی از پیشوایان اهل سنت و هم رتبه غزالی است.

۲۹. حاکم نیشابوری، أبو عبد الله محمد بن عبد الله (م ۴۰۵). وی حافظ بزرگ، پیشوای محدثان در زمانه خود و در اوج شناخت حدیث بود. وی صالح، ثقه و مایل به تشیع بود.

۳۰. أبو بکر أحمد بن موسی ابن مردویه أصفهانی (م ۴۱۰). وی حافظی بزرگ، علامه ای بسیار فهیم، آگاه به رجال، کاردان و خوش نگارش بوده است.

۳۱. أبو بکر أحمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸). پیشوا، حافظ، علامه و شیخ خراسان بوده است. در إتقان، ضبط و حفظ بی مانند بوده است و کتابهایی نگاشته که کسی به آنها همت نگمارده بود و دانشش پر برکت گردیده است.

۳۲. أبو القاسم علی بن حسین ابن عساکر (م ۵۷۱). وی پیشوای بزرگ، حافظ شام، بلکه حافظ دنیا است! او ثقه، ثبت و حجت بوده که بزرگان از او حدیث شنیده اند. وی در زمره حافظان بزرگ، دقیق و قوی بوده است.

۳۳. مبارك محمد بن محمد ابن أثير (م ۶۰۶). از مشاهیر علماء و بزرگان، بلند همت و یگانه ای در میان فرهیختگان است.

۳۴. ضیاء مقدسی، أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد (م ۶۴۳). او پیشوایی عالم و حافظی حجت، محدث شام و شیخ السنه است که برای طلب احادیث مهاجرت کرده و کتابهایی نوشت و به تصحیح و تضعیف احادیث پرداخت و احادیث را جرح و تعدیل کرد. وی در جایگاهی است که دیگران به او مراجعه می کنند. او دین داری مورد اعتماد و زاهدی بسیار پرهیزگار بوده است.

۳۵. محمد بن أحمد أنصاری قرطبی (م ۶۷۱). وی نویسنده تفسیر مشهوری است که سواران در او به سیر علمی می پردازند. او از بندگان صالح خداوند و دانشمندان عارف و بسیار پرهیزگار و زاهد در دنیا بوده است. ذهبی می گوید: «پیشوایی دقیق و دانشمندی زبر دست بود. وی دارای نگاشته هایی پر سود بوده که به پیشوایی او و فراوانی آگاهی و بسیاری فرهیختگی اش گواهی می دهند».

۳۶. أبو الفداء إسماعيل بن عمر ابن كثير (م ۷۷۴)، پیشوایی محدث و حافظ بوده است. ذهبی او را چنین ستوده است: «پیشوایی فتوا دهنده و محدثی پرهیزگار، مورد اعتمادی دارای فنون گوناگون و محدثی دقیق بوده است».

۳۷. أحمد بن علی ابن حجر عسقلانی مصری (م ۸۵۲). وی شیخ الإسلام و پیشوای حافظان زمانه خود، و حافظ دیار مصر، بلکه حافظ همه دنیا است! او قاضی القضاة بوده که کتابهایی پر سود نگاشته است.

۳۸. جلال الدین عبدالرحمان بن أبي بكر سیوطی (م ۹۱۱). او حافظی شهیر و صاحب مؤلفات فراوان در علوم گوناگون است. شرح حال نویسانی همچون شوکانی در البدر الطالع، سخاوی در الضوء اللامع، ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب و دیگران از او به نیکی یاد کرده اند.

۳۹. نور الدین علی بن حسام متقی هندی (م ۹۷۵). وی فقیهی محدث و صاحب نگاشته هایی بوده که مشهورترین آنها کنز العمال است. افرادی همچون ابن عماد در شذرات الذهب و عیدروسی در النور السافر فی اعیان القرن العاشر از او به نیکی یاد کرده اند.

۴۰. شهاب الدین محمود بن عبد الله آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰). وی مفسری محدث و فقیهی لغوی و نحوی و صاحب روح المعانی و دیگر نوشته ها است.

اینها نمونه ای از کسانی بود که احادیث تحریف را روایت کرده اند.

کسانی که رواست به آنان دیدگاه تحریف را نسبت داد

آیا می توان به تمامی کسانی که روایات تحریف را روایت کرده اند نسبت تحریف داد؟

پیش از این و در لابلای مباحث و محتوای کتاب دانسته شد که روایت کردن و نقل حدیث، به معنای پذیرش و التزام به درون مایه و محتوای آن روایت نیست. بنابراین نمی توان به هر که این روایات را نقل کرده، این سخن باطل را نسبت داد.

آری، در میان اینان کسانی هستند که صحیح بودن آن چه روایت کرده را گردن گرفته اند و در کتابشان، بر پایه شروطی که در باره راوی و روایت پذیرفته اند، چیزی جز آن چه به صدورش از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله و صحابه ایشان یقین داشته اند روایت نمی کنند. پس اینان و هر که از باور ایشان پیروی کرده اند، مادامی که توجیه و تأویلی برای ظاهر احادیث تحریف نیاورند، می توان نتیجه گرفت که به ظاهر روایات ملتزم گردیده اند.

کسانی از ایشان که صحت تمام روایات خود را به عهده گرفته اند و بر همین باور روایت ها را نقل کرده اند به قرار زیراند:

۱. مالک بن انس

وی در کتاب موطأ، صحت تمامی روایات را گردن گرفته است؛ از این رو برخی از پیشوایان حدیثی اهل سنت، صحیح تر دانستن کتاب بخاری را به چالش کشیده اند؛ چرا که به گفته اینان، مالک و بخاری، هر دو در گردن گرفتن درستی کتابشان و تأکید بر برتر و درست گزینی یکسانند.^{۳۹۲}

شافعی می گوید:

ما أعلم في الأرض كتاباً في العلم أكثر صواباً من كتاب مالك؛^{۳۹۳}

من در زمین کتابی در دانش درست تر از کتاب مالک، سراغ ندارم.

حافظ مغلطای، مالک را نخستین نویسنده کتاب صحیح می داند. وی می نویسد:

أول من صنّف الصحيح مالك؛^{۳۹۴}

نخستین کسی که کتاب صحیح نگاشته، مالک است.

حافظ ابن حجر نیز می گوید:

كتاب مالك صحيح عنده وعند من يقلده، على ما اقتضاه نظره من الإحتجاج بالمرسل، والمنقطع،

وغيرهما؛^{۳۹۵}

کتاب مالک نزد او و پیروانش، بر پایه اقتضای دیدگاه وی در احتجاج به احادیث مرسل، منقطع

و غیر این دو صحیح است.

۲. احمد بن حنبل

احمد در وصف مسندش گفته است:

۳۹۲. ر.ک: مقدمة فتح الباري: ۲۱.

۳۹۳. مقدمة ابن الصلاح: ۲۰؛ مقدمة فتح الباري: ۸.

۳۹۴. تنوير الحوالك: ۷.

۳۹۵. همان.

إنّ هذا كتاب قد جمعته من أكثر من سبعمائة وخمسين ألف، فما اختلف فيه المسلمون من حديث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فارجعوا إليه، فإن كان فيه وإلا ليس بحجة؛^{٣٩٦}

همانا این کتاب را از میان بیش از پنجاه هزار و هفتصد حدیث گرد آوری کردم. پس هر گاه مسلمین در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف پیدا کردند، به آن رجوع کرده و هر چه را در آن یافتند پذیرفته و هر چه نیافتند، حجت نیست.

همچنین گفته شده که وی در کتابش، نقل کردن روایات صحیح را گردن گرفته است.^{٣٩٧}

سبکی می گوید:

ألف مسنده، وهو أصل من أصول هذه الأمة؛^{٣٩٨}

احمد مسندش را نگاشته است، مسندی که اصلی از اصول این امت قلمداد شده است.

حافظ مدینی می گوید:

هذا الكتاب أصل كبير، ومرجع وثيق لأصحاب الحديث، انتقي من حديث كثير، ومسموعات وافرة، فجعله إماماً ومعتمداً، وعند التنازع ملجأً ومستنداً؛^{٣٩٩}

این کتاب، اصلی بزرگ و مرجعی قابل اعتماد برای اصحاب حدیث است. از میان احادیث فراوان و شنیده های بسیار برگزیده شده؛ از این رو این کتاب پیشوا و تکیه گاه دیگران بوده و به هنگام تنازع، پناهگاه و محل استناد شمرده می شود.

افزون بر این سخنان، حافظ ابن حجر در باره جایگاه مسند احمد، کتابی به نام القول المسدّد فی الذب عن المسند نگاشته و در آن، سخن کسانی که احادیث ضعیف را به مسند احمد می بندند، به چالش کشیده است.

حافظ سیوطی، کتاب ابن حجر را با تتمه ای به نام الذیل الممهّد تکمیل کرده است.^{٤٠٠}

٣. محمد بن اسماعیل بخاری

٣٩٦. طبقات الشافعية الكبرى: ٢ / ٣١.

٣٩٧. ر.ك: همان: ٢ / ٣١.

٣٩٨. همان: ٢ / ٣١.

٣٩٩. خصائص مسند الإمام أحمد: ١٣؛ طبقات الشافعية: ٢ / ٣١.

٤٠٠. ر.ك: تدریب الراوي: ١ / ١٧٢.

وی در کتابش ملتزم شده است تنها روایاتی بیاورد که ناقلان آن تا رسیدن به صحابه ای مشهور ثقه باشند، بی آن که در میان ثقات آنها ناسازگاری باشد. اسناد آن روایات مقطوع نباشد و اگر برای يك صحابی دو راوی یا بیشتر بود، آن حدیث حسن و اگر تنها يك راوی با طریق صحیح داشت، کافی خواهد بود.^{۴۰۱}

از بخاری نقل شده که گفته است:

ما وضعت في كتاب الصحيح حديثاً إلا اغتسلت قبل ذلك، وصلّيت ركعتين!^{۴۰۲}
من در کتاب صحیح حدیثی را ننگاشتم، جز آن که پیش از آن غسل کرده و دو رکعت نماز گذاردم!

باز از او نقل شده است:

صنفت كتابي الجامع في المسجد الحرام، وما أدخلت فيه حديثاً حتى استخرت الله تعالى، وصلّيت ركعتين، وتيقنت صحته؛^{۴۰۳}

کتاب جامع خود را در مسجد الحرام ننگاشتم و در آن روایتی وارد نکردم، جز آن که از خدا طلب خیر کرده و دو رکعت نماز خوانده و به درستی آن یقین پیدا کردم.

همچنین از او نقل شده:

صنفتُ الجامع من ستمائة ألف حديث في ستّ عشرة سنة، وجعلته حجة فيما بيني وبين الله؛^{۴۰۴}
کتاب جامع خود را از میان ششصد هزار حدیث در شانزده سال ننگاشتم و آن را میان خود و خدای خود حجت قرا دادم.

همچنین می گوید:

رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وكأني واقف بين يديه، وبيدي مروحة أذب بها عنه، فسألت بعض المعبرين، فقال لي: أنت تذب عنه الكذب.

فهو الذي حملني على إخراج الجامع الصحيح!^{۴۰۵}

۴۰۱. ر.ك: مقدّمة فتح الباري: ۷؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۴۱.

۴۰۲. مقدّمة فتح الباري: ۵ و ۴۹۰؛ خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: ۳۲۷؛ تاريخ بغداد: ۲ / ۹؛ طبقات الحنابلة: ۱ / ۲۷۴ و منابع دیگر.

۴۰۳. مقدّمة فتح الباري: ۴۹۰؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۴۴.

۴۰۴. مقدّمة فتح الباري: ۴۹۰؛ تاريخ بغداد: ۲ / ۱۴؛ طبقات الحنابلة: ۱ / ۲۷۶؛ تاريخ مدينة دمشق: ۵۲ / ۷۲ و منابع دیگر.

۴۰۵. مقدّمة فتح الباري: ۵؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۴۴؛ شذرات الذهب: ۲ / ۱۳۴.

در خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که گویا در برابر ایشان ایستاده و با بادبزی که در دست داشتم، از ایشان محافظت می کردم. این را از معبران پرسیدم، گفتند: تو از او کذب را دور می سازی و این امر مرا واداشت تا جامع صحیح خود را بنگارم!

باز می گوید:

لم أخرج في هذا الكتاب إلا صحيحاً، وما تركت من الصحيح أكثر؛^{٤٠٦}

من در این کتاب جز صحیح نیاوردم و از احادیث صحیح و آن چه را که از احادیث صحیح ترک کردم بیشتر است.

حافظ ابن حجر می گوید:

تقرّر أنّه التزم فيه الصحة، وأنه لا يورد فيه إلا حديثاً صحيحاً، هذا أصل موضوعه، وهو مستفاد من تسميته إياه الجامع الصحيح المسند من حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسننه وأيامه، ومما نقلناه عنه من رواية الأئمة عنه صريحاً؛^{٤٠٧}

ثابت است که او به صحت احادیث ملتزم گردیده و متعهد شده جز صحیح نیاورد. این اصل موضوع کتاب است و این مطلب از نام این کتاب (الجامع الصحيح المسند من حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و سننه و أيامه) و آن چه از نقل پیشوایان حدیثی از این کتاب استفاده می شود، نقل کردیم.

ابن صلاح نیز نخستین نگارنده کتب صحیح را بخاری می داند و بر صحیح تر بودن کتاب بخاری از کتاب مسلم صحه گذارده است. وی یادآور می شود که همه علما این مطلب را پذیرفته اند و از سخنان پیشوایان حدیث بر این ادعا گواه می آورد.^{٤٠٨}

همچنین حافظ نووی در تقریب چنین کرده و حافظ سیوطی در شرح التقریب گفته است:

وعليه الجمهور، لأنه أشدّ اتصالاً، وأتقن رجالاً؛^{٤٠٩}

جمهور علما چنین باوری دارند، چرا که کتاب بخاری از نظر اتصال سندها بهتر و رجال آن متقن تر است.

٤٠٦. مقدّمه فتح الباري: ٥.

٤٠٧. همان.

٤٠٨. ر.ك: مقدّمه ابن الصلاح: ٢٠-١٩. همچنين ر.ك: مقدّمه فتح الباري: ٨.

٤٠٩. تدريب الراوي: ١ / ٩١ - ٩٢.

۴. مسلم بن حجاج نیشابوری

مسلم گفته است:

ليس كل شيء عندي صحيح وضعته ههنا، إنما وضعت ههنا ما أجمعوا عليه؛^{۴۱۰}
من در این کتاب هر آن چه تنها نزد من صحیح بود نیاوردم؛ بلکه هر آن چه روایت کرده ام
مورد اجماع همه بوده است.

همچنین گفته است:

لو أنّ أهل الحديث يكتبون مائتي سنة الحديث، فمدارهم على هذا المسند - يعني
صحيحه -!^{۴۱۱}

اگر اهل حدیث می خواستند برای دویست سال حدیث بنویسند، از محدوده آن چه در این
مسند آمده است - یعنی صحیحش - بیرون نمی رفتند!

وی همچنین می گوید:

عرضت کتابي هذا على أبي زرعة الرازي، فكل ما أشار أنّ له علّة، تركته، وكل ما قال أنّه صحيح
وليس له علّة، خرجته؛^{۴۱۲}

کتاب خود را بر ابوزرعہ رازی عرضه داشتم و هر حدیثی را که او در آن اشکال کرده رها کردم،
و هر چه درست دانسته است در این مسند روایت نمودم.

و باز گفته است:

صنفت هذا المسند الصحيح من ثلاثمائة ألف حديث مسموعة؛^{۴۱۳}

این مسند صحیح را از میان سیصد هزار حدیث شنیده شده گرد آوردم.

افزون بر آن، در باره مسند وی گفته اند: «همانا پس از قرآن کتابی درست تر از صحیح بخاری و مسلم

نیست». اما گویندگان این دیدگاه در این موضوع اختلاف کرده که کدام يك از این دو کتاب بهتر و

۴۱۰. صحیح مسلم: ۲ / ۱۵. همچنین ربك: مقمّة ابن الصلاح: ۲۲؛ تدریب الراوي: ۱ / ۹۸.

۴۱۱. صحیح مسلم: ۸ / ۲۵۴. همچنین ربك: سير أعلام النبلاء: ۱۲ / ۵۶۸ و ۵۷۹؛ تاريخ الإسلام: ۲۰ / ۱۸۶؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۵۵.

۴۱۲. شرح صحیح مسلم (نووي): ۱ / ۱۵ و ۲۶؛ مقمّة فتح الباري: ۳۴۵؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۴۲.

۴۱۳. صحیح مسلم: ۸ / ۲۵۲؛ شرح صحیح مسلم (نووي): ۱ / ۱۵؛ تاريخ بغداد: ۱۳ / ۱۰۲ / ش ۷۰۸۹؛ طبقات الحنابلة: ۱ / ۳۳۸؛ تاريخ مدينة دمشق: ۵۸ / ۹۲ و منابع دیگر.

درست تر است؟ جمهور اهل سنت صحیح بخاری را بر صحیح مسلم مقدم می دارند؛ اما در این میان، برخی همچون حافظ ابو علی نیشابوری گفته است:

ما تحت أديم السماء كتاب أصح من كتاب مسلم، وتبعه بعض شيوخ المغرب؛^{٤١٤}

در زیر آسمان پهناور، کتابی درست تر از کتاب مسلم نیست. از این دیدگاه، برخی از شیوخ مغرب پیروی کرده اند.

٥. أبو عيسى ترمذی

وی گفته است:

صنفت کتابی هذا، فعرضته على علماء الحجاز والعراق وخراسان، فرضوا به. ومن كان في بيته هذا، فكأتمها في بيته نبي يتكلم؛^{٤١٥}

این کتاب را نگاشته و به علمای حجاز، عراق و خراسان عرضه داشتم و آنان به این کتاب رضایت دادند و هر که در خانه او این کتاب یافت شود، گویا که پیامبری در خانه خود دارد! وی در پایان کتاب جامعش، در کتاب علل گفته است:

جميع ما في هذا الكتاب من الحديث، فهو معمول به، وقد أخذ به بعض أهل العلم ما خلا حديثين: حديث ابن عباس: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم جمع بين الظهر والعصر بالمدينة، والمغرب والعشاء من غير خوف ولا سفر ولا مطر. وحديث النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: إذا شرب الخمر فاجلدوه، فإن عاد في الرابعة فاقتلوه. وقد بيّنا علّة الحديثين جميعاً في الكتاب؛^{٤١٦}

هر آن چه در این کتاب آمده به آن عمل شده است و برخی از اهل دانش، به جز دو حدیث، ما بقی را پذیرفته اند. نخست روایت ابن عباس است که گوید: همانا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه، بی آن که در مقام خوف، یا سفر و یا بارندگی باشد، میان نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء جمع می کرد و روایت دیگر، روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که: «هر گاه کسی شراب نوشید، او را تازیانه زنید و

٤١٤. تدريب الراوي: ١ / ٩٣؛ مقدمة فتح الباري: ٨؛ مقدمة ابن الصلاح: ٢٠.

٤١٥. نيل الأوطار: ١ / ١٣؛ تنكرة الحقاظ: ٢ / ٦٣٤ / ش ٦٥٨؛ سير أعلام النبلاء: ١٣ / ٢٧٤؛ كشف الظنون: ١ / ٥٥٩.

٤١٦. سنن الترمذي: ٥ / ٣٩٢؛ علل الترمذي: ٣٩٢؛ نيل الأوطار: ٣ / ٢٦٧.

چنانچه تا چهار مرتبه این کار را انجام داد، او را بکشید». و ما در کتاب خود مشکل این دو حدیث را آشکار کردیم.

مبارکفوری نیز در این باره می نویسد:

قلت: قد تعقب الملاً معین فی کتابه دراسات اللیب علی کلام الترمذی هذا، وقد أثبت أن هذین الحدیثین کلیمهما معمول بهما، والحق مع الملاً معین عندی؛^{۴۱۷}

گفتم: ملا معین در کتابش دراسات اللیب، پس از سخن ترمذی در باره این دو حدیث چنین گفته است: به تحقیق اثبات شده که به این دو حدیث نیز عمل شده است. و من نیز سخن ملا معین را حق می دانم.

افزون بر این سخنان، در مقدمه تحفة الأحوذی فصلی با این عنوان آمده است:

فی بیان أنه لیس فی جامع الترمذی حدیث موضوع؛^{۴۱۸}

در بیان این که جامع ترمذی هیچ حدیث نادرستی را نیاورده است.

بی هیچ اختلافی، در میان اهل سنت جامع ترمذی یکی از صحیح های شش گانه است؛ جز آن که از جهت جایگاهی، این صحیح در میان دیگر صحیح ها میانشان اختلاف است. برخی آن را پس از صحیح بخاری و مسلم می دانند، و برخی دیگر پس از سنن ابو داوود و یا سنن نسایی قرار می دهند.^{۴۱۹}

۶. احمد بن شعیب نسایی

بی هیچ اختلافی در میان اهل سنت، کتاب نسایی در زمره یکی از صحاح شش گانه است.

گفته اند: نخست نسایی کتابی نگاشت به نام السنن الکبیر، سپس آن را کوتاه کرده و المجتبی نامید.

در سبب اختصارش گفته اند: یکی از زمامداران زمانه اش از او پرسید که آیا همه احادیث کتابت صحیح اند؟ پاسخ داد: نه. سپس آن زمامدار او را فرمان داد تا کتابی بنگارد که همه اش صحیح باشد؛ از این رو او نیز احادیثی را برگزید و المجتبی نام نهاد. او در این کتاب، بسیاری از احادیثی که سخنی در اسنادش بوده را رها کرده است.^{۴۲۰}

۴۱۷. مقمّة تحفة الأحوذی: ۳۶۷.

۴۱۸. همان: ۳۶۵ - ۳۶۷.

۴۱۹. ر.ک: همان: ۳۶۴.

۴۲۰. ر.ک: مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ۱ / ۱۷.

پس هنگامی که محدثان می گویند نسایی روایت کرده است، مرادشان همین کتاب مختصر است نه کتاب السنن الکبیر.^{۴۲۱}

حاکم، ابو علی حافظ و خطیب بغدادی گفته اند:

للسائئ شرط في الرجال أشدّ من شرط مسلم;^{۴۲۲}

شرایط رجال نسایی از شرایط مسلم شدیدتر است.

۷. ابن ماجه قزوینی

ابن ماجه می گوید:

عرضت هذه السنن على أبي زرعة، فنظر فيه وقال: أظنّ إن وقع هذا في أيدي الناس تعطلت

هذه الجوامع أو أكثرها;^{۴۲۳}

کتاب خود را بر ابوزرعه عرضه داشتم. در آن نگریست و گفت: گمان می کنم اگر این کتاب در

دسترس مردم قرار گیرد، جوامع حدیثی دیگر یا بیشترشان به کنار نهاده می شوند.

مبارکفوری می گوید:

وأما سنن ابن ماجة، فهو سادس الصحاح الستة;^{۴۲۴}

اما سنن ابن ماجه، ششمین صحاح شش گانه است.

و در کشف الظنون آمده است:

وهو سادس الكتب عند ائمة الحديث;^{۴۲۵}

نزد پیشوایان حدیث، کتاب ابن ماجه، ششمین صحاح شش گانه است.

حافظ ابن طاهر مقدسی و عبد الغنی مقدسی نیز چنین دیدگاهی دارند.

۸. حاکم نیشابوری

۴۲۱. ر.ک: مقمّمه تحفة الأحوزي: ۱۳۱.

۴۲۲. همان: کشف الظنون: ۲ / ۱۰۰۶ و منابع دیگر.

۴۲۳. سنن ابن ماجة: ۲ / ۵۲۳. همچنين ر.ک: تاريخ مدينة دمشق: ۵۶ / ۲۷۱ - ۲۷۲; تهذيب الكمال: ۱ / ۱۷۳; تذكرة الحفاظ: ۲ / ۶۳۶

/ ش ۶۵۹ و منابع دیگر.

۴۲۴. مقمّمه تحفة الأحوزي: ۱۳۴.

۴۲۵. کشف الظنون: ۲ / ۱۴۷۴.

وی کتاب المستدرک علی الصحیحین را نگاشته و در این کتاب، هر چه بر پایه شروط بخاری و مسلم و یا شروط یکی از آن دو، یا روایاتی که به نظر خودش صحیح بوده و از صحیحین جا مانده را گرد آوری کرده است.^{۴۲۶}

مستدرک کتابی است که حاکم نیشابوری درستی آن را گردن گرفته است؛ از این رو از آن به صحیح مستدرک یاد کرده است.^{۴۲۷}

حافظان پس از وی، از او به نیکی یاد کرده اند و برخی به او نسبت تشیع داده و گفته اند او در شروط صحت احادیث مستدرک خود، آسان‌گیری نموده است. البته چه بسا سبب اتهام او به تشیع و تساهل در نقل حدیث، روایاتی است که وی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است؛ بلکه خطیب بغدادی به این مطلب تصریح می‌کند.^{۴۲۸}

۹. ابو جعفر طبری

وی نیز در کتاب خود تهذیب الآثار که برخی روایات تحریف را نیز آورده است، به درستی تمامی کتابش گواهی داده است.

۱۰. ضیاء مقدسی

وی در کتاب المختاره، به درستی همه کتابش ملتزم شده است.

حافظ عراقی می‌گوید:

وممن صحح أيضاً من المعاصرين له: الحافظ ضياء الدين محمد بن عبدالواحد المقدسي، جمع

کتاباً سمّاه المختارة، التزم فيه الصحّة؛^{۴۲۹}

همچنین از کسانی که معاصر او بوده و صحاح نگاشته است، حافظ ضیاء الدین محمد بن عبد

الواحد مقدسی است. وی در کتاب خود به نام المختاره ملتزم به صحت شده است.

حافظ سیوطی می‌گوید:

۴۲۶. ر.ک: فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۱ / ۳۴؛ تدریب الراوي: ۱ / ۱۰۵.

۴۲۷. ر.ک: تدریب الراوي: ۱ / ۱۰۵؛ مقمّمة تحفة الأحوزي: ۱۵۵.

۴۲۸. ر.ک: تاریخ بغداد: ۳ / ۹۴. همچنین ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۱۷ / ۱۷۴ - ۱۷۶؛ طبقات الشافعية: ۴ / ۱۶۴ / ش ۳۲۹.

۴۲۹. التقييد والإيضاح، شرح مقمّمة ابن الصلاح: ۱ / ۲۴.

ومنهم: الحافظ ضياء الدين محمد بن عبدالواحد المقدسي، جمع كتاباً سمّاه المختارة، التزم فيه الصحّة، وذكر فيه أحاديث لم يسبق إلى تصحيحها؛^{٤٣٠}
و در زمره ایشان، حافظ ضياء الدين محمد بن عبدالواحد مقدسي است. وی کتابی به نام المختاره گرد آورده و به درستی آن ملتزم گردیده است و در آن احادیثی آورده که تا پیش از او کسی صحیح نمی دانسته است.

در کشف الظنون، پس از تصریح به سخنان پیشین، آمده است:
قال ابن کثیر: وهذا الكتاب لم يتمّ، وكان بعض الحفاظ من مشايخنا يرجّحه على مستدرک الحاکم؛^{٤٣١}
ابن کثیر می گوید: این کتاب تمام نیست و برخی از اساتید حافظ ما، این کتاب را بر مستدرک حاکم برتری داده اند.
افزون بر این سخنان، تمامی شرح حال نویسان از او به نیکی یاد کرده اند. چکیده آن چه حافظ ذهبی گفته، چنین است:

الإمام، العالم، الحافظ، الحجّة، محدّث الشام، شيخ السّنة... صاحب التصانيف النافعة... نَسَخَ وصنّف، وصحّح ولَيّن، وجرّح وعدّل، وكان المرجوع إليه في هذا الشأن، قال تلميذه عمر بن الحاجب: شيخنا أبو عبدالله شيخ وقته ونسيح وحده، علماً وحفظاً، وثقة وديناً، من العلماء الربّانيّين، وهو أكبر من أن يدلّ عليه مثلي... .
رأيت جماعة من المحدّثين ذكروه، فأطنبوا في حقّه، ومدحوه بالحفظ والزهد.
سألت الزكيّ البرزالي عنه، فقال: ثقة، جبل، حافظ، ديّن.
قال ابن النجّار: حافظ، متقن، حجّة، عالم بالرجال، ورع تقّي، ما رأيت مثله في نزاهته وعفّته، وحسن طريقتة.

وقال الشرف ابن النابلسي: ما رأيت مثل شيخنا الضياء؛^{٤٣٢}
پیشوایی دانشمند و حافظی حجت بر دیگران، محدث شام و شیخ السنة ... صاحب نوشته های سودمند ... نسخه برداری و تصنیف کرده و درست و نادرست احادیث را آشکار نموده و راویان

٤٣٠. تدريب الراوي: ١ / ١٤٤.

٤٣١. كشف الظنون: ٢ / ١٦٢٥.

٤٣٢. تذكرة الحفاظ: ٤ / ١٤٠٥ - ١٤٠٦ / ش ١١٢٩؛ تاريخ الإسلام: ٤٧ / ٢١١. همچنين ر.ك: شذرات الذهب: ٥ / ٢٢٤ - ٢٢٥.

را جرح و تعدیل کرده است. وی در جایگاهی بوده که دیگران به او رجوع می کردند. شاگرد وی عمر بن حاجب گوید: استاد ما بزرگ زمانه خود و یگانه دورانش بود. او شناخته شده، حافظ، مورد اعتماد و دین دار بوده و از علمای ربانی شمرده می شد. او بزرگتر از آن است که مانند منی به او رهنمون باشد... .

گروهی از محدثان را دیدم که او را یاد کرده و زبان به ستایش او در حفظ و زهد گشوده بودند.

از زکی برزالی درباره او پرسیدم: گفت: مقدسی مورد اعتماد، حافظ و دین دار بود. ابن نجار او را با وصف حافظ، حجت، آگاه به علم رجال، اهل ورع و تقوایی که مانند او ندیدم، می ستاید. و شرف ابن نابلسی در حق وی گفته است: مانند استادم ضیاء مقدسی کسی را ندیدم.

فصل سوم

تحریف و احادیث آن

از منظر اهل سنت

پیش از این، احادیث دلالت کننده بر تحریف گذشت و از لابلاي آنها دانسته شد که دیدگاه نقصان قرآن به گروه بزرگی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پیوند می خورد که در رأس آنها افرادی همچون: عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالرحمان بن عوف، ابي بن کعب، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، ابو موسی اشعری، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، زید بن أرقم، عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر قرار دارند.

این دیدگاه به برخی از تابعان پرآوازه نیز پیوند خورده است که سرشناس ترین آنان به قرار زیراند: سعید بن جبیر، عکرمه، ضحاک، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، محمد بن مسلم زهري، زر بن حبیش، مجاهد و حسن بصری.

و آشکار شد که این احادیث در مهمترین کتب و نوشته های ایشان روایت شده که در این میان مشهورترین آنها به قرار زیر است:

موطأً مالك، مسند أحمد، صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی، صحیح نسایی، صحیح ابن ماجه، مصنف ابن أبي شيبة، مستدرک حاکم، معجم های سه گانه طبرانی، مسند أبو يعلى موصلي، سنن بیهقی، جامع الأصول، فتح الباری، إرشاد الساری، مصاحف ابن أنباري، الدر المنثور، كنز العمال، تاریخ مدینة دمشق، تفسیر طبری، تفسیر رازی، تفسیر قرطبی، تفسیر بغوی، تفسیر خازن، کشاف، البحر المحیط، تفسیر ابن کثیر، مشکل الآثار، التسهیل لعلوم التنزیل، البرهان فی علوم القرآن، مناهل العرفان فی علوم القرآن، الإیتقان فی علوم القرآن و دیگر کتب اهل سنت در حدیث، فقه و تفسیر.

مبنای عالمان شیعه در برابر این روایات

عالمان شیعه در برابر این احادیث و آثار نقل شده از صحابه، همان برخوردی را کرده اند که با احادیث روایت شده در کتابهای خویش داشته اند و آنچنان که در باب یکم آشکار شد، عالمان شیعه پس از آن که دیدگاه عدم تحریف را بر پایه ادله ای از کتاب، سنت و اجماع پذیرفته اند، احادیثی که از نظر سند معتبر بوده است را با برخی وجوه تأویل برده و اخبار تأویل ناپذیر و نامعتبر را رها ساخته اند. این همان روشی است که در برابر احادیث تحریف اهل سنت نیز سزاوار است پیموده شود. با این شیوه، می توان دیدگاه عدم تحریف را با باور اهل سنت در درستی احادیث صحیحین و دیگر صحاح، سازگار ساخت.

تأویل این گونه روایات به سه گونه ممکن است: یا این روایات را تفسیر آیات دانست، یا بر اختلاف قرائت ها حمل کرد و یا نسخ تلاوت را محتمل دانست؛ لیکن باید دانست دو گونه نخست جز درباره روایات کم شماری قابل اجرا نیست. از سویی نسخ تلاوت نیز از نظر صغروی و کبروی با اشکال روبرو است و ما در این باره و در فصل چهارم به گستردگی سخن خواهیم گفت. بنابراین راهی نیست جز آن که برخی از روایات تحریف را نادرست بشماریم و در این صورت این سخن، جز با دو دیدگاه مشهور میان اهل سنت ناسازگار نیست:

یکی آن که همه صحابه عادل اند و دیگر آن که هر چه در صحیحین و دیگر صحاح آمده درست است؛ لیکن باید گفت که این دو دیدگاه مشهور از هیچ ریشه ای برخوردار نیست.

این چکیده ای از شیوه درست در برابر این احادیث است، و چنانچه در مباحث پیش رو خواهد آمد، محققان اهل سنت به آن ملتزم گردیده اند.

روش و رفتار اهل سنت در برابر این گونه احادیث

در میان اهل سنت، برخی از راویان این احادیث درستی آنها را گردن گرفته اند؛ همچون گردآوران صحاح شش گانه و مانند کتابهایی که نگارندگان آن به صحت روایات آن ملتزم شده اند که در سطور گذشته اشاره شد. برخی از اهل سنت نیز دیدگاهشان درباره این احادیث آشکار نیست، چنانکه نمی دانیم کسانی که به درستی این کتابها ملتزم گردیده اند، این روایات را بر نسخ حمل کرده اند و یا به پیروی از صحابه و تابعان، دیدگاه تحریف را پذیرا شده اند؟

و در آن سو، دو دسته از محدثان و علما قرار می گیرند.

دسته ای با استناد به احادیث ظاهر در تحریف و پیروی از برخی صحابه، آشکارا دیدگاه تحریف را بر می‌گزینند؛ و دسته ای دیگر، این احادیث را نادرست خوانده و با قاطعیت تمام به رد آنها پرداخته‌اند. پس می‌توان نتیجه گرفت که اهل سنت در برابر احادیث تحریف به سه گروه بخش پذیرند:

۱. احادیث تحریف را روایت کرده، اما دیدگاهشان آشکار نیست
اینان کسانی هستند که احادیث تحریف را روایت کرده و در نوشته‌های حدیثی و غیر آن آورده‌اند و برای بیننده آشکار نیست که آیا اینان این احادیث را درست می‌دانند یا خیر؟ و اگر درست می‌دانند، آیا به تأویل آنها ملتزم می‌شدند و یا دیدگاه تحریف را پذیرا شده‌اند؟
این دسته بسیارند، بلکه می‌توان گفت اینان بیشتر رجال حدیث، محدثان و عالمان روایت‌کننده این احادیث را تشکیل می‌دهند.

۲. دسته ای احادیث را روایت کرده و به دیدگاه تحریف‌گرویده‌اند
ایشان گروهی هستند که احادیث ظاهر و یا صریح در نقصان قرآن را آورده‌اند، بی‌آن که به آنها پاسخ داده و یا به تأویلشان بپردازند. این دسته نیز کم‌شمار نیستند. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

۲-۱. ابن جزئی کلبی
وی در تفسیرش می‌گوید:
(وَالصَّابِئُونَ) قراءة السبعة بالواو، وهي مشكلة، حتى قالت عائشة: هي من لحن كتاب المصحف؛^{۴۳۳}
(وَالصَّابِئُونَ) در قرائات هفتگانه با واو آمده و این با اشکال روبرو است، به طوری که عایشه گفته است: این از لغزش نویسندگان روی داده است.
و همچنین می‌گوید:

(المُقيمين) منصوب على المدح بإضمار فعل، و هو جائز كثيراً في الكلام، و قالت عائشة: هو من لحن كتاب المصحف، وفي مصحف ابن مسعود: «والمقيمون» على الأصل؛^{٤٣٤}

(المُقيمين) با در تقدیر گرفتن فعل، منصوب گردیده و این در سخن بسیار روی می دهد و عایشه گفته است: این از لغزش نویسندگان مصحف ناشی شده و در مصحف ابن مسعود چنین آمده: «والمقيمون» بنابر اصل.

وی می نویسد:

(إن هذان لساحران) قرأ [أبو عمرو]: «إن هذين» بالياء، ولا إشكال في ذلك... و قالت عائشة: هذا ممّا لحن فيه كتاب المصحف؛^{٤٣٥}

(إن هذان لساحران) [أبو عمرو] چنین قرائت کرده است: «إن هذين»، با یاء، و این إشکال به همراه ندارد... و عایشه گفته است: این از مواردی است که نویسندگان مصحف لغزش کرده اند.

٢-٢. خطیب شربینی

خطیب شربینی در تفسیرش می گوید:

وحكي عن عائشة - رضی الله تعالی عنها - وأبان بن عثمان: أنّ ذلك غلط من الكاتب، ينبغي أن يكتب «والمقيمون الصلاة». وكذلك قوله في سورة المائدة: (إنّ الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والنصارى) وقوله تعالى: (إن هذان لساحران) قالوا: ذلك خطأ من الكاتب، وقال عثمان: إنّ في المصحف لحناً وستقيمه العرب بألسنتها، فقليل له: ألا تغیره؟! فقال: دعوه فإنّه لا يحلّ حراماً ولا يحرم حلالاً. وعامة الصحابة وأهل العلم على أنّه صحيح؛^{٤٣٦}

از عایشه و ابان بن عثمان چنین آمده است: این از لغزش نویسنده ناشی شده و سزاوار است چنین نوشته شود: «والمقيمون الصلاة». همچنین درباره سخن خداوند در سوره مائده که می فرماید: (إنّ الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والنصارى) و (إن هذان لساحران) گفته اند: این نیز از خطای نویسنده روی داده است. عثمان نیز گفت: در مصحف لغزشهایی روی داده

٤٣٤. همان: ١ / ٢١٧.

٤٣٥. همان: ٢ / ١٠.

٤٣٦. السراج المنير: ١ / ٢٧٦.

است که عرب با زبان های خود آنها را اصلاح خواهند کرد. به او گفته شد: آیا تو آن لغزشها را تغییر نمی دهی؟ گفت: این لغزش ها نه حرامی را حلال کرده و نه حلالی را حرام می سازند و عموم صحابه و اهل دانش، آن را صحیح می دانند.

اگر میان رفتار این دسته از عالمان اهل سنت با موضع دسته سوم، در روشهای کنار نهادن این احادیث نزدیکی روی ندهد، می توان دیدگاه تحریف را به این دو عالم بلند مرتبه اهل سنت و مانند این دو نسبت داد.

تصریح به روی دادن تحریف

باید گفت در میان علمای اهل سنت کسانی هستند که به دیدگاه تحریف گرویده و با بلندترین صدا آن را فریاد زده اند. حال این کار، یا با تکیه بر روایات چگونگی گرد آوری قرآن بوده، و یا از باور ایشان به صحیح بودن هر آن چه در صحیح بخاری و مسلم آمده ریشه گرفته و یا به خاطر انکار نسخ تلاوت از سوی ایشان سرچشمه می گیرد. به هر روی، گروهی از علمای اهل سنت به دیدگاه نقصان حقیقی قرآن روی آورده اند. رافعی در این باره چنین می گوید:

فذهب جماعة من أهل الكلام - ممن لا صناعة لهم إلا الظن والتأويل، واستخراج الأساليب الجدلية من كل حكم وكل قول - إلى جواز أن يكون قد سقط عنهم من القرآن شيء، حملاً على ما وصفوا من كيفية جمعه؛^{۴۳۷}

گروهی از اهل کلام - از کسانی که جز گمان، تأویل و بیرون آوردن روشهای جدلی از هر حکم و سخنی کاری ندارند - براساس آن چه در چگونگی گرد آوری قرآن وصف کرده اند، به جایز دانستن افتادگی برخی از بخشهای قرآن روی آورده اند.

قرطبی می گوید:

قال أبو عبيد: وقد حدثت عن يزيد بن زريع، عن عمران بن جرير، عن أبي مجلز، قال: طعن قوم على عثمان رحمه الله - بحمقهم - جمع القرآن، ثم قرأوا بما نسخ؛^{۴۳۸}

۴۳۷. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية: ۱ / ۳۲.

۴۳۸. تفسير القرطبي: ۱ / ۸۴.

ابو عبید گفت: از یزید بن زریع، از عمران بن جریر، از ابو مجلز روایت شده که گفت: گروهی - به نادانی خود - عثمان را درباره گرد آوری قرآن سرزنش کردند و سپس آن چه را نسخ شده بود قرائت کردند.

و در ادامه می گوید:

قال أبو عبید: لم یزل صنیع عثمان - رضی الله عنه - فی جمعه القرآن یعتدّ له بأنّه من مناقبه العظام، وقد طعن علیه فی بعض أهل الزیغ، فانكشف عواره، و وضحت فضائحه؛^{۴۳۹}

ابو عبید گفت: کاری که عثمان در گرد آوری قرآن انجام داد، برای همیشه یکی از خوبی های بزرگ او شمرده می شود و برخی از مردمان پلید او را سرزنش کرده اند؛ ولی با این کار، زشتی خود را نمایان کرده و اسباب شرمساری خود را فراهم نمودند.

و یا می گوید:

قال الإمام أبو بکر محمد بن القاسم بن بشار بن محمد الأنباري: ولم یزل أهل الفضل والعقل یعرفون من شرف القرآن، وعلوّ منزلته ما یوجبہ الحقّ والإنصاف والدیانة، وینفون عنه قول المبطّین، و تمویه الملحدین، و تحریف الزائغین، حتّی نبخ فی زماننا هذا زائغ، زاغ عن الملة، و همج علی الأئمة بما یحاول به إبطال الشریعة التي لا یزال الله یؤیّدها، و یثبت أسها، و ینمی فروعها، و یحرسها من معایب أولی الجنف والجور، و مکائد أهل العداوة و الکفر.

فزعّم أنّ المصحف الذي جمعه عثمان رضی الله عنه - باتّفاق أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم علی تصوّیه فیما فعل - لا یشتمل علی جمیع القرآن، إذ کان قد سقط منه خمس مائة حرف، قد قرأت ببعضها، و سأقرأ ببقیّتها، فمنها: والعصر - ونوائب الدهر - ، فقد سقط من القرآن علی جماعة المسلمین «ونوائب الدهر» ومنها: «حتی إذا أخذت الأرض زخرفها وازّینت وظنّ أهلها أنّهم قادرون علیها أتاها أمرنا لیلاً أو نهاراً فجعلناها حصیداً كأن لم تغنّ بالأمس - وما کان الله لیهلکها إلاّ بذنوب أهلها - ،» فادّعی هذا الإنسان أنّه سقط علی أهل الإسلام من القرآن «وما کان الله لیهلکها إلاّ بذنوب أهلها» و ذکر ممّا یدعی حروفاً كثيرة؛^{۴۴۰}

۴۳۹. همان.

۴۴۰. همان: ۸۱ / ۱.

امام ابوبکر محمد بن قاسم بن بشار بن محمد انباری می گوید: همواره اهل فرهیختگی و خرد، از شرافت قرآن و بلندی جایگاهش، آن چه را که لازمه حق و انصاف و دیانت است می شناسند و سخن مبطلان، تلبیس ملحدان و تحریف منحرفان را از آن دور می دارند تا آن که در زمان ما منحرفی زاویه یافته از ملت پدیدار گشت که با آن چه مایه ابطال شریعت بود به امت هجوم آوردند؛ شریعتی که خداوند همواره آن را تأیید کرده و پایه های آن را استوار ساخته و شاخه های آن را رویانده و از معایب صاحبان انحراف و ستم و فریب اهل دشمنی و کفر پاسداری کرده است.

پس گمان کرده مصحف عثمان - که همراهی همه اصحاب رسول خدا را به همراه دارد - تمامی قرآن را در بر نگرفته است، به این دلیل که از آن، پانصد حرف افتاده که برخی را خواندم و باقیش را نیز به زودی خواهم خواند. از این افتاده ها «والعصر» و «نوائب الدهر» در نزد گروهی از مسلمین افتاده است. و از آنها: «حتى إذا أخذت الأرض زخرفها وازيَّنت ووطن أهلها أتهم قادرون عليها أتاها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس - وما كان الله ليهلكها إلا بذنوب أهلها -» این شخص ادعا کرده که از قرآن مسلمین این فراز افتاده است: «وما كان الله ليهلكها إلا بذنوب أهلها» و از این دست، موارد فراوانی یاد کرده است.

از میان مذاهب اهل سنت، این دیدگاه به حشویه - اصحاب ابو الحسن بصری - نسبت داده شده است. اینان پذیرفته اند که در قرآن تحریف به دو گونه دگرگونی و افتادگی روی داده است.^{۴۱} در سخن نحاس نیز آمده:

إنَّ العلماء تنازعوا حديث عائشة في الرضاع، فردّه جماعة وصحّحه آخرون، قال: وأما قول من قال: إنَّ هذا كان يقرأ بعد وفاة رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فعظيم؛ دانشمندان در باره حدیث رضاع عایشه به اختلاف برخاسته اند؛ برخی آن را نپذیرفته و برخی درست دانسته اند. اما سخن کسی که می گوید: همانا این قرائت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم متداول شد، سخن بسیار جسورانه و بزرگی است. به زودی فراز کامل سخن وی خواهد آمد.

روشن است از سویی گفته شود پس از وفات پیامبر اکرم، قرآن این گونه قرائت می شد و از سویی دیگر، همه متفق اند که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، نسخی روی نخواهد داد. پیامد این سخن آن است که آن بخش افتاده و قرآن تحریف یافته است. به همین روی نحاس این سخن را بزرگ می شمارد. اما توجیه بییهی برای حدیث رضاع را می توان اعترافی از سوی او دانست به این که این بخش، حتی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از قرآن شمرده می شده و مسلمانان آن را در اصل قرآن تلاوت می کرده اند.

وی گمان برده که این آیه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم منسوخ گردیده است و کسانی که پس از ایشان تلاوتش می کردند، به این نسخ آگاهی نداشتند؛ اما این گمان درست نبوده و گواهی بر آن دیده نمی شود؛ چرا که به یقین می دانیم همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به محض نزول، سوره ها و آیات قرآن را منتشر می فرمود و به قرائت آنها فرمان می دادند، پس اگر بر فرض نسخی روی می داد، باید خبر آن را نیز میان امت پخش کرده و به گوش همه می رساندند. و سخن وی مستلزم آن است که آیه ای در زمانی واحد، هم جزء قرآن باشد و هم نباشد و این بی گمان باطل است و ما در فصل چهارم بیش از این سخن خواهیم گفت.

شعرانی^{۴۴۲} می گوید:

ولولا ما يسبق للقلوب الضعيفة، ووضع الحكمة في غير أهلها، لبينت جميع ما سقط من مصحف عثمان؛^{۴۴۳}

اگر نبود آن چه بر سر دلهای ضعیف می آمد و حکمت به دست نا اهلان سپرده می شد، هر آینه آشکار می کردم که از مصحف عثمان چه چیزهایی افتاده است.

زرقانی به هنگام بیان دیدگاه ها، در معنای حدیث نزول قرآن بر هفت حرف چنین گفته است:

وهو: أن المراد بالأحرف السبعة أوجه من الألفاظ المختلفة في كلمة واحدة ومعنى واحد وإن شئت فقل: سبع لغات من لغات العرب المشهورة في كلمة واحدة، ومعنى واحد نحو: هلم، وأقبل وتعال وعجل وأسرع وقصدي وعوي فهذه ألفاظ سبعة معناها واحد، هو: طلب الإقبال.

۴۴۲. شیخ عبدالوهاب بن أحمد شعرانی، در زمره فقهاء حنفی و از علمای صوفی است. وی دارای کتابهای بسیاری در حدیث، موعظه، تراجم و غیر آنهاست. او در سال ۹۷۳ وفات یافت؛ *شذرات الذهب*: ۸ / ۳۷۲.
۴۴۳. *الکبریة الأحمر* (چاپ شده در حاشیه البیواقیة والجواهر): ۱۴۳.

وهذا القول منسوب لجمهور أهل الفقه والحديث، منهم: سفيان، وابن وهب، وابن جرير الطبري، والطحاوي؛

مراد از حروف هفتگانه، به معنای کلمات مختلف استعمال شده در يك معنا می باشد و یا به سخنی دیگر: هفت لغت از لغات مشهور عرب در معنایی واحد بکار می رود، مانند: هلمّ، أقبِل، تعال، عجل، أسرع، قصدی و نحوی که همه به معنای درخواست روی آوری است. این دیدگاه جمهور اهل فقه و حدیث همچون سفيان، ابن وهب، ابن جرير طبري و طحاوي است.

وی در ادامه می گوید:

إن أصحاب هذا المذهب - على جلاله قدرهم ونباهة شأنهم - قد وضعوا أنفسهم في مأزق ضيق، لأنّ ترويجهم لمذهبهم، اضطرهم إلى أن يتورطوا في أمور خطرهما عظيم، إذ قالوا: إنّ الباقي الآن حرف واحد من السبعة التي نزل عليها القرآن، أمّا الستة الأخرى، فقد ذهبت ولم يعد لها وجود ألبتّة، ونسوا أو تناسوا تلك الوجوه المتنوّعة القائمة في القرآن على جبهة الدهر إلى اليوم.

ثمّ حاولوا أن يؤيّدوا ذلك، فلم يستطيعوا أن يثبتوا للأحرف الستة التي يقولون بضياعها نسخاً ولا رفعاً، وأسلمهم هذا العجز إلى ورطة أخرى، هي: دعوى إجماع الأمة على أن تثبت على حرف واحد، وأن ترفض القراءة بجميع ما عداه من الأحرف الستة، وأنّي يكون لهم هذا الإجماع ولا دليل عليه؟!

هنالك احتالوا على إثباته بورطة ثالثة، وهي: القول بأنّ استنساخ المصاحف في زمن عثمان - رضي الله عنه - كان إجماعاً من الأمة على ترك الحروف الستة، والإقتصار على حرف واحد هو الذي نسخ عثمان المصاحف عليه... .

ألا أنّ هذه ثغرة لا يمكن سدّها، وثلمة يصعب جبرها، وإلاً فكيف يوافق أصحاب رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله سلّم - على ضياع ستة حروف نزل عليها القرآن دون أن يبقوا عليها، مع أنّها لم تنسخ ولم ترفع؟!... .

وقصارى القول: إننا نربأ بأصحاب رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله سلّم - أن يكونوا قد وافقوا، أو فكروا، فضلاً عن أن يتأمروا على ضياع أحرف القرآن دون نسخ لها، وحاشا عثمان - رضي الله عنه - أن يكون قد أقدم على ذلك وتزعّمه؛^{٤٤٤}

همانا اصحاب این مذهب - با آن که داری مرتبه ای بلند و جایگاهی شریف اند - خود را در تنگنایی سخت قرار داده اند، چرا که ترویج این مذهب آنها را وا خواهد داشت به ورطه های خطرناکتری پا گذارند؛ زیرا می گویند: اکنون تنها یکی از آن حروف هفتگانه که قرآن بر آن نازل شده باقی مانده است و البته حروف شش گانه دیگر از بین رفته و به شمار نیامده است. و ایشان آن وجوه متنوعی که در قرآن آمده و تاکنون بر پیشانی روزگار نشست است را فراموش کرده، یا خود را به فراموشی زده اند.

سپس ایشان در پی آن بر آمدند تا تأییدی برای دیدگاه خود فراهم سازند؛ اما دریغ از آن که بتوانند برای از میان رفتن آن حروف، نسخ یا رفعی اثبات کنند و این ناتوانی، آنها را به وادی دیگری کشانید و آن این که ادعا کنند امت اسلام اجماع نموده اند تا حرف واحدی را پذیرا شده و قرائت بر پایه حروف شش گانه دیگر را رها سازند. حال پرسش آن است که این اجماع را از کجا آوردند و چه گواهی بر آن دارند؟!

باز برای اثبات اجماع، به وادی سومی کشانده شدند و آن این که: جریان استنساخ مصحفها در زمان عثمان، اجماعی از سوی امت است بر این که حروف شش گانه را رها ساخته و بر يك حرف که آن هم مصحف عثمان است، بسنده کنند... .

جز آن که این سخن رخنه ای است که نتوان آن را پوشاند و شکافی است که نتوان آن را ترمیم کرد؛ زیرا چگونه می توان پذیرفت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با از میان رفتن شش حرف از حروفی که قرآن بر آنها نازل گشته موافقت کرده و بقای آنها را برتر ندانند، در حالی که هیچ نسخ یا رفعی نیز در میان نبوده است؟!... .

کوتاه سخن آن که: ما پرهیز می کنیم تا بگوییم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با این کار موافق بوده و یا به آن فکر کرده باشند، چه رسد به این که بگوییم بی آن که نسخی روی داده باشد. فرمان داده اند تا قرائت های گوناگون قرآن از بین برود. و عثمان منزله است از این که پیشگام این کار باشد.

باید گفت: مانند این سخن بسیار است و جوینده سخنان و دیدگاههای اهل سنت، این گونه سخنان را در کتب فقه، حدیث، تفسیر و قرائت آنان خواهد یافت.

از ثوری چنین آمده است که گفت:

بلغنا أنّ ناساً من أصحاب النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - كانوا يقرأون القرآن، أُصيبوا يوم مسيلمة فذهبت حروف من القرآن؛^{٤٤٥}

به ما رسیده که گروهی از اصحاب قاری قرآن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، در روز مسیلمه از دنیا رفتند و در پی آن، حروفی از قرآن از بین رفت.

ابن خطیب در کتابش الفرقان، در عنوان «لحن الکتاب فی المصحف» گفته است:

وقد سئلت عائشة - رضي الله تعالى عنها - عن اللحن الوارد في قوله تعالى: (إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ) وقوله عزّ من قائل: (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) وقوله جلّ وعزّ: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ). فقالت: هذا من عمل الكتاب، أخطأوا في الكتاب.

وقد ورد هذا الحديث بمعناه بإسناد صحيح على شرط الشيخين؛

از عایشه پرسیده شد: آیا در این سخنان خداوند (إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ)، (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) و (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ) خطایی رخ داده است؟ گفت: آری، این خطا از سوی نویسندگان روی داده است.

همانا این حدیث به همین معنا و با اسنادی صحیح، بنا بر شرط بخاری و مسلم وارد شده است.

وی در ادامه می نویسد:

أخرج الإمام أحمد رضي الله تعالى عنه في مسنده عن أبي خلف - مولى بني جمح - أنه دخل على عائشة رضوان الله تعالى عنها، فقال: جئت أسألك عن آية في كتاب الله تعالى: كيف كان يقرؤها رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم. قالت: آية آية؟ قال: الذين يأتون ما أتوا. أو: الذين يؤتون ما أتوا! قالت: أيتهما أحب إليك؟ قال: والذي نفسي بيده، لإحدهما أحب إلي من الدنيا جميعاً. قالت: أيتهما؟ قال: الذين يأتون ما أتوا. فقالت: أشهد أنّ رسول الله - صلى الله تعالى عليه وآله وسلم - كذاك كان يقرؤها وكذلك أنزلت، ولكنّ الهجاء حُرّف؛

احمد در مسند خود از ابو خلف - بنده بنو جمح - روایت کرده که وی بر عایشه وارد شد و گفت: آمدم تا درباره آیه ای از کتاب خداوند متعال پرسش کنم که چگونه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را قرائت می فرمود؟ گفت: کدام آیه؟ ابو خلف گفت: «الَّذِينَ

يأتون ما أتوا» صحيح است يا «الذين يؤتون ما أتوا»! عايشه گفت: کدام يك را تو می پسندی؟
گفت: سوگند به آنی که جانم در دست او است، یکی از آنها نزد من محبوب تر از همه دنیا
است. گفت: کدام يك؟ ابو خلف گفت: «الذين يأتون ما أتوا». عايشه گفت: شهادت می دهم
که رسول خدا نیز چنین قرائت می کرد و چنین فرود آمده بود، ولی حروف آن تحریف گردید.

همچنین می نویسد:

وعن سعيد بن جبیر، قال: في القرآن أربعة أحرف لحن: والصابئون. والمقيمین. فأصدق وأكن من
الصالحين. وإن هذان لساحران.

وقد سئل أبان بن عثمان كيف صارت: (لكن الراسخون في العلم منهم والمؤمنون يؤمنون بما أنزل
إليك وما أنزل من قبلك والمقيمین الصلاة والمؤتون الزكاة) ما بين يديها وما خلفها رفع وهي
نصب؟ قال: من قبل الكاتب، كتب ما قبلها، ثم سأل المملي: ما أكتب؟ قال: أكتب المقيمین
الصلاة، فكتب ما قيل له لا ما يجب عربيّةً ويتعين قراءةً؛

احمد از سعيد بن جبیر روایت کرده که گفت: در چهار حرف قرآن خطا روی داده است:
(الصابئون)، (والمقيمین)، (فأصدق وأكن من الصالحين) و (إن هذان لساحران).

از ابان بن عثمان پرسیده شد: چگونه در آیه (لكن الراسخون في العلم منهم والمؤمنون يؤمنون
بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك والمقيمین الصلاة والمؤتون الزكاة)، مقيمین که باید به حالت
مرفوع خوانده می شد، منصوب گردیده است؟ گفت: این از سوی کاتب روی داده است.
فرازهای پیشین را نوشته بود، سپس از املا کننده پرسید چه بنویسم؟ گفت: بنویس «المقيمین
الصلاة». پس آن چه را که بدو گفته شد نوشت، نه آن چه را که ادب عربی و قرائت قرآن معین
می ساخت.

وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما في قوله تعالى: (حتى تستأنسوا وتسلموا) قال: إنما هي خطأ
من الكاتب، حتى تستأذنوا وتسلموا.

وقرأ أيضاً: أفلم يتبين الذين آمنوا أن لو يشاء الله لهدى الناس جميعاً، ففيل له: إنَّها في المصحف:
(أ فلكم بيأس)؟ فقال: أظن أن الكاتب قد كتبها وهو ناعس.

وقرأ أيضاً: ووصى ربك ألا تعبدوا إلا إياه، وكان يقول: إن الواو قد التزقت بالصاد؛

از ابن عباس در باره سخن خداوند (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا) پرسیده شد. گفت: این از لغزش نویسنده بوده و درست آن است که قرائت شود «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا».

همچنین ابن عباس چنین قرائت کرد: «أَفَلَمْ يَتَّبِعِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعاً». به او گفته شد: در مصحف چنین آمده: (أَفَلَمْ يَنبَأْ!) گفت: به گمانم نویسنده به هنگام نوشتن چرت می زده است.

همچنین او (وَقَضَى رَبُّكَ...) را چنین قرائت کرده: «وَصَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» و گفته است: واو به صاد چسبیده است.

وعن الضحاک: إِمَّا هِيَ: وَوَصَى رَبُّكَ، وَكَذَلِكَ كَانَتْ تَقْرَأُ وَتَكْتَبُ، فَاسْتَمَدَّ كَاتِبُكُمْ فَاحْتَمَلَ الْقَلَمَ مَدَاداً كَثِيراً فَالْتَزَقَتْ الْوَاوُ بِالصَّادِ، ثُمَّ قَرَأَ: (وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ). (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ). وَقَالَ: لَوْ كَانَ «قَضَى» مِنَ الرَّبِّ لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدٌ رَدَّ قِضَاءِ الرَّبِّ تَعَالَى. وَلَكِنَّهَا وَصِيَّةٌ أَوْصَى بِهَا عِبَادَهُ;

از ضحاک چنین نقل شده: آیه (وَقَضَى رَبُّكَ...) این گونه بود «و وصی ربک». این چنین نوشته و قرائت می شد، تا آن که نویسنده شما قلم را کشید؛ ولی بیش از اندازه کشیده شد تا آن که واو به صاد چسبید [و موجب اشتباه گردید]. آن گاه قرائت کرد: (وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ). (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

و گفت: اگر «قضى» از سوی پروردگار می بود، کسی توان آن را نداشت تا قضاء الهی را دگرگون سازد؛ ولی این تنها وصیتی است از سوی خداوند بر بندگانش.

وقرأ ابن عباس أيضاً: ولقد آتينا موسى وهارون الفرقان ضياءً. ويقول: خذوا الواو من هنا واجعلوها ههنا عند قوله تعالى: (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) يريد بذلك أن تقرأ: والذين قال لهم الناس:

همچنین ابن عباس چنین قرائت کرده است: ولقد آتينا موسى وهارون الفرقان ضياءً. ويقول: خذوا الواو من هنا واجعلوها ههنا عند قوله تعالى: (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) يريد بذلك أن تقرأ: والذين قال لهم الناس;

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً). و می گوید: این واو را از این جا برداشته و به این سخن خداوند پیوند دهید: (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ). وی از این سخن اراده کرده که سخن خداوند چنین قرائت گردد: «والَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ». همچنین قرائت کرده: «مثل نور المؤمن كمشكاة» و می گفت آن چه در مصحف آمده لغزشی از سوی نویسنده است، چرا که خداوند بزرگتر از آن بوده تا نورش مانند نور چراغ باشد.

وذكر ابن أخته في كتاب المصاحف بأنَّ جميع ما كتب خطأ يجب أن يقرأ على صحته لغته لا على رسمه، وذلك كما في «لا أوضعوا، لا أذبحنه» بزيادة ألف في وسط الكلمة. فلو قرء ذلك بظاهر الخطِّ لكان لحنًا شنيعاً يقلب معنى الكلام ويخلُّ بنظامه، يقول الله تعالى: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)؛

ابن اشته در کتاب مصاحف یاد آور شده هر آن چه به خطا نوشته شده را باید به گونه صحیحش در لغت قرائت کرد. مانند آن که در «لا أوضعوا، لا أذبحنه»، الفی در میانه واژه آمده است. حال اگر به ظاهر آن چه نوشته شده قرائت گردد، خطائی آشکار شمرده شده و معنا و ساختار سخن را بر هم می زند. خداوند متعال فرموده: «همانا ما قرآن را فرو فرستاده و خود نگهدار آنیم».

ومعنى حفظ القرآن: إبقاء شريعته وأحكامه إلى يوم القيامة، وإعجازه أبد الدهر، بحيث يظلُّ المثل الأعلى للبلاغة، والرصانة والعدوبة، سهل النطق على اللسان، جميل الوقع في الأذان، يملك قلب القارئ ولبَّ السامع.

وليس ما قدّمنا من لحن الكُتّاب في المصحف بضائره، أو بمشكِّك في حفظ الله تعالى له، بل إنَّ ما قاله ابن عباس، وعائشة، وغيرهما من فضلاء الصحابة وأجلاء التابعين أدعى لحفظه، وعدم تغييره وتبديله. وممَّا لا شك فيه أنَّ كُتّاب المصاحف من البشر، يجوز عليهم ما يجوز على سائرهم من السهو والغفلة و النسيان. والعصمة لله وحده... ومثل لحن الكُتّاب كلحن المطابع، فلو أنَّ إحدى المطابع طبعت مصحفاً به بعض الخطأ - وكثيراً ما يقع هذا - وسأيرها على ذلك بعض قراء هذا المصحف، لم يكن ذلك متعارضاً مع حفظ الله تعالى له وإعلائه لشأنه؛^{٤٤٦}

معنای حفظ قرآن آن است که شریعت و احکام قرآن تا روز قیامت پایدار بماند و به اعجازش خدشه ای وارد نگردد، به گونه ای که نمونه ای بلند بالا برای بلاغت، آرامش و گوارایی شمرده شود. بر زبانها آسان آید و گوشها زیبا بنماید و قلب و فکر خواننده اش را تسخیر کند.

آن چه ما پیش از این پیرامون لغزش های نویسندگان قرآن آوردیم، ضرری به قرآن نزده و شك و شبهه ای در حفظ قرآن از سوی خداوند متعال ایجاد نمی کند؛ بلکه گفته ابن عباس، عایشه و دیگران از بزرگان صحابه و تابعان در راستای نگاهبانی از قرآن و پیشگیری از دگرگونی و جابجایی آن بودند. بی گمان نویسندگان قرآن بشر بوده اند و هر چه از فراموشی، اشتباه و فروگذاری که برای دیگر انسانها روا شمرده می شود، برای آنها نیز روا خواهد بود و عصمت تنها برازنده خداوند است... و لغزش نویسندگان مانند خطاهای چاپی است. پس اگر یکی از چاپخانه ها کتابی را با برخی خطاها چاپ کند - که فراوان روی می دهد - چگونه خواهد بود؟ دیگر خطاها نیز از سوی خوانندگان این کتاب ممکن است روی دهد. پس این لغزش ها تعارضی با حفظ خداوند و به جایگاه بلند رساندن آن ندارد.

ابن خطیب همچنين می گوید:

وإِذَا الَّذِي يَسْتَسِيغُهُ الْعَقْلُ، وَيُؤَيِّدُهُ الدَّلِيلُ وَالْبِرْهَانُ أَنَّهُ إِذَا تَعَلَّمَ فَرْدُ الْكِتَابَةِ فِي أُمَّةٍ أُمَّيَّةٍ، فَإِنَّ تَعَلَّمَهُ لَهَا يَكُونُ مَحْدُودًا، وَيَكُونُ عَرْضَةً لِلخَطَأِ فِي وَضْعِ رِسْمِ الْأَحْرَفِ وَالْكَلِمَاتِ، وَلَا يَصِحُّ، وَالْحَالُ كَمَا قَدَّمْنَا أَنْ يُؤْخَذَ رِسْمُهُ هَذَا أَمْوُذَجًا تَسِيرَ عَلَيْهِ الْأُمَّمُ الَّتِي ابْتَعَدَتْ عَنِ الْأُمَّيَّةِ بِمَرَاكِلِ، وَأَنْ نَوْجِبَ عَلَيْهَا أَخْذَهُ عَلَى عِلَاتِهِ وَفَهْمِهِ عَلَى مَا فِيهِ مِنْ تَنَاقُضِ ظَاهِرٍ، وَتَنَافُرِ بَيْنٍ، وَذَلِكَ بِدَرَجَةِ أَنَّ الْعُلَمَاءَ الَّذِينَ تَخَصَّصُوا فِي فَنِّ رِسْمِ الْمُصْحَفِ، لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَعْلَمُوا هَذَا التَّبَايُنَ إِلَّا بِالتَّجَاهَتِهِمْ إِلَى تَعْلِيلَاتٍ شَادَّةٍ عَقِيمَةٍ؛^{٤٤٧}

آن چه که عقل روا می دارد و دلیل و برهان نیز پشتیبانی می کند آن است که هنگامی فردی از يك امت بی سواد نوشتن آموخت، آموختگی او محدود بوده و کار او در کشیدن حروف و کلمات پر خطا خواهد بود؛ در این صورت روا نیست رسم الخط او را نمونه و میزانی برای دیگران که باسوادتر بوده اند قرار داد و آنان را واداشت تا آن رسم الخط را با همه عیوبش پذیرا گردند، در حالی که تناقضات آشکار و تنافرهای روشن آن را در می یابند. تنافر و تناقضی

که دانشمندان متخصص فن رسم الخط از توجیه آنها عاجز شده اند، جز آن که به دلایلی نایاب و شاذ پناه ببرند.

افزون بر این، شایسته است تا در این جا آن چه سید عبد الحسین شرف الدین رحمه الله در این باره یاد آور شده بازگو کنیم. ایشان می نویسد:

وما أدري - والله - ما يقولون فيما نقله عنهم في هذا الباب غير واحد من سلفهم الأعلام، كالإمام أبي محمد بن حزم، إذ نسب إلى الإمام أبي الحسن الأشعري في ص ٢٠٧ من الجزء الرابع من (الفصل) أنه كان يقول:

إنَّ القرآنَ المعجزَ إنّما هو الَّذي لم يفارق الله عزَّ وجلَّ قطَّ، ولم يزل غير مخلوق، ولا سمعناه قطَّ، ولا سمعه جبرائيل ولا محمَّد عليهما السَّلَام قطَّ... إلى آخر ما نقله عن الإمام الأشعري وأصحابه - وهم جميع أهل السُّنة - حتَّى قال في ص ٢١١ ما هذا لفظه:

وقالوا كلَّهم: إنّ القرآنَ لم ينزل به قطَّ جبرائيل على قلب محمَّد عليه الصلاة والسلام، وإنَّما نزل عليه بشيء آخر هو العبارة عن كلام الله، وإنَّ القرآنَ ليس عندنا ألبتَّة إلا على هذا المجاز، وإنَّ الَّذي نرى في المصاحف، ونسمع من القرآن، ونقرأ في الصلاة، ونحفظ في الصدور ليس هو القرآنَ ألبتَّة، ولا شيء منه كلام الله ألبتَّة بل شيء آخر، وإنَّ كلام الله تعالى لا يفارق ذات الله عزَّ وجلَّ. ثمَّ استرسل في كلامه عن الأشاعرة حتَّى قال في ص ٢١٢: ولقد أخبرني علي بن حمزة المرادي الصقلي: أنّه رأى بعض الأشعرية يبطح المصحف برجله، قال: فأكبرت ذلك، وقلت له: ويحك! هكذا تصنع بالمصحف وفيه كلام الله تعالى؟ فقال لي: ويلك! والله ما فيه إلا السخام والسواد، وأمَّا كلام الله فلا.

قال ابن حزم: «وكتب إلى أبو المرحي بن رزوار المصري: أنّ بعض ثقات أهل مصر من طلاب السنن أخبره: أنّ رجلاً من الأشعرية قال له مشافهة: على من يقول: إنّ الله قال: قل هو الله أحد الله الصمد، ألف لعنة» إلى آخر ما نقله عنهم؛^{٤٤٨}

می دانم - به خدا سوگند - درباره آن چه در این باب از بزرگان پیشینشان نقل شده. بزرگانی همچون ابو محمد ابن حزم چه می گویند که در صفحه ٢٠٧ از جزء چهارم کتاب الفصل، به ابوالحسن اشعری نسبت می دهد که گفته است:

همانا قرآن معجز آن چیزی است که هیچ گاه از خداوند جدا نشده و همیشه غیرمخلوق بوده است. نه هیچ گاه ما آن را شنیده ایم و نه جبرئیل و محمد علیهما السلام شنیده اند... تا آخر آن چه از امام اشعری و پیروانش - که همگی سنی اند - نقل می کند. حتی در صفحه ۲۱۱ چنین نقل کرده است:

همه آنها می گویند: قرآن را هیچ گاه جبرئیل بر قلب محمد علیه الصلاة والسلام نازل نکرده و چیز دیگری به نام کلام الله را بر ایشان فرود آورده است [که همان قرآن حقیقی است]. همانا قرآن [موجود] جز به مجاز نزد ما نیست و آن چه ما در مصاحف می بینیم و از قرآن می شنویم و در نماز قرائت کرده و در سینه های خود به یاد می سپاریم، قرآن و کلام خدا نیست؛ بلکه چیز دیگری بوده و کلام الله از ذات خداوند عز و جل جدا نمی گردد.

سپس سخن پیرامون اشاعره را گسترش داده تا آن که در صفحه ۲۱۰ گوید: علی بن حمزه مراوی صقلی مرا آگاه کرد که: من برخی از اشعریان را دیدم که مصحف را به پای خود می کشیدند. گفت: این کار بر من گران آمد. به او گفتم: وای بر تو! با کتابی که کلام خدا در او است این چنین می کنی؟ گفت: وای بر تو! به خدا سوگند، آن، چیزی جز سیاهه هایی بیش نیست و کلام خدا در آن قرار ندارد.

ابن حزم می گوید: ابو مرحی بن رزوار مصری به من نوشت: برخی از معتمدان اهل مصر و جویندگان سنت ها او را آگاه کرده اند که مردی از اشعری ها رودررو به او گفت: بر کسی که می گوید خداوند گفته: (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ) هزار لعنت باد، تا آخر آن چه از اشعری ها نقل می کند.

۳. ردّ یا تأویل روایات تحریف از سوی گروهی دیگر

اینان کسانی هستند که به اینگونه اخبار اعتنایی نکرده و صحابه را در آن چه از آنان حکایت شده پیروی نکرده اند. این گروه یا این روایات را به شکلی قاطع نپذیرفته اند و یا از در تأویل بر آمده اند و بر آثاری که در کلمات برخی صحابه و تابعان آمده - پیش از این در فصل یکم با عنوان «سخنان صحابه و تابعان پیرامون افتادگی، دگرگونی و اشتباه در آیات قرآن» یادآور شدیم - با خرده گیری بر راوی، یا روایت و یا صحابی، به رد و نقد پرداختند.

۴. نپذیرفتن احادیث اشتباه در قرآن

طبری پس از یادآوری دیدگاهش، می نویسد:

وإِذَا أَخْتَرْنَا هَذَا عَلَى غَيْرِهِ، لِأَنَّهُ قَدْ ذُكِرَ أَنَّ ذَلِكَ فِي قِرَاءَةِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ (والمقيمين)، وكذلك هو في مصحفه فيما ذكروا، فلو كان ذلك خطأ من الكاتب لكان الواجب أن يكون في كلِّ المصاحف غير مصحفنا الذي كتبه لنا الكاتب الذي أخطأ في كتابه، بخلاف ما هو في مصحفنا، وفي اتفاق مصحفنا ومصحف أبي في ذلك؛ ما يدلُّ على أنَّ الذي في مصحفنا من ذلك صواب غير خطأ. مع أنَّ ذلك لو كان خطأ من جهة الخطِّ لم يكن الذين أخذ عنهم القرآن من أصحاب رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يُعَلِّمُونَ مَنْ عَلَّمُوا ذَلِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى وَجْهِ اللَّحْنِ، وَأَصْلُحُوهُ بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَلَقَنُوهُ لِلأُمَّةِ تَعْلِيمًا عَلَى وَجْهِ الصَّوَابِ، وَفِي نَقْلِ الْمُسْلِمِينَ جَمِيعًا ذَلِكَ - قِرَاءَةً عَلَى مَا هُوَ بِهِ فِي الْخَطِّ مَرْسُومًا - أَدَلُّ الدَّلِيلِ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ وَصَوَابِهِ، وَأَنْ لَا صَنَعَ فِي ذَلِكَ لِلْكَاتِبِ؛^{٤٤٩}

این که ما این دیدگاه را برگزیدیم به این جهت است که در قرائت ابی بن کعب «والمقيمين» ذکر شده. و همچنین در مصحف او نیز یادآور شده اند که چنین آمده و اگر این ناسازگاری ریشه در لغزش نویسنده داشت، می بایست در همه مصحف ها جز مصحفی که آن کاتب برای ما نوشته - چیزی غیر از آن چه در این مصحف است - نوشته شده باشد و این هماهنگی مصحف ما با مصحف ابی [بن کعب] در این فراز، ما را به این نتیجه رهنمون می کند که در مصحف ما لغزشی روی نداده است. افزون بر آن که اگر این خطا مربوط به خط بود، اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قرآن را از آنها گرفته بودند آرام ننشسته و کسانی که به خطا آموزش دیده بودند را به قرائت درست رهنمون می شدند و زبانشان را اصلاح کرده و درستی را به ایشان تفهیم می کردند. و این که همه مسلمین چنین نقل کرده اند، بهترین گواه خواهد بود بر این که نویسنده نقشی در آن چه خطا شمرده شد نداشته است.

دانی می گوید:

فإن قال قائل: فما تقول في الخبر الذي روَيْتموه عن يحيى بن يعمر، وعكرمة مولى ابن عباس، عن عثمان أن المصاحف لما نُسخت، عرضت عليه، فوجد فيها حروفاً من اللحن، فقال: أتركوها، فإنَّ العرب ستقيمها - أو ستعربها - بلسانها. إذ ظاهره يدلُّ على خطأ في الرسم.

قلت: هذا الخبر عندنا لا يقوم بمثله حجة، ولا يصحُّ به دليل من جهتين، إحداهما: أنه - مع تخليط في إسناده، واضطراب في ألفاظه - مرسل، لأنَّ ابن يعمر، وعكرمة لم يسمعا من عثمان شيئاً، ولا رأياه. وأيضاً، فإنَّ ظاهر ألفاظه ينفي وروده عن عثمان، لما فيه من الطعن عليه، مع محلّه من الدين ومكانه من الإسلام، وشدة اجتهاده في بذل النصيحة، واهتباله بما فيه الصلاح للأمة. فغير متمكّن أن يقول لهم ذلك، وقد جمع المصحف مع سائر الصحابة الأختياريين الأبرار نظراً لهم ليرتفع الاختلاف في القرآن بينهم، ثمَّ يترك لهم فيه، مع ذلك لحنًا وخطأً يتولّى تغييره من يأتي بعده، ممّن لا شكَّ أنه لا يدرك مداه ولا يبلغ غايته ولا غاية من شاهده. هذا ما لا يجوز لقائل أن يقوله، ولا يحلُّ لأحد أن يعتقدده.

فإن قال: فما وجه ذلك عندك لو صحَّ عن عثمان؟

قلت: وجهه أن يكون عثمان أراد باللحن المذكور فيه، التلاوة دون الرسم؛^{٤٥٠}

اگر کسی بگوید: درباره خبری که از یحیی بن یعمر و عکرمة بنده ابن عباس، از عثمان روایت کرده اند چه می گویی؟ آن گاه که مصحف ها گرد آوری شد، مصحف ها به عثمان عرضه شد و او در میان آنها لغزشهایی یافت و گفت: آنها را رها کنید! عرب با زبان خود آنها را اصلاح می کند. این روایت می رساند که در رسم قرآن خطا رخ داده است.

می گویم: در نزد ما چنین خبری حجیت ندارد و گواه گرفتن آن به دو جهت صحیح نیست:

نخست آن که این خبر - افزون بر آن که در سندش خلط و در الفاظش اضطراب دارد - مرسل است؛ چرا که ابن یعمر و عکرمة نه از عثمان چیزی شنیده و نه دیده اند. همچنین ظاهر الفاظش می رساند که این سخن از عثمان نیست؛ چرا که آن خرده ای بر عثمان خواهد بود، با آن که جایگاه او در دین و موقعیتش در اسلام و فراوانی تلاشش در خیر خواهی و اهتمامش به آن چه صلاح امت در آن بوده، همخوانی ندارد. نمی توان چنین چیزی در باره آنها گفت، در حالی که گرد آوری قرآن با همراهی دیگر صحابه برگزیده، باتقوا و نیکو کردار صورت گرفته

است تا اختلاف آنان درباره قرآن برطرف گردد. سپس بگوییم آنان خطاها و اشتباهات قرآن را رها کرده تا کسانی که پس از آنها می آیند و گمان گستره قرآن را در نیافته و به اوج معنایی آن و اوج معرفتی کسانی که نزول قرآن را دیده اند نمی رسند، این کار را به گردن گیرند. نه، گفتن این سخن بر کسی جایز نبوده و اعتقاد به آن برای احدی شایسته نیست.

پس اگر گفته شود: اگر این عمل عثمان صحیح باشد، نظر تو در این باره چیست؟ می گویم: منظور عثمان از خطا در قرآن، خطای در تلاوت بوده نه نگارش قرآن.

زمخشری نیز می گوید:

(وَالْمُقِيمِينَ) نصب علی المدح، لیان فضل الصلاة، وهو باب واسع. وقد كسره سيبويه على أمثلة وشواهد، ولا يلتفت إلى ما زعموا من وقوعه لحناً في خط المصحف، وربما التفت إليه من لم ينظر في الكتاب، ولم يعرف مذاهب العرب وما لهم في النصب على الإختصاص من الإفتنان، وغبّي عليه أنّ السابقين الأولين الذين مثلهم في التوراة، ومثلهم في الإنجيل كانوا أبعد همّة في الغيرة على الإسلام، وذّب المطاعن عنه، من أن يتركوا في كتاب الله ثلثة ليسدّها من بعدهم، وخرقاً يرفّوه من يلحق بهم؛^{٤٥١}

(والمقيمین) به جهت مدح منصوب شده و برای بیان فضل نماز آمده است و در ادبیات عرب این گونه نصب، باب گسترده ای دارد و سببیه بر پایه برخی مثالها و شواهد، آن را مکسور دانسته است. کسی در این آیه به روی دادن خطا و لغزش توجهی نکرده است و تنها کسانی به این سخن گرایش یافته اند که نظری به کتاب نداشته و بر مکاتب ادب عربی آگاه نبوده اند و ندانسته اند که چگونه عرب به جهت شیفتگی به نصب، به هر بهانه ای منصوب می کند. و بر او پنهان مانده که گذشتگان و پیشگامان که مانندشان در تورات و انجیل نیز بوده است، همتشان در غیرت نسبت به اسلام و دور ساختن آن چه مایه سرزنش و خرده گیری برای اسلام می شود، بالاتر از آن بوده که در کتاب خدا شکافی باقی گذارند تا پس از آنان، کسی جلوی آن را بگیرد و رخنه ای در کتاب خدا کنند که آیندگان به ترمیم آن بپردازند.

فخرالدین رازی نیز می گوید:

وأما قوله: (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) ففيه أقوال؛ الأول: روي عن عثمان وعائشة أنهما قالوا: إنّ في المصحف لحناً وستقيمه العرب بألسنتها. واعلم: أنّ هذا بعيد، لأنّ هذا المصحف منقول بالنقل المتواتر عن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فكيف يمكن ثبوت اللحن فيه؟!^{٤٥٢}

پیرامون سخن خداوند (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) دیدگاه های مطرح شده است: نخست آن که از عثمان و عایشه روایت شده که گفته اند: همانا در مصحف لغزشهایی روی داده که عرب با زبان خود آنها را اصلاح می کند. بدان این سخن بعید است، چرا که مصحف با نقل متواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده است، پس چگونه می توان در آن لغزشی را ثابت کرد؟!

زمخشری در آیه (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا)، پس از نقل روایتی از ابن عباس گوید:

ولا يعوّل على هذه الرواية؛^{٤٥٣}

به این روایت تکیه نمی توان کرد.

رازی نیز در باره این روایت گفته است:

واعلم أنّ هذا القول من ابن عباس فيه نظر، لأنّه يقتضي الطعن في القرآن الذي نقل بالتواتر، ويقتضي صحّة القرآن الذي لم ينقل بالتواتر، وفتح هذين البابين يطرق الشك إلى كلّ القرآن، وإنّه باطل؛^{٤٥٤}

بدان در این گفته از ابن عباس نظر است، چرا که پیامد آن خرده گیری از قرآن متواتر و درست دانستن قرآن نا متواتر است. واگر این دو باب باز شود، سرآغازی برای راه یابی شك به تمام قرآن خواهد بود که این کار نارواست.

نیشابوری می گوید:

روي عن عثمان وعائشة أنهما قالوا: إنّ في المصحف لحناً وستقيمه العرب بألسنتها. ولا يخفى ركائة هذا القول، لأنّ هذا المصحف منقول بالتواتر عن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فكيف يمكن ثبوت اللحن فيه؟!^{٤٥٥}

٤٥٢. تفسیر الرازی: ١١ / ١٠٥ - ١٠٦.

٤٥٣. الکشاف: ٣ / ٥٩.

٤٥٤. تفسیر الرازی: ٢٣ / ١٩٦.

از عثمان و عایشه روایت شده که گفته اند: همانا در مصحف خطاهایی است که عرب با زبان خود آنها را اصلاح خواهد کرد. سستی و سبکی این سخن پنهان نیست، چرا که این مصحف به تواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم به ما رسیده است، پس چگونه ممکن است در آن خطایی بوده باشد؟!

ابن کثیر در باره آیه (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا)، پس از آوردن سخن ابن عباس می گوید:

وهذا غريب جداً عن ابن عباس؛^{۴۵۶}

چنین سخنی از ابن عباس جداً به دور است.

خازن نیز درباره آیه (... وَالْمُقِيمِينَ...) می گوید:

اختلف العلماء في وجه نصبه، فحكى عن عائشة، وأبان بن عثمان: أنه غلط من الكتاب، ينبغي أن يكتب: والمقيمون الصلاة. وقال عثمان بن عفان: إن في المصحف لحناً ستقيمه العرب بألسنتهم، فقليل له: أفلا تغيّره؟! فقال: دعوه، فإنه لا يحلّ حراماً ولا يحرم حلالاً. وذهب عامة الصحابة وسائر العلماء من بعدهم إلى أنه لفظ صحيح ليس فيه من خطأ من كاتب ولا غيره.

وأجيب عما روي عن عثمان بن عفان، وعن عائشة، وأبان بن عثمان: بأن هذا بعيد جداً، لأنّ الذين جمعوا القرآن هم أهل اللغة والفصاحة، والقدرة على ذلك، فكيف يتركون في كتاب الله لحناً يصلحه غيرهم، فلا ينبغي أن ينسب هذا إليهم، قال ابن الأنباري: ما روي عن عثمان لا يصلح لأنّه غير متصل، ومحال أن يؤخّر عثمان شيئاً فاسداً ليصلحه غيره... وقال الزمخشري في الكشاف: ولا يُلتفت إلى ما زعموا؛^{۴۵۷}

عالمان در دلیل اعراب نصب آن اختلاف کرده اند. از عایشه و ابان بن عثمان روایت شده که این نصب به جهت لغزش نویسنده روی داده و شایسته است نوشته شود: «والمقيمون الصلاة». عثمان بن عفان گفته است: همانا در این مصحف خطا وجود دارد که عرب با زبان خود آنها را اصلاح خواهد کرد... [و در ادامه اشکال و جواب عثمان را آورده است]. عموم صحابه و دیگر علمای پس از ایشان، به این سو رفته اند که این لفظ صحیح بوده و هیچ لغزشی، نه از نویسنده و نه از دیگران روی نداده است.

۴۵۵. تفسیر النیشابوری: ۳ / ۱۰۶.

۴۵۶. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۲۹۰.

۴۵۷. تفسیر الخازن: ۱ / ۲۰۸.

در باره آن چه از عثمان بن عفان، عایشه و ابان بن عثمان روایت شده، چنین پاسخ می‌دهم: جداً چنین سخنی بعید است، چرا که گردآوردگان قرآن همه از اهل لغت و فصاحت بوده و بر این امور آگاهی داشته‌اند؛ پس چگونه می‌شود که لغزشی را در کتاب خدا رها سازند تا دیگران به اصلاح آن همت گمارند؟ سزاوار نیست چنین چیزی را به اینان نسبت داد. ابن انباری می‌گوید: آن چه از عثمان روایت شده صلاحیت استناد ندارد؛ چرا که سند متصلی ندارد و محال است که عثمان لغزشی را رها سازد تا دیگران به اصلاحش روی آورند... و زمخشری در کشاف گفته است: کسی به این گمان روی نمی‌آورد.

وی در باره (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا) نیز می‌گوید:

وكان ابن عباس يقرأ: «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا». ويقول: (تَسْتَأْنِسُوا) خطأ من الكاتب. وفي هذه الرواية نظر، لأنَّ القرآن ثبت بالتواتر؛^{٤٥٨}

ابن عباس چنین قرائت می‌کرد: «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا» و می‌گفت: (تَسْتَأْنِسُوا) به خاطر لغزش نویسنده روی داده است. این روایت با اشکال روبرو است، چرا که قرآن به تواتر رسیده است.

رازی در باره آیه (أَنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) می‌گوید:

القراءة المشهورة (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ): ومنهم من ترك هذه القراءة، وذكروا وجوهاً آخر [فذكرها ووصفها بالشذوذ، ثم قال:] واعلم أنَّ المحققين قالوا: هذه القراءات لا يجوز تصحيحها، لأنها منقولة بطريق الآحاد، والقرآن يجب أن يكون منقولاً بالتواتر، إذ لو جَوَّزْنَا إثبات زيادة في القرآن بطريق الآحاد، لما أمكننا القطع بأنَّ هذا الذي هو عندنا كلُّ القرآن، لأنَّه لما جاز في هذه القراءات - أنها مع كونها من القرآن ما نقلت بالتواتر - جاز في غيرها ذلك، فثبت أنَّ تجويز كون هذه القراءات من القرآن يطرق جواز الزيادة والنقصان والتغيير إلى القرآن، وذلك يُخرج القرآن عن كونه حجة، ولما كان ذلك باطلاً، فكذلك ما أدَّى إليه. وأمَّا الطعن في القراءة المشهورة، فهو أسوء ممَّا تقدَّم من وجوه:

أحدها: أنَّه لما كان نقل هذه القراءة في الشهرة كنقل جميع القرآن، فلو حكمنا بطلانها، جاز مثله في جميع القرآن، وذلك يفضي إلى القدح في التواتر، وإلى القدح في كلِّ القرآن، وأنَّه باطل. وإذا ثبت ذلك، إمتنع صيرورته معارضاً بخبر الواحد المنقول عن بعض الصحابة.

وثانیها: اَنَّ المسلمین أجمعوا علی أنّ ما بین الدفتین کلام الله تعالی، وکلام الله تعالی لا يجوز أن يكون لحنًا وغلطًا، فثبت فساد ما نقل عن عثمان وعائشة أنّ فيه لحنًا وغلطًا.

وثالثها: قال ابن الأنباري: إنّ الصحابة هم الأئمة والقُدوة، فلو وجدوا في المصحف لحنًا، لَمَا فَوَّضُوا إصلاحه إلى غيرهم من بعدهم، مع تحذيرهم من الإبتداع، وترغيبهم في الإِتِّبَاع؛^{٤٥٩}

قرائت مشهور (اِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ) است، ولی برخی این قرائت را نپذیرفته و وجوه دیگری آورده اند. [وی آنها را یادآور شده و به شاذ بودن متهم ساخته و سپس می گوید:] بدان که محققان می گویند: درست دانستن این قرائت روا نیست، چرا که آنها خبر واحدند و قرآن به نقل متواتر رسیده است و اگر روا باشد که با خبری واحد چیزی به قرآن افزوده شود، نمی توان اطمینان یافت که آن چه در دست ما است تمام قرآن بوده است؛ چرا که اگر روا باشد چیزی در عین قرآن بودن به تواتر به ما نرسد، پس در غیر این قرائت نیز روا خواهد بود. پس ثابت شد چنانچه این قرائت قرآن شمرده شود، افزایش، کاهش و دگرگونی قرآن جایز می گردد و این حجیت قرآن را با چالش روبرو می سازد. پس هنگامی که این سخن باطل بود، آن چه ما را به این سخن کشاند نیز باید باطل باشد.

اما خرده گیری بر قرائت مشهور از آن چه گفته شد به مراتب زشت تر است: نخست آن که: اگر به نادرستی آن قرائت حکم شود، در حالی که شهرتش همانند شهرت دیگر بخش های قرآن است، هر آینه در تمام قرآن چنین چیزی روا خواهد بود. در نتیجه این سخن، تواتر قرآن و درستی تمام آن را با چالش روبرو می سازد که سخنی بس ناروا خواهد بود. پس آن هنگام که چنین ثابت شد، نمی توان خبر واحدی که از يك صحابه روایت شده را معارض قرائت مشهور شمرد.

دوم: تمامی مسلمین اجماع کرده اند که آن چه در میان دو جلد قرار گرفته کلام الله است و روا نیست که در کلام خدا خطا و لغزش باشد. بنابر این، بطلان آن چه از عثمان و عایشه نقل شده که در قرآن خطا روی داده، آشکار می گردد.

سوم: ابن انباری گفته است: همانا صحابه پیشوا و پیشگام بوده اند؛ پس اگر در قرآن لغزشی می یافتند، اصلاحش را به دیگران و پس از خود وا نمی گذاردند، با آن که ایشان را از بدعت ترسانده و به تبعیت فراخوانده اند.

أبو حیان أندلسی درباره (وَالْمُقِيمِينَ...)، پس از یادآور شدن آن چه از عایشه و أبان بن عثمان روایت شده می گوید:

ولا يصحّ عنهما ذلك، لأنهما عربيان فصيحان؛^{٤٦٠}

نسبت چنین سخنی به این دو درست نیست؛ چرا که این دو از فصیحان عرب بوده اند. وعن عائشة أنها سئلت عن (المُقيمِينَ) وعن قوله (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) وَالصَّابِئُونَ) فِي الْمَائِدَةِ، فقالت: يا ابن أخي، الكُتَابُ أَخْطَأُوا.

وروي عن عثمان بن عفان أنه لما فُرِعَ من المصحف أُتِيَ به قال: أرى فيه شيئاً من لحن ستقيمه العرب بألسنتها، فقليل له: ألا تغیره؟! فقال: دعوه، فإنه لا يحلّ حراماً ولا يحرم حلالاً. قال ابن الأنباري: وما روي عن عثمان لا يصحّ، لأنه غير متصل، ومحال أن يؤخّر عثمان شيئاً فاسداً ليصلحه غيره، ولأنّ القرآن منقول بالتواتر عن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فكيف يمكن ثبوت اللحن فيه؟!

وقال الزمخشري في الكشاف: ولا يُلتفت؛^{٤٦١}

از عایشه روایت شده که از او در باره (المُقيمِينَ) و سخن خداوند (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) و (الصَّابِئُونَ) در سوره مائده پرسش شد. گفت: ای فرزند برادر! نویسندگان خطا کرده اند.

و از عثمان روایت شده آن هنگام که گردآوری قرآن پایان یافت، قرآن را نزد وی آوردند گفت: در آن خطاهایی می بینم که عرب خود با زبان خویش اصلاح خواهد کرد. به او گفته شد: آیا تو اصلاح نمی کنی؟ گفت: رها سازید، این لغزشها حرامی را حلال و حلالی را حرام نمی کنند.

ابن انباری می گوید: آن چه از عثمان روایت شده سند درستی ندارد؛ چرا که متصل نیست و محال است عثمان انحرافی را واگذارد تا دیگران اصلاح کنند. از سویی قرآن از

٤٦٠. ر.ك: تفسير البحر المحيط: ٣ / ٤١١.

٤٦١. فتح البيان في مقاصد القرآن: ٣ / ٢٩٦ - ٢٩٧.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به تواتر نقل شده است؛ پس چگونه ممکن است در آن لغزشی روی داده باشد؟

و زمخشری در کشف گفته است: کسی در این آیه به رویدادن خطا و لغزش توجهی نکرده است.

وی در باره (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) می گوید:

فهذه أقوال تتضمن توجيه هذه القراءة بوجه تصحّ به وتخرج به عن الخطأ، وبذلك يندفع ما روي عن عثمان وعائشة أنّه غلط من الكاتب للمصحف؛^{٤٦٣}

اینها دیدگاه هایی است که این قرائات را با وجهی صحیح توجیه می کند و نسبت خطا را از قرآن دور می سازد. و بدان آن چه از عثمان و عایشه روایت شده که این قرائات از لغزش نویسندگان ناشی شده، بر طرف می گردد.

ألوسی درباره (وَالْمُقِيمِينَ) می گوید:

وبالجملة لا يُلْتَفَتُ إِلَى مَنْ زَعَمَ أَنَّ هَذَا مِنْ لَحْنِ الْقُرْآنِ وَأَنَّ الصَّوَابَ (وَالْمُقِيمُونَ) بِالْوَاوِ كَمَا فِي مِصْحَفِ عَبْدِ اللَّهِ وَهِيَ قِرَاءَةٌ مَالِكِ بْنِ دِينَارٍ وَالْجَحْدَرِيِّ وَعَيْسَى الثَّقَفِيِّ، إِذْ لَا كَلَامَ فِي نَقْلِ النِّظْمِ تَوَاتُرًا فَلَا يَجُوزُ اللَّحْنُ فِيهِ أَصْلًا. وَأَمَّا مَا رَوَى أَنَّهُ لَمَّا فُرِغَ مِنَ الْمِصْحَفِ أُتِيَ بِهِ إِلَى عُثْمَانَ فَقَالَ: قَدْ أَحْسَنْتُمْ وَأَجْمَلْتُمْ... فَقَالَ السَّخَاوِيُّ: إِنَّهُ ضَعِيفٌ، وَالْإِسْنَادُ فِيهِ اضْطِرَابٌ وَانْقِطَاعٌ، فَإِنَّ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ جُعِلَ لِلنَّاسِ إِمَامًا يَقْتَدُونَ بِهِ، فَكَيْفَ يَرَى فِيهِ لِحْنًا وَيَتْرَكُهُ لِتَقْيِيمِهِ الْعَرَبُ بِأَلْسِنَتِهَا، وَقَدْ كَتَبَ عِدَّةٌ مِمَّنْ هُوَ فِيهَا اخْتِلَافٌ أَصْلًا إِلَّا فِيمَا هُوَ مِنْ وَجْهِ الْقِرَاءَاتِ. وَإِذَا لَمْ يَقْمِهِ هُوَ وَمَنْ بَاشَرَ الْجَمْعَ - وَهَمَّ هُمْ - كَيْفَ يَقْيِمُهُ غَيْرَهُمْ؟!^{٤٦٣}

به طور کلی باید گفت: به کسی که گمان کرده در قرآن لغزشی روی داده توجهی نمی شود و درست آن (المقیمون) است، آنچنان که در مصحف عبدالله آمده و قرائت مالک بن دینار، جحدری و عیسی ثقفی نیز چنین بوده؛ چرا که بی تردید نقل قرآن متواتر بوده؛ بنابراین، به هیچ روی روا نیست خطایی در آن روی داده باشد. اما پیرامون آن چه روایت شده که به هنگام اتمام گردآوری قرآن، آن را نزد عثمان بردند و عثمان گفت: کاری نیکو و زیبا انجام دادید... پس

٤٦٢. همان: ٨ / ٢٤٩.

٤٦٣. تفسیر آلوسی: ٦ / ١٤ - ١٥.

سخاوی در باره آن گفته است: این حدیث ضعیف بوده و سند آن دارای انقطاع و درون مایه اش مضطرب است؛ زیرا چگونه می شود عثمان که پیشوای دیگران بوده در قرآن کژی و نادرستی ببیند، ولی آن را رها ساخته و اصلاحش را به زبان عرب وا گذارد؟ در حالی که وی شماری مصحف نگاشت که در آنها هیچ گونه ناسازگاری نبود جز آن چه که به وجوه قرائات باز می گردید. و هنگامی که او و کسانی که به گردآوری قرآن پرداختند، اصلاح قرآن را بر عهده نگرفته اند - با آن که آنها از آن جایگاه بلند برخوردار بودند - چگونه دیگران اصلاح قرآن را بر گردن گیرند؟

اینها سخنانی در نپذیرفتن این احادیث بود و دیده شد که برخی تنها به استبعاد بسنده کرده اند و برخی گفته اند: «در آنها جای تأمل است»، و برخی دیگر می گویند: «سستی و سخافت این سخن بر کسی پوشیده نیست»، و گروهی دیگر گویند: «به آنها توجهی نمی شود...»، و برخی گفته اند: «این احادیث دور از واقعیت است».

برخی از این عالمان شهادت به خرج داده و به آشکاری حدیث را ضعیف شمرده و گفته اند: «حدیث صحیح نیست». در کتاب الإیتقان،^{۴۶۴} از ابن انباری نیز آمده که وی به تضعیف این روایات گرایش یافته است و باقلانی در نکت الانتصار^{۴۶۵} و گروهی دیگر نیز چنین کرده اند.

لیکن برخی دیگر بر بطلان این احادیث استدلال کرده و برهان اقامه نموده اند؛ چرا که پذیرش آنها، تواتر قرآن را با چالش روبرو کرده و موجب سرزنش و خرده گیری بر صحابه، به ویژه گرد آورندگان قرآن و در رأسشان عثمان می گردد. پس این احادیث به جهت چنین استلزامات باطل، باطل شمرده خواهد شد.

و گروهی بالاتر از این گفته و به ساختگی بودن این احادیث از سوی دشمنان اسلام گرایش یافته اند. حکیم ترمذی می گوید:

ما أرى مثل هذه الروایات إلا من كيد الزنادقة؛^{۴۶۶}

سر چشمه این احادیث را جز مکر زنادقه نمی دانم.

أبو حیّان اندلسی می گوید:

۴۶۴. ر.ک: الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۴۳ / ش ۳۵۰۶.

۴۶۵. ر.ک: نکت الانتصار: ۱۲۷.

۴۶۶. نوادر الأصول فی احادیث الرسول: ۳۸۶.

ومن روى عن ابن عباس أنّ قوله: (تَسْتَأْنِسُوا) خطأ أو وهم من الكاتب، وأنّه قرأ: حتّى (تستأذِنوا)، فهو طاعن في الإسلام، ملحد في الدين، وابن عبّاس بريء من هذا القول؛^{٤٦٧}

كسى كه از ابن عباس روایت کرده که او (تَسْتَأْنِسُوا) را خطا و یا وهمی از سوی نویسنده دانسته و چنین قرائت می کرده است: حتّى «تستأذِنوا»، خرده گیر بر اسلام، بی دین بوده و دامان ابن عباس از چنین سخنانی پاک و منزه است.

و برخی از دانشمندان و نویسندگان متأخر و معاصر نیز، این روایات را همین گونه چاره کرده اند. صاحب المنار در زمره همین نویسندگان است. وی می گوید:

وقد تجرّأ بعض أعداء الإسلام على دعوى وجود الغلط النحوي في القرآن، وعدّ رفع (الصَّابِئِينَ) هنا من هذا الغلط. وهذا جمع بين السّخف والجهل، وإمّا جاءت هذه الجرأة من الظاهر المتبادر من قواعد النحو، مع جهل أو تجاهل أنّ النحو إستنبط من اللغة، ولم تستنبط اللغة منه؛^{٤٦٨}

برخی از دشمنان اسلام گستاخی کرده و قرآن را دارای لغزش نحوی دانسته اند و رفع (الصَّابِئِينَ) نمونه ای از اینگونه اغلاط شمرده اند. و این کار ایشان جمع میان سخافت و نادانی است. این گستاخی، از ظاهر برخی قواعد نحوی متبادر است؛ اما اینها یا نادان بوده و یا خود را به نادانی زده اند؛ چرا که نحو از لغت استنباط می شود نه لغت از نحو.

همچنین می گوید:

وقد عدّ مثل هذا بعض الجاهلين أو المتجاهلين من الغلط في أصحّ الكلام وأبلغه، وقيل: إنّ (المقيمين) معطوف على المجرور قبله... وما ذكرناه أولاً أبلغ عبارة وإنّ عدّه الجاهل أو المتجاهل غلطاً أو لحناً. وروي أنّ الكلمة في مصحف عبدالله بن مسعود مرفوعة، (والمقيمين الصلاة)، فإنّ صحّ ذلك عنه وعمّن قرأها مرفوعة، كمالك بن دينار، والجحدري، وعيسى الثقفي كانت قراءة، وإلاّ فهي كالعدم.

وروي عن عثمان أنّه قال: إنّ في كتابة المصحف لحناً ستقيمه العرب بألسنتها، وقد ضعّف السخاوي هذه الرواية، وفي سندها إضطراب وانقطاع. فالصواب أنّها موضوعة، ولو صحّت، كما صحّ أن يعدّ ما هنا من ذلك اللحن، لأنّه فصيح بليغ؛^{٤٦٩}

٤٦٧. تفسير البحر المحيط: ٦ / ٤١٠.

٤٦٨. تفسير المنار: ٦ / ٣٩٦.

٤٦٩. همان: ٦ / ٥٣.

برخی از این نادانان و یا کسانی که خود را به نادانی زده اند، مانند این را در درست‌ترین و بلیغ‌ترین سخن‌ها غلط شمرده‌اند و گفته شده: همانا «المقیمین»، به مجرور قبل از خود عطف‌گردیده است ... و آن چه ما یادآور شدیم از نظر عبارت بلیغ‌تر است، گرچه برخی نادانان و آنانی که خود را به نادانی زده‌اند، آن را خطا و لغزش شمرده‌اند. و روایت شده که این کلمه در مصحف عبد الله بن مسعود مرفوع بوده است، حال اگر این روایت از او و از کسانی همچون مالک بن دینار، جحدری و عیسی ثقفی درست باشد، تنها یک قرائت شمرده شده و در غیر این صورت چیزی محسوب نمی‌گردد.

از عثمان روایت شده است که گفت: در کتابت قرآن خطا رخ داده است که عرب آن را تصحیح می‌کند. همانا سخاوی این روایت را تضعیف کرده است و سند آن با اضطراب و انقطاع همراه است و قول صحیح همین است که این حدیث جعلی است و اگر بر فرض روایت صحیح باشد، این مورد در این جا در زمره لعن شمرده نمی‌شود؛ زیرا عبارت مورد بحث فصیح و بلیغ است. و این سخن، دیدگاه رافعی و محمد أبو زهره نیز می‌باشد. محمد أبو زهره، احادیث منافی تواتر قرآن را چنین توصیف کند:

الروایات الغریبة البعیده عن معنی تواتر القرآن الکریم التي احتوتها بطون بعض الکتب، کالبرهان للزرکشی، والاتقان للسیوطی، التي تجمع کما یجمع حاطب لیل، یجمع الحطب والأفاعی، مع أن القرآن کالبناء الشامخ الأملس الذي لا یعلق به غبار؛
روایات غریب و دور از معنای تواتر قرآن که برخی کتب مانند البرهان زرکشی و الاتقان سیوطی آنها را در بر گرفته‌اند، کتابهایی که روایات را به مانند کسی که در تاریکی شب به جمع آوری هیزم روی آورده که ممکن است چوب و واقعی را با هم در آمیزد، گرد آورده‌اند. در حالی که قرآن به مانند بنایی بزرگ و مبهوت‌کننده است که گردی بر دامان آن نخواهد نشست.

سپس وی این سخن رافعی را شاهد آورده، می‌نویسد:

ونحسب أن أكثر هذا مما افترته الملهدة؛

گمان می‌کنیم بیشتر این احادیث را ملحدان به دروغ گفته‌اند.

همچنین می‌گوید:

وإنّ ذلك الذي ذكره الكاتب الإسلاميّ الكبير حقّ، لا ريب فيه؛^{٤٧٠}
بی تردید آن چه این نویسنده اسلامی بزرگ یادآوری کرده، حق است.

تأویل احادیث خطا در قرآن

آن چه تاکنون گذشت، دیدگاه برخی از علمای اهل سنت در باره اینگونه احادیث و آثار بود. هستند افراد دیگری که این دیدگاه را پذیرفته و ما به جهت کفایت کردن به همین مقدار، نامی از آنها نبردیم. اما گروهی، از این دیدگاه خشمگین شده و به شدت از آن ابراز انزجار کرده اند. مشهورترین این افراد حافظ ابن حجر عسقلانی است. وی پس از آن که حدیث ابن عباس را که گفت «این را در حالی که چرت می زده نوشته است» نقل کرده، بر زمخشری و پیروانش تاخته و می گوید:

وأما ما أسنده الطبري عن ابن عباس، فقد اشدّ إنكار جماعة ممّن لا علم له بالرجال صحّته،
وبالغ الزمخشري في ذلك كعاداته - إلى أن قال - وهي والله فرية ما فيها مرية، وتبعه جماعة
بعده، والله المستعان.

وقد جاء عن ابن عباس نحو ذلك في قوله تعالى: (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)... أخرجه سعيد
بن منصور بإسناد جيّد عنه.

وهذه الأشياء - وإن كان غيرها المعتمد - لكن تكذيب المنقول بعد صحّته، ليس من دأب أهل
التحصيل، فليُنظر في تأويله بما يليق به؛^{٤٧١}

گروهی که از دانش رجال آگاهی ندارند، این حدیث طبری از ابن عباس را به شدت انکار کرده اند و زمخشری طبق عادتش در این انکار زیاده روی کرده است - تا این که می گوید - و به خدا سوگند سخن ایشان بی هیچ تردیدی دروغی شگفت آور و بزرگ است و گروهی او را در این دیدگاه پیروی کرده اند. و خداوند یاری رسان است.

و مانند آن، روایت دیگری از ابن عباس در باره سخن خداوند (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)
است. سعید بن منصور این حدیث را با سند بسیار خوبی روایت کرده است.

٤٧٠. المعجزة الكبرى القرآن: ١ / ٣٢.

٤٧١. فتح الباري: ٨ / ٢٨٢ - ٢٨٣.

آن چه از برخی صحابه نقل شده - با آن که غیرش مورد پذیرش است - ولی تکذیب آن نیز پس از دانستن صحت سندش شیوه اهل دانش نیست. بنابراین باید در پی تأویل شایسته ای برای آنها گشت.

اما باید گفت شگفت است از ابن حجر که چرا تأویل شایسته را به دیگران سپرده، در حالی که بر او بود تا خودش به این کار روی آورده و از احادیث صحیح پشتیبانی نماید؟!

آری، برخی از علمای اهل تسنن و جوهری را برای تأویل این احادیث یادآور شده اند که دانی در زمره آنان است. وی - پس از پذیرش صحت حدیث - درباره آن چه از عثمان روایت شده می گوید:

وجهه أن یكون أراد باللحن المذكور في التلاوة، دون الرسم؛

مراد وی از لغزش، خطای در تلاوت بوده نه خطای در رسم و الفاظ قرآن.

ابن آشته در پاسخ به این گونه روایات می گوید:

أخطأوا في الإختیار، وما هو الأولى لجمع الناس عليه من الأحرف السبعة، لا أن الذي كُتب خطأً خارج عن القرآن.

قال: فمعنى قول عائشة: «حُرِّفَ الهجاء» أُلقي إلى الكاتب هجاءً غير ما كان الأولى أن يُلقى إليه من الأحرف السبعة، قال: وكذا معنى قول ابن عباس: «كتبها وهو ناعس»، یعنی: فلم يتدبر الوجه الذي هو أولى من الآخر. وكذا سائرهما؛^{٤٧٢}

نویسندگان، در برگزیدن شایسته ترین از میان حروف هفتگانه دچار اشتباه شده اند، نه آن که آن چه خارج از قرآن بوده را به خطا درون آن آورده اند. [و گوید] پس معنای سخن عایشه که گفت: «الفاظ قرآن تحریف شد» این است که به نویسنده، آن چه از میان حروف هفتگانه برتر بود عرضه نگردید. همچنین سخن ابن عباس که گفت: «آن را در حال چرت نوشته»؛ یعنی در باره آن چه شایسته تر بوده، خوب نیندیشیده است و همچنین ماندهای این احادیث.

سیوطی در این باره خود را به زحمت انداخته است. وی پس از آن که این روایات را آورده، به تبیین اشکال آنها پرداخته و تأویلش را بر عهده گرفته است. ما تمامی سخن وی را می آوریم تا آشکار شود که آن چه سزاوار بوده آورده است یا خیر؟!
وی می گوید:

هذه الآثار مشكلة جدًّا، وكيف يظنُّ بالصحابة أولًا: أنهم يلحنون في الكلام فضلًا عن القرآن، وهم الفصحاء اللدِّ؟! ثمَّ كيف يظنُّ بهم ثانياً: في القرآن الذي تلقَّوه من النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - كما أنزل، وحفظوه وضبطوه وأتقنوه؟! ثمَّ كيف يظنُّ بهم ثالثاً: إجتماعهم كلَّهم على الخطأ وكتابته. ثمَّ كيف يظنُّ بهم رابعاً: عدم تنبُّههم ورجوعهم عنه؟!

ثمَّ كيف يظنُّ بعثمان: أنه ينهى عن تغييره؟! ثمَّ كيف يظنُّ أنَّ القراءة استمرت على مقتضى ذلك الخطأ، وهو مروِّي بالتواتر خلفاً عن سلف؟! هذا ممَّا يستحيل عقلاً وشرعاً وعادة.

وقد أجاب العلماء عن ذلك بثلاثة أجوبة:

أحدها: أنَّ ذلك لا يصحُّ عن عثمان، فإنَّ إسناده ضعيف، مضطرب، منقطع، ولأنَّ عثمان جعل للناس إماماً يقتدون به، فكيف يرى فيه لحنًا ويتركه لتقييمه العرب بألسنتها، فإذا كان الذين تولَّوا جمعه وكتابته، لم يقيموا ذلك وهم الخيار، فكيف يقيمه غيرهم؟! وأيضاً: فإنَّه لم يكتب مصحفاً واحداً، بل كتب عدَّة مصاحف.

فإن قيل: إنَّ اللحن وقع في جميعها فبعيد اتِّفاقها على ذلك، أو في بعضها، فهو اعتراف بصحة البعض، ولم يذكر أحد من الناس أنَّ اللحن كان في مصحف دون مصحف، ولم تأت المصاحف قطُّ مختلفة إلا فيما هو من وجوه القراءة، وليس ذلك بلحن.

الوجه الثاني: على تقدير صحة الرواية: إنَّ ذلك محمول على الرمز والإشارة

الثالث: أنه مؤوَّل على أشياء خالف لفظها رسمها... وبهذا الجواب وما قبله، جزم ابن أشته في كتاب «المصاحف».

وقال ابن الأنباري في كتاب (الردُّ على من خالف مصحف عثمان) في الأحاديث المروية عن عثمان في ذلك: «لا تقوم بها حجة، لأنها منقطعة غير متصلة، وما يشهد عقل بأنَّ عثمان وهو إمام الأمة الذي هو إمام الناس في وقته وقُدوتهم، يجمعهم على المصحف الذي هو الإمام، فيتبين فيه خللاً، ويشاهد في خطِّه زللاً فلا يصلحه، كلاً والله ما يتوهم عليه هذا ذو إنصاف وتمييز، ولا يعتقد أنه أحرَّ الخطأ في الكتاب ليصلحه من بعده، وسبيل الجائين من بعده البناء على رسمه، والوقوف عند حكمه.

ومن زعم - أنَّ عثمان أراد بقوله: أرى فيه لحنًا، أرى في خطِّه لحنًا، إذا أقمناه بألسنتنا كان لحن الخطِّ غير مفسد، ولا محرَّف من جهة تحريف الألفاظ وإفساد الإعراب - فقد أبطل ولم يصب،

لأنَّ الخطَّ منبئٌ عن النطق، فمن لحن في كتبه فهو لاحن في نطقه، ولم يكن عثمان ليؤخّر فساداً في هجاء ألفاظ القرآن من جهة كُتّب ولا نطق، ومعلوم أنَّه كان مواصلاً لدرس القرآن، متقناً لألفاظه، موافقاً على ما رسم في المصاحف المنفّذة إلى الأمصار والنواحي... .

ثمَّ قال ابن أشتة. أنبأنا محمد بن يعقوب، أنبأنا أبو داود سليمان بن الأشعث، أنبأنا أحمد بن مسعدة، أنبأنا إسماعيل، أخبرني الحارث بن عبدالرحمان، عن عبدالأعلى ابن عبدالله بن عامر، قال: لما فُرع من المصحف أُتي به عثمان فنظر فيه، فقال: أحسنتم وأجملتم، أرى شيئاً سنقيمه بالسنتنا.

فهذا الأثر لا إشكال فيه، وبه يتّضح معنى ما تقدّم، فكأنّه عرض عليه عقب الفراغ من كتابته، فرأى فيه شيئاً كتب على غير لسان قريش، كما وقع لهم في (التابوة) و(التابوت)، فوعد بأنّه سيقومه على لسان قريش، ثمّ وفيّ بذلك عند العرض والتقويم، ولم يترك فيه شيئاً. ولعلّ من روى تلك الآثار السابقة عنه حرّفها، ولم يتقن اللفظ الذي صدر عن عثمان، فلزم منه ما لزم من الإشكال، فهذا أقوى ما يجاب عن ذلك. والله الحمد.

وبعد، فهذه الأجوبة لا يصلح منها شيء عن حديث عائشة.

أمّا الجواب بالتضعيف، فلأنّ إسناده صحيح كما ترى، وأمّا الجواب بالرمز وما بعده، فلأنّ سؤال عروة عن الأحرف المذكور لا يطابقه، فقد أجاب عنه ابن أشتة - وتبعه ابن جبارة في شرح الرائية - بأنّ معنى قولها «أخطئوا» أي في اختيار الأولى من الأحرف السبعة لجمع الناس عليه، لا أنّ الذي كتبوا من ذلك خطأ لا يجوز... .

وأقول: هذا الجواب إمّا يحسن لو كانت القراءة بالياء فيها، والكتابة بخلافها، وأمّا القراءة على مقتضى الرسم فلا.

وقد تكلم أهل العربيّة على هذه الأحرف ووجّهوها على أحسن توجيه، أمّا قوله: (إنّ هذان لساحران) ففيه أوجه... وأمّا قوله: (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) ففيه أيضاً أوجه... وأمّا قوله: (وَالصَّابِغُونَ) ففيه أيضاً أوجه؛^{٤٧٣}

این روایات و آثار با چالشی جدی روبرویند و چگونگی می توان دربارہ صحابه گمانی برد که حتی در سخنان خود دچار لغزش شوند، تا چه رسد به قرآن، در حالی که اینان فصیحانی توانمند

بودند؟! همچنین چگونه می توان گمان کرد که آنان در قرآنی که - همانطور که فرود آمده - از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دریافت کرده و به حفظ، ثبت و دقت در آن همت گمارده اند، دچار خطا گردند. یا چگونه می توان باور کرد که همه آنها در این خطا و نوشتنش همداستان شده باشند. و یا چگونه می شود گفت که آنان به این لغزش آگاه نشده و از آن باز نگشته اند؟!

سپس چگونه می توان گمان برد که عثمان دیگران را از اصلاح این لغزش ها باز داشته است؟ یا چگونه می توان باور داشت که قراء این خطا را ادامه داده و تاکنون به صورت تواتر روایت کرده اند؟ اینها همه چیزهایی است که از نظر شرع، عقل و عادت محال است. علما در باره این احادیث سه پاسخ داده اند:

یکم: حدیث روایت شده از عثمان صحیح نیست؛ چرا که اسنادش ضعیف، مضطرب و منقطع است. از سویی چگونه می شود که عثمان با آن که پیشوای مردم قرار داده شده بود، چنین لغزشی را در قرآن ببیند؛ اما آنها را رها کرده تا عرب با زبان خودش آن را درست کند؟! پس هنگامی که گردآورندگان و نویسندگان قرآن - که خود از برگزیدگان بودند - به اصلاح قرآن پرداخته اند، چگونه دیگران این کار را به عهده خواهند گرفت؟! و همچنین باید گفت عثمان يك مصحف نوشت؛ بلکه تعدادی به نگارش در آورد.

اگر گفته شود این خطا در همه مصحف ها روی داده است، باید گفت: این رویداد در همه قرآن ها بعید است. اگر نیز گفته شود در برخی روی داده، می گوئیم پس این خود اعتراف به درستی برخی مصحف هاست، در حالی که کسی یادآور نشده لغزش در يك مصحف خاص روی داده است. از سویی هیچ گاه مصحف ها ناسازگار با یکدیگر نیامده اند، جز آن که در برخی وجوه قرائت مختلف گشته که خطا شمرده نمی شود.

دوم: بر فرض صحت روایت، می توان گفت که مضمون آن حمل بر رموز و اشاره می گردد... . سوم: می توان این روایات را بر چیزهایی تأویل کرد که تلفظش با نگارشش ناسازگار است ... و ابن اشته در کتاب المصاحف به این پاسخ و پاسخ های پیشین یقین پیدا کرده است.

ابن انباری در کتاب الرد علی من خالف مصحف عثمان، به هنگام بیان احادیث روایت شده از عثمان می گوید: حجتی بر این سخن اقامه نمی شود، چرا که این روایت متصل نیست و نیز

عقل گواهی نمی دهد که عثمان با آن که در زمان خود پیشوای مردم بوده، قرآن ها را در یک مصحفی که پیشوای دیگر قرآنها شمرده شده گرد آوری کند؛ آن گاه در آن مصحف لغزشهایی ببیند، اما در پی اصلاح بر نیاید! به خدا سوگند هیچ گاه انسان منصف و دارای قدرت تشخیص چنین پنداری نمی برد و باور نمی کند که وی خطاها را رها کرده تا افراد پس از او اصلاحش را برعهده گیرند. و راه کسانی که پس از وی آمده اند، پذیرش خط قرآن و التزام بر حکم قرآن بوده است.

و کسی که گمان برده عثمان از سخنش که «من در قرآن خطا می بینم» چنین اراده کرده که در خط قرآن خطا می بینم و هنگامی که ما قرآن را می خوانیم، لغزش خط، تحریف الفاظ و اعراب را به دنبال نخواهد آورد، سخن باطلی گفته و به راه درست نرفته است؛ چرا که خط، خبر از نطق می دهد و کسی که نوشته اش خطا باشد، در نطقش نیز به خطا خواهد رفت. و چنین نبوده که عثمان خطاهای نوشتاری قرآن را رها کرده باشد، در حالی که آشکار است که وی قرآن را برای آموزش به شهر و دیارهای گوناگون می فرستاد که در الفاظ دقیق و سازگار با رسم مصاحف باشد... .

سپس ابن اشته می گوید: محمد بن یعقوب از ابو داوود سلیمان بن اشعث، از احمد بن مسعود، از اسماعیل، از حارث بن عبدالرحمان، از عبد الاعلی بن عبد الله بن عامر روایت کرده که گفت: هنگامی که از گرد آوری قرآن رهایی یافته شد، آن را نزد عثمان آوردند. وی در آن نگریست و گفت: نیکو و زیبا انجام دادید. در آن چیزهایی می بینم که با زبانمان اصلاح می گردد.

این روایت با هیچ چالشی روبرو نیست و با آن می توان معانی دیگر روایات را آشکار نمود. بر اساس این روایت، گویا پس از پایان یافتن گرد آوری قرآن و نوشتنش، آن را به عثمان عرضه کردند. وی در آن چیزهایی دید که به غیر زبان قریش نگارش یافته بود، چنانکه در واژه «تابوة» و «تابوت» روی داده. پس وی وعده می داد که این خطاها با زبان قریش اصلاح خواهد شد. سپس وی به هنگام عرضه و ارزشگذاری، وعده خود را جامه عمل پوشانده و چیزی را رها نکرد. و شاید کسانی که اخبار پیشین را از او روایت کرده اند، سخن او را تحریف کرده و آن واژه ای که عثمان گفته بود را به دقت نیاوردند که در پی آن، این اشکالات لازم

آمده است. آن چه گفته شد، قوی ترین پاسخ این اشکالات شمرده می شود. و ستایش تنها خداوند را سزااست.

اما این پاسخ ها هیچ يك از احادیث عایشه را توجیه نمی کنند. پاسخ تضعیف روایت نیز جوابگو نیست؛ زیرا اسنادش صحیح است. اما پاسخ به رمز و اشاره و دیگر پاسخ ها نیز چنین است؛ چرا که پرسش عروه از حروف مذکور با آن مطابقت ندارد. ابن اشته از این روایات چنین پاسخ داده است و ابن جباره در شرح الرائیه نیز از او پیروی کرده است که مراد عایشه از «خطا کرده اند»، یعنی در برگزیدن شایسته ترین از میان حروف هفتگانه به خطا رفته اند، نه این که آن چه که نوشته اند، چیزی بیرون از قرآن بوده است. این پاسخ روا نیست... .

می گویم: هنگامی این پاسخ نیکو است که در آن واژه، قرائت به یاء و کتابتش گونه ای دیگر بوده است؛ اما در فرضی که قرائت به مقتضای رسم باشد، چنین پاسخی صحیح نیست. زبان دانان عرب از این حروف سخن گفته و به نیکوترین شکل آنها را توجیه نموده اند؛ اما در باره سخن خداوند که فرموده (إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ) توجیهی آمده است و برای سخن دیگر خداوند که (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) نیز توجیه دیگری یاد شده. همچنین در باره (وَالصَّابِقُونَ).

آن چه تاکنون آمد مربوط به سخنان صحابه و تابعان بود.

احادیث گرد آوری قرآن، میان ردّ و تأویل

أما أحادیث روایت شده پیرامون گرد آوری قرآن را، چه آن دسته متناقض با یکدیگر و چه دسته ای که به اعتراف برخی همچون محمد ابو زهره، ساختگی و دروغین بوده اند^{۴۷۴} را می توان میانشان جمع کرد و سپس میان آنها، ادله عدم تحریف و این مبنا که قرآن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به فرمان وی گردآمده است، سازگاری ایجاد کرد که اکنون به تفصیل به آن می پردازیم:

مراحل جمع آوری قرآن

روایات اهل سنت پیرامون گرد آوری قرآن با یکدیگر متعارض اند و در سایه این تعارض، سخنان علمای ایشان نیز ناسازگار شده است. آن چه از مجموع آنها برداشت می شود این است که: همانا گرد آوری قرآن در سه مرحله روی داده است:

مرحله نخست: آن چه در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر روی چوب و جریده های نخل نوشته شده بود;

مرحله دوم: در زمان ابوبکر روی داد که وی به گرد آوری آنها از میان ورقه های چوب و دیگر چیزها پرداخته و در محل واحدی قرار داد;

مرحله سوم: در زمان عثمان که وی به چینش قرآن پرداخت و مردم را به قرائت واحدی واداشت. این، آن چه بود که سخنان ایشان گرد آن جمع می شد.

گرد آوری در زمان پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله وسلّم - به دو شکل «حفظ» و «نوشتن» بوده است. أمّا درباره حفظ باید گفت کسانی که به این شکل قرآن را گردآورده بودند بسیارند.^{۴۷۰}

پیرامون نگاشتن قرآن نیز باید گفت: قرآن نزد کسانی که همه قرآن را به خاطر داشتند نوشته نشده بود؛ لیکن با در نظر داشتن نوشته های همه، می توان گفت که قرآن کامل بوده است؛ یعنی آن چه نزد برخی ناقص بود، با آن چه نزد دیگری بود کامل می گشت، جز آن که به لحاظ حفظ در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم متواتر بوده است.^{۴۷۱}

ابوبکر نیز پس از جنگ یمامه، فرمان به گرد آوری نوشته ها داد و آن را تألیف و تدوین کرد؛^{۴۷۲} سپس آن گاه که قرائت فراوان گشته و در الفاظ قرآن ناسازگاری پدید آمد، عثمان مصاحف را از صاحبانش گرفت و مردم را بر قرائت واحدی واداشت و دیگر مصاحف ناسازگار با آن را از بین برد.

دفع شبهات

۴۷۵. ر.ک: همان: ۱ / ۲۱.

۴۷۶. ر.ک: همان: ۱ / ۲۲.

۴۷۷. ر.ک: همان: ۱ / ۲۳؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲؛ الدر المنثور: ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۳ و ۳ / ۲۹۶؛ مناهل العرفان: ۱ / ۲۵۰ - ۲۵۱ و منابع دیگر.

برای رهایی از پیامدهای این احادیث و دفع شبهاتی که به جهت این احادیث دامن گیر قرآن می شود، چاره ای نیست جز توجه به سند و متن تمامی روایات این باب و پس از آن - تا جایی که ممکن است - در پی جمع میان آنها برآمد؛ از این رو بحث را اینگونه پی می گیریم:

یکم: از برخی صحابه روایاتی آمده که عده ای در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به گرد آوری قرآن پرداخته اند. به گفته عبدالله بن عمر و انس بن مالک، در این که آنان چهار نفر بوده اند تردیدی نیست؛ اما در نام برخی از آنان اختلاف وجود دارد.

از عبدالله بن عمر آمده که آن چهار تن عبدالله بن مسعود، سالم مولا حذیفه، معاذ بن جبل و ابی ابن کعب بوده اند.^{۴۷۸}

قتاده از انس بن مالک نیز روایت کرده است که آنان ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید و زید بن ثابت بوده اند. از انس بن مالک پرسیده شده که ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است.^{۴۷۹} و دیگری روایت ثابت از انس بن مالک است که گفته است:

مات النبئی - صلی الله علیه وآله وسلم - ولم یجمع القرآن غیر أربعة: أبو الدرداء، ومعاذ ابن جبل، وزید بن ثابت، وأبو زید؛^{۴۸۰}

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، در حالی که قرآن را جز چهار نفر گرد آوری نکردند: أبو الدرداء، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و أبو زید.

چگونه می توان گردآورندگان قرآن را در چهار تن حصر کرد و این حصر در چهار نفر چه توجیهی دارد؟ و چگونه ممکن است میان آن چه از این دو صحابی نقل شده و میان دو حدیث انس هماهنگی ایجاد کرد؟

سیوطی می گوید:

قد استنکر جماعة من الأئمة الحصر في الأربعة، وقال المازري: لا يلزم من قول أنس «لم يجمعه غيرهم» أن يكون الواقع في نفس الأمر كذلك... قال: وقد تمسك بقول أنس هذا جماعة من الملاحدة، ولا متمسك لهم فيه، فإننا لا نسلّم حمله على ظاهره؛^{۴۸۱}

۴۷۸. ر.ك: صحيح البخاری: ۱۰۲ / ۶؛ صحيح مسلم: ۱۴۹ / ۷.

۴۷۹. ر.ك: صحيح البخاری: ۲۲۹ / ۴؛ صحيح مسلم: ۱۴۹ / ۷؛ سنن الترمذی: ۵ / ۳۳۱ / ش ۳۸۸۱.

۴۸۰. صحيح البخاری: ۱۰۳ / ۶؛ المعجم الأوسط: ۳۶۲ / ۷؛ تفسير القرطبي: ۱ / ۵۶ - ۵۷؛ الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۹۲.

۴۸۱. الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۹۲ - ۱۹۴.

برخی از پیشوایان این حصر را نپذیرفته اند. مازری می گوید: سخن انس که گفته است: «لم یجمع غیرهم» چنین نتیجه ای را در پی ندارد که در واقع نیز چنین بوده است... می گوید: گروهی از ملحدان سخن انس را دست آویز خود قرار داده اند، در حالی که چنین نبوده و ما سخن انس را به ظاهرش حمل نمی کنیم.

سپس سیوطی سخنی از قرطبی آورده و از باقلانی پاسخ هایی برای حدیث انس نقل کرده، آن گاه می گوید:

قال ابن حجر: وفي غالب هذه الإحتمالات تكلف؛^{۴۸۲}

ابن حجر می گوید: بیشتر این احتمالات با تکلف و زحمت همراه است.

دوم: در این که نخستین کسی که قرآن را گرد آوری کرده کیست؟ احادیث ناسازگارند. در برخی از آنها ابوبکر معرفی شده، در برخی دیگر از عمر نام برده شده، در پاره ای دیگر سالم بنده ابوحذیفه آمده و در گروهی دیگر عثمان را نخستین گردآورنده دانسته است!

راه جمع میان این روایات آن است که گفته شود، ابوبکر به جهت آغازگر بودن در تدوین قرآن نخستین گردآورنده قرآن بوده است. و مراد از آن که عمر نخستین گرد آورنده مصحف است، به این معناست که وی به ابوبکر فهماند تا قرآن را گرد آورد. و مراد از آن چه در باره سالم آمده این است که وی از گرد آوردگان قرآن به فرمان ابوبکر بوده است. اما در مورد عثمان نیز به این معنا خواهد بود که وی مردم را بر قرائت واحدی وادار کرد.^{۴۸۳}

حال پرسش آن است که آیا چنین جمعی میان روایات پذیرفتنی است؟!

سوم: احادیثی که پیرامون چگونگی گرد آوری قرآن و ویژگیهایش در هر مرحله وارد شده اند.

روایات پیرامون مرحله نخست

از زید روایت کرده اند که گفت:

قبض النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ولم يكن القرآن جمع في شيء؛^{۴۸۴}

۴۸۲. همان.

۴۸۳. ر.ك: همان: ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲.

۴۸۴. همان: ۱ / ۱۶۰.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، در حالی که چیزی از قرآن گرد آوری نشده بود.

وی آن هنگام که ابوبکر او را به گرد آوری قرآن فرمان داد، گفت:

کیف تفعل شیئاً لم یفعله رسول الله؟!^{۴۸۵}

چگونه کاری را انجام می دهی که پیامبر خدا آن را رها کرده بود؟!

می توان این روایات را چنین هماهنگ کرد که اخباری که می گویند قرآن در زمان پیامبر گرد نیامده؛ یعنی به صورت کامل و در مکانی واحد جمع نشده است، بلکه نوشته های تمامی مردم با هم قرآنی کامل بوده و این چنین شبهه نخست از میان برداشته می شود.

روایات پیرامون مرحله دوم

اگر چه در این مرحله، ابوبکر پس از جنگ یمامه به گرد آوری قرآن و تدوینش فرمان داده است؛ ولی حقیقت آن است که پس از آن جنگ نیز شمار فراوانی از حافظان و قراء قرآن باقی ماندند. افزون بر آن که قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نوشته شده بود. بنابر این از این جهت، شبهه ای به تواتر قرآن وارد نمی شود. و اما حدیثی که می گفت عمر از آیه ای از کتاب خدا پرسید که نزد فلان قاری بوده و در جنگ یمامه کشته شد، سندی منقطع دارد.^{۴۸۶}

بنابراین شبهه دوم نیز چنین از میان می رود.

اما گرد آوری قرآن از روی جریده های نخل، سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان - آنچنان که از زید روایت شده بود - به این معنا نبوده که تا آن هنگام کتابی به نام قرآن وجود نداشته است؛ بلکه انگیزه آنها تنها این بوده که قرآن را از روی نوشته ای که پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نگارش یافته بنویسند، نه بر پایه محفوظات خود. و سخن زید که «از سینه مردان گرد آوردم» به این معناست که وی وجوه هفتگانه ای که قرآن بر طبق آنها فرود آمده را از سینه مردان جستجو می کرده تا به آن احاطه علمی پیدا کند.^{۴۸۷}

و اما در باره سخن ابو بکر که به عمر و زید گفته بود: «بر در مسجد بنشینید و هر که با دو گواه

چیزی از قرآن آورد بنگارید»، شیخ أبو الحسن سخاوی در کتابش جمال القراء می گوید:

۴۸۵. همان: ۱ / ۱۶۱.

۴۸۶. ر.ک: همان: ۱ / ۱۶۲؛ فتح الباری: ۹ / ۱۰؛ تحفة الأحونی: ۸ / ۴۰۸.

۴۸۷. ر.ک: المرشد الوجیز: ۱ / ۵۶.

ومعنى هذا الحديث - والله أعلم - من جاءكم بشاهدين على شيء من كتاب الله الذي كتب بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وإلا فقد كان زيد جامعاً للقرآن. قال: ويجوز أن يكون معناه: من جاءكم بشاهدين على شيء من كتاب الله تعالى، أي: من الوجوه السبعة التي نزل بها القرآن، ولم يزد على شيء مما لم يقرأ أصلاً ولم يعلم بوجه آخر؛^{٤٨٨}

معناى این حدیث - که خدا آگاه تر است - چنین است که هر که با دو گواه نزد شما آمد و بخشی از کتاب خدا را آورد که در پیش روی رسول خدا نوشته باشد، از او بستانید؛ والا همانا زید جمع کننده قرآن بود. و صحیح است که معنایش چنین باشد: «هر که با دو گواه نزد شما آمد و چیزی از کتاب خدا را آورد»؛ یعنی چیزی از وجوه هفتگانه که قرآن بر آنها نازل شده و از آن چه هرگز قرائت نشده بود و به وجهی دیگر دانسته نشده بود، چیزی افزون نکرد.

ابو شامه در باره معناى سخن وی در آیه ای که نزد خزیمه یافته بود چنین می گوید:

ومعنى قوله: «فقدتُ آية كذا فوجدتها مع فلان...»؛ أنه كان يتطلب نسخ القرآن من غير ما كتب بأمر النبي، فلم يجد كتابة تلك الآية إلا مع ذلك الشخص، وإلا فالآية كانت محفوظة عنده وعند غيره. وهذا المعنى أولى مما ذكره مكِّي وغيره^{٤٨٩}: إنهم كانوا يحفظون الآية لكنهم أنسوها، فوجدوها في حفظ ذلك الرجل فتذاكروها وأثبتوها، لسماعهم إيّاها من النبي - صلى الله عليه وآله وسلم -^{٤٩٠}؛

و معناى سخن عمر که گفته بود: «فلان آیه را گم کردم و آن را نزد فلانی یافتم...». وی این آیه را در نسخه هایی که به فرمان پیامبر نوشته نشده بود جستجو می کرد. پس آن را جز نزد یک شخص نیافت، و إلا او و دیگران آیه را حفظ می کردند. و این سخن از گفته مکّی و دیگران شایسته تر است. اینان گفته اند که آیه پیش از این را به یاد داشتند، اما آن را از یاد برده اند تا آن که آیه را نزد آن مرد یافته و آن را به خاطر آورده و نوشتند؛ چرا که آن آیه را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند.

٤٨٨. المرشد الوجيز: ١ / ٥٥ .

٤٨٩. برای نمونه ر.ک: البرهان (زرکشی): ١ / ٢٣٤.

٤٩٠. المرشد الوجيز: ١ / ٥١ - ٥٢ .

و اما روایتی که می گفت عمر آیه رجم را آورد، ولی زید آن را به خاطر نبود گواه ننوشت،^{۴۹۱} با عقل و نقل ناسازگار است،^{۴۹۲} گر چه می توان آن را با برخی وجوه تأویل کرد. پس شبهه سوم نیز این چنین از میان می رود.

روایات پیرامون مرحله سوم

عثمان - هنگامی که مسلمین در قرائت قرآن اختلاف کردند - کسی را به سوی حفصه فرستاد و قرآنی که ابوبکر گرد آورده بود را درخواست کرد. وی به حفصه گفت:

أرسلني إيلينا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردّها إليك فأرسلت بها حفصة إلى عثمان، فأمر زيد بن ثابت و... فنسخوها في المصاحف...^{۴۹۳}

مصحف ها را به سوی من بفرست تا از آنها نسخه برداری کرده و سپس به تو بازگردانیم. حفصه آنها را نزد عثمان فرستاد و او نیز به زید بن ثابت فرمان داد ... آن گاه از آن نسخه برداری کردند.

این تمام آن چیزی بود که در مرحله سوم و دوران عثمان روی داده است که روایات ناسازگار با آن می بایست تأویل گردد؛ مانند حدیثی که می گوید: «وی از کسی نمی پذیرفت جز آن که دو گواه شهادت می داد».

ابن حجر در تأویل این روایت می گوید: مراد از «دو گواه» همان «حفظ و کتابت» بوده است.^{۴۹۴} بیهقی سند این روایت را به چالش کشیده و ابو شامه و صبحی صالح^{۴۹۵} از او پیروی کرده اند. ابو شامه پس از نقل این حدیث می گوید:

وأخرج هذا الحديث الحافظ البيهقي في كتاب المدخل، بمخالفة لهذا في بعض الألفاظ، وبزيادة ونقصان، فقال: جلس عثمان على المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: إنا عهدكم بنبيكم - صلى الله عليه وآله وسلم - منذ ثلاث عشرة سنة، وأنتم مختلفون في القراءة، يقول الرجل لصاحبه: والله ما تقيم قراءتك. قال: فعزم على كل من كان عنده شيء من القرآن إلا جاء به، فجاء

۴۹۱. ر.ك: الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۳ / ش ۷۶۱.

۴۹۲. ر.ك: الجواب المنيف في الرد على مدعي التحريف: ۱۲۱.

۴۹۳. صحيح البخاري: ۶ / ۹۹; سنن الترمذي: ۴ / ۳۴۸ / ش ۵۱۰۲; السنن الكبرى (نسايي): ۵ / ۶; مسند أبي يعلى: ۱ / ۹۳.

۴۹۴. ر.ك: فتح الباري: ۹ / ۱۲.

۴۹۵. ر.ك: مباحث في علوم القرآن: ۷۶.

الناس بما عندهم، فجعل يسألهم عليه البيّنة أنّهم سمعوه من رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ثمّ قال: من أعرب الناس؟ قالوا: سعيد بن العاص، قال: فمن أكتب الناس؟ قالوا: زيد بن ثابت كاتب رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قال: فَلْيُؤْمَلِ سعيد وَلْيَكْتُبْ زيد. قال: فكتب مصاحف ففرّقها في الأجناد، فلقد سمعت رجالاً من أصحاب رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يقولون: لقد أحسن.

قال البيهقي: فيه انقطاع بين مصعب وعثمان. وقد روينا عن زيد بن ثابت أنّ التّأليف كان في زمن النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وروينا عنه: أنّ الجمع في الصحف كان في زمن أبي بكر، والنسخ في المصاحف كان في زمن عثمان، وكان ما يجمعون وَيَنسخون معلوماً لهم، فلم يكن به حاجة إلى مسألة البيّنة.

قلت: لم تكن البيّنة على أصل القرآن، فقد كان معلوماً لهم ذكر، وإمّا كانت على ما أحضروه من الرقاع المكتوبة، فطلب البيّنة عليها أنّها كانت كتبت بين يدي رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وبإذنه على ما سمع من لفظه على ما سبق بيانه، ولهذا قال: فليمل سعيد. يعني من الرقاع التي أحضرت، ولو كانوا كتبوا من حفظهم لم يحتج زيد فيما كتبه إلى من يمليه عليه.

فإن قلت: كان قد جمع من الرّقاع في أيام أبي بكر، فأىّ حاجة إلى استحضارها في أيام عثمان؟ قلت: يأتي جواب هذا في آخر الباب؛^{٤٩٦}

حافظ بيهقي در کتاب المدخل، این حدیث را با کمی تغییر در عبارات چنین روایت کرده است: پس گفت: عثمان بر منبر نشست و پس از حمد وثنای خداوند گفت: از زمان پیامبر، نزدیک به سیزده سال گذشته است و شما به اختلاف در قرائت قرآن دچار شده اید. [به طوری که] مردی به دوستش می گوید: به خدا سوگند قرائت تو درست نیست. وی ادامه داد: بر یکایک شماست که هر چه از قرآن که نزد شما است بیاورد. پس مردم هر چه را که نزدشان بود آوردند و عثمان بر هر آن چه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند، گواه طلبید. سپس گفت: چه کسی داناتر به زبان عربی است؟ گفتند: سعید بن عاص. گفت: چه کسی از همه نیکوتر می نویسد؟ گفتند: زيد بن ثابت، نویسنده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم. عثمان گفت: پس سعید إملاء کند و زيد بنویسد. راوی می گوید: عثمان مصحف هایی را نوشت و به

شهرهای مختلف فرستاد و من از برخی صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می شنیدم که این کار عثمان و مصحفش را می ستودند.

بیهقی می گوید: در سند این روایت میان مصعب و عثمان منقطع است و ما از زید بن ثابت روایت کردیم که تألیف قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انجام شد. همچنین روایت کردیم که در زمان ابوبکر مصحف جمع آوری شد و در زمان عثمان نسخه برداری گردید؛ پس آن چه گردآورده و نسخه برداری کرده بودند برایشان آشکار بوده؛ بنابراین نیازی به آوردن شاهد نبوده است.

در پاسخ وی می گویم: این شاهد آوردن نه برای اصل قرآن، که آن نزد ایشان آشکار بوده است؛ بلکه تنها به این روی طلب شده تا مطمئن شوند آن اوراقی که قرآن در آن بوده، پیش روی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و به فرمان ایشان نگاشته شده اند - چنانکه پیش از این بازگو شد - . از این رو عثمان به سعید بن عاص گفت که املاء کند؛ یعنی از روی آن ورقه هایی که آماده شده بود بنویسد و اگر ایشان از حفظ می نوشت، دیگر نیازی نبود تا کسی برای زید بن ثابت املاء نماید.

اگر بگوییم: گرد آوری ورقه های قرآن در زمان ابوبکر صورت گرفت، پس چه نیازی بود تا در زمان عثمان نیز دوباره گرد آوری گردد؟
می گویم: پاسخ در پایان این باب خواهد آمد.

ابو شامه ادامه می دهد:

وَأَمَّا مَا رَوَى مِنْ أَنَّ عَثْمَانَ جَمَعَ الْقُرْآنَ أَيْضاً مِنْ الرِّقَاعِ كَمَا فَعَلَ أَبُو بَكْرٍ، فَرَوَايَةٌ لَمْ تَثْبُتْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَى ذَلِكَ حَاجَةٌ وَقَدْ كُفِّيهِ بَغِيرَهُ... وَيُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ عَثْمَانَ طَلَبَ إِحْضَارَ الرِّقَاعِ مِمَّنْ هِيَ عِنْدَهُ، وَجَمَعَ مِنْهَا، وَعَارَضَ بِهَا جَمْعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعَارَضَ بِتِلْكَ الرِّقَاعِ، أَوْ جَمَعَ بَيْنَ النَّظَرِ فِي الْجَمِيعِ حَالَةَ النَّسْخِ، فَفَعَلَ كُلَّ ذَلِكَ، أَوْ بَعْضُهُ اسْتِظْهَاراً وَدَفْعاً لَوْهَمٍ مِنْ يَتَوَهَّمُ خِلَافَ الصَّوَابِ، وَسَدّاً لِبَابِ الْقَالَةِ: إِنَّ الصَّحْفَ عُيِّرَتْ أَوْ زِيدَ فِيهَا وَنَقِصَ؛^{٤٩٧}

آن چه روایت شده که عثمان نیز به مانند ابوبکر اوراق قرآن را گرد آوری کرده است، روایتش ثابت شده نیست و با کاری که ابوبکر انجام داده بود، عثمان نیازی به این کار نداشته است ...

ممکن است در توجیه آن گفته شود: عثمان اوراق را جمع کرد تا آنها را گرد آورده و سپس آن را بر قرآن ابوبکر عرضه کند. یا این که از قرآن ابوبکر نسخه برداشته و بر آن رقاع عرضه دارد، یا آن که به هنگام نسخه برداری، همه مصحف ها را مد نظر قرار دهد. پس می توان گفت عثمان همه این کارها، یا برخی از آنها را انجام داد و با این توجیه، از توهم نادرست برخی پیشگیری کرده و از سخن کسی که گوید قرآن دگرگون شده یا کم و بیش گردیده است، جلوگیری گردد.

وی در جایی دیگر می نویسد:

وَأَمَّا مَا رَوَاهُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ مِنَ الطَّعْنِ فِي زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ فَكَلَّمَهُ مَوْضِعًا.
وَإِنَّ عَمَلَ زَيْدٍ لَمْ يَكُنْ كِتَابَةً مُبْتَدَأَةً وَلَكِنْ إِعَادَةً لِمَكْتُوبٍ، فَقَدْ كَتَبَ كُلَّهُ فِي عَصْرِ النَّبِيِّ
- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ... عَمَلَ زَيْدٍ لَمْ يَكُنْ عَمَلًا أَحَادِيًا بَلْ كَانَ عَمَلًا جَمَاعِيًّا؛^{٤٩٨}
أما روایت ابن مسعود که در آن زید بن ثابت مورد طعنه قرار گرفته، همه اش ساختگی است.
و این نخستین بار نیست که زید به نگارش قرآن اقدام کرده است؛ بلکه این کار وی بازنویسی
قرآن بوده است، چرا که [قرآن] در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نگارش شده بود. از
سویی کار او يك عمل فردی و شخصی نبوده، بلکه با تأیید و نظارت همه صورت گرفته است.
أما در باره مصحف هایی که به فرمان او سوزانده شد برخی گفته اند:

فإنها - والله أعلم - كانت على هذا النظم أيضاً، إلا أنها كانت مختلفة الحروف على حسب ما كان
النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - سَوَّغَ لَهُمْ فِي الْقِرَاءَةِ بِالْوَجْهِ، إِذَا اتَّفَقَتْ فِي الْمَعْنَى وَإِنْ
اختلفت في اللفظ؛^{٤٩٩}

آن مصحفها - خدا داناتر است - نیز بر همین نظم و ترتیب بوده، جز آن که در برخی حروف با
هم مختلف بودند و آن اختلاف در قرائت را نیز خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای او
روا داشته بودند.

باز می گوید:

٤٩٨. المعجزة الكبرى القرآن: ١ / ٢٥ - ٢٦.

٤٩٩. مقدماتان في علوم القرآن: ٤٥.

وقد روي عن محمد بن كعب القرظي، قال: رأيت مصاحف ثلاثة: مصحفاً فيه قراءة ابن مسعود، ومصحفاً فيه قراءة أبيّ، ومصحفاً فيه قراءة زيد. فلم أجد في كلّ منها ما يخالف بعضها بعضاً؛^{٥٠٠} از محمد بن كعب قرظی روایت شده که گفت: سه مصحف را دیدم؛ مصحف با قرائت ابن مسعود، مصحف با قرائت اُبی و مصحف با قرائت زید. در میان اینها هیچ ناسازگاری ندیدم.

و به این ترتیب شبهه چهارم نیز از میان می رود.

ردّ احادیث نقصان قرآن

دیدگاه معروف اهل سنت در برابر این احادیث، حمل این احادیث بر نسخ تلاوت است تا از میان رفتن بخشی از قرآن لازم نیاید و خدشه ای بر آن چه بخاری، مسلم و پیشوایان حدیثی اهل سنت روایت کرده اند وارد نشود. اینان برای این احادیث، تأویلاتی ذکر کرده اند که به زودی یادآور می شویم. با این وجود، در میان اهل سنت افرادی را می یابیم که بر این احادیث خدشه کرده اند. مثلاً ابن انباری در باره روایت «ابن آدم لو أُعطي وادياً» و روایت عکرمة که «قرأ عليّ عاصم (لم يَكُنْ) ثلاثين آية هذا فيها» می گوید:

إنّ هذا باطل عند أهل العلم، لأنّ قراءتيّ ابن كثير وأبي عمرو متّصلتان بأبيّ بن كعب، لا يفرقان فيهما هذا المذكور في: «لم يكن»؛^{٥٠١}

این سخن نزد اهل علم باطل است؛ چرا که دو قرائت ابن کثیر و ابوعمر و که به ابی بن کعب متصل اند، در واژه «لم يكن» فرقی نداشته اند.

برخی دیگر از اهل سنت درباره «آیه حمیت» می گویند:

روي عن عطية بن قيس، عن أبي إدريس الخولاني: إنّ أبا الدرداء ركب إلى المدينة في نفر من أهل دمشق ومعه المصحف ليعرضه على أبيّ بن كعب وزيد وغيرهما، فغدوا على عمر، فلمّا مروا بهذه الآية: (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ ...) فقال عمر: ما هذه القراءة؟ فقالوا: أقرأنا

٥٠٠. همان: ٤٧.

٥٠١. همان: ٨٥.

أبي... ، فهذه وما يشبهها أحاديث لم تشتهر بين نقلة الحديث، وإنما يرغب فيها من يكتبها طلباً للغريب؛^{٥٠٢}

از عطية بن قيس، از ابوادريس خولاني روايت شده كه گفت: ابو درداء با گروهی از اهل دمشق به مدینه آمدند تا مصحف خود را بر مصحف ابی بن كعب، زيد و ديگران عرضه دارند. بامدادان به نزد عمر آمدند و در آن جا هنگامی كه آیه (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ ...) را خواندند، عمر گفت: این قرائت از آن کیست؟ گفتند: ابی اینگونه برای ما خوانده است ... این روایت و ماندهایش، میان ناقلان حدیث مشهور نگردیده و تنها کسانی كه در پی احادیث غریب اند، به آنها توجه داشته و نگاشته اند.

وی درباره روایت زرّ، از ابی بن كعب در شمار آیات سوره احزاب می گوید:

يحمل إن صحَّ، لأنَّ أهل النقل ضعّفوا سنده؛^{٥٠٣}

این سخن را می توان پذیرفت، اگر سند آن صحیح باشد [و اینگونه نیست]، چرا كه اهل نقل حدیث سندش را ضعیف شمرده اند.

طحاوی درباره «آیه رضاع» می گوید:

هذا ممّن لا نعلم أحداً رواه كما ذكرنا غير عبدالله بن أبي بكر، وهو عندنا وهم منه، أعني ما فيه ممّا حكاه عن عائشة: أنّ رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - توفّي وهو ممّا يُقرأ من القرآن. لأنّ ذلك لو كان كذلك لكان كسائر القرآن، ولجاز أن يُقرأ به في الصلوات، وحاش لله أن يكون كذلك، أو يكون قد بقي من القرآن ما ليس في المصاحف التي قامت بها الحجّة علينا... ونعوذ بالله من هذا القول وممّن يقوله.

ولكن حقيقة هذا الحديث عندنا - والله أعلم - ما قد رواه من أهل العلم عن عمرة، عن عائشة من مقداره في العلم وضبطه له فوق مقدار عبدالله بن أبي بكر، وهو القاسم بن محمد بن أبي بكر... فهذا الحديث أولى من الحديث الذي ذكرناه قبله... لأنّ محالاً أن تكون عائشة تعلم أن قد بقي من القرآن شيء لم يكتب في المصاحف، ثم لا تنبه على ذلك من أغفله... .

٥٠٢. همان: ٩٢.

٥٠٣. همان: ٨٢.

وممّا يدلّ على فساد ما قد زاده عبدالله بن أبي بكر على القاسم بن محمد، ويحيى ابن سعيد في هذا الحديث: أنّا لا نعلم أحداً من أئمة أهل العلم روى هذا الحديث عن عبدالله بن أبي بكر غير مالك بن أنس، ثمّ تركه مالك فلم يقل به وقال بضده، وذهب إلى أنّ قليل الرضاع وكثيره يحرم. ولو كان ما في هذا الحديث صحيحاً أنّ ذلك في كتاب الله لكان ممّا تخالفه ولا يقول بغيره؛^{٥٤}

ندیدم کسی جز عبد الله بن ابی بکر که این حدیث را روایت کند و از دیدگاه ما، این سخن از وهم او سرچشمه گرفته است. آن چه وی از عایشه حکایت می کند که همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کردند، در حالی که آن آیات به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد، با این چالش ها روبرو است: نخست آن که اگر این آیات پس از رحلت پیامبر قرائت می شد، می بایست به مانند دیگر بخش های قرآن [در زمره آیات قرآن] شمرده می شد. و دیگر آن که اگر چنین بود، باید خواندن آن در نماز جایز شمرده می شد و به خدا سوگند که چنین نبوده است. یا آن که از قرآن چیزی باقی مانده بود که در مصاحفی که حجت بر ما است یافت نمی شود، ... پناه بر خدا از این سخن و گوینده اش.

لیکن نزد ما حقیقت این حدیث - و خدا داناتر است - آن خبری است که اهل علم از عمره از عایشه روایت کرده اند. کسی که جایگاه وی در دانش و ضبط حدیث، از عبد الله بن ابی بکر بالاتر است و او قاسم بن محمد بن ابی بکر است... این حدیث از حدیث پیشین شایسته تر می نماید...؛ چرا که محال است عایشه بداند چیزی از قرآن نوشته نشده، با این حال کسی را بر این امر آگاه نسازد... .

از مواردی که بطلان آن چه عبد الله بن ابی بکر بر روایت قاسم بن محمد و یحیی بن سعید افزوده است را نمایان می سازد، این است که در میان پیشوایان اهل علم، جز مالک بن انس، شخص دیگری این روایت را از عبد الله بن ابی بکر روایت نکرده است و مالک نیز این روایت را رها کرده و به آن باور پیدا نکرده و بر ضد آن قائل شده است. در نظر او، رضاع چه کم و چه زیادش، موجب محرم شدن می شود و اگر به راستی این آیه از قرآن بود، به خلافش حکم می داد.

نَحَّاسُ پَسِ از بازگو کردن حدیث آیه رضاع می گوید:

فتنازع العلماء هذا الحديث لما فيه من الإشكال، فمنهم من تركه وهو مالك بن أنس، وهو راوي الحديث... وممن تركه أحمد بن حنبل و أبو ثور... .

وفي الحديث لفظة شديدة الإشكال، وهي قولها: فتوَيُّ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ، وهنَّ ممَّا يُقْرَأُ فِي الْقُرْآنِ. فقال بعض أجلة أصحاب الحديث: قد روى هذا الحديث رجلان جليلان أثبت من عبدالله بن أبي بكر، فلم يذكرنا هذا فيها، وهما: القاسم بن محمد بن أبي بكر، ويحيى بن سعيد الأنصاري. وممن قال بهذا الحديث وأنه لا تحرم إلا بخمس رضعات: الشافعي. فأما القول في تأويل «وهنَّ ممَّا يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ» فقد ذكرنا ردَّ من رده، ومن صحَّحه قال: الذي يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ: (وَآخَوَاتِكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ).

فأما قول من قال: إنَّ هذا كان يُقْرَأُ بعد وفاة رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ، لأنه لو كان ممَّا يُقْرَأُ، لكانت عائشة قد نبهت عليه، ولكان قد نقل إلينا في المصاحف التي نقلها الجماعة الذين لا يجوز عليهم الغلط. وقد قال الله عزَّ و جلَّ: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) وقال جلَّ و عزَّ: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ...) ولو كان بقي منه شيء لم يُنقل إلينا، لجاز أن يكون ممَّا لم ينقل ناسخاً لما نقل، فيبطل العلم بما نقل، ونعوذ بالله من هذا، فإنه كفر؛^{٥٥}

از آن رو که این روایت با چالشهایی روبرو است، دانشمندان در آن به اختلاف برخاسته اند. برخی همچون مالک بن انس که راوی این حدیث نیز هست، آن را رها کرده اند... از کسانی که این روایت را رها کرده احمد بن حنبل و ابو ثور ... است.

در این حدیث فرازی است که با اشکال بزرگی روبرو گردیده و آن سخن عایشه است که گفته: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، در حالی که این آیات در قرآن قرائت می شد. برخی بزرگان اصحاب حدیث گفته اند: این حدیث را دو تن از بزرگان که از عبد الله بن ابی بکر در ثبت حدیث قوی تر بوده اند، روایت کرده اند، بی آن که این بخش از حدیث در آن باشد و آن دو تن، قاسم بن محمد بن ابی بکر و یحیی بن سعید انصاری است. از کسانی که این حدیث را پذیرفته و قائل شده که رضاع موجب محرمیت نمی شود مگر با پنج بار، شافعی است.

اما در باره تأویل «وهنّ ممّا یقرأ فی القرآن»، ما سخن رد کنندگان این روایت را یادآور شدیم. اما کسانی آن را صحیح شمرده گفته اند: آن چه در قرآن قرائت می شود چنین است: (وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ).

اما آن کسی که گفته پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم چنین قرائت می شد، سخن بسیار بزرگی بر زبان رانده است؛ چرا که اگر این آیه به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد، عایشه اطلاع می داد و از سوی گروهی که امکان نداشت در این باره به لغزش بیافتند، در مصاحف نقل شده و به ما می رسید. خداوند متعال می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و همچنین فرماید: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ...) و اگر چیزی قرآن بوده که به ما نرسیده باشد، جایز خواهد بود که آن چه به دست ما نرسیده، ناسخ بخشی از قرآن کنونی باشد و در نتیجه علم ما به آن چه به ما رسیده تباه خواهد شد و ما از این سخن به خدا پناه می بریم، چرا که کفر است.

سرخسی می گوید:

والدلیل علی بطلان هذا القول قوله تعالی: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ) ... و به یتیین أنّه لا یجوز نسخ شيء منه بعد وفاته بطریق الإندراس وذهاب حفظه من قلوب العباد. وما ینقل من أخبار الآحاد شاذ لا یکاد یصحّ شيء منها... وحديث عائشة لا یکاد یصحّ^{۵۰۶} شاهد بر بطلان این دیدگاه، سخن خداوند است که می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ)... با این سخن آشکار می گردد که نسخ قرآن پس از رحلت پیامبر جایز نبوده و اخبار واحدی که در این باره وارد شده، شاذ و نادرست است ... و حدیث عایشه نیز صحیح نمی باشد.

زرکشی به هنگام سخن از آیه رضاع می گوید:

وحكى القاضي أبو بكر في الانتصار عن قوم إنكار هذا القسم، لأنّ الأخبار فيه أخبار آحاد، ولا یجوز القطع علی إنزال قرآن ونسخه بأخبار آحاد لا حجة فیها؛^{۵۰۷}

۵۰۶. أصول السرخسی: ۲ / ۷۹.

۵۰۷. البرهان: ۲ / ۳۹ - ۴۰.

قاضي ابوبكر در كتاب انتصار مي گويد: گروهی اين قبيل روايت ها را انكار کرده اند، چرا كه آن احاديث خبر واحدند و جايز نيست كه از يك سو به فرود آمدن قرآن يقين داشت و از سوي ديگر، آن را با اخبار واحدی كه حجيت ندارند، نسخ نمود.

صاحب المنار نيز مي نويسد:

وروي عنها أيضاً أنها قالت: كان فيما نزل من القرآن: (عشر رضعات معلومات يحرم من) ثم نسخن به (خمس رضعات معلومات يحرم من) فتوفي النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وهي فيما يُقرأ من القرآن. وقد اختلف علماء السلف والخلف في هذه المسألة... ورواية الخمس هي المعتمدة عن عائشة، وعليها العمل عندها، وبها يقول أكثر أهل الحديث... قال الذاهبون إلى الإطلاق، أو إلى التحريم بالثلاث فما فوقها: إنَّ عائشة نقلت رواية الخمس نقل قرآن لا نقل حديث، فهي لم تثبت قرآنًا، لأنَّ القرآن لا يثبت إلا بالتواتر، ولم تثبت سنة فنجعلها بيانًا للقرآن، ولا بُدَّ من القول بنسخها لئلا يلزم ضياع شيء من القرآن، وقد تكفل الله بحفظه، وانعقد الإجماع على عدم ضياع شيء منه، والأصل أن ينسخ المدلول بنسخ الدالِّ إلا أن يثبت خلافه. وعمل عائشة به ليس حجة على إثباته، وظاهر الرواية عنها أنها لا تقول بنسخ تلاوته، فيكون من هذا الباب.

ويزداد على ذلك أنه لو صحَّ أن ذلك كان قرآنًا يُتلى، لما بقي علمه خاصًا بعائشة، بل كانت الروايات تكثر فيه، ويعمل به جماهير الناس، ويحكم به الخلفاء الراشدون، وكل ذلك لم يكن، بل المروي عن رابع الخلفاء وأول الأئمة الأصفياء القول بالإطلاق كما تقدّم. وإذا كان ابن مسعود قد قال بالخمسة، فلا يبعد أنه أخذ ذلك عنها، وأمّا عبدالله بن الزبير فلا شك في أن قوله بذلك اتّباع لها، لأنّها خالته ومعلمته، واتّباعه لها لا يزيد قولها قوّة ولا يجعله حجة.

ثم إنَّ الرواية عنها في ذلك مضطربة، فاللفظ الذي أوردناه في أوّل السّياق رواه عنها مسلم كما تقدّم، وكذا أبو داود، والنسائي، وفي رواية لمسلم: نزل في القرآن عشر رضعات معلومات، فنسخ من ذلك خمس رضعات إلى خمس رضعات معلومات، فتوفي رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - والأمر على ذلك. وفي رواية ابن ماجه: كان فيما أنزل الله - عزوجل - من القرآن ثم سقط: «لا يحرم إلا عشر رضعات أو خمس معلومات».

فهي لم تبين في شيء من هذه الروايات لفظ القرآن، ولا السورة التي كان فيها، إلا أن يراد برواية ابن ماجه أن ذلك لفظ القرآن;

از عایشه روایت شده که گفته است: در قرآن چنین نازل شده بود «ده بار شیر دادنی که معلوم باشد، موجب محرم شدن می گردد»، سپس چنین نسخ شد: «پنج بار شیر دادنی که معلوم باشد موجب محرم شدن می گردد». پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند و این آیه به عنوان بخشی از قرآن قرائت شد. دانشمندان پیشین و پسین در این باره به کشمکش برخاسته اند ... روایت پنج بار را عایشه پذیرفته بود و به آن عمل کرده و به آن اکثر اهل حدیث قائل شده اند... کسانی که به اطلاق گرویده، یا سه بار و بیشتر را موجب محرم شدن دانسته می گویند: عایشه روایت پنج بار را نقل قرآن دانسته نه نقل حدیث و این نقل به عنوان [آیه ای از] قرآن ثابت نشده است؛ چرا که قرآن جز به نقل متواتر ثابت نمی گردد. و از سویی ثابت نشده که این روایت، سنت مبین قرآن است و به ناچار باید گفت که آن آیه نسخ شده تا از بین رفتن بخشی از قرآن لازم نیاید. همان قرآنی که خداوند حفظش را بر گردن گرفته و از بین رفتن چیزی از قرآن اجماعی است. و بر اساس اصل، مدلول با نسخ دال نسخ می گردد، جز آن که خلافش ثابت شود. و این که عایشه بر اساس آن عمل کرده، دلیل اثبات آن شمرده نمی شود و براساس ظاهر روایت، عایشه به نسخ تلاوت معتقد نبوده تا از این باب شمرده شود.

افزون بر آن، اگر این آیه بخشی از قرآن بوده و تلاوت شده است، دانستنش به عایشه محدود نمی شد؛ بلکه در باره آن روایات فراوانی می رسید و جمهور مردم به آن عمل کرده و خلفای راشدین بر پایه آن حکم می کردند؛ در حالی که هیچ یک از اینها روی نداده و حتی از چهارمین خلیفه و نخستین پیشوای برگزیدگان، حدیثی روایت شده که اطلاق را می رساند - چنانکه گذشت - . و این که ابن عباس به پنج بار گرایش یافته، بعید نیست که از عایشه گرفته باشد. اما درباره سخن عبدالله بن زبیر [نیز باید گفت] که هیچ تردیدی در این که او از عایشه پیروی کرده نیست؛ زیرا عایشه خاله و آموزگار او بوده است؛ از این رو پیروی وی از عایشه، موجب تقویت سخن عایشه نگردیده و آن را حجت نمی سازد.

سپس باید گفت که روایت عایشه دچار اضطراب است. فرازی که ما در آغاز سخن آوردیم را مسلم، ابو داوود و نسایی نیز آن را روایت کرده است. در روایت مسلم آمده است:

در قرآن چنین نازل شده بود: «ده بار شیر دادنی که معلوم باشد موجب محرم شدن می گردد»؛ سپس چنین نسخ شد: «پنج بار شیر دادنی که معلوم باشد موجب محرم شدن می گردد». پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند و این آیه چنین بود.

در روایت ابن ماجه آمده است: در قرآنی که از سوی خداوند فرود آمد چنین بوده است، آن گاه این بخش ساقط شده است که: «لا یحرم الا عشر رضعات او خمس معلومات».

در این روایات، آشکار نشده که واژه این آیات چگونه بوده و در کدام سوره قرار گرفته است، جز آن که در روایت ابن ماجه آمده که آن، لفظ قرآن است.

سپس صاحب المنار، پس از آوردن تأویلی که به گفته او جمود کنندگان بر روایات، بدون بررسی دقیق آن را یاد آور شده اند، می گوید:

إِنَّ رَدَّ هَذِهِ الرُّوَايَةِ عَنْ عَائِشَةَ لِأَهْوَنِ مِنْ قَبُولِهَا، مَعَ عَدَمِ عَمَلِ جَمْهُورٍ مِنَ السَّلَفِ وَالْخَلْفِ بِهَا كَمَا عَلِمْتُ. فَإِنَّ لَمْ نَعْتَمِدْ رَوَايَتَهَا، فَلَنَا أُسُوءَةٌ مِثْلَ الْبَخَارِيِّ وَهَمَنْ قَالُوا بِاضْطِرَابِهَا، خِلَافًا لِلنُّوَوِيِّ، وَإِنْ لَمْ نَعْتَمِدْ مَعْنَاهَا، فَلَنَا أُسُوءَةٌ مِمَّنْ ذَكَرْنَا مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْحَنْفِيَّةِ. وَهِيَ عِنْدَ مُسْلِمٍ مِنْ رَوَايَةِ عُمَرَ عَنْ عَائِشَةَ. أَوْ لَيْسَ رَدُّ رَوَايَةِ عُمَرَ وَعَدَمُ الثَّقَةِ بِهَا أَوْلَى مِنْ الْقَوْلِ بِنَزُولِ شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ لَا تَظْهَرُ لَهُ حِكْمَةٌ وَلَا فَائِدَةٌ، ثُمَّ نَسَخَهُ أَوْ سَقَطَهُ أَوْ ضِيَاعَهُ، فَإِنَّ عُمَرَ زَعَمَتْ أَنَّ عَائِشَةَ كَانَتْ تَرَى أَنَّ الْخَمْسَ لَمْ تُنْسَخْ؟! وَإِذَا لَا نَعْتَدُ بِرَوَايَتِهَا؛^{٥٠٨}

نپذیرفتن این روایت از عایشه، راحت تر از پذیرش آن است، با آن که جمهور علما از پیشینیان و پسینیان به آن عمل نکرده اند. و در نپذیرفتن این روایت، افرادی همچون بخاری و کسانی که به اضطراب این روایت نظر داشته اند، جز نووی، ما را همراهی می کنند و در نپذیرفتن معنای آن روایت، صحابه، تابعان و پیروان آنها همچون ابوحنیفه، جلودار ما خواهند بود. مسلم این حدیث را از عمره، از عایشه روایت کرده است. آیا نپذیرفتن روایت عمره و اعتماد نکردن به آن، بهتر از آن نیست که به نزول بخشی از قرآن - بی آن که فائده یا حکمتی داشته باشد - معتقد گردیده و پس از آن به نسخ، یا سقوط و یا از میان رفتنش ملتزم گردیم؟ عمره گمان کرده که عایشه فکر می کرده که پنج بار نسخ نشده بوده است! بنابراین به روایت عایشه اعتنا نمی کنیم.

صاحب الفرقان، احادیثی که درباره «رضاع»، «رجم» و «لو کان لابن آدم...» آمده را باطل می شمارد و آشکارا می گوید:

دَسَّ الْأَبَاطِيلَ فِي الصَّحَاحِ؛^{۵۰۹}

به صحاح اباطیل راه یافته است.

برخی از معاصران نیز می گویند:

نحن نستبعد صدور مثل هذه الآثار عنهما بالرغم من ورودها في الكتب الصحاح... وفي بعض هذه الروایات جاءت بعض العبارات التي لا تتفق ومكانة عمر ولا عائشة، مما يجعلنا نطمئن إلى اختلاقها ودسها على المسلمين؛^{۵۱۰}

با آن که این روایات در کتب صحاح وارد شده اند، ما بعید می دانیم که از آن دو صادر شده باشند... در برخی از این روایات فرازهایی آمده است که با جایگاه عمر و عایشه همخوانی ندارد. و این از اموری است که ما را مطمئن می کند که آن روایات ساختگی بوده و در مجامع مسلمان جا گرفته است.

و دیگری در باره خبر ابن اشته در المصاحف می گوید:

إنَّ عمر أتى بآية الرجم، فلم يكتبها زيد، لأنَّه كان وحده: هذه الرواية مخالفة للمعقول والمنقول؛^{۵۱۱}

همانا عمر آیه رجم را آورد، اما به جهت نداشتن گواه، زید آن را ننوشت. این روایت با عقل و نقل ناسازگار است.

علمای حدیث درباره انکار سوره فاتحه و معوذتان از سوی ابن مسعود، به اختلاف افتاده اند. در الإِتقان از فخر رازی چنین آمده است:

نقل في بعض الكتب القديمة: أنَّ ابن مسعود كان ينكر كون سورة الفاتحة والمعوذتين من القرآن، وهو في غاية الصَّعوبة، لأنَّنا إن قلنا: إنَّ النقل المتواتر كان حاصلًا في عصر الصحابة بكون ذلك من القرآن، فإنكاره يوجب الكفر، وإن قلنا: لم يكن حاصلًا في ذلك الزمان، فيلزم أنَّ القرآن ليس

۵۰۹. الفرقان: ۱۵۷.

۵۱۰. النسخ في القرآن: ۱ / ۲۸۳.

۵۱۱. الجواب المنيف في الرد على مدعي التحريف: ۱۲۱.

متواتر في الأصل. قال: والأغلب على الظن أن نقل هذا المذهب عن ابن مسعود نقل باطل، وبه يحصل الخلاص عن هذه العقدة;

در برخی کتب قدیمی نقل شده که ابن مسعود سوره های فاتحه و معوذتان را در زمره سوره های قرآن نمی دانسته است و این سخن در نهایت دشواری است؛ چرا که اگر ما بگوییم در زمان صحابه نقل متواتر قرآن موجود بوده و این یکی دو سوره در زمره آیات قرآن بوده است، پس انکار ابن مسعود موجب کفر او خواهد شد. و اگر بگوییم در زمان صحابه تواتر حاصل نبوده، لازم می آید که معتقد شویم که قرآن در آغاز متواتر نبوده است. فخر رازی می گوید: جز این که بگوییم چنین نقل هایی از ابن مسعود نقلهای نادرستی بوده اند و با این سخن، از این چالش رها می شویم.

سیوطی می گوید:

وكذا قال القاضي أبوبكر: لم يصح عنه أنها ليست من القرآن، ولا حفظ عنه إثمًا حكها، وأسقطها من مصحفه إنكاراً لكتابتها لا جحداً لكونها قرآناً؛

قاضی ابوبکر چنین می گوید: این سخن ابن مسعود که گفته آن سوره ها از سوره های قرآن نبوده و به عنوان قرآن نگهداری نمی شده است، صحیح نمی باشد. وی آن سوره ها را تنها به این جهت از مصحف خود پاک و ساقط کرده که نوشتنشان را در [مصحف] جایز نمی دانسته، نه آن که آنها را از قرآن نمی شمرده است.

سیوطی به نقل از نووی در شرح المهدب می گوید:

أجمع المسلمون على أن المعوذتين والفاطحة من القرآن، وأن من جحد منها شيئاً كفر. وما نقل عن ابن مسعود باطل ليس بصحيح؛

مسلمین اجماع کرده اند که سوره فاتحه و معوذتان از قرآن است و هر که آنها را انکار کند، کافر بوده و آن چه از ابن مسعود نقل شده، صحیح نمی باشد.

همچنین به نقل از ابن حزم در محلی می نویسد:

هذا كذب على ابن مسعود وموضوع، وإثما صح عنه قراءة عاصم، عن زر، عنه، وفيها المعوذتان والفاطحة؛

این [سخن] دروغی است که بر ابن مسعود بسته اند. روایتی ساختگی است و تنها قرائت عاصم از زرّ از او درست است که در آن معوذتان و فاتحه آمده است. سیوطی در ادامه می گوید:

وقال ابن حجر في شرح البخاري: قد صحّ عن ابن مسعود إنكار ذلك، فأخرج أحمد وابن حبان عنه: أنه كان لا يكتب المعوذتين في مصحفه. وأخرج عبدالله بن أحمد في زيادات المسند، والطبراني، وابن مردويه من طريق الأعمش، عن أبي إسحاق، عن عبدالرحمان بن يزيد النخعي، قال: كان عبدالله بن مسعود يحكّ المعوذتين من مصحفه، ويقول: إنهما ليستا من كتاب الله. وأخرج البزار، والطبراني من وجه آخر عنه أنه: كان يحكّ المعوذتين من المصحف، ويقول: إنما أمر النبيّ - صلى الله عليه وآله وسلم - أن يتعوذ بهما، وكان لا يقرأ بهما. أسانیده صحیحة. قال البزار: لم يتابع ابن مسعود على ذلك أحد من الصحابة، وقد صحّ أنّه - صلى الله عليه وآله وسلم - قرأ بهما في الصلاة.

قال ابن حجر: فقول من قال: إنّه كُذِبَ عليه مردودٌ، والطعن في الروايات الصحيحة بغير مستند لا يُقبل، بل الروايات صحيحة، والتأويل محتمل؛^{٥١٢}

ابن حجر در شرح بخاری می گوید: انکار این سوره ها از سوی ابن مسعود درست است و احمد و ابن حبان از او روایت کرده اند که وی در مصحفش، معوذتان را نوشته بود. عبد الله بن احمد در زيادات مسند، طبرانی و ابن مردويه از طريق اعمش، از ابو اسحاق، از عبدالرحمان بن يزيد نخعی روایت کرده اند که گفت: عبد الله بن مسعود معوذتان را از مصحف های خود پاك کرده بود و می گفت: این دو از کتاب خدا نیست. بزار و طبرانی از طریق دیگری از او روایت کرده اند که گفت: وی معوذتان را از مصحف خود پاك کرده و گفته بود: پیامبر صلی الله علیه وآله تنها فرمان داده که از آن دو پناه جویند، نه به عنوان قرآن قرائت کنند. سندهای این روایت صحیح است. بزار می گوید: ابن مسعود در این باره از هیچ يك از صحابه پیروی نکرده، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز آن دو را قرائت کرده است.

ابن حجر می گوید: سخن کسی که گفته است بر ابن مسعود دروغ بسته اند، پذیرفتنی نیست و نباید به روایات صحیح بدون دلیل خدشه وارد کرد؛ بلکه باید گفت روایات صحیح بوده و تأویل محتمل است.

اما درباره این روایات تأویلی از ابن حجر دیده نمی شود، و این کار وی حواله دادن به دیگران است، چنانکه نسبت به احادیث پیشین نیز چنین کرده بود!

تأویل احادیث نقصان قرآن

سیوطی می گوید:

وقد أوله القاضي وغيره على إنكار الكتابة كما سبق، قال: وهو تأويل حسن، إلا إن الرواية الصريحة التي ذكرتها تدفع ذلك، حيث جاء فيها: ويقول: إنهما ليستا من كتاب الله؛ چنانچه گذشت، قاضی و دیگران آن روایت را بر انکار کتابت تأویل کرده اند و این تأویل نیکویی است، جز آن که روایت صریحی که یادآور شدیم آن را از میان می برد؛ زیرا در آن آمده: ابن مسعود می گوید آن دو [سوره] از کتاب خدا نیستند.

سیوطی می گوید برای اصلاح تأویل یاد شده، می توان گفت که مراد از واژه کتاب الله در روایت مصحف باشد؛ لیکن هر که در راه های یاد شده دقت کند، این جمع را بعید می شمارد.

سیوطی در ادامه، به نقل از ابن صباغ می نویسد که به این روایت چنین پاسخ داده است:

بأنه لم يستقرّ عند القطع بذلك ثم حصل الاتفاق بعد ذلك، وحاصله: أنّهما كانتا متواترتين في عصره لكنّها لم يتواترا عنده؛

ابن مسعود به قرآن بودن آنها یقین نداشت و اتفاق بر قرآن بودن آن دو پس از او روی داد. حاصل سخن وی آن است که قرآن بودن آن دو سوره در زمان ابن مسعود متواتر بوده، ولی او این تواتر را نپذیرفته بود.

سیوطی در ادامه، به نقل از ابن قتیبه در کتاب مشکل القرآن می نویسد:

ظنّ ابن مسعود أنّ المعوّدتين ليستا من القرآن، لأنّه رأى النبیّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يعوّد بهما الحسن والحسين، فأقام على ظنّه، ولا نقول: إنّهُ أصاب في ذلك، وأخطأ المهاجرون والأنصار؛

ابن مسعود گمان کرده که معوذتان در زمره سوره های قرآن نیست؛ چرا که دیده بود پیامبر صلی الله علیه وآله حسن و حسین را به آن دو از شرور پناه داد، پس بر گمان خود پای فشرد و ما نمی گوئیم که وی درست می گوید و تمامی مهاجران و انصار به خطا رفته اند.

سپس در ادامه می گوید:

وَأَمَّا إِسْقَاطُهُ الْفَاتِحَةَ مِنْ مِصْحَفِهِ، فَلَيْسَ لِحُكْمِهِ أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنَ الْقُرْآنِ، مَعَاذَ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ الْقُرْآنَ إِذَا كُتِبَ وَجُمِعَ بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ مَخَافَةَ الشُّكِّ وَالنِّسْيَانِ، وَالزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ، وَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ مَأْمُونٌ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ لِقِصْرِهَا، وَوَجُوبِ تَعَلُّمِهَا عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ؛^{۵۱۳}

اما این که وی فاتحه را نیز در مصحفش نیاورده، به این جهت نبوده که وی آن را بخشی از قرآن نمی دانسته است؛ بلکه او بر این دیدگاه بوده که قرآن تنها به این روی در میان دو جلد گرد آوری شده تا از شك، فراموشی، افزایش و کاهش در امان ماند، در حالی که وی دیده است که سوره فاتحه از آن رو که کوتاه بوده و آموختنش بر همه واجب است، از این موارد در امان مانده است.

آن چه تاکنون آمد، وجوهی بود که علمای اهل سنت برای تأویل حدیث انکار فاتحه و معوذتان از سوی ابن مسعود یاد آور شده بودند. اهل سنت وجوهی دیگر برای روایات دیگر آورده اند که در ادامه به آن می پردازیم:

۱. حمل روایات بر تفسیر قرآن

برخی از علمای اهل سنت، پاره ای از احادیث را چنین تأویل کرده اند. یکی از این روایات، خبری پیرامون آیه ای است که پیش از این آن را آیه جهاد نامیدیم و می گویند این روایت بر تفسیر حمل می شود و مراد از «أَسْقَطَ مِنَ الْقُرْآنِ»، یعنی از لفظ آن افتاد و آیه با آن لفظ فرود نیامده است؛ نه آن که نازل شد، سپس افتاد و اگر اینگونه نبود، عمر و عبدالرحمان از گواهی دادن بر این که این آیه بخشی از قرآن است و آن را درون قرآن بیاورند، باز نمی داشتند؟!^{۵۱۴}

۵۱۳. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۲۱۳ - ۲۱۴.

۵۱۴. ر.ك: مَقْدِمَاتُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱۰۰.

از روایات دیگر، حدیثی است که پیرامون آیه محافظت بر نمازها از عایشه و حفصه آمده که در آن، فراز «وصلاة العصر» به سخن خداوند متعال: (حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى) افزوده شده بود. این فراز، برای تفسیر و روشن ساختن آیه آمده است.^{۵۱۵}

از جمله این روایات، حدیثی است که از ابو موسی اشعری در باره سوره ای که در درازی و تندی همانند سوره براءت بوده، روایت شده است. برخی برای آن وجوهی یادآور شده اند. یکی از آنها این که آن سوره، مشابه تفسیر سوره براءت بوده است و معنای حفظ آن سوره، یعنی حفظ کردن تفسیر و معنای سوره توبه است.^{۵۱۶}

یکی دیگر از آنها، حدیثی است که زر بن حبیش، از ابی بن کعب روایت می کند که به او گفت: «در سوره اعراف چند آیه قرائت می کنی؟ گفت: ثلاثاً وسبعین...». گفته شده است که بر فرض صحت این حدیث - چرا که اهل حدیث سندش را تضعیف کرده اند - تفسیر سوره اعراف با شمار آیات سوره بقره برابری می کرده و سنگساری که در سنت آمده، در تفسیر همین سوره ذکر شده است.^{۵۱۷}

۲. حمل بر سنت

این نیز وجه دیگری است که برخی علمای اهل سنت در برابر پاره ای از احادیث برگزیده اند که به موارد ذیل می توان اشاره نمود:

۲-۱. سخن ابو جعفر نحاس و برخی دیگر در باره آیه رجم است که می گویند:

إسناد الحديث صحيح، إلا أنه ليس حكمه حكم القرآن الذي نقله الجماعة عن الجماعة، ولكنه سنة ثابتة، وقد يقول الإنسان: كنت أقرأ كذا لغير القرآن، والدليل على هذا أنه قال: ولولا أني أكره أن يقال: زاد عمر في القرآن، لذتها؛^{۵۱۸}

سند حدیث صحیح است، جز آن که حکم آن، حکمی قرآنی که گروهی از گروه دیگر نقل کرده اند نیست؛ بلکه سنتی ثابت شده است ... گاهی انسان برای غیر قرآن می گوید چنین

۵۱۵. ر.ك: البرهان (زرکشی): ۳۳۶؛ الناسخ والمنسوخ: ۸۰ / ۱.

۵۱۶. ر.ك: مقدمتان في علوم القرآن: ۹۷؛ الإتيان في علوم القرآن: ۲ / ۶۷ / ش ۴۱۲۴.

۵۱۷. ر.ك: مقدمتان في علوم القرآن: ۸۳.

۵۱۸. الناسخ والمنسوخ: ۱ / ۶۱؛ مقدمتان في علوم القرآن: ۷۸.

قرائت کردم. دلیل ما بر این سخن، گفته عمر است که می گوید: اگر خوش نمی داشتیم که بگویند عمر چیزی بر قرآن افزوده است، هر آینه می افزودم.

۲-۲. همچنین از همین گونه است سخن برخی پیرامون آیه «لو كان لابن آدم...» که گفته اند:

إِنَّ هَذَا مَعْرُوفٌ فِي حَدِيثِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَلَى أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَحْكِيهِ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِي الْقُرْآنِ... وَيُؤَيِّدُهُ حَدِيثٌ رَوَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ الزَّبِيرِ عَلَى الْمَنْبَرِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ أُعْطِيَ وَادِيَانِ...»^{۵۱۹}

این فراز به عنوان سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شناخته شده و آن سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که از سوی پروردگار حکایت نکرده و جزء قرآن نمی باشد... و آن چه این سخن را تأیید می کند، حدیث روایت شده از عباس بن سهل است که گفت: شنیدم ابن زبیر بر فراز منبر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود: «لو أن ابن آدم أعطى واديان...».

زبیدی در کتابش، به هنگام یادآوری احادیث متواتر گفته است:

الحديث الرابع والأربعون: «لو أن لابن آدم وادياً من ذهب لأحبب...». رواه من الصحابة خمسة عشر نفساً: أنس بن مالك، وابن الزبير، وابن عباس، وابن كعب، وبريدة بن الحصيب، وأبو سعيد الخدري، وسمرة بن جندب، وعائشة، وجابر بن عبدالله، وزيد بن أرقم، وأبو موسى الأشعري، وسعد بن أبي وقاص، وأبو واقد الليثي، وأبو أمامة الباهلي، وكعب بن عياض الأشعري^{۵۲۰}؛ حدیث چهل و چهارم: «لو أن لابن آدم واديا من ذهب لأحبب...». این حدیث را پانزده تن از صحابه روایت کرده اند:

أنس بن مالك، ابن زبير، ابن عباس، ابن كعب، بريدة بن حصيب، أبو سعيد خدري، سمرة ابن جندب، عائشة، جابر بن عبدالله، زيد بن أرقم، أبو موسى أشعري، سعد بن أبوقاص، أبو واقد ليثي، أبو أمامة باهلي و كعب بن عياض أشعري.

۵۱۹. مقدماتان في علوم القرآن: ۸۵.

۵۲۰. همان: ۸۷ - ۸۸.

۳. حمل بر حدیث قدسی

برخی حدیث آیه رضاع را بر حدیث قدسی حمل کرده و گفته اند:

والله عز وجل يقول: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ... ولو كان من القرآن لما اجتمع الناسخ والمنسوخ في آية واحدة، بل كانت الآية الناسخة تتأخر عن المنسوخة، كما لا يجوز أن يجتمع حکمان مختلفان في وقت واحد وحال واحدة. وكيف يجوز أن يكون قرآن يُتلى على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - على ما أخبرت به عائشة رضي الله عنها - ولا يحفظه واحد من الصحابة؟^{۵۲۱}

خداوند متعال می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ... اگر این آیه از قرآن می بود، ناسخ و منسوخ در يك آیه گرد نمی آمد؛ بلکه آیه ناسخ پس از آیه منسوخ ذکر می شد. همچنانکه روا نیست که دو حکم مختلف در زمانی واحد و حالی واحد کنار هم آیند. و چگونه ممکن است که قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله سلم به گونه ای تلاوت شود - آنچنان که عایشه گزارش کرده است - در حالی که هیچ يك از صحابه آن را حفظ نکنند؟

همو می گوید:

ومِمَّا يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : أُوتِيَتِ الْقُرْآنَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ، إِنَّهُ الْحِكْمَةُ؛^{۵۲۲}
از مواردی که بر این سخن دلالت می کند، سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمود: قرآن به من داده شد و مانندش همراه او است که همان حکمت است.

همچنین در ادامه، آیه رجم را نیز بر حدیث قدسی حمل کرده، می گوید:

وهو أولاهما عندي، وعليه كان يعتمد شيخي أبو جعفر محمد بن أحمد بن جعفر؛^{۵۲۳}
و نزد من، آن توجیه [حمل بر حدیث قدسی] برترین آن دو است، و استاد من ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر بر همین توجیه اعتماد کرده است.

۴. حمل بر دعاء

۵۲۱. همان: ۸۱.

۵۲۲. همان: ۸۵ - ۸۶.

۵۲۳. همان: ۸۶.

این توجیهی است که برخی در باره آن چه که «سوره حقد» و «سوره خلع» نامیده شده است، به کار برده و گفته اند:

وَأَمَّا مَا ذَكَرَ عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ أَنَّهُ عَدَّ دَعَاءَ الْقَنُوتِ: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ» إِلَى آخِرِهِ، سُورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ إِنْ صَحَّ ذَلِكَ عَنْهُ، فَإِنَّهُ كَتَبَهَا فِي مِصْحَفِهِ لَا عَلَى أَنَّهَا مِنَ الْقُرْآنِ، بَلْ لِيَحْفَظَهَا وَلَا يَنْسَاهَا، إِحْتِيَاطًا، لِأَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - كَانَ يَقْنَتُ بِهَا فِي صَلَاةِ الْوُتْرِ، وَكَانَتْ صَلَاةِ الْوُتْرِ أَوْكَدَ السَّنَنِ؛^{٥٢٤}

اما آن چه از ابی بن کعب یاد شد، دعای قنوتی است «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ» - تا آخر - که سوره ای از قرآن شمرده شده است. پس اگر این سخن او صحیح باشد، باید گفت که وی در مصحف، آن را به عنوان بخشی از قرآن وارد نکرده است؛ بلکه به این جهت که آن را حفظ کرده و فراموش ننماید [آن را در مصحف قرار داده است]؛ چرا که او از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود که در قنوت نماز وتر آن را می خواند و نماز وتر نیز در زمره برترین سنت هاست.

فصل چهارم

نقد و بررسی

تاکنون مهمترین روایاتی که در کتب اهل سنت، چه آشکارا و چه به ظاهر بر نقص قرآن و تحریفش اشاره داشت یاد آور شدیم. آن گاه سخنان بزرگان و توجیهات و تأویلات آنان را درباره این احادیث - در رد و یا ساختگی شمردن آنها - را بازگو کردیم.

حال پرسش این است که از میان انظار و توجیهات شیعه و اهل سنت، بهترین توجیه کدام است تا از آن پیروی شود؟

۱. آثار و روایات در باره خطای قرآن

این گونه آثار می رساند که برخی از اصحاب به قرآن نسبت «لغزش»، «خطأ» و «غلط» داده اند و این گستاخی نسبت به خداوند و ناقص شمردن او و کتابش بوده که بی گمان موجب بیرون رفتن از اسلام می شود.

آن دسته از این آثار و روایات که در صحاح قرار دارد، صاحبان صحاح و باورمندان به درستی تمامی احادیث آن به ناچار باید به پذیرش آن قائل شوند. بنابراین، یا باید به دلالت روایات ملتزم شوند و یا تأویل مناسبی ارائه داده و بر برخی وجوه حمل نمایند.

همین گونه است احادیثی که شرایط صحت صحاح را داشته، ولی در صحاح نیامده اند.

دلیل کسانی که این آثار را نپذیرفته اند

شمار کسانی که این احادیث را نمی پذیرند بسیار بوده و سخنانشان در نپذیرفتن این چنین روایات گوناگون است؛ چرا که برخی از اینان این گونه روایات را تضعیف کرده و یا درستیش را بعید شمرده اند تا دامن صحابی پیامبر را از به زبان آوردن چنین سخنانی پاک سازند. حتی برخی از اهل سنت گفته اند:

ومن روى عن ابن عباس... فهو طاعن في الإسلام، ملحد في الدين، وابن عباس برئ من هذا القول؛^{٥٢٥}

هر که از ابن عباس [روایات تحریف را] روایت کند... به اسلام طعنه زده و در دینش ملحد شده است و ابن عباس از چنین سخنانی به دور است.

برخی از ایشان درباره این احادیث می گویند: «این سخن دارای اشکال است» و یا «زشتی این سخن پنهان نیست»^{٥٢٦} و سخنانی دیگر از این قبیل. از ظاهر این گفته ها برمی آید که این اشخاص از آن رو که به رجال این احادیث اعتماد داشته اند، آنها را صحیح دانسته و رد خود را متوجه خود صحابه کرده اند. به هر روی این دسته از عالمان هم سخن شده اند که تصدیق این احادیث روا نیست. زمخشری در تفسیر (أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا...) می گوید:

ومعنى (أَفَلَمْ يَنبَأِ): أفلم يعلم... ويدل عليه: أن علياً، وابن عباس، وجماعة من الصحابة، والتابعين قرؤوا: «أفلم يتبين»، وهو تفسير (أَفَلَمْ يَنبَأِ). وقيل: إنما كتبه الكاتب وهو ناعس مستوي السينات.

وهذا ونحوه مما لا يصدق في كتاب الله، الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه. وكيف يخفى مثل هذا حتى يبقى ثابتاً بين دفتي الإمام، وكان متقلّباً في أيدي أولئك الأعلام المحتاطين في دين الله، المهيمين عليه، لا يغفلون عن جلائله ودقائقه، خصوصاً عن القانون الذي إليه المرجع، والقاعدة التي عليها البناء! وهذه - والله - فرية ما فيها مرية؛^{٥٢٧}

معناى (أَفَلَمْ يَنبَأِ)، أفلم يعلم است... و دلیل این سخن آن که: همانا علی علیه السلام، ابن عباس و گروهی از صحابه و تابعان «أفلم يتبين» قرائت کرده اند و این تفسیر (أَفَلَمْ يَنبَأِ) است. و گفته شده که در این فراز، نویسنده مصحف به هنگام نوشتن سین ها، چرت می زده است!

این سخن و سخنانی از این قبیل در باره کتاب خدا صادق نیست. کتابی که باطل، نه از پیش رو و نه از پس آن به آن راه نمی یابد، چگونه از آن چنین لغزشی پنهان مانده و در مصحفی که به عنوان پیشوای دیگر مصحف ها است راه یابد، در حالی که این قرآن در دست بزرگان احتیاط

٥٢٥. تفسیر البحر المحیط: ٦ / ٤١٠.

٥٢٦. ر.ک: تفسیر النیشابوری: ٣ / ١٠٦.

٥٢٧. الکشاف: ٢ / ٣٦٠ - ٣٦١.

کننده در دین خدا چرخیده است. کسانی که نگاهبان آن بوده و از بزرگی و ظرافت های آن غفلت نداشته اند. به ویژه این که آن کتاب، قانونی مورد رجوع و قاعده ای زیر بنایی بوده است؟! و این - به خدا سوگند - بی گمان دروغی بیش نیست.

این گرایش کسانی است که به بطلان این روایات باور دارند. اما گروهی از دسته نخست که امرشان دائر بر پذیرش مدلول روایات یا تأویل شایسته و مورد پذیرش اهل نظر بوده، راه تأویل را برگزیده اند که در ذیل به برخی از این تأویلات اشاره می کنیم.

راه تأویل روایات دال بر نقصان و تحریف

حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید:

الطعن في الروایات الصحیحة بغير مستند لا یقبل، بل الروایة صحیحة، والتأویل محتمل؛^{۵۲۸}
خدا به روایات صحیح آن هم بی دلیل پذیرفتنی نیست، بلکه روایات صحیح بوده و تأویل آن نیز امکان پذیر است.

وی در آیه (أَفَلَمْ یَئِسْ) می گوید:

وروی الطبري، وعبد بن حمید - بإسناد صحیح کلهم من رجال البخاري - عن ابن عباس: أنه كان یقرؤها: أفلم یتبین، ویقول: كتبها الکاتب وهو ناعس. ومن طریق ابن جریج، قال: زعم ابن کثیر وغیره أنها القراءة الأولى. وهذه القراءة جاءت عن علي، وابن عباس، وعكرمة، وابن أبي مليكة، وعلي بن بدیمة، وشهر بن حوشب، وعلي بن الحسين، وابنه زيد، وحفیده جعفر بن محمد، في آخر من قرؤوا کلهم: «أفلم یتبین».

وَأَمَّا ما أسنده الطبري عن ابن عباس، فقد اشدَّ إنكار جماعة ممن لا علم له بالرجال صحته، وبالغ الزمخشري في ذلك كعادته - الى أن قال - وهي والله فریة ما فيها مریة، وتبعه جماعة بعده، والله المستعان. وقد جاء عن ابن عباس نحو ذلك في قوله تعالى: (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) قال: (ووصی) التزقت الواو في الصاد. أخرجه سعيد بن منصور بإسناد جيّد عنه.

وهذه الأشياء - وإن كان غيرها المعتمد - لكن تكذيب المنقول بعد صحته ليس من دأب أهل التحصيل، فليُنظر في تأويله بما يليق به؛^{۵۲۹}

طبری و عبد بن حمید - با اسناد صحیح که همه آنها از رجال بخاری هستند - از ابن عباس روایت کرده اند که وی چنین قرائت می کرده: «افلم یتبین» و گوید: آن را نویسنده در حال چرت زدن نگاشته است. و از طریق ابن جریر می گوید: ابن کثیر و دیگران گمان برده اند که قرائت برتر همین است و این قرائتی است که از علی علیه السلام، ابن عباس، عکرمه، ابن ابی ملیکه، علی بن بدیمه، شهر بن حوشب، علی بن حسین علیه السلام و پسرش زید و نوه اش جعفر بن محمد علیه السلام وارد شده که همه ایشان «افلم یتبین» قرائت کرده اند.

گروهی که از دانش رجال آگاهی ندارند، این حدیث طبری از ابن عباس را به شدت انکار کرده اند و زمخشری طبق عادتش، در این انکار زیاده روی کرده است - تا این که زمخشری می گوید: - به خدا سوگند، بی گمان سخن وی دروغی شگفت آور و بزرگ است و گروهی او را در این دیدگاه پیروی کرده اند. و خداوند یاری رسان است.

و مانند آن، روایت دیگری از ابن عباس در باره سخن خداوند (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) است. می گوید در «و وصی»، واو به صاد چسبیده [و با و قضی اشتباه گردیده است] و سعید بن منصور این حدیث را با سند بسیار خوبی روایت می کند.

آن چه از برخی صحابه نقل شده، با آن که خلافتش مورد پذیرش است، ولی تکذیب آن نیز پس از دانستن صحت سندش شیوه عالمان نیست. بنابراین باید در پی تأویل شایسته ای برای آنها گشت.

باید گفت: از ظاهر سخنان ابن حجر در این دو مورد بر می آید که وی از آوردن تأویلی که واژگان روایت را توجه کرده و اهل تحصیل را خوشنود سازد ناتوان بوده است.

آری، در باره سخن خداوند تعالی: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ...)^{۵۳۰} چنین می گوید: أخرج سعيد بن منصور، والطبري، والبيهقي في الشعب بسند صحيح: أن ابن عباس كان يقرأ: (حتى تستأذنوا) ويقول: أخطأ الكاتب، وكان يقرأ على قراءة أبي بن كعب، ومن طريق مغيرة بن مقسم، عن إبراهيم النخعي، قال: في مصحف ابن مسعود (حتى تستأذنوا). وأخرج سعيد بن منصور من طريق مغيرة، عن إبراهيم في مصحف عبدالله: (حتى تسلّموا على أهلها وتستأذنوا).

وأخرجه إسماعيل بن إسحاق في أحكام القرآن عن ابن عباس، واستشكله. وكذا طعن في صحته جماعة ممن بعده.

وأجيب: بأن ابن عباس بناها على قراءته التي تلقاها عن أبي بن كعب. وأما اتفاق الناس على قراءتها بالسین، فلموافقة خط المصحف الذي وقع الإتفاق على عدم الخروج عما يوافق. وكان قراءة أبي من الأحرف التي تركت القراءة بها - كما تقدم تقريره في فضائل القرآن - . وقال البيهقي: يحتمل أن يكون ذلك كان في القراءة الأولى، ثم نسخت تلاوته، يعني: ولم يطلع ابن عباس على ذلك؛^{٥٣١}

سعید بن منصور، طبری و بیهقی در شعب [الایمان] با سندی صحیح، چنین روایت کرده اند: ابن عباس قرائت می کرد «حتی تستأذنوا» و می گفت کاتب لغزش کرده است. در قرائت ابی بن کعب نیز چنین قرائت می شده و از طریق مغیره بن مقسم، از ابراهیم نخعی روایت شده که گفت: در مصحف ابن مسعود «حتی تستأذنوا» آمده بود. سعید بن منصور از طریق مغیره، از ابراهیم روایت کرد: در مصحف عبدالله «حتی تسلّموا علی أهلها و تستأذنوا» آمده بود. اسماعیل بن اسحاق در کتاب احکام القرآن، آن حدیث را از ابن عباس روایت کرده و به آن خرده گرفته است. همچنین پس از او، گروهی بر صحت این روایت خدشه وارد کرده اند. در پاسخ این افراد باید گفت: ابن عباس آن فراز را بر قرائتی که از ابی بن کعب دریافت کرده، بنا کرده است [پس قرائت خود او شمرده می شود]. اما این که مردم بر قرائت با سین [حتی تستأذنوا] هم نوا شده اند، به جهت موافقت با خط مصحفی بوده که بر عدم خروج آن از آن چه مورد توافق بوده [یکی از آن حروف هفتگانه]، توافق شده بود. و قرائت ابی بن کعب بر پایه یکی از آن حروفی بوده که قرائت بر طبق آن قرائت نشده بود - چنانکه در بخش فضائل قرآن گزارش گذشت - . بیهقی می گوید: «احتمال دارد که در قرائت نخستین چنین بوده، آن گاه تلاوتش نسخ گردیده باشد». مراد وی این بوده که ابن عباس بر این نسخ آگاهی نیافته بود.

مناقشه در این تأویل

پاسخ و تأویل ابن حجر با اشکال هایی روبرو است:

یکم: این پاسخ - بر فرض تمام بودن - تنها توجیهی بر قرائت ابن عباس است، نه برای سخن او که در مصحفش گفته است: «کاتب به خطا رفته است».

دوم: این که گفته این قرائت «بر پایه آن حروفی است که قرائت بر طبق آنها رها شده بود»، مربوط به روایتی خواهد بود که می گوید «قرآن بر هفت حرف فرو فرستاده شد»، در حالی که در معنای این حروف هفتگانه و تطبیقش اختلاف شدیدی وجود دارد و برای آن وجوه فراوانی یاد کرده اند که هیچ يك از آنها راه به جایی نمی برد.

سوم: آن چه بیهقی محتمل شمرده، وابسته به پذیرش دیدگاه نسخ تلاوت است و ما در سطور آینده از آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

چهارم: سخن ابن حجر که می گوید: «ابن عباس از آن آگاهی نیافته بود» جداً بعید است؛ چرا که چگونه نسخ تلاوت آیاتی از قرآن بر کسی همچون ابن عباس پنهان بماند، در حالی که او حبر این امت و پیشوای علوم قرآنی بوده است؟!

تأویل «لحن» و «خطاً» و پاسخش

به حدیثی که از عثمان روایت شده دو پاسخ داده اند. سیوطی این دو پاسخ را پس از آن که می گوید: «این آثار جداً با اشکال روبرو است» بازگو می کند که ما پیش از این، فراهایش را آوردیم. شهاب الدین خفاجی - پس از سخن زمخشری در کشف - می نویسد:

وقيل عليه: لا كلام في نقل النظم تواتر، فلا يجوز اللحن فيه أصلاً، وهل يمكن أن يقع في الخطّ لحن بأن يكتب «المقيمون» بصورة «المقيمين» بناءً على عدم تواتر صورة الكتابة؟ وما روي عن عثمان، وعائشة أنهما قالوا: إنّ في المصحف لحنًا وستقيمه العرب بألسنتها - على تقدير صحّة الرواية - يحمل على اللحن في الخطّ. لكنّ الحقّ: ردّ هذه الرواية، وإليه أشار - أي الكشاف - بقوله: إنّ السابقين... .

(قال): أقول: هذا إشارة إلى ما نقله الشاطبي في الرائية، وبينه شراحه وعلماء الرسم العثماني بسند متصل إلى عثمان أنّه لمّا فرغ من المصحف... قال السخاوي: وهو ضعيف والإسناد فيه اضطراب وانقطاع... وتأول قوم (اللحن) في كلامه على تقدير صحّته عنه بأن المراد: الرمز والإيماء.

(قال): تنبيه: قد نخلنا النقول، وتتبعنا كلامهم ما بين معسول ومغسول، فآل ذلك إلى أن قول عثمان فيه مذهبان، أحدهما: أن المراد باللحن ما خالف الظاهر، وهو موافق له حقيقة ليشمل الوجوه تقديراً واحتمالاً. وهذا ما ذهب إليه الداني وتابعه كثيرون، والرواية فيه صحيحة. والثاني: ما ذهب إليه ابن الأنباري: من أن اللحن على ظاهره، وأن الرواية غير صحيحة؛^{٥٣٢} به او نسبت داده شده که بی هیچ سخنی نظم قرآن متواتر است، اما آیا می توان بر پایه پذیرش عدم تواتر صورت کتابت قرآن گفت که در خط قرآن خطایی روی داده و مثلاً «المقیمون»، به شکل «المقیمین» نوشته شده باشد؟ و آن چه از عثمان و عایشه روایت شده که گفته اند در مصحف خطاهایی است که عرب با زبان خود آنها را اصلاح خواهد کرد - بر فرض پذیرش صحت روایت - بر خطای در نگارش حمل می شود؛ لیکن سخن حق آن است که بگوییم وی این روایت را نپذیرفته و با سخنش در کشف که گفته: «إن السابقین...» به این عدم پذیرش اشاره می کند....

[و خفاجی می گوید: می گویم: این، اشاره ای است به آن چه شاطبی در الرأییه خود نقل کرده و شرح دهندگان و عالمان رسم الخط عثمانی، آن را تبیین کرده و با سند متصل به عثمان از او روایت کرده اند که وقتی کار گرد آوری مصحف به پایان رسید... سخاوی می گوید: این حدیث ضعیف بوده و سند آن با اضطراب و انقطاع همراه است. گروهی بر فرض صحت روایت، واژه لحن در کلام عثمان را بر رمز و اِمْاء حمل کرده اند.

[وی همچنین می گوید: آگاهی ما به بررسی دیدگاه پرداخته و هم سخنان دلنشین و هم سخنان نه چندان دلچسب آنها را بررسی کردیم. در پایان به این نتیجه رسیدیم که درباره سخن عثمان دو دیدگاه یافت می شود: نخست آن که مراد از واژه لحن، معنای ناسازگار با ظاهرش است تا فرض ها و احتمالات گوناگون را پذیرا گردد که بر اساس آن، روایت صحیح شمرده می شود. این دیدگاه دانی و پیروان پر شمار او است. دوم: راهی است که ابن انباری پیموده و لحن را به معنای ظاهریش معنا کرده که براساس این روش، روایت ناصحیح قلمداد گردد.

باید گفت که گویا تأویل کنندگان دریافته اند که تأویلاتشان ساختگی و نامقبول است؛ از این رو به این سخن پناه برده اند که این روایات تحریف شده است. در کتاب الاتقان آمده که ابن اشته این روایت

را با اسناد خود به گونه ای آورده که در آن واژه «لحن» نیست؛ بلکه در آن آمده که عثمان به هنگام دیدن مصحف گفته است:

أحسنتم وأجملتم، أرى شيئاً سنقيمه بالسنتنا. قال: فهذا الأثر لا إشكال فيه، وبه يتضح معنى ما تقدم... ولعل من روى تلك الآثار السابقة عنه حرفها، ولم يتقن اللفظ الذي صدر عن عثمان، فلزم منه ما لزم من الإشكال. فهذا أقوى ما يجاب عن ذلك؛

نیکو و زیبا انجام دادید. در آن چیزهایی می بینم که با زبامان اصلاح می گردد. می گوید این روایت با هیچ چالشی روبرو نیست و با آن می توان معانی دیگر روایات را آشکار نمود... و شاید کسانی که اخبار پیشین را از او روایت کرده اند، سخن او را تحریف کرده و آن واژه ای که عثمان گفته بود را به دقت نیاورده که در پی آن، این اشکالات لازم آمده است. آن چه گفته شد، قوی ترین پاسخ این اشکالات شمرده می شود.

سیوطی پس از آوردن پاسخ های حدیث عثمان می گوید:

وبعد، فهذه الأجوبة لا يصلح منها شيء عن حديث عائشة. أما الجواب بالتضعيف، فلأن إسناده صحيح كما ترى؛^{۵۳۳}

هیچ يك از این پاسخ ها برای حدیث عایشه به کار نمی آیند. اما پاسخ به تضعیف حدیث درست نیست، چرا که چنانچه می بینی اسناد روایت صحیح بوده است.

اینها عمده مواردی بود که علمای اهل سنت به درستی آنها ملتزم شده اند، و آشکار شد که ایشان هیچ تأویل صحیحی برای آن روایات ندارند. آنها در امر پر مخاطره و بزرگی گرفتار شده اند؛ چرا که یا باید بر قرآن خدشه کرده و یا بر برخی صحابه سرشناس خرده گیرند! و بی گمان نسبت دادن «خطا» به «صحابه» بهتر از آن است که نسبت خطا را به «قرآن» بدهند.

از سویی دیگر، سخن ابن حجر که می گوید پس از صحیح شمردن روایت می توان آن را تکذیب کرد، نارواست؛ زیرا به هنگامی که حدیث با کتاب، سنت قطعی، ضروری دین یا آن چه مورد اجماع مسلمین است ناسازگار گردید، می بایست آن را رها کرد، هر چند آن حدیث در کتابهایی آمده که صحاح نامیده شده اند.

شرح حال عکرمه بنده ابن عباس

سخن گفتن بر علیه این روایات آسان می نماید، چرا که در سند بیشتر این روایات شخصی به نام عکرمه (بنده ابن عباس) آمده است. به ویژه در سند حدیث روایت شده از عثمان که «وقتی گرد آوری مصحف ها به پایان رسید، نزد عثمان آوردند. وی در آن خطاهایی یافت، اما گفت: آنها را رها سازید...». و همچنین حدیث مربوط به ابن عباس در باره آیه (أَفَلَمْ يَبْأَسِ...) که وی گفته بود: «گمان می کنم نویسنده به هنگام نوشتن آن چرت می زده است».

در حالی که در گفتار گروهی از علمای بزرگ اهل سنت همچون حکیم ترمذی، ابو حیان اندلسی، رشید رضا و دیگران، عکرمه از روشن ترین مصادیق «زنادقة» و «أعداء الإسلام» شمرده شده که به ساختن چنین احادیثی متهم گردیده است.

۱ - خدشه در دین عکرمه

وی در باره اسلام بدگویی کرده و نسبت به دین و مسلمین بی مبالا بوده است. او از سرشناسان گمراهی و فراخوانندگان به پلیدی است.

از او نقل شده است که خدا متشابهات قرآن را تنها برای گمراه کردن فرو فرستاده است!

وی به هنگام موسم حج گفته است: دوست می داشتم امروز در موسم حج بوده، دشنه ای به دست می گرفتم و راست و چپ بر هر که به حج آمده بود فرود می آوردم!
وی بر در مسجد النبی - صلی الله علیه وآله وسلم - می ایستاد و می گفت: در این جا جز کافر یافت نمی شود!

او به بصره آمد. ایوب، سلیمان تمیمی و یونس نزد وی آمدند. به هنگامی که با ایشان سخن می گفت، به ناگاه صدای آوازی غنائی شنید. آن گاه عکرمه گفت: آرام بگیرید تا بشنویم. سپس گفت: خدا او را بکشد، چه خوب غنا می خواند!

از ابوبکر بن ابی خيثمه آمده است که گفت: در کتاب علی بن مدینی دیدم نوشته است: شنیدم یحیی بن سعید می گوید: به خدا سوگند از ایوب بر من روایت کرده اند که می گفت: همانا عکرمه نماز را به خوبی نمی دانست. ایوب گفت: آیا او نماز می خواند؟!

از سماک، روایت شده که می گفت: در دستان عکرمه انگشتری از طلا دیدم.

از رشیدین بن کریب آمده است: دیدم عکرمه را که ابزار بازی نرد به پا کرده بود.

۲- وی بر دیدگاه خوارج بود

اهل آفریقا دیدگاه صفریه - گروهی از خوارج - را از عکرمه گرفته اند و آورده اند که وی به نادرستی این دیدگاه را به ابن عباس نسبت داده است.

از یحیی بن معین آمده است که گفت: مالک بن انس از عکرمه یاد نکرده است؛ زیرا وی به دیدگاه صفریه گرویده بود.

ذهبی می گوید: مردم درباره عکرمه به بدی سخن گفته اند، چرا که وی دیدگاه خوارج را پذیرفته بود.

سپس باید گفت وی گاهی به فرقه «أباضیه» نسبت داده می شد، گاهی از «صفریه» و گاه از فرقه «نجدة الحروری» شمرده می شد. گویا وی به خاطر چشم داشت به دنیای این فرقه ها، هر گاه فرقه ای پدید می آمد، خود را از آنها می دانست! گفته اند: حکمران مدینه وی را خواست، ولی او نزد داوود بن حصین پنهان شد تا آن که نزد وی از دنیا رفت.

۳- وی بسیار دروغگو بود

وی بر ابن عباس دروغ می بست. علی بن عبدالله بن عباس او را بر در مستراح خانه بسته بود. به او گفته شد: آیا شما با بندگان خود چنین رفتار می کنید؟ گفت: وی بر پدرم دروغ می بندد.

از سعید بن مسیب روایت شده که به غلامش می گفت: ای برد، مبادا بر من دروغ بندی، به مانند عکرمه که بر ابن عباس دروغ می بندد.

از قاسم روایت شده: همانا عکرمه کذاب است، سحر چیزی می گوید و شب برخلافش سخن می راند. ابن عمر به نافع می گفت: از خدا بترس - وای بر تو ای نافع - آنچنان که عکرمه بر ابن عباس دروغ می بست، بر من دروغ مبندی.

ابن سیرین، یحیی بن معین و مالک بن انس گفته اند: او کذاب است.

از ابن ذؤیب آمده: عکرمه بنده ابن عباس را دیدم و او مورد اعتماد نیست.

طاووس می گوید: اگر بنده ابن عباس پرهیزگار و خدا ترس بود و برخی احادیثش را نمی گفت، هر

آینه شترها به سویش روانه می شدند [کنایه از رجوع مردم به سوی او است].

معروف گشته است که مردم او را تکذیب کرده و نکوهشش می کردند تا آن که خودش می گفت:

هؤلاء الذين يكذبون من خلفي، أفلا يكذبون في وجهي؟^{٥٣٤}

آنها که در پشت سر مرا تکذیب می کنند، آیا در پیش رویم تکذیب نمی کنند؟

٤ - ملازمت با حکمرانان برای رسیدن به دنیا

موسی بن یسار می گوید: عکرمة را دیدم که از سمرقند باز می گشت و بر پشت الاغش پالان - خورجینی - از حریر داشت که حکمران سمرقند به او بخشیده بود و به همراهش غلامی بود. گفت: در سمرقند شنیدم به عکرمة گفته شد: چه چیز تو را واداشت به این سرزمین بیایی؟ گفت: نیاز! عبدالمؤمن بن خالد حنفی می گوید: در خراسان عکرمة نزد ما آمد. به او گفتم: چه چیز تورا به سرزمین ما کشانده؟ گفت: آمدم تا از حکمرانان شما دینار و درهم بستانم! عبدالعزیز بن اُبی رواد می گوید به عکرمة گفتم: مکه و مدینه را رها کرده و به خراسان آمده ای! گفت: برای دخترانم می کوشم.

أبو نعیم می گوید: وی نزد فرمانروای اصفهان رفت و او سه هزار درهم به عکرمة بخشید. عمران بن جریر می گوید: عکرمة را با عمامه ای پاره دیدم. به او گفتم: آیا نمی خواهی عمامه ام را به تو دهم؟ گفت: من فقط از فرمانروایان می پذیرم! أبو طالب گفت: شنیدم أحمد بن حنبل می گوید: عکرمة از داناترین مردم بود، ولی وی دیدگاه صفریه را داشت. جایی نماند که نرفته باشد! خراسان، شام، یمن، مصر و آفریقا. او به نزد فرمانروایان رفته و از آنها پاداش می خواست، و او به سرزمین جند نزد طاووس رفت و او به عکرمة شتری بخشید. طبیعی است که چنین شخصی به خواسته های حکمرانان و فرمانروایان گردن نهاده و هر چه را که حکومت های ستمگر و سیاستشان اقتضا می کرد، به میل آنان بسازد.

٥ - مردم جنازه او را رها کردند

همچنین طبیعی است در مجامع اسلامی چنین انسانی از چشم بیفتند. دیگر برای او و احادیثش ارزشی باقی نماند تا آن که وی درگذشت، در حالی که جنازه اش تشییع نشد و بر پیکرش نماز نگذاردند. چنانکه

٥٣٤. الطبقات الكبرى: ٥ / ٢٨٨؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤١ / ١٠٠؛ سیر اعلام النبلاء: ٥ / ١٩؛ تهذیب التهذیب: ٧ / ٢٣٧؛ مقدمه فتح الباری: ٤٢٧.

تاریخ نگاران در شرح حال وی گفته اند، مرگ عکرمه با فوت کثیر عَزَّة شاعر، در يك روز همراه شد. پس مردم به تشییع جنازه کثیر روانه شده و پیکر عکرمه را رها کردند. گفته شده: کسی پیکر او را برنداشت تا آن که چهار تن سودانی را برای این کار کرایه کردند.

۶ - بد گویی بزرگان اهل سنت از او و تکذیب او

بزرگان و سرشناسان اهل سنت - کسانی که بیشتر اوقات دانشمندان جرح و تعدیل، به نکوهش آنها اعتماد می کنند - به خاطر این امور و دیگر مسائل، عکرمه را تکذیب کرده اند. از این افراد: عبدالله بن عمر، مجاهد، عطاء، ابن سیرین، مالک بن انس، شافعی - آن هنگام که سخن مالک را حکایت و تقریر می کند - سعید بن مسیب، قاسم و یحیی بن سعید.

مالک روایت کردن از او را تحریم کرده بود و مسلم از روایات او روی برگردانده و محمد بن سعد می گوید: به حدیث او استدلال نمی گردد. و دیگری گفته است: او مورد اعتماد نیست.

با همه اینها، بخاری از او روایت می کند! ولی شگفت آور نیست؛ زیرا «هر که بر اساس شاکله خود رفتار می کند»، بلکه شگفتی در کار ابن حجر است که به پشتیبانی از «عکرمه بربری» برخاسته، در حالی که هدف او دفاع از «صحیح بخاری» بوده است! چگونه می توان از کسی که بر خدا گستاخی کرده و شعائر او را به سخره گرفته و احکامش را کوچک شمرد و از قرآن بدگویی کرده و خون مسلمین را حلال شمرد پشتیبانی کرد؟ و چگونه از کسی که بر پیشوایان مورد اعتماد دروغ بسته به طوری که در کذب، او را به خاطر شهرتش، مانند قرار داده اند، دفاع نمود؟! و چگونه می توان از کسی دفاع کرد که مردم از حمل جنازه اش و نماز خواندن بر پیکرش، سرباز زده اند؟!

چکیده سخن

سخن در این بخش در چند نکته زیر خلاصه می شود:

۱ - همه آثار و روایات در بردارنده وقوع خطا در قرآن کریم باطل است، هر چند که در صحاح یا دیگر مسانید با سند صحیح آمده باشند و چنانچه پیش از این آشکار شد، محققان برجسته اهل سنت نیز همین راه را برگزیده اند. و از سویی، وجود احادیث باطل در صحاح شش گانه امری ثابت است، و شمار این گونه احادیث در این کتابها اندک نیست، چنانکه پس از این خواهد آمد.

۲ - آشکار شد تأویل‌هایی که معتقدان به درستی این گونه روایات ارائه داده اند راه به جایی نمی‌برد؛ از این رو برخی از اینان ناگزیر شده اند تا آن روایات را تحریف شده دانسته و برخی دیگر به اشکال داشتن این گونه روایات ملتزم گردند. از این گروه ابن قتیبه است. وی می‌گوید:

ليست تخلو هذه الحروف من أن تكون على مذهب من مذاهب أهل الإعراب فيها، أو تكون غلطاً من الكاتب كما ذكرت عائشة، فإن كانت على مذاهب النحويين، فليس هاهنا لحن بحمد الله، وإن كانت خطأ في الكتاب، فليس على رسوله جنابة الكاتب في الخط؛^{۵۳۵}

ممکن است این حروف به روش مذهبی از مذاهب اهل عرب بوده و یا چنانکه عایشه نیز یادآور شده، خطایی است که از سوی نویسنده آن روی داده است. اگر این حروف به جهت مذاهب نحویان روی داده، پس به حمد الله دیگر لغزشی در کار نخواهد بود و اگر از خطای کاتب منشأ یافته باشد، باید گفت که جنایت کاتب در خط، مسئولیتی بر عهده رسول خدا نمی‌آورد.

۳ - مصادره ای که در کتاب الفرقان آمده - اگر برای اثبات خطا در کتاب خدا باشد - مشکل را به هیچ نحوی حل نمی‌کند. آن گاه صاحب این کتاب، آثار در بردارنده این معنا را از کتب معتبر و از کتابهایی که این روایات را با سندهای صحیح و مطابق با شرایط بخاری و مسلم نقل کرده اند، روایت می‌کند؛ سپس این مصادره را با این سخنش تأیید می‌کند که:

ليس ما قدّمناه من لحن الكتاب في المصحف بضائره، أو مَشْكِك في حفظ الله تعالى له، بل إن ما قاله ابن عباس، وعائشة، وغيرهما من فضلاء الصحابة، وأجلّاء التابعين أدعى لحفظه، وعدم تغييره وتبديله. ومما لا شك فيه أنّ كتاب المصحف من البشر، يجوز عليهم ما يجوز على سائرهم من السهو والغفلة والنسيان، والعصمة لله وحده... ومثل لحن الكتاب كلحن المطابع؛^{۵۳۶}

آن چه از خطای قرآن که پیش از این آوردیم، در حفظ و حراست خداوند نسبت به قرآن خدشه ای وارد نمی‌سازد؛ بلکه آن چه ابن عباس، عایشه و دیگران از فرهیختگان صحابه و بزرگان تابعان گفته اند، در راستای همین حفظ و صیانت از قرآن و عدم تغییر و دگرگونی اش

۵۳۵. تأویل مشکل القرآن: ۱ / ۴۱.

۵۳۶. الفرقان: ۴۱ - ۴۶.

بوده است. از سویی بی گمان، نویسندگان مصحف بشر بوده اند و آنچنانکه خطا، غفلت و فراموشی بر دیگران رواست، بر آنها نیز روا بوده و عصمت تنها برای خداست.

بر این اساس، نویسنده این کتاب به دگرگون ساختن رسم الخط عثمانی فراخوانده است و الفاظ قرآن را آنگونه که زبانها به آن نطق کرده و گوشها می شنوند قرار می دهد؛ بلکه از عز بن عبدالسلام نقل می کند که اعتقاد به نوشتن قرآن به رسم نخستین روا نیست.^{۵۳۷}

باید گفت: همانا مسأله خط قرآن نیز از چالش هایی است که با پذیرش صحت این روایات و التزام به صدورشان از سوی اصحاب دامن گیر می گردد. اگر نیز بگوییم مترتب بر تحریف نیست، دست کم پذیرش صحت این گونه روایات برای کسی که مدعی است در رسم و کتابت قرآن تغییر رخ داده است، مؤید شمرده می شود. و ما در این مقال به این مسأله نخواهیم پرداخت؛ بلکه می گوییم استدلال مؤلف کتاب الفرقان یا شاهد آوردنش از این روایات صحیح است، و او به آوردن این روایات در کتاب خود سرزنش نمی شود؛ بلکه نکوهش و سرزنش سزاوار کسانی است که آنها را روایت کرده و سندهای آنها را صحیح شمرده و در کتاب خود آورده اند. راه پاسخ به این آثار - آنچنانکه به گستردگی یادآور شدیم - نپذیرفتن و ابطال این روایات است.

۲. پیرامون احادیث گرد آوری قرآن

خداوند متعال پیامبرش را به نگاه داری و بیان قرآن وعده داده و از بین نرفتن و فراموش نشدنش را تضمین کرده است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز هر گاه که آیه ای از قرآن فرو فرستاده شد، به نوشتن آن فرمان می دادند و در باره آیات پراکنده می فرمودند:

ضعوا هذه في سورة كذا^{۵۳۸} ... ;

این آیات را در فلان سوره ای قرار دهید....

همانطور که گذشت، هر سال نیز در ماه رمضان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را بر جبرئیل عرضه می داشت، و در سال رحلتشان این کار دو بار صورت گرفت.

۵۳۷. ر.ک: همان: ۵۸.

۵۳۸. ر.ک: مسند احمد: ۱ / ۶۹; سنن الترمذی: ۴ / ۳۳۷ / ش ۵۰۸۱; المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۲۲۱ و ۳۳۰; السنن الکبری (بیهقی): ۲ / ۴۲ و منابع دیگر.

همچنین در زمان حیات ایشان، گروهی از یارانشان قرآن را حفظ کرده و هر بخشی از قرآن را گروه فراوانی از ایشان به خاطر سپرده بودند که کمترین این گروه به حد تواتر می رسید. و این همان چیزی است که واقع شده و حق است.

ما أحادیث اهل سنت پیرامون گرد آوری قرآن را آورده و آنها را متناقض یافتیم؛ سپس آن چه در معنای آن روایات و وجه جمع میانشان گفته شده و یا ممکن بود گفته شود، بازگو کردیم. حال آیا با این روش مشکل برطرف می گردد یا خیر؟

روی برگردانی قوم از امیرالمؤمنین در گرد آوری قرآن
پیش از آغاز سخن، به ناچار باید گفت که امیر المؤمنین علی علیه السلام نزد مخالف و موافق، داناترین مردم به کتاب الله - عزّ وجلّ - بوده است و همو بود که می گفت:

والله ما نزلت آية إلا وقد علمت فيما نزلت وأين نزلت وعلى من نزلت؛^{۵۳۹}

به خدا سوگند آیه ای نازل نشد جز آن که دانستم در باره چه و کجا نازل شده است.

و فرمود:

سلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار، أم في سهل أم في جبل؛^{۵۴۰}
درباره کتاب خدا از من بپرسید، چرا که در آن آیه ای نیست جز آن که می دانم در شب نازل شده یا روز، در بیابان فرود آمده یا کوهستان.

و او کسی است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حقیقت گفته است:

عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ؛^{۵۴۱}

علی با قرآن است و قرآن با علی.

و حدیث:

أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها؛^{۵۴۲}

۵۳۹. حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۷ - ۶۸؛ کنز العمال: ۱۳ / ۱۲۸ / ش ۳۶۴۰۴؛ أنساب الأشراف: ۲ / ۹۹ و منابع دیگر.

۵۴۰. أنساب الأشراف: ۲ / ۹۹؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۱۰۷؛ المناقب (خوارزمی): ۹۴ / ش ۹۲.

۵۴۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴؛ المعجم الصغير: ۱ / ۲۵۵؛ الجامع الصغير: ۲ / ۱۷۷ / ش ۵۵۹۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴؛

الصواعق المحرقة: ۱۲۴ و ۱۲۶؛ کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۳ / ش ۳۲۹۱۲ و منابع دیگر.

۵۴۲. این روایت در زمره روایات های متواتر در بین فریقین است که بحث آن در کتاب «نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار» به صورت مفصل مطرح شده است.

من شهر دانشم و علی دروازه آن است، پس هر که مدینه را می خواهد از درش درآید.
از رفتن به سوی دیگران بازداشته است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام آموزگار ابن عباس نیز در تفسیر بوده و اهل سنت یادآور شده اند که:

أعلم الناس بالتفسير أهل مكة؛ لأنهم أصحاب ابن عباس؛^{۵۴۳}

داناترین مردم به تفسیر قرآن اهل مکه اند؛ چرا که آنها یاران ابن عباس اند.

پس چرا انس بن مالک و دیگران وی را از حافظان قرآن نشمرده و آنچنانکه بخاری در صحیحش روایت کرده، از کسانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به یادگیری قرآن از آنان و رجوع به همانها فرمان داده، محسوب نکرده است؟!

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، قرآن کریم را مرتب و از روی کاغذهایی که قرآن بر آنها نوشته شده بود، تدوین کرد. پس در نزد ایشان مصحفی کامل و مرتب بود که به خود ایشان اختصاص داشته است، آنچنانکه برخی از اصحاب در سالهای بعد مصحف هایی برای خود داشته اند. این رویداد نزد مسلمین، از مسلمات تاریخی و در زمره بزرگترین فضیلت های آقای ما امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؛^{۵۴۴} پس چرا از آن بهره نبردند؟!

شاید روی گردانی مردم از مصحف امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که سبب عیب جویی ابن حجر عسقلانی^{۵۴۵} و پیروانش همچون آلوسی^{۵۴۶} شده است، با آن که این رویداد از امور ثابت و ضروری و بی نیاز از خبر مسند می باشد. لیکن اینان در پی توجیه کار ناشایست قوم بوده و یا هر گاه راهی یافته اند، از کار آنها چشم پوشی کرده و با تغافل گذشته اند.

سپس باید پرسید که چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نخوانده و در گرد آوری قرآن مشارکت ندادند؟! ما در روایات این رویداد، در میان کسانی که گرد آوری قرآن را بر عهده گرفتند، نامی از ایشان نمی یابیم؛ نه در زمان ابو بکر و عمر و نه در عصر عثمان! چرا؟! باید دانست که این حقایق در زمره امور شگفت آور بوده و فکر را باز می ایستاند!

۵۴۳. الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۴۹۸ - ۴۹۹ / ش ۶۳۹۸؛ تفسیر الثعالبی: ۱ / ۶۰؛ مجموعة الفتاوی (ابن تیمیة): ۱۳ / ۳۴۷.
۵۴۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: فتح الباری: ۹ / ۹؛ الإستیعاب: ۳ / ۹۷۴؛ الصواعق المحرقة: ۷۸؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۱؛
حلیة الأولیاء ۱ / ۶۷؛ المصنف (صنعانی): ۵ / ۴۵۰ و منابع بسیار دیگر.
۵۴۵. ر.ک: فتح الباری: ۹ / ۹.
۵۴۶. ر.ک: تفسیر الالوسی: ۱ / ۲۱.

محدود کردن گردآوردندگان قرآن در زمان پیامبر، در شماری معین!

براساس تحقیق و بررسی صحیح - آنچنانکه تمامی اهل تحقیق از مسلمین بر آند - همانا تمامی قرآن در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و پس از آن نوشته شده است، و از سوی گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در سینه و نگارش با هم گرد آمده بود، جز آن که کسانی که حافظ قرآن بوده را در سینه گرد آورده بودند، بیشتر از کسانی بودند که آن را به نگارش در آورده و کتابت کرده بودند. به طوری که شمار کسانی که همه قرآن را نوشته و مصحف ویژه ای برای خود داشتند، از کسانی که تنها سوره هایی از قرآن را نوشته و یا حفظ کرده بودند، کمتر بود. حال پرسش آن

است که آیا گردآوردندگان همه قرآن - آنچنان که از انس بن مالک روایت شده^{۵۴۷} - تنها چهار نفر و یا براساس روایت عبدالله بن عمر^{۵۴۸} و یا برپایه روایت محمد بن کعب قرظی^{۵۴۹} پنج نفر و یا آنچنان که از شعبی^{۵۵۰} آمده شش نفر، و یا بر اساس نقل ابن ندیم^{۵۵۱} نه نفر بوده اند؟

همانا گردآوردندگان قرآن بیش از این بوده اند و ما به مانند برخی پیشوایان اهل سنت که حدیث محدود بودن گردآوردندگان قرآن را در چهار نفر قبول نکرده اند، و آنهم همه از انصار - آنچنانکه از انس بن مالک روایت شده - را نیز نمی پذیریم و همچون سیوطی خود را در تأویل متن حدیث و بررسی سندش به زحمت نمی اندازیم.

سخنی پیرامون انس بن مالک

اما انس بن مالک از چه میزان اعتباری برخوردار است؟ ما او را فردی دروغ گو و کتمان کننده حق یافته ایم. کسی که در جریان یاری جویی امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر، از شهادت دادن به حق امتناع کرد. انس بن مالک در زمره مردمی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را سوگند داده و از ایشان پیرامون آن چه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز غدیر خم شنیده اند، پرسش نمود؛ آن گاه همه آنها جز سه تن شهادت دادند. پس حضرت آنانی را که شهادت ندادند نفرین کرده و آنها به آن نفرین گرفتار شدند که یکی از آن سه نفر، انس بن مالک بود.

۵۴۷. ر.ک: صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۲ - ۱۰۳؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۴۹.

۵۴۸. ر.ک: صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۲؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۴۹.

۵۴۹. ر.ک: صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۲؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۴۹.

۵۵۰. ر.ک: الإقتان فی علوم القرآن: ۱ / ۷۲؛ البرهان (زرکشی): ۱ / ۲۴۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۹ / ۱۷۹ و ۴۷ / ۱۱۰ - ۱۱۱.

۵۵۱. ر.ک: الفهرست: ۳۰.

آن هنگام که امام به او فرمود:

«یا انس، ما يمنعك أن تقوم فتشهد، ولقد حضرتها؟» فقال: يا أمير المؤمنين كبرت ونسيت! فقال:

«اللهم إن كان كاذباً فارمه بها بيضاء لا توارىها العمامة»، فكان عليه البرص؛^{۵۵۲}

«ای انس، چه مانع شد تا شهادت ندهی، در حالی که تو آن روز حاضر بودی؟» گفت:

ای امیرالمؤمنین، مرا پیری و نسیان فراگرفته است. امام فرمود: «خدایا، اگر دروغ می گوید،

سفیدی برای او بفرست تا عمامه اش آن را نپوشاند [به مرض پیسی مبتلا ساز]». به همین روی بر

او بیماری برص نمایان شد.

همچنین وی را در واقعه تاریخی «حدیث طائر» دروغگو یافتیم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به

هنگامی که پرنده ای بریان برایشان آورده بودند فرمود:

اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك وإليّ يأكل معي من هذا الطائر؛

خدایا، محبوب ترین خلق نزد خود و من را برسان تا با من از این پرنده تناول کند.

آن گاه ایشان منتظر ورود علی علیه السلام شدند. و هر گاه علی علیه السلام می آمد تا به درون آید،

انس ایشان را باز داشته و می گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به کاری مشغول است!» تا

آن که در بار آخر، علی علیه السلام دست خود را بلند کرده و بر سینه انس زد و داخل شد. در آن هنگام

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را دید، ایستاد و او را در آغوش گرفت و فرمود: «ای علی، چه چیز

باعث تأخیر تو شد؟! عرضه داشت: ای رسول خدا، من سه بار آمدم و در هر سه بار انس مرا از وارد

شدن بازداشت. انس می گوید: خشم را در چهره رسول خدا دیدم که در همان حال فرمود: «ای انس، چه

چیز تو را واداشت تا علی را راه ندهی؟! گفتیم: ای رسول خدا، دعایی که کردی شنیدم، دوست داشتم

یکی از انصار وارد شود و مشمول آن دعا گردد! پیامبر فرمود:

لست بأول رجل أحبّ قومه، أبا الله يا أنس إلا أن يكون ابن أبي طالب؛^{۵۵۳}

تو نخستین کسی نیستی که خویشانش را دوست دارد؛ اما خداوند از این ابا دارد که آن شخص،

کسی جز پسر ابو طالب علیه السلام باشد.

۵۵۲. شرح نهج البلاغة: ۴ / ۷۴ و ۹ / ۲۱۷؛ المعارف (ابن قتیبة): ۵۸۰؛ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما أنزل من القرآن في علي عليه السلام: ۱۷۵ - ۱۷۶ / ش ۲۳۶ و ۲۳۷؛ حلیة الأولیاء: ۵ / ۲۶ - ۲۷.

۵۵۳. حدیث طبر در زمره احادیث متواتری است که می توان آن را در بسیاری از کتب حدیثی و فضائل مشاهده نمود. برای این روایت اسناد بسیاری است، به طوری که برخی به نوشتن کتاب درباره اسناد این حدیث شریف مبادرت کرده اند. برای اطلاع بیشتر از این حدیث شریف می توان به کتاب «نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار»، در دو جلد: ۱۳ و ۱۴ مراجعه نمایید.

او بیش از يك بار دروغ گفته و از ورود محبوب ترین فرد نزد خدا و رسولش جلوگیری کرده و مستجاب شدن دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به تأخیر انداخته است. به همین روی، به جهت دوستی با انصار است که کاتبان قرآن را در چهار تن محدود کرده است و آن هم در انصار! البته روشن است آن چه در واقعه طائر او را به این کار واداشت دوستی انصار نبوده است؛ بلکه دشمنی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و این حقیقت هنگامی آشکار می گردد که وی حدیث غدیر را کتمان می کند.

رویگردانی از احادیث گرد آوری قرآن در زمان ابو بکر و عمر به هر روی قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گردآمده و گردآورندگان آن - چه در حافظه و چه در نوشته - در آن زمان بسیار بوده اند.

و هنگامی که آشکار شد قرآن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نوشته شده و ایشان اصحاب را به تألیف قرآن فرمان می دادند - چنانکه زید بن ثابت به این حقیقت اعتراف کرده است - دیگر به آن چه زید روایت کرده که «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت در حالی که قرآن در جایی گرد آوری نشده بود»^{۵۵۴} نباید ارزشی نهاد؛ چرا که تألیف کردن، همان گرد آوردن است. ابن حجر گوید:

تألیف القرآن: أي جمع آیات السورة الواحدة، أو جمع السور مرتبة في المصحف؛^{۵۵۵}

تألیف قرآن: یعنی گرد آوری آیات يك سوره و یا گرد آوری سورها به ترتیب مصحف.

بر این اساس، می بایست آن روایاتی که می گوید «ابوبکر نخستین گردآورنده قرآن بوده»، یا «عمر» و یا دیگر اصحاب به فرمان این دو نخستین بوده اند را رها کرد؛ چرا که جمع آوری قرآن پیش از ابوبکر محقق شده است. بنابراین دلیلی برای پذیرش چنین احادیثی - حتی اگر صحیح السند باشد - وجود ندارد تا آن که به توجیه برخی از این روایات دست زده و مثلاً بگوییم: این که عمر نخستین کسی بوده که مصحف را جمع آوری کرده است،^{۵۵۶} به این معناست که به ابوبکر گفت تا قرآن را جمع کند^{۵۵۷} تا با روایتی که می گوید نخستین گرد آورنده قرآن ابوبکر است، سازگار شود.

۵۵۴. ر.ك: الإیتقان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۰ / ش ۷۴۵؛ فتح الباری: ۹ / ۹.

۵۵۵. فتح الباری: ۹ / ۳۶. همچنین ر.ك: عمدة القاری: ۲۰ / ۲۱.

۵۵۶. ر.ك: الإیتقان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۲ / ش ۷۵۳؛ فتح الباری: ۹ / ۱۰؛ کنز العمال: ۲ / ۵۷۴ / ش ۴۷۵۸.

همچنین روایت بخاری از زید بن ثابت که می گفت: «به هنگام کشته شدن اهل یمامه، ابوبکر مرا فراخواند...»^{۵۵۸} نیز به دلائل زیر رها می کنیم:

یکم: قرآن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم، یا اندکی پس از رحلتشان و به دستور ایشان جمع و تألیف شده بود. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم چنین کاری کرده است، چگونه زید به ابوبکر می گوید: «چگونه کاری می کنید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم انجام نداده است؟!»^{۵۵۹}

دوم: سخن زید که می گوید: «آن را از روی جریده های نخل و سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان گرد آوردم»،^{۵۶۰} با آن چه که دلالت دارد بر این که قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم گردآمده و تألیف شده بود ناسازگار است و خود وی نیز چنین روایت کرده است؛ بلکه روایت کرده اند در سال رحلت پیامبر، جبریل دو بار قرآن را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم عرضه کرد و ابن قتیبه یاد آور شده است که آخرین باری که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلّم قرآن را عرضه کرد، بر مصحف زید بن ثابت بود.^{۵۶۱}

سوم: علما در معنای سخن وی که می گوید: «تا آن که آخر سوره توبه را تنها نزد ابو خزیمه انصاری یافتم» دچار اختلاف و آشفتگی شده اند و در نام آن مردی که زید آخر سوره توبه را نزد او یافته، به اختلاف برخاسته اند.^{۵۶۲}

رویگردانی از احادیث پذیرش آیه با دو شاهد

همچنین روایت ابن ابی داوود نیز کنار گذاشته می شود. روایتی که می گفت:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِعُمَرَ وَلِزَيْدٍ: اقْعُدَا عَلَيَّ بَابَ الْمَسْجِدِ فَمَنْ جَاءَ كَمَا بَشَّاهُ دِينَ عَلِيٍّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَاصْبِرْ؛^{۵۶۳}

۵۵۷. ر.ك: فتح الباري: ۹ / ۱۰.
۵۵۸. ر.ك: صحيح البخاري: ۵ / ۲۱۰ و ۶ / ۹۸; السنن الكبرى (بيهقي): ۲ / ۴۱; مسند أبي داود: ۳; السنن الكبرى (نسائي): ۵ / ۷ و منابع دیگر.
۵۵۹. ر.ك: صحيح البخاري: ۶ / ۹۸; سنن الترمذي: ۴ / ۳۴۷ / ش ۵۱۰۱ و منابع دیگر.
۵۶۰. ر.ك: همان.
۵۶۱. ر.ك: المعارف: ۲۶۰.
۵۶۲. ر.ك: فتح الباري: ۹ / ۱۳; البرهان (زرکشی): ۱ / ۲۳۴; مناهل العرفان: ۱ / ۲۵۱.
۵۶۳. المصاحف: ۱ / ۲۵۱.

ابوبکر ترسید که قرآن از بین برود؛ از این رو به عمر و زید گفت: بر در مسجد بنشینید و هر کسی چیزی از قرآن با دو شاهد آورد بنویسید.

ابن حجر می گوید:

رجاله ثقات مع انقطاعه؛^{۵۶۴}

با آن که حدیث منقطع است؛ اما تمامی رجالش ثقة اند.

این روایت با چشم پوشی از عدم اعتبار سندی، با ضرورت ثابت شده نیز ناسازگار است. بنابراین دیگر نیاز به پناه بردن به توجیهاتی که ابن حجر یاد کرده نیست - چنانکه در گذشته به این توجیهات اشاره شد - علاوه بر این که برخی از این توجیهات ابن حجر نیز قابل پذیرش نیست.

در کتب اهل سنت برای این حدیث - نگارش قرآن بر اساس شهادت دو شاهد - همانندهایی یافت می شود که برخی را با رها کردن سندشان بازگو می کنیم:

۱ - لَمَّا قُتِلَ أَهْلُ الْيَمَامَةِ، أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَزَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ، فَقَالَ: أَجْلِسَا عَلَيَّ بَابَ الْمَسْجِدِ، فَلَا يَأْتِيَنَّكُمَا أَحَدٌ بِشَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ تَنْكَرَانَهُ يَشْهَدُ عَلَيْهِ رَجُلَانِ إِلَّا أَثَبْتُمَا؛ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ قُتِلَ بِالْيَمَامَةِ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَدْ جَمَعُوا الْقُرْآنَ؛^{۵۶۵}
آن هنگام که اهل یمامه کشته شدند، ابوبکر صدیق به عمر بن خطاب و زید بن ثابت فرمان داد و گفت: بر در مسجد بنشینید، پس کسی چیزی از قرآن را که شما آن را نمی شناسید، با دو شاهد نمی آورد مگر این که آن را بنگارید و این فرمان به این جهت بود که در یمامه، برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قرآن را گرد آورده بودند، کشته شدند.

۲ - أَرَادَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَنْ يَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَقَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ: مَنْ كَانَ تَلَّقَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - شَيْئاً مِنَ الْقُرْآنِ فَلْيَأْتِنَا بِهِ، وَكَانُوا كَتَبُوا ذَلِكَ فِي الصُّحُفِ وَالْأَلْوِاحِ وَالْعَسْبِ، وَكَانَ لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً حَتَّى يَشْهَدَ شَاهِدَانِ، وَهُوَ يَجْمَعُ ذَلِكَ، فَقَامَ عُثْمَانُ، فَقَالَ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ شَيْءٌ فَلْيَأْتِنَا بِهِ، وَكَانَ لَا يَقْبَلُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيْهِ شَاهِدَانِ، فَجَاءَ خَزِيمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، فَقَالَ: قَدْ رَأَيْتُكُمْ تَرَكْتُمْ آيَاتِنَ لَمْ تَكْتُبُوهُمَا، قَالُوا: مَا هُمَا؟ قَالَ: تَلَقَّيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا

۵۶۴. فتح الباری: ۹ / ۱۲.
۵۶۵. کنز العمال: ۲ / ۵۷۴ / ش ۴۷۵۶.

عَنْتُمْ) إِلَى آخِرِ السُّورَةِ. فَقَالَ عَثْمَانُ: وَأَنَا أَشْهَدُ أَنََّّهُمَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، فَأَيْنَ تَرَى أَنْ نَجْعَلَهُمَا؟ قَالَ:
اخْتَمَ بِهِمَا آخِرَ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ، فَخْتَمَ بِهِمَا بَرَاءَةً؛^{٥٦٦}

عمر خواست قرآن را گرد آورد؛ از این رو میان مردم ایستاد و گفت: هر که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چیزی از قرآن را دریافت کرده، نزد ما آورد. مردمان آنها را در ورقه ها، لوح ها و جریده هایی نوشتند و عمر از کسی نپذیرفت جز با دو شاهد. پس او در این کار بود که کشته شد. آن گاه عثمان به پا خاست و گفت: هر که چیزی از کتاب خدا نزدش است، به ما دهد و وی نیز از کسی نمی پذیرفت جز با دو شاهد. خزیمه بن ثابت آمد و گفت: من دیدم شما دو آیه را رها کرده و ننوشتید. گفتند: آن دو کدامند؟ گفت: از رسول خدا چنین دریافت کردم: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) تا آخر سوره. عثمان گفت: من گواهی می دهم آن دو از قرآن است؛ پس صلاح می دانی کجا قرار دهیم؟ گفت: با آن دو آیه، آخرین آیه ای که از قرآن نازل شده را پایان ده. از این رو سوره توبه با آن دو آیه خاتمه یافت.

۳ - کان عمر لا یثبت آیه فی المصحف حتی یشهد رجلان، فجاء رجل من الأنصار بهاتین الآيتين:
(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...) إلى آخرها، فقال عمر: لا أسألك عليها بینة أبداً، كذلك کان رسول الله؛^{٥٦٧}

عمر آیه ای در مصحف قرار نمی داد مگر آن که دو شاهد شهادت می دادند. مردی از انصار این دو آیه را آورد که (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) تا آخر آیه. عمر گفت: از تو هرگز گواه نمی خواهم و رسول خدا نیز چنین قرائت می کرد.

۴ - خزیمه بن ثابت: جئت بهذه الآیة: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...) إلى عمر بن الخطاب، وإلى زید بن ثابت، فقال زید: من یشهد معك؟ قلت: لا والله ما أدري. فقال عمر: أنا أشهد معه علی ذلك؛^{٥٦٨}

٥٦٦. همان: ٢ / ٥٧٤ - ٥٧٥ / ش ٤٧٥٩.

٥٦٧. همان: ٢ / ٤٢٠ - ٤٢١ / ش ٤٣٩٧.

٥٦٨. همان: ٢ / ٥٧٦ - ٥٧٧ / ش ٤٧٦٤.

آیه (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...) را به نزد عمر بن خطاب و زید بن ثابت بردم. زید گفت: چه کسی با تو شهادت می دهد؟ گفتم: به خدا سوگند نمی دانم. عمر گفت: من با او گواهی می دهم.

۵ - زید بن ثابت: لما كتبنا المصاحف، فقدت آية كنت أسمعها من رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فوجدتها عند خزيمه بن ثابت: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا...) وكان خزيمه يدعى ذا الشهادتين، أجاز رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - شهادته بشهادة رجلين؛^{٥٦٩} هنگامی که مصاحف را نوشتیم، آیه ای را گم کردم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودم. آن را نزد خزیمه بن ثابت یافتم که (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا...) و خزیمه را ذو الشهادتین می خواندند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهادت او را برابر با دو شاهد می شمرد.

۶ - أول من جمع القرآن أبوبكر وكتبه زيد، وكان الناس يأتون زيد بن ثابت، فكان لا يكتب آية إلا بشاهدي عدل، وإن آخر سورة براءة لم توجد إلا مع خزيمه بن ثابت، فقال: اكتبوها فإن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - جعل شهادته بشهادة رجلين، فكتب. وإن عمر أتى بأية الرجم، فلم يكتبها، لأنه كان وحده؛^{٥٧٠}

نخستین کسی که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و زید آن را به نگارش در آورد. مردم به نزد زید بن ثابت می آمدند و وی نمی نوشت جز با دو شاهد عادل. همانا آخر سوره براءت جز نزد خزیمه بن ثابت یافت نشد، پس گفت: آن را بنویسید، همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، شهادت او را برابر با شهادت دو تن قرار داده بود. پس زید آن را نوشت. و عمر آیه رجم را آورد، ولی زید از نوشتن دریغ کرد؛ چرا که عمر در این ادعا تنها بود.

آن چه بطلان این احادیث را روشن تر می سازد، وجود تکاذب در میان آنهاست. و اینک تبیین سخن: حدیث دوم آشکار است که گرد آوری در زمان عمر روی داده و کسی که آن دو آیه را آورد، خزیمه بن ثابت بوده و عثمان به آن گواهی داد.

٥٦٩. همان: ٢ / ٥٨٨ / ش ٤٧٩٣.

٥٧٠. الإتيان في علوم القرآن: ١ / ١٦٣ / ش ٧٦١.

ولی در حدیث سوم آمده مردی از أنصار آمد و عمر گفت: «من بر این آیه از تو گواه می خواهم و پیامبر خدا نیز چنین قرائت می کرد».

در حدیث چهارم آمده: «زید گفت: شاهد تو کیست؟ خزیمه گفت: به خدا نمی دانم. آن گاه عمر گفت: من شهادت می دهم».

و در حدیث ششم آمده: «گرد آوری در زمان ابو بکر روی داد و نویسنده آن زید بود. وی آیه ای را نمی نوشت جز با دو شاهد عادل. همانا آخر سوره براءت جز نزد خزیمه بن ثابت یافت نشد، پس گفت: آن را بنویسید، همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، شهادت او را برابر با شهادت دو تن قرار داده بود، پس نوشت».

همچنین تکاذب میان حدیث ششم با این حدیث:

إِنَّهُمْ جَمَعُوا الْقُرْآنَ فِي مَصَاحِفٍ فِي خِلافةِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ رِجَالٌ يَكْتُبُونَ وَيَمْلِي عَلَيْهِمْ أَبِي بَنِ كَعْبٍ، فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ مِنْ سُورَةِ بَرَاءةٍ: (ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ...) فَظَنُّوا أَنَّ هَذَا آخِرُ مَا أَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ، فَقَالَ لَهُمْ أَبِي بَنِ كَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَقْرَأَنِي بَعْدَهَا آيَتَيْنِ (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ...)^{٥٧١};

آنها در زمان خلافت ابوبکر قرآن را جمع آوری کردند. افرادی بودند که نوشتند و اُبی بر آنها املا می کرد. پس هنگامی که به این آیه از سوره براءت رسیدند که (ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ...)، گمان بردند که آخرین آیه نازل شده از قرآن است. اُبی بن کعب گفت: رسول خدا پس از آن آیه، این آیه را بر من قرائت فرمود: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ...).

به این بیان و با تعارض این گونه روایات و تساقط آنها، تمامی شبهات پیرامون قرآن کریم از میان می رود، احادیثی که خود سرچشمه آن شبهات بوده اند.

پیرامون آن چه عثمان انجام داد

در باره کار عثمان اشکال همچنان باقی است. آیا او قرآن را از نو گرد آورد؟ چگونه؟ و به واسطه چه کسی؟

در این باره نیز احادیث اهل سنت و سخنان عالمانشان مختلف است و ما پیش از این برخی از آنها را یادآور شدیم و از آن جا که بر پایه دیدگاه صحیح، قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و بسیار پیش تر از زمان عثمان و حتی خلفای پیش از او نگارش و گرد آوری و مدوّن بوده است؛ بنابراین باید گفت که آن چه عثمان در زمان خود انجام داده، تنها واداشتن مردم بر يك قرائت مشهور، متداول و متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و بازداشتن آنها از دیگر قرائات بوده است که براساس احادیث نزول قرآن، بر هفت حرف بنیان نهاده می شدند.

اما کسی از مسلمین بر این کار عثمان خرده نگرفته و او را مورد انتقاد قرار نداده اند؛ چرا که مصحف های صحابه و تابعان با هم ناسازگار بودند و حتی برخی علما در باره این ناسازگاری ها کتاب ویژه ای نگاشته اند و هر يك از صحابه در سرزمین های گوناگون پیروانی داشتند که براساس قرائت آنها قرآن را می خواندند. پس طبیعی است این ناسازگاری ها در قرائت قرآن، به سرنوشتی ناشایست بیانجامد.

بلکه برخی از اصحاب، تأیید خود را از این کار عثمان آشکار کرده اند که از آن جمله از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

لا تقولوا في عثمان إلا خيراً، فوالله ما فعل الذي فعل في المصاحف إلا عن ملاء منّا. قال: ما تقولون في هذه القراءة، لقد بلغني أنّ بعضهم يقول: أنّ قراءتي خير من قراءتك، وهذا يكاد أن يكون كفراً. قلنا: فما ترى؟ قال: أرى أنّ نجمع الناس على مصحف واحد، فلا تكون فرقة ولا اختلاف. قلنا: فنعم ما رأيت؛^{۵۷۲}

در باره عثمان جز خوبی نگویید. به خدا سوگند آن چه در باره مصاحف انجام داد با همراهی شمار فراوانی از ما بود. عثمان گفت: چه می گوئید در باره این قرائت. به من رسیده است که برخی از همین افراد می گویند: قرائت من از قرائت تو نیکوتر است و این سخن نزدیک است به کفر بیانجامد. گفتیم: چه صلاح می دانی؟ گفت: این که مردم را بر مصحف واحدی وا داریم تا فرقه و اختلافی در میان نماند. گفتیم: آری، همین کار خوب است.

همچنین از ایشان روایت شده که فرمود:

۵۷۲. فتح الباری: ۹ / ۱۶؛ کنز العمال: ۲ / ۵۸۳ - ۵۸۴ / ش ۴۷۷۷؛ الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۶ / ش ۷۷۲؛ المصاحف: ۱ / ۷۷ / ش ۶۲.

لو وُلِّيت لَفَعَلت مثل الذي فعل؛^{۵۷۳}

اگر من نیز فرمانروا بودم، همان کار او را انجام می دادم.

نقل کردن این روایت از سوی سید ابن طاووس و سکوتش درباره آن، تأییدی بر این روایت است، به طوری که در باب دوم کتابش که برای نقل نکته هایی از کتب تفسیری و نقد آنها اختصاص داده، آمده است:

فصل فیما نذکره من کتاب علیه (جزء فيه اختلاف المصاحف) تألیف أبي جعفر محمد بن منصور، رواية محمد بن زيد بن مروان، قال في السطر الخامس من الوجهة الاولى منه...: أن القرآن جمعه على عهد أبي بكر زيد بن ثابت، وخالفه في ذلك أبي وعبدالله بن مسعود وسالم مولى أبي حذيفة، ثم عاد عثمان جمع المصحف برأى مولانا علي بن أبي طالب؛^{۵۷۴}

فصلی در یاد کرد کتابی، تألیف ابو جعفر محمد بن منصور که بخشی در آن پیرامون اختلاف مصاحف آمده است. روایت محمد بن زید بن مروان در سطر پنجم از وجه نخست آن می گوید...: زید بن ثابت قرآن را در زمان ابوبکر گرد آورد و با آن مصحف، اُبی، عبدالله بن مسعود و سالم بنده ابو حذیفه به اختلاف برخاستند. سپس عثمان با نظر مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام به گرد آوری دوباره قرآن روی آورد.

همچنین - چنانکه در فصل پنجم از باب نخست -، از برخی سرشناسان امامیه آمده بود که شمار آیه ها و سوره هایی که اکثر قراء به آن معتقد گشته اند، بر اساس یاد آوری شیخ طوسی^{۵۷۵} همان عدد کوفی است. شیخ طبرسی در آغاز تفسیرش گوید:

ان عدد اهل الكوفة أصح الأعداد وأعلاها إسناداً، لأنه مأخوذ عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب؛^{۵۷۶}

عدد اهل کوفه درست ترین اعداد و دارای بهترین سندها است؛ چرا که از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته شده است.

همچنین سخن علامه حلّی نیز آن را تأیید می کند. وی می نویسد:

۵۷۳. المصاحف: ۱ / ۷۷ / ش ۶۲؛ كنز العمال: ۲ / ۵۸۴ / ش ۴۷۷۷؛ تاريخ مدينة دمشق: ۳۹ / ۲۴۸؛ تاريخ المدينة: ۳ / ۹۹۵؛ البداية والنهاية: ۷ / ۲۴۴ و منابع دیگر.
۵۷۴. سعد السعدي: ۲۷۸.
۵۷۵. ر.ك: التبيين في تفسير القرآن: ۱۰ / ۴۳۸.
۵۷۶. تفسير مجمع البيان: ۱ / ۳۶.

يجب أن يقرأ بالمتواتر من الآيات، وهو ما تضمّنه مصحف علي عليه السلام، لأن أكثر الصحابة اتفقوا عليه، وحرقت عثمان ما عداه، ولا يجوز أن يقرأ مصحف ابن مسعود ولا أبي ولا غيرهما؛^{٥٧٧} بایسته است آیات متواتر قرائت گردد و آن آیتی است که مصحف علی علیه السلام آنها را در بردارد، چرا که بیشتر صحابه با آن همراه بوده اند. و عثمان جز آن همه مصحف ها را به آتش کشید. و روا نیست مصحف ابن مسعود، اُبی و دیگران قرائت گردد.

آن چه میان عثمان و ابن مسعود روی داده است

آری، این که عثمان مصحف ها را از صاحبانش با زور گرفت و آتش زد، مورد انتقاد قرار گرفته است. روایت شده که ابن مسعود از دادن مصحفش سرپیچی کرده و از برتری دادن زید بن ثابت بر خودش به شدت انتقاد نموده است.

باید گفت: امتناع ابن مسعود از واگذاری مصحفش از اُمور ثابت شده ای است که هیچ خدشه ای به آن راه نمی یابد؛ از این رو دیگر نیازی به آوردن اخبار و منابعش نیست. در منابع اهل سنت، در باره اعتراض بر پیش انداختن زید بن ثابت، روایات صحیحی وارد شده است. حافظ ابن عبدالبرّ، از اعمش، از شقیق روایت کرده که می گوید:

لَمَّا أَمَرَ عُمَانُ فِي الْمَصَاحِفِ بِمَا أَمَرَ، قَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ خَطِيبًا، فَقَالَ: أَيُّمَرُونِي أَنْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى قِرَاءَةِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ؟! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - سَبْعِينَ سُورَةً وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ لَذُو ذُؤَابَةِ يَلْعَبُ بِهِ الْغُلَمَانُ، وَاللَّهُ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ فِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَ، وَمَا أَحَدٌ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي، وَلَوْ أَعْلَمُ أَحَدًا تَبْلُغْنِيهِ الْإِبِلَ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي لِأَتَيْتَهُ. ثُمَّ اسْتَحْيَى مِمَّا قَالَ، فَقَالَ: وَمَا أَنَا بِخَيْرِكُمْ.

قال شقيق: فقعدت في الحلق فيها أصحاب رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - فما سمعت أحداً أنكر ذلك عليه، ولا ردّ ما قال؛^{٥٧٨}

هنگامی که عثمان در باره مصاحف آن فرمان را صادر کرد، عبد الله بن مسعود در خطابه ای گفت: آیا مرا و می دارید تا از روی قرائت زید بن ثابت بخوانم؟! به آنی که جانم به دست او

٥٧٧. تنكرة الفقهاء: ٣ / ١٤١.

٥٧٨. الإستيعاب: ٣ / ٩٩٣.

است سوگند، آن هنگام که من از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم هفتاد سوره گرفتم، زید بن ثابت صاحب حیوانی بود که با آن با کودکان بازی می کرد. به خدا سوگند چیزی از قرآن نازل نشد جز آن که من دانم در باره چه نازل شده و کسی آگاه تر از من به کتاب خدا نیست و اگر می دانستم کسی از من به کتاب خدا داناتر است، هر آینه به نزدش می رفتم. سپس از آن چه گفته بود شرمگین شد و گفت: من بهترین شما نیستم. شقیق گفت: من در میان مردم نشسته بودم که در میان آنان اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلّم بودند؛ اما نشنیدم کسی سخن او را منکر شده و سخن او را رد کند.

إضطراب روایات اهل سنت از ابن مسعود درباره زید بن ثابت

این حدیث از میزان ناراحتی، رنجش و اعتراض ابن مسعود از برتری دادن زید بن ثابت بر او پرده بر می دارد و مانند آن روایات دیگری نیز وجود دارد. این مطلب نیز از موارد چالش برانگیز است؛ از این رو اهل سنت در آن به اضطراب شدیدی افتاده اند.

بخاری برای پرده پوشی بر کار عثمان و زید بن ثابت، این حدیث را تحریف شده روایت کرده و در آن دست برده است. وی از أعمش، از شقیق روایت کرده که می گوید:

خطبنا عبدالله بن مسعود، فقال: والله لقد أخذت من في رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلّم - بضعا وسبعين سورة، والله لقد علم أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلّم - أي من أعلمهم بكتاب الله وما أنا بخيرهم. قال شقيق: فجلست في الحلق أسمع ما يقولون، فما سمعت راداً يقول غير ذلك؛^{۵۷۹}

عبد الله بن مسعود برای ما خطبه خواند و گفت: به خدا سوگند، من از دو لب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم هفتاد و چند سوره دریافت نمودم. به خدا سوگند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم می دانند که من داناترین ایشان به کتاب خدایم و بهترین شما

نیستم. شقیق گفت: در میان آن مردم نشستم به طوری که سخنانشان را می شنیدم؛ اما نشنیدم کسی سخن او را نپذیرفته و چیزی غیر آن بگوید.

أما ابن أبي داوود در باب شرح حال ابن مسعود آورده است که وی پس از آن از کار عثمان راضی شد؛ لیکن آن چه بر این ادعایش صراحت داشته باشد نیاورده است.^{۵۸۰}

برخی از اهل سنت گفته اند: آن چه از ابن مسعود روایت شده که وی زید بن ثابت را نکوهش کرده، همه اش ساختگی است!^{۵۸۱}

أما در تاریخ، آن چه عثمان بر ابن مسعود روا داشته مشهور است. وی به گونه ای ابن مسعود را مضروب ساخت که برخی از اعضای بدنش شکست. عطایای خود را از او منع کرد و میانشان بیزاری فراوانی حکم فرما شد به طوری که ابن مسعود از عمار پیمان گرفت تا پس از مرگش، عثمان بر او نماز نخواند. عثمان به هنگام رحلتش بر بالین او آمد و به او گفت: از چه نالانی؟ گفت: از گناهانم. گفت: چه می خواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم. گفت: برایت طبیب بیاورم؟ گفت: طبیب مرا

مریض ساخته است. گفت: آیا فرمان ندهم که عطایای تو را بدهند؟ گفت: آن گاه که نیازمند بودم، ممنوع ساختی و زمانی که بی نیاز شدم، بخشیدی! گفت: برای فرزندت می ماند. گفت: روزی آنها بر گردن خداست. گفت: برای من از خدا طلب بخشش کن ای عبدالرحمان. گفت: از خدا می خواهم که حق مرا از تو بازستاند!^{۵۸۲}

سخنی پیرامون زید بن ثابت

باید گفت آن چه أعمش از شقیق روایت کرده را مسلم، نسایی، أبو عوانه و ابن أبي داوود نیز آورده اند و آن روایت خواه صحیح باشد و یا ساختگی، باید گفت همه روایات گرد آوری قرآن، از جایگاه ویژه زید بن ثابت پرده بر می دارند و این با تردید فراوانی روبرو است؛ زیرا کسی که به هنگام تشریف فرمایی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مدینه یازده سال داشته است^{۵۸۳} را در زمره مؤلفان قرآن در زمان رسول خدا بر شمرده اند^{۵۸۴} و این که در سال رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جبریل قرآن را بر پایه قرائت زید با پیامبر مقابله کرد! و او کسی است که در زمان عثمان، به فرمان و نظارت او قرآن

۵۸۰. ر.ك: فتح الباری: ۹ / ۴۰.

۵۸۱. ر.ك: مباحث في علوم القرآن: ۸۲.

۵۸۲. ر.ك: أنساب الأشراف: ۵ / ۵۲۵ / ش ۱۳۶۶؛ شرح نهج البلاغة: ۳ / ۴۲ - ۴۳.

۵۸۳. ر.ك: الإستيعاب: ۲ / ۵۳۷.

۵۸۴. ر.ك: همان: ۲ / ۵۳۸.

جمع آوری شد^{۵۸۵} و یا قرآن کنونی بر قرائت زید است!^{۵۸۶} اگر تمامی اینها درست باشد؛ «پس این خویی است که من از آخزم شناسم».^{۵۸۷}

لیکن محمد بن کعب قرظی، زید را در زمره گردآوران قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یاد نمی کند.^{۵۸۸}

اما نسبت به زمان ابو بکر، آشکار گشت که احادیث جمع آوری قرآن در زمان وی نادرست است. از سوی ابوبکر در توصیف او گفت: «همانا تو مرد جوان و عاقلی هستی که ما تو را متهم نمی سازیم»، و در او چیزی نبوده که به واسطه آن بر افرادی همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ابن عباس، ابن مسعود، اُبی بن کعب و اشخاصی از این قبیل از حافظان، قاریان قرآن و دانایان به قرآن برتری داشته باشد.

افزون بر آن که گروهی از اهل سنت با این حدیث، به ستیز با حدیث انس بن مالک برخاسته اند که گفته بود زید بن ثابت یکی از گردآوردگان قرآن در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است. این عده گفته اند:

فلو كان زيد قد جمع القرآن على عهد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - لأمله من صدره، وما احتاج إلى ما ذكره؛^{۵۸۹}

اگر زید قرآن را در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گرد آورده بود، آن را بر اساس آن چه در سینه داشت می نوشت و دیگر به آن چه برشمرده نیازی نمی یافت.

و اما حدیث عرضه قرآن بر قرائت وی - چنانکه از ابن قتیبه نقل شده است - را روایت وکیع و گروهی که با او بوده اند از اعمش، از ابو ظبیان تکذیب می کند. ابو ظبیان می گوید:

قال لي عبدالله بن عباس: أي القراءتين نقرأ؟ قلت: القراءة الأولى قراءة ابن أم عبد؟ فقال: أجل، هي الآخرة، إن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - كان يعرض القرآن على جبرئيل في كل عام

۵۸۵. ر.ك: همان: ۱ / ۶۴.

۵۸۶. ر.ك: همان: ۲ / ۵۳۹.

۵۸۷. این سخن ضرب المثلی است برای جایی که اصل و ریشه آن کار آشکار باشد.

۵۸۸. ر.ك: الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۹۵ / ش ۹۸۵؛ كنز العمال: ۲ / ۵۷۷ / ش ۴۷۶۵ و ۵۸۹ / ش ۴۷۹۸ و منابع دیگر.

۵۸۹. الإستيعاب: ۲ / ۵۳۸.

مرّة، فلما كان العام الذي قبض فيه رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - عرضه عليه مرتين، فحضر ذلك عبدالله، فعلم ما نسخ من ذلك وما بدل؛^{۵۹}

عبد الله بن عباس به من گفت: بر کدام قرائت می خوانی؟ گفتم: قرائت بهتر قرائت ابن ام عبد (ابن مسعود) است. گفت: بله این قرائت نهایی است. همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر سال قرآن را بر جبرئیل عرضه می کرد و آن سالی که از دنیا رحلت فرمود، دو بار چنین کرد و در این عرضه پایانی، عبد الله [بن مسعود] حاضر بود؛ از این رو هر آیه منسوخ و تغییر یافته ای را دانست.

چکیده سخن

مباحث پیشین در این امور خلاصه می شود:

۱ - همانا قرآن کریم در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نوشته شده و شمار حافظان و قاریان آن بسیار بیشتر از حد تواتر بوده است.

۲ - همانا امیر المؤمنین علیه السلام قرآن کریم را در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جمع آوری کرد و پس از رحلت ایشان، به تدوین و ترتیب آن بر اساس ترتیب نزول پرداخت و در آن ناسخ و منسوخ و برخی تفاسیر و تأویلات را بازگو فرمود.

۳ - همانا خلفاء سه گانه هیچ نقشی در گرد آوری، نگارش و حفظ قرآن نداشته اند؛ نه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و نه در زمان حکومت خود.

۴ - آن چه عثمان انجام داد، نخست ترتیب دادن سوره های قرآن به همان ترتیب کنونی بود، بی آن که کاهش و افزایشی در آن داده باشد. و دیگر واداشتن مردم بر قرائت و دور افکندن دیگر قرائاتی که برخی بر آن بودند.

سخنی که به ناچار باید گفت این است که:

اگر مسلمین، از پیامبرشان صلی الله علیه وآله وسلم پیروی می کردند و به فرمان او در رفتن به سوی اهل بیت علیهم السلام و دست آویز قرار دادن و آموختن از ایشان گوش می دادند - چنانکه در حدیث متواتر ثقلین و دیگر احادیث آمده - هر آینه قرآن و علومش را از چشمه ای زلال دریافت می کردند.

لیکن آیا آن که گفت: «حسبنا کتاب الله»، می دانست که قرآن به زودی به دست شخصی به نام ولید پاره پاره می شود و دیگر نه کتابی می ماند، نه سنت و نه عترتی؟ همان خلیفه ای که از نگارش سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جلوگیری کرد و در کنار نهادن اهل بیت از رهبری امت کوشش نمود و امت را از علمی که نزد ایشان به ودیعت نهاده شده بود محروم ساخت؟!!

۳. پیرامون احادیث نقصان قرآن

ما پیش از این پیرامون اخبار نقصان قرآن و رد کسانی که همه را نپذیرفته اند و تأویلات کسانی که آنها را صحیح شمرده اند، سخنانی بازگو کردیم و اشاره داشتیم که دیدگاه معروف میان تأویل کنندگان، حمل بر نسخ تلاوت است؛ لیکن در ادامه کمی گسترده تر به این مباحث خواهیم پرداخت. آن دسته از این آثار که سند ضعیفی دارند از گستره بحث بیرونند و از آن چه گذشت، آشکار شد که روایاتی که مبین نقصان قرآن اند، چنین حالی دارند.

اما آن دسته از روایات که از سند درستی برخوردارند، خبرهای واحدی می باشند که بی هیچ سخن و تردیدی قرآن با خبر واحد ثابت نمی گردد.

سپس آن روایاتی که می توان بر تفسیر، شأن نزول و مانند اینها حمل کرد، انگیزه ای برای رد و تکذیب نیست - چنانکه نمی توان با ظاهر آنها به نقصان قرآن گرایش یافت - . گروهی از اصحاب، قرآن را به نگارش در آوردند که میان نسخه هایشان، در ترتیب سوره ها و قرائت آیات و مانند اینها برخی ناسازگاری ها دیده می شد و برخی از آنها به آیاتی که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند، تفسیرها و توضیحاتی را اضافه کردند. از این دست می توان بیشتر روایاتی که اشاره به بخش هایی از آیات کرده بود را برشمرد؛ مانند آیه «ولاية النبي»، آیه «محافظة بر صلوات»، آیه «متعته»، آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...) و مانند اینها.

و اگر حمل این روایات بر برخی وجوه ممکن و یا تمام نبود - چنانکه برخی روایات که بر ساقط شدن سوره یا آیه کاملی از قرآن دلالت دارند، همین گونه است - پس یا باید بر نسخ تلاوت حمل شود و یا رد و تکذیب گردد.

حمل بر نسخ تلاوت بدون نسخ حکم یا نسخ هر دو، به دلایل زیر سخن نادرستی است:

۱. این نسخ یا عقلاً محال است و یا شرعاً ممنوع

یکم: این دو نسخ [نسخ هم در تلاوت و هم در حکم] هیچ اساسی ندارند. بیان سخن این که: آنان

می گویند نسخ در قرآن بر سه قسم است:

نخست: آیه ای که لفظش نسخ شده و حکمش باقی است;

دوم: آیه ای که لفظ و حکم آن با هم نسخ شده;

سوم: آیه ای که حکمش نسخ شده، اما لفظش پا برجاست.

برای قسم نخست آیه رجم را مثال آورده اند. در روایت صحیحی از عمر آمده است که گفت:

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيهَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةَ الرَّجْمِ، فَقَرَأْتُهَا وَعَقَلْتُهَا
وَوَعَيْتُهَا؛^{۵۹۱}

همانا خداوند محمد را به حق برانگیخت و بر او کتاب را نازل کرد. از آن چه بر او فرو

فرستاده شد آیه رجم بود که من آن را خوانده، فهمیده و حفظ نمودم.

ابن حزم می گوید:

فَأَمَّا قَوْلُ مَنْ لَمْ يَرَ الرَّجْمَ أَصْلًا، فَقَوْلُ مَرْغُوبٍ عَنْهُ، لِأَنَّهُ خِلَافُ الثَّابِتِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ

- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ، وَقَدْ كَانَ نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ، وَلَكِنَّهُ نَسَخَ لَفْظَهُ وَبَقِيَ حُكْمُهُ؛^{۵۹۲}

اما گفته کسی که سنگسار را يك اصل نمی داند، سخنی است که از آن دوری شده؛ چرا که با

آن چه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت گشته اختلاف دارد. در این باره، آیه ای از

قرآن نازل شده که لفظش نسخ و معنایش باقی مانده است.

ابن شامه^{۵۹۳} و همچنین طحاوی، چنین حمل کرده و می گویند:

لَكِنَّ عَمْرَ لَمْ يَقِفْ عَلَى النِّسْخِ، فَقَالَ مَا قَالَ، وَوَقَفَ عَلَى ذَلِكَ غَيْرَهُ مِنَ الْأَصْحَابِ، وَكَانَ مِنْ عِلْمِ

شَيْئًا أَوْلَى مِمَّنْ لَمْ يَعْلَمْهُ.

۵۹۱. مسند أحمد: ۱ / ۴۰؛ صحيح مسلم: ۵ / ۱۱۶؛ سنن أبي داود: ۲ / ۳۴۳؛ سنن الترمذي: ۲ / ۴۴۲ / ش ۱۴۵۶؛ السنن الكبرى

(بيهقي): ۸ / ۲۱۱؛ المغني: ۱۰ / ۱۲۱ و منابع دیگر.

۵۹۲. المحلى: ۱۱ / ۲۳۴. همچنین ر.ك: شرح صحيح مسلم (نوی): ۱۱ / ۱۹۱؛ عمدة القاري: ۱۴ / ۱۱۲؛ كشف المشكل: ۱ / ۶۴؛

التسهيل لعلوم التنزيل: ۱ / ۱۸۳؛ إرشاد الفحول: ۱۸۹؛ مجموعة الفتاوى (ابن تيمية): ۲۰ / ۳۹۸.

۵۹۳. ر.ك: المرشد الوجيز: ۱ / ۴۲ - ۴۳.

وكان علم أبي بكر، وعثمان، وعلي بخروج آية الرجم من القرآن ونسخها منه أولى من ذهاب ذلك
على عمر؛^{٥٩٤}

لیکن عمر به نسخ آگاه نبود؛ از این رو آن چه را که نباید گفته است، در حالی که دیگر صحابی
از آن آگاهی داشته اند. پس آن که چیزی می داند شایسته تر از کسی است که آن چیز را
نمی داند و دانش ابو بکر، عثمان و علی بر نسخ آیه رجم و خروجش از قرآن، برتر از ندانستن
عمر است.

سیوطی می گوید:

وأمثلة هذا الضرب كثيرة؛

مانندهای این قسم فراوان است.

سپس وی سخن عبدالله بن عمر که «لا یقولن...»، روایت عایشه در باره سوره احزاب و روایت اُبی و
دیگران درباره دو سوره «خلع» و «حفد» را بر این قسم حمل کرده است.^{٥٩٥}

ابن حزم در کتاب محلی، پس از آن که سخن اُبی در شمار آیات سوره احزاب را روایت کرده، می گوید:
هذا إسناد صحيح، كالشمس لا مغمز فيه؛

صحت و درستی این اسناد به مانند خورشید است و هیچ عیبی در آنها نیست.

وی در ادامه می گوید:

ولو لم ينسخ لفظها لأقرأها أبي بن كعب ذراً بلا شك، ولكنه أخبره بأنها كانت تعدل سورة البقرة،
ولم يقل له: إنها تعدل الآن، فصَحَّ نسخ لفظها؛^{٥٩٦}

اگر واژگان آن نسخ نشده بود، بی گمان اُبی بن کعب آن را قرائت می کرد؛ لیکن او خبر داده که
پیش از این، آیات آن با سوره بقره برابری می کرده است و به او نگفت که اکنون برابری
می کند، پس نسخ لفظ صحیح می باشد.

سیوطی برای قسم دوم نیز آیه رضاع عایشه را مثال آورده و گفته است:

كان فيما أنزل «عشر رضعات معلومات» فنسخن بخمس معلومات، فتوَّي رسول الله
- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَهَنْ مِمَّا يَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ؛ رواه الشيخان. وقد تكلموا في قولها:

٥٩٤. مشكل الآثار: ٥ / ٧١ / ش ١٧٣٩.

٥٩٥. ر.ك: الإتيان في علوم القرآن: ٢ / ٦٦ - ٦٨.

٥٩٦. المطى: ١١ / ٢٣٥.

«وهنّ ممّا يقرأ»، فإنّ ظاهره بقاء التلاوة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم وليس كذلك... وقد تقدّم بعض الكلام فيه... ;

آن چه نازل شد «عشر رضعات معلومات» بود؛ پس نسخ شد به «خمس رضعات معلومات». پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم از دنیا رحلت کرد و آنها به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد.

بخاری و مسلم این روایت را نقل کرده اند. اهل سنت در سخن عایشه که می گوید: «وهنّ ممّا يقرأ» سخن گفته اند. ظاهر آن می رساند که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم تلاوت آن باقی بوده، و حال آن که چنین نبوده است... .

پیشتر برخی سخنان در این باره گذشت. مکی می گوید:

هذا المثل فيه المنسوخ غير متلو، والناسخ أيضاً غير متلو، ولا أعلم له نظيراً؛^{۵۹۷}

در این مثال، نه منسوخ تلاوت شده و نه ناسخ، و برای آن نظیری نمی شناسم.

آلوسی می گوید:

أسقط زمن الصديق ما لم يتواتر وما نسخت تلاوته، وكان يقرؤه من لم يبلغه النسخ وما لم يكن في العرصة الأخيرة، ولم يأل جهداً في تحقيق ذلك، إلا أنه لم ينتشر نوره في الآفاق إلا زمن ذي النورين. فلهذا نسب إليه؛

در زمان ابوبکر آن چه متواتر نبوده و یا تلاوتش نسخ شده بود، از قرآن ساقط شد. و گاه می شد برخی که خبر نسخ به آنها نرسیده و یا آخرین عرضه قرآن را در نیافته و در این راه کوششی نیز نکرده بودند، چیزی را در قرآن می خواندند، جز آن که نور قرآن در زمان ذی النورین (عثمان) در آفاق پراکنده شد [و این اختلافات در قرائت از میان رفت و همه بر ناسخ و منسوخ آگاهی یافتند] و از این رو است که [قرآن را] به او نسبت می دهند.

آلوسی سپس دسته ای از روایاتی که بیان گر نقصان قرآن است، از احمد، حاکم و دیگران نقل کرده و می گوید:

ومثله كثير، وعليه يحمل ما رواه أبو عبيد، عن ابن عمر، قال: «لا يقولن...» والروايات في هذا الباب أكثر من أن تحصى، إلا أنّها محمولة على ما ذكرناه؛^{۵۹۸}

مانند این روایات فراوان است. و روایت نقل شده از ابن عمر که گفته بود «لا يقولن...» نیز بر همین معنا حمل می شود. در این باب، روایات بیشتر از آن است که به شمارش آید، جز آن که همه آنها بر آن چه گفتیم حمل می شود.

وی در باره آیه رضاع می گوید:

والجواب: أن جميع ذلك منسوخ، كما صرح بذلك ابن عباس فيما مرّ، ويدلّ على نسخ ما في خبر عائشة، الأول: أنه لو لم يكن منسوخاً لزم ضياع بعض القرآن الذي لم ينسخ، والله تعالى قد تكفل بحفظه، وما في الرواية لا ينافي النسخ؛^{۵۹۹}

پاسخ: تمامی این گونه آیات نسخ شده اند، چنانکه ابن عباس به آن تصریح کرده و ما پیش از این یادآور شدیم. و آن چه بر نسخ شدن آیه موجود در خبر عایشه دلالت می کند، این است که اگر این آیه منسوخ نبود، موجب از بین رفتن بخشی از قرآن که نسخ نشده می شد، قرآنی که خداوند متعال حفظ آن را به گردن گرفته است و آن چه در روایت آمده با نسخ ناسازگار نیست.

زرقانی نیز با حمل این احادیث بر نسخ موافقت می کند، چرا که در احادیث این موضوع آمده است.^{۶۰۰}

لیکن گروهی از عالمان پیشین و پسین اهل سنت، این دو قسم نسخ را انکار کرده اند. در کتاب الإیتقان، پس از یادآوری قسم سوم نسخ (آن چه که لفظش نسخ شده، اما معنایش پابرجا است) و همانند قسم سوم آمده است:

تنبيه: حكى القاضي أبوبكر في الانتصار عن قوم إنكار هذا الضرب، لأنّ الأخبار فيه أخبار آحاد، ولا يجوز القطع على إنزال قرآن ونسخه بأخبار آحاد لا حجة فيها.
وقال أبوبكر الرازي: نسخ الرسم والتلاوة، إنّما يكون بأن ينسخهم الله إياه، ويرفعه من أوهامهم، ويأمرهم بالإعراض عن تلاوته، وكتبه في المصحف، فيندرس على الأيام، كسائر كتب الله القديمة التي ذكرها في كتابه في قوله: (إنّ هذا لفي الصّحفِ الأولى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى) ولا يعرف اليوم منها شيء.

۵۹۸. تفسیر الألبوسي: ۱ / ۲۶.

۵۹۹. همان: ۴ / ۲۵۴.

۶۰۰. ر.ك: مناهل العرفان: ۲ / ۲۱۴.

ثم لا يخلو ذلك من أن يكون في زمان النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - حتى إذا توفِّي لا يكون متلوًّا في القرآن، أو يموت وهو متلوٌّ موجود بالرسم، ثم ينسيه الله الناس، ويرفعه من أذهانهم، وغير جائز نسخ شيء من القرآن بعد وفاة النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -؛^{٦٠١}

قاضی ابوبکر در الانتصار، انکار این قسم را از گروهی حکایت کرده است، چرا که این اخبار واحد است؛ بنابراین جایز نیست تا با روایت هایی که حجت نیستند به نزول قرآن و نسخش یقین پیدا کنیم.

ابوبکر رازی می گوید: نسخ رسم و تلاوت باهم، تنها زمانی است که خداوند آنها را به فراموشی واداشته و آن آیه منسوخ را از اوهام آنها برمی دارد و آنها را فرمان می دهد تا از تلاوت و نوشتنش در مصحف اعراض نمایند. پس در گذر ایام کهنه شود، به مانند کتابهای دیگر خداوند که در قرآن از آنها نام برده که (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى) و امروز کسی آنها را نمی شناسد.

سپس ممکن است این اتفاق در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز روی داده باشد که حتی به هنگام رحلت ایشان، آیه ای در قرآن تلاوت نمی شده و یا پیامبر از دنیا رفته و این آیه نیز در رسم قرآن بوده و تلاوت می شده است؛ سپس خداوند آن را از یاد مردم برده و ذهن های آنها را از آن تهی کند. و جایز نیست پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی از قرآن نسخ گردد.

سپس وی سخن زرکشی را که پس از این خواهد آمد، می آورد.

شوکانی نیز می گوید:

منع قوم من نسخ اللفظ مع بقاء حکمه، وبه جزم شمس الأئمة السرخسي، لأنَّ الحكم لا يثبت بدون دلیله؛^{٦٠٢}

گروهی نسخ لفظ با بقاء حکم را ممنوع دانسته اند و شمس الأئمة سرخسی، به این دیدگاه یقین پیدا کرده است؛ چرا که حکم بدون دلیل ثابت نمی گردد.

٦٠١. الإتيان في علوم القرآن: ٢ / ٦٩ / ش ٤١٣٣ - ٤١٣٤. همچنین ر.ك: البرهان (زرکشی): ٢ / ٣٩ - ٤٠.

٦٠٢. إرشاد الفحول: ١٩٠. همچنین ر.ك: الأصول (سرخسی): ٢ / ٧٨.

زرقانی از گروهی در باره نسخ تلاوت بدون حکم نقل می کند که این امر عقلاً محال است، و از دیگران نیز نقل می کند که روی دادنش منع شرعی دارد.^{۶۰۳}

رافعی دیدگاه نسخ تلاوت را صحیح ندانسته و هر چه بر این معنا حمل شده است را باطل شمرده و می گوید:

ولا يتوهمن أحد أن نسبة بعض القول إلى الصحابة، نص في أن ذلك القول الصحيح ألبتة، فإن الصحابة غير معصومين، وقد جاءت روايات صحيحة بها خطأ فيه بعضهم من فهم أشياء من القرآن على عهد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وذلك العهد هو ما هو. ثم بما وهل عنه بعضهم مما تحدثوا من أحاديثه الشريفة، فأخطأوا في فهم ما سمعوا، ونقلنا في باب الرواية من تاريخ آداب العرب: أن بعضهم كان يرد على بعض فيما يشبه لهم أنه الصواب خوف أن يكونوا قد وهموا... على أن تلك الروايات القليلة [فيما زعموه كان قرآناً وبطلت تلاوته] إن صححت أسانيدها أو لم تصح، فهي على ضعفها وقتلتها مما لا حقل به ما دام إلى جانبها إجماع الأمة، وتظاهر الروايات الصحيحة، وتواتر النقل، والأداء على التوثيق؛^{۶۰۴}

البته کسی دچار توهم نگردد که نسبت دادن برخی سخنان به صحابه، به معنای درستی آن سخن است؛ چرا که صحابه معصوم نبودند و روایات صحیحی آمده که برخی از ایشان در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در فهم مطالبی از قرآن دچار خطا گردیده اند و در زمان پس از ایشان نیز همین گونه بوده است. سپس به خاطر آن اشتباهات و فراموشی هایی که به هنگام بیان احادیث پیامبر مرتکب شده اند، در فهم آن چه شنیده بودند دچار لغزش گردیدند. ما در باب «الرواية من تاريخ آداب العرب» آوردیم که برخی از صحابه، در چیزهایی که در صحتشان تردید داشتند، برخی دیگر را رد می کردند تا مبادا دچار وهم شده باشند... بنابراین این که آن روایات اندک [در باره چیزهایی که می پندارند قرآن است و تلاوتش نسخ گردیده] اگر سندشان صحیح باشد یا نباشد، با ضعف و کمی این گونه روایات و تا زمانی که در کنار آنها اجماع امت و پشتیبانی روایات صحیح و متواتر و از ثقات [بر عدم نسخ] رسیده باشد، اهمیتی ندارند.

۶۰۳. ر.ک: مناهل العرفان: ۲ / ۱۹۷.

۶۰۴. إجاز القرآن والبلاغة النبوية: ۱ / ۳۳ - ۳۴.

صبحى صالح نيز مى گويد:

والولوع باكتشاف النسخ في آيات الكتاب، أوقع القوم في خطأ منهجية كان خليقاً بهم أن يتجنبوها، لئلا يحملها الجاهلون حملاً على كتاب الله: لم يكن يخفى على أحد منهم أن القرآنية لا تثبت إلا بالتواتر، وأن أخبار الآحاد ظنية لا قطعية، وجعلوا النسخ في القرآن - مع ذلك - على ثلاثة أضرب: نسخ الحكم دون التلاوة، ونسخ التلاوة دون الحكم، ونسخ الحكم والتلاوة جميعاً. وليكثر إن شاؤوا من شواهد الضرب الأول، فإنهم فيه لا يمسون النص القرآني من قريب ولا بعيد، إذ الآية لم تنسخ تلاوتها، بل رفع حكمها لأسرار ترويية وتشريعية يعلمها الله. أما الجراءة العجيبة ففي الضربين الثاني والثالث، اللذين نسخت فيهما بزعمهم تلاوة آيات معينة، إما مع نسخ أحكامها، وإما دون نسخ أحكامها.

والناظر في صنيعهم هذا سرعان ما يكتشف فيه خطأ مركباً، فتقسيم المسائل إلى أضرب، إنما يصلح إذا كان لكل ضرب شواهد كثيرة أو كافية على الأقل، ليتيسر استنباط قاعدة منها، وما لعشاق النسخ إلا شاهد أو إثنان على كل من هذين الضربين [أما الضرب الذي نسخت تلاوته دون حكمه، فشاهده المشهور ما قيل: من أنه كان في سورة النور: الشيخ والشيخة... ومما يدل على اضطراب الرواية: أن في صحيح ابن حبان ما يفيد أن هذه الآية التي زعموا نسخ تلاوتها كانت في سورة الأحزاب لا في سورة النور. وأما الضرب الذي نسخت تلاوته وحكمه معاً، فشاهده المشهور في كتب الناسخ والمنسوخ ما ورد عن عائشة أنها قالت: كان فيما أنزل من القرآن...] وجميع ما ذكره منها أخبار آحاد، ولا يجوز القطع على إنزال قرآن ونسخه بأخبار آحاد لا حجة فيها.

وبهذا الرأي السديد أخذ ابن ظفر في كتابه الينبوع، إذ انكر عد هذا ممّا نسخت تلاوته وقال: لأنّ خبر الواحد لا يثبت القرآن؛^{٦٠٥}

شيفتگی و اشتیاق به یافتن نسخ در آیات قرآن، قوم را دچار اشتباه در روش نموده که سزاوار بود از آن اجتناب نمایند، تا مبدا نادانان آن را بر کتاب خدا حمل نمایند. بر اینان پنهان نیست که قرآنیّت قرآن، جز با تواتر ثابت نگردد و اخبار آحاد تنها گمان آورند نه قطع آور و با این حال، نسخ قرآن را بر سه قسم قرار داده اند: نسخ حکم بدون تلاوت، نسخ تلاوت بدون حکم و نسخ حکم و تلاوت با هم.

اگر بخواهند، می توانند برای قسم نخستِ نسخ شواهد بسیاری بیاورند. پس ایشان در این قسم به نص قرآن، نه از نزدیک و نه از دور کاری ندارند؛ چرا که آیه تلاوتش نسخ نگشته و تنها حکمش به خاطر برخی رازهای تربیتی و تشریحی که خدا داناست از میان رفته است. اما گستاخی شگفت آور در قسم دوم و سوم است که به گمان اینان، تلاوت آیات معینی نسخ گردیده، چه با نسخ احکامش و یا بدون نسخ احکام.

بیننده کار اینان، به زودی به خطای مرگشان پی نمی برد. پس تقسیم مسائل به اقسام تنها زمانی صحیح است که برای هر قسم شواهد فراوان و یا دست کم کافی یافت شود تا استنباط قاعده از آنها آسان گردد. شیفتگان نسخ! برای هر يك از این دو قسم، جز يك یا دو شاهد نمی آورند. [اما قسمی که تلاوت بدون حکم نسخ شده شاهد مشهورش آن چیزی است که در سوره نور گفته شده که: «الشیخ و الشیخه...». آن چه که نشان گر اضطراب روایت است این است در صحیح ابن حبان مطلبی است که می رساند آیه ای که گمان برده اند تلاوتش نسخ شده، در سوره احزاب است نه نور. اما قسمی که تلاوت به همراه حکم آن نسخ شده، شاهد مشهورش - در کتاب الناسخ و المنسوخ - روایتی از عایشه است که گفت: «کان فیما انزل من القرآن...»] و هر آن چه یاد کرده اند خبر واحد است که [استناد به آن] برای قطع به انزال قرآن و همچنین نسخ آیات قرآن روا نبوده و حجّتی به همراه ندارد.

این دیدگاه محکم را ابن ظفر در کتاب ینبوع برگزیده است. وی بر شمردن این گونه روایت را در زمره نسخ تلاوت انکار کرده و می گوید: خبر واحد چیزی از قرآن را ثابت نمی کند.

مصطفی زید که نسخ تلاوت بدون حکم را انکار کرده است، می نویسد:

وَأَمَّا الْآثَارُ الَّتِي يَحْتَجُّونَ لَهَا... فَمَعْظَمُهَا مَرْوِيٌّ عَنْ عُمَرَ وَعَائِشَةَ، وَنَحْنُ نَسْتَبْعِدُ صَدُورَ مِثْلِ هَذِهِ الْآثَارِ عَنْهُمَا، بِالرَّغْمِ مِنْ وَرُودِهَا فِي الْكُتُبِ الصَّاحِحَةِ... وَفِي بَعْضِ هَذِهِ الرِّوَايَاتِ جَاءَتْ بَعْضُ الْعِبَارَاتِ الَّتِي لَا تَتَّفَقُ وَمَكَانَةَ عُمَرَ وَلَا عَائِشَةَ، مِمَّا يَجْعَلُنَا نَطْمِئِنُّ إِلَى اخْتِلَاقِهَا وَدَسْهَائِهَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛^{٦٠٦}

اما روایاتی که با آنها برای این قسم استدلال می کنند... بیشترشان از عمر و عایشه روایت شده اند و ما صدور چنین روایاتی از این دو بعید می دانیم، هر چند که در کتب صحاح آمده

باشند... و در بعضی از این روایات، برخی عبارات آمده است که با جایگاه عمر و عایشه هماهنگی ندارد. و این امور ما را به ساختگی بودن و جای دادن آنها میان مسلمین مطمئن می‌سازد.

خضری در کتاب تاریخ التشریح الإسلامی می‌گوید:

لا يجوز أن يرد النسخ على التلاوة دون الحكم، وقد منعه بعض المعتزلة، وأجازه الجمهور، محتجّين بأخبار آحاد لا يمكن أن تقوم برهاناً على حصوله. وأنا لا أفهم معنى الآية أنزلها الله تعالى لتفيد حكماً، ثم يرفعها مع بقاء حكمها؛^{٦٠٧}

روا نیست که تلاوت بدون حکم نسخ گردد. برخی معتزله آن را ممنوع دانسته‌اند، اما جمهور آن را جایز شمرده‌اند، در حالی که استدلال آنان به اخبار واحدی است که هیچ دلیلی بر حصولش اقامه نمی‌گردد. و من این قسم را نمی‌فهمم که خدا آیه‌ای را نازل کرده تا حکمی را برساند، آن‌گاه آن آیه را برداشته و حکمش را باقی گذارد!

به زودی سخنان برخی سرشناسان ایشان در باره برخی از این روایات را خواهیم آورد.

محققان امامی نیز این دو قسم نسخ را انکار نموده‌اند.

سید مرتضی در این باره می‌نویسد:

ومثال نسخ التلاوة دون الحكم، غير مقطوع به، لأنّه من جهة خبر الآحاد، وهو ما روي أنّ من جملة القرآن: والشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموها ألبتة، فنسخت تلاوة ذلك. ومثال نسخ الحكم والتلاوة معاً موجود أيضاً في أخبار الآحاد، وهو ما روي عن عائشة؛^{٦٠٨}

مثال نسخ تلاوت بدون حکم، یقینی نیست؛ چرا که از اخبار واحد استفاده می‌شوند و آن خبری است که می‌گوید بخشی از قرآن چنین بوده: «والشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموها ألبتة»؛ سپس تلاوت آن نسخ گردیده است. و مثال نسخ حکم و تلاوت باهم نیز در اخبار آحاد یافت می‌شود و آن روایت عایشه است.

دیگران نیز در این باره از سید مرتضی پیروی کرده‌اند.^{٦٠٩}

٦٠٧. تاریخ التشریح الإسلامی.

٦٠٨. الذريعة إلى أصول الشريعة: ١ / ٤٢٩.

٦٠٩. برای نمونه ر.ک: التبيين في تفسير القرآن: ١ / ١٣ و ٣٩٤.

۲. دلیلی بر منسوخ بودن این آیات نیست

دوم: بر فرض که کبرای استدلال تمام بوده و آن دو قسم نسخ محذوری نداشته باشد، باز باید گفت که دلیلی بر منسوخ بودن آیات نقل شده در این روایات وجود ندارد؛ زیرا نسخ آنها در روایات نیامده و در هیچ يك از این گونه احادیث، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد نشده که این آیات منسوخ گردیده اند و فرض این است که اگر نسخی روی می داد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همچنان که نزول آیات را می رساند، امت را نیز از نسخ آنها آگاه می ساخت.

در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به اَبی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ» فَقَرَأَ عَلَيْهِ (آية الرغبة)؛^{۶۱۰}

«خدا مرا فرمان داده تا قرآن را بر تو قرائت کنم»؛ آن گاه بر او «آیه الرغبة» را قرائت نمود.

پس اگر - چنانکه پنداشته اند - این آیه منسوخ بود، او را بر این نسخ آگاه ساخته و از تلاوتش نهی می کرد، ولی این کار را نکرده است؛ زیرا اگر نهی می کرد، نقل می شد و اَبی بر قرائت خود باقی ماند، همچنانکه در حدیث دیگری از ابوذر آمده است که وی، پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را قرائت می کرده است و بر این باور بوده که آیه ای از آیات قرآن کریم است.

عمر با اَبی در قرائت «آیه الحمیة» به ستیز برخاست و بر او خشمناک شد. اَبی در پاسخ او گفت:

لقد علمت اَبی کنت أدخل علی النبی - صلی الله علیه وآله وسلم - ویقرؤنی، وأنتم بالباب، فإن أحببت أن أقرئ الناس علی ما أقرأني أقرأت، وإلا لم أقرئ حرفاً ما حبيت، فقال له عمر: بل أقرئ الناس؛^{۶۱۱}

تو می دانی من بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد می شدم و ایشان بر من قرائت می کرد و تو نزدیک در ایستاده بودی. حال اگر می خواهی برای مردم آن چه را که پیامبر قرائت کرده بخوانم، می خوانم و إلا تا زنده ام هیچ قرائت نخواهم کرد.
عمر گفت: بلکه می خواهم برای مردم قرائت کنی.

۶۱۰. مسند أحمد: ۵ / ۱۳۱؛ صحیح البخاری: ۶ / ۹۰؛ سنن الترمذی: ۵ / ۲۷۰ / ش ۳۹۸۸ و منابع دیگر.

۶۱۱. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۲۲۶؛ کنز العمال: ۲ / ۵۶۸؛ ش ۴۷۴۵؛ الدر المنثور: ۶ / ۷۹.

این نشان می دهد که اُبیّ آیه را چنین از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فراگرفته بود و مردم نیز قرائت خود را بر قرائت او استوار کرده بودند و اگر آن جا ناسخی بود، اُبی به آن آگاه شده و یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را آگاه کرده و از قرائت آن باز می داشت. این از يك سو. از سوی دیگر، سخن عمر در پاسخ وی که گفت: «بلکه می خواهم برای مردم قرائت کنی»، دلالت می کند بر این که هیچ ناسخی برای آیه در میان نبوده است که اگر می بود، در پاسخش یادآور می شد.

۳. ناممکن بودن حمل این روایات بر نسخ تلاوت

سوم: بر فرض درستی دیدگاه نسخ تلاوت، ممکن نیست این آیات بر آن حمل گردد. گروهی آیه رجم را - چنانکه پیش از این گذشت - از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده و به صراحت می گویند که آیه رجم حقیقتاً به عنوان بخشی از قرآن نازل شده است.

ما در سخنان گذشته، پافشاری عمر بن خطاب بر قرآن بودن این آیه و واداشتن صحابه با روشهای گوناگون بر نوشتن و ثبت آن آیه را دیدیم. سخن عمر که می گفت: «به آن که جانم در دست او است، اگر مردم نمی گفتند عمر بر کتاب خدا چیزی افزود، آن را در قرآن می نوشتم...» و همه این ادله صریح است در این که این آیه در زمره آیات قرآن بوده و نسخ نگردیده است، جز آن که عمر اصراری بر آن نکرده و بر خود جایز ندانسته تا در مصحف شریف بگنجانند.

از همین رو زرکشی می گوید:

إنّ ظاهر قوله: لولا أن يقول الناس... أنّ کتابتها جائزة، وإمّا منعه قول الناس، والجائز في نفسه قد يقوم من خارج ما يمنع، وإذا كانت جائزة لزم أن تكون ثابتة، لأنّ هذا شأن المكتوب. وقد يقال: لو كانت التلاوة باقية، لبادر عمر - رضي الله عنه - ولم يعرّج على مقال الناس، لأنّ مقال الناس لا يصلح مانعاً.

وبالجملة، فهذه الملازمة مشكلة، ولعلّه كان يعتقد أنّه خبر واحد، والقرآن لا يثبت به وإن ثبت الحكم؛ و من هنا أنكر ابن ظفر في الينبوع عدّ هذا (آية الرجم) ممّا نسخ تلاوته، قال: لأنّ خبر الواحد لا يثبت القرآن يثبت به وإن ثبت الحكم؛^{٦١٢}

ظاهر سخنش که می گوید: «اگر مردم نمی گفتند...» این است که نوشتن آن آیه در قرآن جایز بوده و آن چه او را از این کار باز داشته، سخن مردم بوده است. و گاه آن چه به خودی خود رواست، در خارج با مانع روبرو می گردد و هنگامی که نوشتنش در قرآن جایز شد، لازم است تا در آن ثبت گردد؛ چرا که ثبت شدن از شئون آن خواهد بود.

گفته شده: اگر تلاوت باقی مانده و نسخ نشده بود، عمر به آن مبادرت کرده و به سخن مردم گوش فرا نمی داد؛ چرا که سخن مردم نمی تواند مانع قلمداد شود.

به تحقیق باید گفت که این چنین ملازمه ای دشوار است و شاید عمر باور داشته که آن خبر واحد بوده و قرآن با خبر واحد ثابت نمی گردد! اگر چه که حکم آن آیه ثابت می شده است... به همین روی ابن ظفر در کتاب ینبوع، این که بتوان آیه رجم را از موارد نسخ تلاوت برشمرد انکار کرده است. وی می نویسد: زیرا خبر واحد چیزی از قرآن را ثابت نمی کند.

و مانند او أبو جعفر نحاس است که می گوید:

وإسناد الحديث صحيح، إلا أنه ليس حكمه حكم القرآن الذي نقله الجماعة عن الجماعة، ولكنّه
سنة ثابتة؛^{۶۱۳}

اسناد حدیث صحیح است، جز آن که حکم آن آیه به مانند حکم قرآنی که گروهی از گروه دیگر [و به تواتر] نقل کرده اند نیست؛ بلکه سنتی ثابت شده است.

و دیدیم که اَبی و ابن مسعود در مصحف خود، به نوشتن آیه «لو كان لابن آدم وادیان...» مبادرت کرده بودند و ابوموسی اشعری نیز افزوده بود که وی سوره ای از قرآن را به یاد داشته که جز این آیه، بقیه اش را فراموش کرده است.

و اگر این آیه - براساس این گونه روایات - حقیقتاً در زمره آیات قرآن نبود، آن دو در قرآن خود ننوشته و ابوموسی چنین سخنی نمی گفت.

شوکانی این آیه را ماندی برای قسم پنجم از اقسام شش گانه ای برای نسخ بر شمرده است. وی می نویسد:

ما نسخ رسمه لا كلمة ولا يعلم الناس له؛ و السادس: نسخ صار منسوخاً وليس بينهما لفظ
متلوّ؛

آن چه که رسمش نسخ شده، اما الفاظش باقی و ناسخش نا آشکار است. و ششم: ناسخی که منسوخ گردیده و در این میان، لفظی تلاوت شده نبوده است.

سپس می گوید:

قال ابن السمعاني: وعندي أنّ القسمين الأخيرين - أي الخامس والسادس - تكلف، وليس يتحقق فيهما النسخ؛^{٦٤}

ابن سمعانی می گوید: از نظر من، دو قسم اخیر - پنجم و ششم - زحمت داشته و در آنها نسخی محقق نشده است.

سخن ابی بن کعب به زر بن حبیش در باره سوره احزاب که گفت: «من آن را دیده بودم و مقدار آن با سوره بقره برابری می کرد و ما در آن سوره، آیه «الشيخ والشيخة...» را قرائت می کردیم، پس از آن بین رفت آن چه از بین رفت» را مشاهده کردیم.

حال آیا منظور ابی بن کعب از سخنش که گفت: «پس از بین رفت آن چه از بین رفت»، آیاتی بوده که تلاوتشان نسخ شده است یا خیر؟!

ما سخن عبدالرحمان بن عوف را به عمر بن خطاب، هنگامی که از آیه جهاد پرسش کرد مشاهده کردیم، آن جا که گفت:

«أسقطت فيما أسقط من القرآن»؛ پس سکوت عمر نشان از پذیرش این سخن داشته و به این معنا بوده که از قرآن چیزهایی افتاده است.

حال آیا از نسخ تلاوت با «أسقطت فيما أسقط من القرآن» تعبیر می گردد؟!

همچنین سخن عایشه را مشاهده کردیم که می گفت: «آیه رضاع پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد و آن آیه در قطعه ای زیر تختش قرار داشت». آیا عایشه نسخ تلاوت را قصد کرده بود؟ و چه زمانی این نسخ صورت گرفته است؟

در این جا ابو جعفر نحاس می نویسد:

فتنازع العلماء هذا الحديث لما فيه من الإشكال، فمنهم من تركه وهو مالك بن أنس - وهو راوي الحديث - ولم يروه عن عبدالله سواه، وقال: روضة واحدة تحرّم، وأخذ بظاهر القرآن، قال الله

عَزَّوَجَلَّ: (وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ)، وَمَمَّنْ تَرَكَه: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ، وَأَبُو ثَوْرٍ، وَقَالَا: يَحْرَمُ ثَلَاثَ رَضَعَاتٍ لِقَوْلِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «لَا تَحْرِمُ الْمِصَّةَ أَوْ الْمِصَّتَانِ»؛

علمای در این حدیث به خاطر چالش‌هایش، به اختلاف افتاده‌اند. برخی از اینان این روایت را رها کرده‌اند که در زمره آنان مالک بن انس - راوی این حدیث - است که این روایت از عبدالله، جز از طریق مالک بن انس نقل نشده است. مالک در فتوای خود، بر خلاف این حدیث فتوا داده است که یک بار شیر دادن نیز موجب محرمیت می‌گردد و برای سخن خود، به ظاهر سخن خداوند که فرموده (وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ) تمسک می‌کند. از کسانی که این روایت را رها کرده، احمد بن حنبل و ابو ثور است که گفته‌اند: سه بار شیر دادن موجب محرمیت می‌گردد؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «یک بار و دو بار شیر دادن محرمیت نمی‌آورد».

أبو جعفر نحاس در ادامه می‌گوید:

وفي هذا الحديث لفظة شديدة الإشكال وهو قولها: «فتوفي رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وهنَّ ممَّا نَقَرَأَ فِي الْقُرْآنِ» فقال بعضُ أَجَلَّةِ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ: قد روى هذا الحديث رجلان جليلان أثبت من عبدالله بن أبي بكر، فلم يذكرنا هذا فيها، وهما: القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق ويحيى بن سعيد الأنصاري.

وممَّنْ قال بهذا الحديث وأنه لا يحرم إلا بخمس رضعات: الشافعي؛

در این روایت واژه ای پر اشکال به چشم می‌خورد و آن سخن عایشه است که می‌گوید: «آن‌گاه پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - از دنیا رفت، ما این آیات را در قرآن قرائت می‌کردیم». برخی از بزرگان اصحاب در باره این حدیث گفته‌اند: این حدیث را دو مرد بزرگوار که از عبد الله بن ابی بکر اعتبار بیشتری داشته‌اند، روایت کرده‌اند که این فراز در حدیث آنها نیست و آن دو: قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و دیگری یحیی بن سعید أنصاری است.

از کسانی که این حدیث را پذیرفته و براساس آن گفته‌اند که فقط با پنج بار شیر دادن محرمیت حاصل می‌شود، شافعی است.

نحاس ادامه می‌دهد: وَأَمَّا سَخْنٌ فِي تَأْوِيلِ هَذَا الْحَدِيثِ:

وهنّ ممّا يقرأ من القرآن، فقد ذكرنا ردّ من ردّه، ومن صحّحه قال: الذي يقرأ من القرآن: (وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ) فأما قول من قال: إنّ هذا كان يقرأ بعد وفاة رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فعظيم، لأنّه لو كان ممّا يقرأ لكانت عائشة - رضي الله عنها - قد نبّهت عليه، ولكن قد نقل إلينا في المصاحف التي نقلها الجماعة الذين لا يجوز عليهم الغلط، وقد قال الله تعالى: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) وقال: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ)، ولو كان بقي منه شيء لم ينقل إلينا، لجاز أن يكون ما لم ينقل ناسخاً لما نقل، فيبطل العمل بما نقل، ونعوذ بالله من هذا، فإنّه كفر؛^{٦١٥}

در باره فرازی که عایشه گفته بود: (وهنّ ممّا نقرأ فی القرآن)، سخن کسانی که نپذیرفته بودند را یاد آور شدیم. کسانی که آن را صحیح شمرده اند، گفته اند: آن چه در قرآن قرائت می کنیم، این فراز است که (وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ). اما سخن کسی که می گوید همانا پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین قرائت می شد، ادعایی بس بزرگ است؛ چرا که اگر چنین قرائت می شد، عایشه به آن آگاهی می داد و از ناقلان مصاحف که خطا در باره آنان جایز نیست، چنین چیزی به ما می رسید. و خداوند متعال فرموده است: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). همچنین فرمود: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) و اگر بپذیریم چیزی از قرآن باقی بوده که به ما نرسیده، پس رواست که بگوییم شاید ناسخ یکی از آیات قرآن کنونی نیز نقل نشده باشد و این امر موجب می شود تا علم ما به نقل قرآن کنونی باطل شود که ما از این اندیشه، به خدا پناه می بریم، چرا که کفرآمیز است.

٤. دیدگاه نسخ تلاوت، همان دیدگاه تحریف است

چهارم: پذیرش دیدگاه نسخ تلاوت همان پذیرش دیدگاه تحریف و نقصان قرآن است.

مرحوم خوئی در این باره می نویسند:

انّ نسخ التلاوة هذا، إمّا أن يكون قد وقع من رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وإمّا أن يكون ممن تصدّى للزعامة بعده. فإن أراد القائلون بالنسخ وقوعه من رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فهو أمر يحتاج إلى الإثبات، وقد اتفق العلماء أجمع على عدم جواز

نسخ الكتاب بخبر الواحد، وقد صرح بذلك جماعة في كتب الأصول وغيرها، بل قطع الشافعي، وأكثر أصحابه، وأكثر أهل الظاهر بامتناع نسخ الكتاب بالسنة المتواترة، وإليه ذهب أحمد بن حنبل في إحدى الروايتين عنه، بل إن جماعة ممن قال بإمكان نسخ الكتاب بالسنة المتواترة منع وقوعه، وعلى ذلك فكيف تصح نسبة النسخ إلى النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - بأخبار هؤلاء الرواة؟

مع أن نسبة النسخ إلى النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - تنافي جملة من الروايات التي تضمنت أن الإسقاط قد وقع بعده.

وإن أرادوا أن النسخ قد وقع من الذين تصدوا للزعامة بعد النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - فهو عين القول بالتحريف.

وعلى ذلك، فيمكن أن يدعى أن القول بالتحريف هو مذهب أكثر علماء أهل السنة، لأنهم يقولون بجواز نسخ التلاوة، سواء أنسخ الحكم أم لم ينسخ، بل تردّد الأصوليون منهم في جواز تلاوة الجنب ما نسخت تلاوته، وفي جواز أن يمسه المحدث، واختار بعضهم عدم الجواز. نعم، ذهب طائفة من المعتزلة إلى عدم جواز نسخ التلاوة؛^{٦١٦}

توضيح مطلب اين كه نسخ تلاوت، يا از سوى پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم روى داده و يا از سوى كسانى كه پس از ایشان عهده دار امور بوده اند. پذیرندگان نسخ تلاوت اگر به روى دادن نسخ از سوى پیامبر صلى الله عليه وآله باور دارند، به دیدگاهی گرویده اند كه نیازمند اثبات است. و تمامی دانشمندان همراه شده اند كه قرآن با خبر واحد نسخ نمی گردد. گروهی در كتب اصولی و دیگر كتب به این سخن تصریح کرده اند؛ بلکه شافعی و بیشتر اصحابش و همچنین بیشتر اهل ظاهر، نسخ قرآن را حتى با خبر متواتر نیز جایز نمی دانند. احمد بن حنبل در یکی از دو روایتی كه از او نقل شده به این سخن گرایش یافته است. بلکه گروهی كه نسخ قرآن با سنت متواتر را جایز شمرده اند نیز رویدادش را ممنوع دانسته اند. بنابر این چگونه ممكن است با إخبار این راویان، چنین نسخی را به پیامبر خدا صلى الله عليه وآله نسبت داد؟ افزون بر آن كه نسبت دادن نسخ به پیامبر اكرم صلى الله عليه وآله، با روایاتی كه می گوید اسقاط پس از ایشان روى داده ناسازگار است.

و اگر منظورشان این است که نسخ از سوی خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه وآله روی داده است، این سخن برابر با پذیرش تحریف خواهد بود.

بر این اساس، ممکن است که گفته شود پذیرش تحریف، گرایش بیشتر علمای اهل سنت است؛ چرا که آنها به روا بودن نسخ تلاوت باورمند شده اند، خواه حکم نسخ شده باشد یا نه؛ بلکه اصولیان اهل سنت در جایز بودن تلاوت آیاتی که نسخ شده و همچنین جایز بودن دست زدن شخص بوضو به آنها تردید کرده اند و برخی از ایشان جایز نبودن را برگزیده اند. آری، گروهی از معتزله به جایز نبودن نسخ تلاوت گرایش یافته اند.

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره نیز در این باره می گوید:

إِنَّ اثبات منسوخ التلاوة أشنع من إثبات أصل التحريف؛^{٦١٧}

اثبات نسخ تلاوت از اثبات اصل تحریف زشت تر است.

محقق اردوبادی نیز می نویسد:

وقد تطرّف بعض المفسّرين، فذكروا في باب النسخ أشياء غير معقولة... .

ومنها: ما ذكره بعضهم من باب نسخ التلاوة: آية الرجم... .

وهذا أيضاً من الأفتاك الملتصقة بقداسة القرآن الكريم من تلفيقات المتوسّعين... .

وهناك جمل تضمّنتها بطون غير واحد من الكتب التي لا تخلو عن مساهلة في النقل، فزعم الزاعمون أنّها آيات منسوخة التلاوة، أو هي والحكم، نجلّ بلاغة القرآن عمّا يمثّلها، وهي تذودها عن ساحة البراعة، لعدم حصولها على مكانة القرآن من الحصافة والرصافة، فمن ذلك ما روي عن أبي موسى... ومنها: ما روي عن أبيّ: قال: كُنّا نقرأ: لا ترغبوا... .

وإنّ الحقيقة لتربّأ بروعة الكتاب الكريم عن أمثال هذه السفاسف القصيّة عن عظمته، أنا لا أدري كيف استساغوا أن يعدّوها من آي القرآن وبينهما بعد المشرقين، وهي لا تشبه الجمل الفصيحة من كلم العرب ومحاوراتهم، فضلاً عن أساليب القرآن الذهبية؟!

نعم، هي هنات قصد مختلقوها توهين أساس الدين، والنيل من قداسة القرآن المبين، ويشهد على ذلك أنّها غير منقولة عن مثل مولانا أمير المؤمنين - عليه السلام - الذي هو لدة القرآن وعدله.

وإني لا أحسب أن يعزب عن أي متضلع في الفضيلة حال هذه الجمل وسقوطها حتى تصل النوبة في دفعها إلى أنها من أخبار الآحاد التي لا تفيد علماً ولا عملاً، ولا يعمل بها في الأصول القطعية التي أهمها القرآن - كما قيل ذلك -^{٦١٨}

برخی مفسران از راه میانه خارج شده و در باب نسخ، چیزهای نا معقولی یادآور شده اند... یکی از آنها که برای نسخ تلاوت یاد کرده اند، آیه رجم است... .

این نیز یکی از دروغ های زشتی است که از دروغ پردازی های فراخ اندیشان، بر دامن قدسی قرآن کریم نشسته است... .

در این باره فرازهایی است که شماری از کتب سهل انگار در نقل، آنها را در بر گرفته اند و برخی گمان برده اند که آنها آیاتی هستند که تنها تلاوتشان و یا حکم و تلاوتشان با هم نسخ گردیده است که ما ساحت بلاغت قرآن را از مانند اینها فراتر می دانیم. و این آیات ادعایی، قرآن را از ساحت بلاغت و فصاحت بیرون می برد؛ چرا که آنها در استحکام و اتقان در جایگاه قرآن قرار ندارند. از این دست آیات، مانند روایتی از ابو موسی ... و از آن دست: روایتی از اُبی که گفت: ما قرائت می کردیم: «لا ترغبوا...».

همانا حقیقت امر گواهی می دهد که کتاب خدا، از چنین چیزهای حقیر و پستی که از بزرگی قرآن به دور است بالاتر بوده و من نمی دانم چگونه جایز دانسته اند تا چنین چیزهایی در زمره آیات قرآن به شمار آیند، در حالی که فاصله آنها از هم بسیار فراوان است و این چیزها به جملات فصیح عرب و محاوراتشان نیز شبیه نیست تا چه رسد به اسلوب های طلایی قرآن! آری، اینها معایبی است که به عمد برای توهین به اساس دین و کاستن از قداست قرآن ساخته اند و شاهد این سخن، نقل نشدن همچون سخنانی از مولای ما امیرالمومنین علیه السلام است، کسی که همپای قرآن و مانند او است.

و من گمان نمی برم که حال این جملات و سقوطشان بر اندیشمند پنهان بماند تا آن که نوبت به دفع آنها برسد و بگوییم این روایات اخبار واحدند که هیچ علم و عملی را به دنبال نمی آورند. چنانکه گفته شده در اصول قطعی نیز که مهمترین آن اصول قرآن است، به چنین خبرهایی عمل نمی شود.

شیخ محمد رضا مظفر نیز پس از سخنی از مرحوم اردوبادی می نویسد:

وبهذا التعبير يشمل النسخ: نسخ تلاوة القرآن الكريم على القول به، باعتبار أن القرآن من المجعولات الشرعية التي ينشئها الشارع بما هو شارع، وإن كان لنا كلام في دعوى نسخ التلاوة من القرآن ليس هذا موضع تفصيله.

ولكن باختصار نقول: إنَّ نسخ التلاوة في الحقيقة يرجع إلى القول بالتحريف، لعدم ثبوت نسخ التلاوة بالدليل القطعي، سواء كان نسخاً لأصل التلاوة أو نسخاً لها ولما تضمنته من حكم معاً، وإن كان في القرآن الكريم ما يشعر بوقوع نسخ التلاوة، كقوله تعالى: (وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ) وقوله تعالى: (مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا) ولكن ليستا صريحتين بوقوع ذلك، ولا ظاهرتين، وإمَّا أكثر ما تدلُّ الآيتان على إمكان وقوعه؛^{٦١٩}

با این تعبیر، نسخ تلاوت قرآن کریم را - بر فرض پذیرشش - در برمی گیرد؛ به این اعتبار که قرآن از ساخته های شرعی است که شارع از آن رو که شارع است آن را ایجاد کرده و اگر ما سخنی درباره دیدگاه نسخ تلاوت داریم، جای تفصیلش این جا نیست.

لیکن به اختصار می گوئیم: در حقیقت نسخ تلاوت به پذیرش دیدگاه تحریف می انجامد؛ چرا که این نسخ با دلیل قطعی ثابت نمی شود، خواه نسخ اصل تلاوت باشد و یا نسخ تلاوت و حکم. اگر چه در قرآن آیاتی است که نشانه هایی از رویداد نسخ تلاوت را نشان می دهد، مانند: (وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ) و (مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا)؛ لیکن این دو آیه صراحتی در این اتفاق نداشته و حتی ظهوری هم ندارند و تنها امکان روی دادن آن را می رسانند.

همه آن چه گفته شد، مربوط به آیات و سوره هایی است که ساقط شدن آن از قرآن را گمان کرده اند.

إضطراب روایات نقل شده از ابن مسعود درباره معوذتان

چنانکه مشاهده شد، علمای اهل سنت در باره چالش انکار سوره های فاتحه و معوذتان از سوی ابن مسعود و در حل آن، دچار سراسیمگی فراوانی گردیده اند. اما آن چه ادعا شده که هر چه در این باره از ابن مسعود روایت شده ساختگی است، قابل قبول نیست؛ چرا که این دیدگاه ابن مسعود امری ثابت شده بوده و چنانچه ابن حجر گفت، روایات صحیحی بر آن دلالت دارد.^{۶۲۰}

و آن چه در توجیه این روایات یادآور شده اند کفایت نمی کند؛ زیرا بهترین توجیهی که گفته اند آن است که ابن مسعود قرآن بودن آنها را انکار نکرده، بلکه تنها نپذیرفته است تا آنها را در مصحفش بیاورد؛ چرا که شیوه او چنین بوده که جز به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن چیزی را وارد نمی کرد و در این باره فرمانی از سوی پیامبر نرسیده بود، و این تأویلی برای این نکته است که انکار وی، از سر نپذیرفتن قرآنیت این آیات نبوده است.^{۶۲۱}

و اگر چنین سخنانی در حق ابن مسعود جایز بود، چرا افرادی همچون رازی، ابن حزم و نووی برای فرار از این دشواری به تکذیب این روایات روی آورده اند؟

چرا اینهمه آشفتگی؟ آیا تنها برای این که ابن مسعود از صحابه است؟!

همانا پاسخ صحیح آن است که باید در این باره ابن مسعود را خطا کار دانسته و به گمراهیش اعتراف کنیم؛ همانطور که ابن قتیبه به همین سخن اشاره کرده و می گوید:

لأنقول إنّه أصاب في ذلك وأخطأ المهاجرون والأنصار؛^{۶۲۲}

ما نمی گوییم در این باره ابن مسعود درست گفته است؛ چرا که گاه مهاجران و انصار راه به خطا برده اند.

درباره دو سوره «حفد» و «خلع»

و اما درباره دو سوره حفد و خلع، ما در پی سند این روایت نخواهیم رفت، چرا که اگر سند روایات تأیید این دو سوره ضعیف بود که دیگر سخنی نیست؛ و اگر این حدیث براساس مبانی معتبر صحیح بود، به تأویل آن می پردازیم؛ و چنانچه تأویلاتی که پیش از این یادآور شدیم صحیح و بجا بود، پس همان مطلوب ماست و اگر چنین نبود، چاره ای جز تکذیب اصل نقل را نداریم.

۶۲۰. ر.ک: فتح الباری: ۸ / ۵۷۱.

۶۲۱. ر.ک: الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۲۱۲ - ۲۱۳؛ البرهان (زرکشی): ۲ / ۱۲۸؛ المستصفی: ۱۱۵.

۶۲۲. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۲۱۴ به نقل از ابن قتیبه.

واقعه ابن شنبوذ

در این جا پرسشی مطرح است که به جریان ابن شنبوذ بغدادی پیوند می خورد. وی ابو الحسن محمد بن أحمد، معروف به ابن شنبوذ بغدادی، متوفای ۳۲۸ است. او حافظ مشهوری بوده است. خطیب در شرح حال او چنین می گوید:

روی عن خلق كثير من شيوخ الشام ومصر... وكان قد تخير لنفسه حروفاً من شواذ القراءات تخالف الإجماع، فقرأ بها، فصنف أبوبكر بن الأنباري، وغيره كتباً في الرد عليه. أخبرني إبراهيم بن مخلد فيما أذن لي أن أرويه عنه، قال: أنبانا إسماعيل بن علي الخطيبي في كتاب التاريخ، قال: واشتهر ببغداد أمر رجل يعرف بابن شنبوذ، يقرئ الناس، ويقرأ في المحراب بحروف يخالف فيها المصحف، مما يروى عن عبدالله ابن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما، مما كان يقرأ به قبل جمع المصحف الذي جمعه عثمان بن عفان، ويتبع الشواذ، فيقرأ بها ويجادل، حتى عظم أمره، وفحش، وأنكره الناس، فوجه السلطان، فقبض عليه... وأحضر القضاة والفقهاء والقراء... وأشاروا بعقوبته ومعاملته مما يضطره إلى الرجوع، فأمر بتجريدته وإقامته بين الهنبازين، وضربه بالدرّة على قفاه، فضرب نحو العشرة ضرباً شديداً، فلم يصبر واستغاث، وأذعن بالرجوع والتوبة، فخلّي عنه، وأعيدت إليه ثيابه واستتيب، وكتب عليه كتاب بتوبته، وأخذ فيه خطّه بالتوبة؛^{٦٢٣}

وی از بسیاری از شیوخ شام و مصر حدیث روایت کرده است... او برای خود حروفی از قرائات شاذ و نادر برگزیده بود که با اجماع ناسازگاری داشت و بر اساس آن قرائت می نمود. ابوبکر ابن انباری و دیگران کتابهایی در رد او نگاشته اند.

ابراهیم بن مخلّد در آن چه که برای نقلش از او اذن گرفته ام، از اسماعیل بن علی خطیبی در کتاب تاریخ می گوید: کار مردی که به ابن شنبوذ معروف است، در بغداد مشهور گشته بود. وی برای مردم و در محراب نماز قرائتی را می خواند که با قرائت مشهور ناسازگار بود. قرائت وی برگرفته از روایاتی از قرائت ابن مسعود، ابی بن کعب و دیگران بوده که پیش از گرد آوری

٦٢٣. تاریخ بغداد: ١ / ٢٩٥ - ٢٩٦ / ش ١٢٢. همچنین ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: ٥١ / ١٨ - ١٩: الأنساب (سمعی): ٣ / ٤٦٠ - ٤٦١ و منابع دیگر.

قرآن از سوی عثمان، آن قرائات خوانده می شد. وی از قرائات نادر پیروی کرده و بر اساس آنها قرآن می خواند و در این باره به مجادله می پرداخت تا آن که کارش بالاگرفته و مردم او را انکار کرده و ناسزا می گفتند. از این رو حاکم آن سرزمین متوجه او شده و او را بازداشت نمود... و قضات، فقها و حافظان را گرد آورد ... و در نتیجه آنان به عقوبت و واداشتن او به بازگشت از قرائتش هم نظر شدند. پس فرمانروا فرمان داد او را برهنه و در محله هنبازین به پاداشته و با تازیانه ای، تا ده تازیانه محکم به گردنش کوفت. او نتوانست ایستادگی کند و استغاثه نمود و از اعتقاد خود بازگشت. پس او را رها کرده و لباسهایش را به او بازگرداندند و از او خواستند تا توبه خود را بر کاغذی بنویسد و او با خط خود چنین کرد.

ما به همین اندازه از جریان این مرد و آن چه سلطان به فرمان فقها و قضات بر سرش آورده بود! بسنده می کنیم و می پرسیم: آیا با هر کسی که در پافشاری بر قرائت خود از صحابه - چنانکه اهل سنت در صحیح ترین کتب خود چنین روایت کرده اند - پیروی کرده، چنین می کنند؟!

سخنی ضروری

در این جا به سخنی کوتاه که ناگزیر از گفتن آنیم اشاره می کنیم. همه این سخنان ناروایی که اهل سنت از برخی صحابه خود - صحابه ای که به آنها باور دارند - با صحیح ترین سندها روایت کرده و به ناچار بر نسخ حمل نموده اند تا به گمان خود، میان پاسداری قرآن از تحریف و صیانت صحاح، رجال و دیگر عالمان و محدثان خود از نقل روایات باطل را جمع کنند، از مولا و آقای ما امام علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام و از فرزندان ائمه اطهار علیهم السلام نقل نشده و در کتب شیعیان نیکوکارش نیز روایت نشده است.

چکیده سخن

بحث در این بخش در موارد زیر خلاصه می شود:

- ۱ - آن دسته از اخبار نقصان قرآن که سند معتبری ندارند از این بحث خارج اند.
- ۲ - آثار و اخباری که در این باره با سند صحیح آمده اند، همه خبر واحد بوده و قرآن با آنها ثابت نمی گردد.

۳ - برخی از روایات صحیح را می توان بر تفسیر و بیان شأن نزول و مانند آن حمل کرد و نیازی به نادرست شمردن آنها نیست.

۴ - به جهت دلالت های چهارگانه ای که ذکر شد، روایاتی که پذیرای هیچ حملی نیستند را نمی توان - به خاطر دلائل چهارگانه ای که یاد شد - بر نسخ تلاوت حمل کرد. یکی از آنها این بود که پذیرش نسخ تلاوت، همان پذیرش دیدگاه تحریف، بلکه بدتر از آن است.

۵ - إنکار «فاتحه» و «معوذتان» از سوی ابن مسعود خطا و لغزش او بوده و تکذیب روایاتی که این دیدگاه او را می رسانند صحیح نیست؛ همچنانکه تأویل کار ابن مسعود نیز قابل توجیه نیست.

۶ - آن چه به سوره «حفد» و «خلع» نامیده شده بدون هیچ تردیدی در زمره آیات قرآن نیست. اهل سنت آن را از گروهی از صحابه، از غیر اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند. علامه حلی رحمه الله در این باره می فرماید:

و روی واحد من الصحابة صورتین... فقال عثمان: إجعلوهما في القنوت، ولم يثبتهما في المصحف لانفراد الواحد، وكان عمر يقنت بذلك، ولم ينقل ذلك من طريق أهل البيت عليهم السلام، فلو قنت بذلك جاز، لاشتماله على الدعاء؛^{۶۲۴}

برخی از صحابه این دو سوره را روایت کرده اند... عثمان گفت: آن دو را در قنوت بخوانید، ولی در مصحف نگنجانید و عمر در قنوت آن دو را می خواند. این دو از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد نشده و آوردن آن در قنوت رواست؛ زیرا مشتمل بر دعا است.

۷ - زدن ابن شنبوذ کار درستی نبوده است - همچنانکه مصادره کتاب الفرقان درست نبوده - زیرا گناه این کار برعهده صحابه است که چنین آثاری پیرامون قرآن از آنان روایت شده و یا بر آنها دروغ بسته اند. می بینیم که حافظ ابن جزری، به نتیجه ای که ما گرفته ایم اشاره کرده و به هنگام شرح حال ابن شنبوذ و سختی های او، می گوید که این سختی ها از روی کینه ابن مجاهد، معاصر ابن شنبوذ بوده که بر او رشک و حسادت می برده است، و الا قرائت ناسازگار با رسم قرآن چنین عقوبتی به همراه ندارد؛ بلکه از حافظ ذهبی نقل شده که برخی از عالمان قدیم و جدید، به جواز این کار روی آورده اند. ابن جزری می نویسد:

وكان قد وقع بينه وبين أبي بكر بن مجاهد على عادة الأقرآن، حتّى كان ابن شنبوذ لا يقرئ من يقرأ على ابن مجاهد، وكان يقول: هذا العطشي - يعني ابن مجاهد - لم تغبّر قدماه في هذا العلم، ثمّ إنّه كان يرى جواز القراءة بالشاذّ وهو ما خالف رسم المصحف الإمام، قال الذهبي الحافظ: مع أنّ الخلاف في جواز ذلك معروف بين العلماء قديماً وحديثاً. قال: وما رأينا أحداً أنكر الإقراء بمثل قراءة يعقوب وأبي جعفر، وإمّا أنكر من أنكر القراءة بما ليس بين الدفتين. والرجل كان ثقة في نفسه، صالحاً، ديناً، متبحراً في هذا الشأن، لكنّه كان يحطّ على ابن مجاهد؛^{٦٢٥}

میان او و ابوبکر بن مجاهد چیزهایی بود، به مانند آن چه که میان هم رتبه ها معمول است، به طوری که ابن شنبوذ هر آن چه را که ابن مجاهد قرائت کرده را نپذیرفته و می گفت: این تشنه - یعنی ابن مجاهد - در این علم زبر دست نیست. سپس او قرائت های شاذی که با قرائت مصحف عثمان ناسازگار بود را روا می شمرد. ذهبی می گوید: میان علمای قدیم و جدید در این باره اختلاف است. وی می گوید: ندیدم کسی را که قرائت اشخاصی همچون یعقوب و ابو جعفر را انکار نماید؛ بلکه تنها کسانی را انکار می کنند که چیزی را که میان دو جلد نیست در مصحف قرائت نمایند.

و ابن شنبوذ مردی ثقة و صالح، دیندار و در این رشته زبر دست بوده است؛ لیکن ابن مجاهد را تحقیر می کرده است.

٨ - آن چه هیچ حمله را پذیرا نمی گردد، می بایست رد و رها کرد. پس اگر اهل سنت اقرار نمایند که این گونه روایات وارد شده در صحاح ساختگی است، کتب صحاحشان از اعتبار می افتد و اگر اقرار ننمایند، ردّ و تکذیب به صحابی باز خواهد گشت، چنانکه نسبت به ابن مسعود در سوره های فاتحه و معوذتان این گونه است. سخن آقای ما امام صادق علیه السلام نیز در همین راستا است که فرمود:

أخطأ ابن مسعود، أو قال: كذب ابن مسعود، وهما من القرآن؛^{٦٢٦}

ابن مسعود خطا کرد، یا فرمود: ابن مسعود دروغ گفت، آن دو از قرآن اند.

٦٢٥. غاية النهاية في طبقات القراء: ١ / ٢٩٩.

٦٢٦. وسائل الشريعة: ٦ / ١١٥ / ح ٧٤٩٢.

و همچنین آشکار می گردد که دیدگاه عادل دانستن تمامی صحابه و پذیرفتن درستی همه احادیث صحاح - به ویژه صحیح بخاری و مسلم - دو سخن پراوازه است که هیچ ریشه ای ندارد که در فصل پیش رو به آن رسیدگی خواهیم نمود.

فصل پنجم

دو سخن مشهوری

که ریشه ای ندارند

یکم: صحّت تمامی اخبار بخاری و مسلم

کسی می تواند بگوید تاکنون در باره مسأله پیچیده تحریف و پذیرندگان آن روشنگری شد؛ ولی این روشنگری دو پیامد داشت: یکی نسبت دادن نادانی و فسق به برخی صحابه، و دیگری خدشه در احادیث صحیحین و این هر دو، با شیوه جمهور اهل سنت ناسازگار است.

در پاسخ باید گفت: آری، دیدگاه مشهور میان اهل سنت پذیرش صحّت تمامی اخبار کتب معروف به صحاح است. اهل سنت کتب بخاری، مسلم، نسایی، ترمذی، ابن ماجه و ابو داوود را صحیح می دانند و این ها کتابهایی است که نزد آنان صحاح نامیده می شود. برخی از اینان موطأ را نیز بر آنها می افزایند، و برخی سنن ابن ماجه را می کاهند؛ ولی هیچ بحثی در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم ندارند؛ بلکه بر صحت این دو کتاب ادعای اجماع کرده اند و آن دو را پس از قرآن، صحیح ترین کتابها می دانند - اگر چه در برتری دادن یکی بر دیگری اختلاف کرده اند - بلکه گروهی از ایشان احادیث این دو کتاب را قطعی شمرده، و بر همین اساس گفته اند هر کسی را که بخاری و مسلم از آنها روایت کرده اند، از پل گذشته و مورد اعتمادند.^{۶۲۷}

ابن حجر مکی می گوید:

روی الشیخان البخاری و مسلم فی صحیحیهما اللذین هما أصحّ الكتب بعد القرآن بإجماع من

یعتدّ به؛^{۶۲۸}

۶۲۷. ر.ک: فتح الباری: ۱۳ / ۳۸۲؛ مقدّمه فتح الباری: ۳۸۱؛ الكشف الحثیث: ۱۱۲ و منابع دیگر.
۶۲۸. الصواعق المحرقة: ۹.

بخاری و مسلم در صحیح خود روایت کرده اند و آن دو کتاب به اجماع افراد مورد اعتناء، صحیح ترین کتب پس از قرآن اند.

ابن صلاح می گوید:

أول من صنّف الصحیح البخاری أبو عبد الله محمد بن إسماعیل الجعفی مولاهم، وتلاه أبو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری من أنفسهم، ومسلم مع أنه أخذ عن البخاری واستفاد منه؛ یشارکه فی کثیر من شیوخته، وکتاباهما أصحّ الکتب بعد کتاب الله العزیز؛^{۶۲۹} نخستین کسی که کتاب صحیح نگاشت ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بود و پس از او، مسلم بن حجاج قشیری چنین کرد. مسلم با این که روایات را از بخاری گرفته و از او استفاده نموده است، در بسیاری از اساتیدش با بخاری مشترک است. و کتاب این دو پس از کتاب خدا صحیح ترین کتب است.

جلال الدین سیوطی می گوید:

وذكر الشيخ - یعنی ابن الصلاح - أن ما رویاه أو أحدهما فهو مقطوع بصحته، والعلم القطعی حاصل فیه. قال: خلافاً لمن نفی ذلك محتجاً بأنه لا یفید إلا الظن، وإنما تلقتہ الأمة بالقبول لأنه يجب علیهم العمل بالظن والظن قد یخطئ. قال: وقد كنت أمیل إلى هذا وأحسبه قویماً، ثم بان لي أن الذي اخترناه أولاً هو الصحیح، لأنّ ظنّ من هو معصوم من الخطأ لا یخطئ، والأمة فی إجماعها معصومة من الخطأ، ولهذا كان الإجماع المبني على الإجتهد حجة مقطوعاً بها، وقد قال إمام الحرمین: لو حلف إنسان بطلاق امرأته أنّ ما فی الصحیحین - ممّا حکما بصحته - من قول النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لما ألزمته الطلاق، لإجماع علماء المسلمین على صحته... .

قال المصنّف: وخالفه المحققون والأکثرون فقالوا: یفید الظنّ ما لم يتواتر. قال فی شرح مسلم: لأنّ ذلك شأن الآحاد، ولا فرق فی ذلك بین الشیخین و غیرهما، وتلقی الأمة بالقبول إمّا أفاد وجوب العمل بما فیهما من غیر توقّف على النظر فیه، بخلاف غیرهما فلا یعمل به حتی ینظر فیه ویوجد فیه شروط الصحیح، ولا یلزم من إجماع الأمة على العمل بما فیهما إجماعهم على

القطع بأنه كلام النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - . قال: وقد اشتهد إنكار ابن برهان على من قال بما قاله الشيخ، وبالغ في تغليطه.

وكذا عاب ابن عبدالسلام على ابن الصلاح هذا القول وقال: إنَّ بعض المعتزلة يرون أنَّ الأُمَّة إذا عملت بحديث اقتضى ذلك القطع بصحَّته، قال: وهو مذهب ردي.

وقال البلقيني: ما قاله النووي وابن عبدالسلام ومن تبعهما ممنوع، فقد نقل بعض الحفَّاظ المتأخِّرين مثل قول ابن الصلاح عن جماعة من الشافعية، كأبي إسحاق وأبي حامد الإسفراييني، والقاضي أبي الطَّيب، والشيخ أبي إسحاق الشيرازي، وعن السرخسي من الحنفية، والقاضي عبدالوَهَّاب من المالكية، وأبي يعلى وأبي الخطاب وابن الزاغوني من الحنابلة، وابن فورك وأكثر أهل الكلام من الأشعرية، وأهل الحديث قاطبة، ومذهب السلف عامَّة. بل بالغ ابن طاهر المقدسي في صفة التَّصوُّف فألحق به ما كان على شرطهما وإن لم يخرجاه. وقال شيخ الإسلام: ما ذكره النووي في شرح مسلم من جهة الأكثرين، أمَّا المحقِّقون فلا. فقد وافق ابن الصلاح أيضاً محقِّقون... وقال ابن كثير: وأنا مع ابن الصلاح فيما عوَّل عليه وأرشد إليه.

قلت: وهو الذي اختارُه ولا أعتقدُ سواه؛^{٦٣٠}

شيخ - ابن صلاح - یادآور می شود، هر چه آن دو یا یکی از آن دو روایت کرده اند، سندش قطعی است و موجب علم قطعی می گردد. گفت: این گفته من برای مخالفت با کسانی است که این سخن را نپذیرفته و گفته اند این کتب جز گمان، چیزی به بار نمی آورند. امت تمامی روایات آن دو را پذیرفته اند؛ از این رو است که عمل به ظن و گمان بر آنها بایسته است و گمان گاهی به خطا می رود. در ادامه می گوید: من به این سخن گرایش داشتم و درست می پنداشتم، آن گاه برایم آشکار شد که آن چه نخست برگزیده بودم صحیح است؛ چرا که گمان کسی که از خطا معصوم است به خطا نمی رود و امت در اجماع خود از لغزش معصوم اند و برای همین، اجماعی که بر پایه اجتهاد باشد حجتی مقطوع است. امام الحرمین می گوید: اگر کسی سوگند بخورد به طلاق همسرش که هر آن چه در صحیحین آمده - و شیخین به درستی اش گواهی داده اند - سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، طلاق بر او لازم نمی آید؛ چرا که مسلمین بر صحت آنها اجماع دارند... !

مصنف گوید: محققان و بیشتر علما با ابن صلاح مخالفت کرده و گفته اند: آن چه متواتر نیست تنها مفید گمان است. در شرح مسلم می گوید: این جایگاه خبر واحد است که تنها مفید گمان باشد و در این سخن، فرقی میان شیخین و دیگران نیست. و این که امت اسلامی اخبار این دو را پذیرفته اند، تنها به این معنا است که عمل بر اساس آنها - بی آن که مورد بررسی و دقت قرار گیرند - واجب است چیزی که در دیگر کتب روا نبوده، بلکه باید نخست بررسی گردیده و چنانچه شرائط صحت را داشتند، بر اساس آنها عمل شود. از اجماع امت به عمل بر اساس روایات این دو کتاب، اجماع بر قطعی الصدور بودن این روایات از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دست نمی آید، گفت: انکار این برهان بر کسی که گفته شیخ ابن صلاح را پذیرفته، شدت یافته و در نادرست شمردن آن زیاده روی می نماید.

همچنین ابن عبد سلام بر این سخن ابن صلاح خرده گرفته و پیرامون این سخن می گوید: برخی معتزله که بر این باورند «اگر امت به حدیثی عمل کرد، می توان نتیجه گرفت که یقیناً صحیح است»، می گوید: این مذهب نادرستی است.

بلقینی می گوید: آن چه نووی، ابن عبد سلام و پیروانشان گفته اند ممنوع است و برخی از حافظان متأخر، مانند سخن ابن صلاح را از گروهی از شافعی ها همچون ابو اسحاق اسفراینی، ابو حامد اسفراینی، قاضی ابو طبیب و شیخ ابو اسحاق شیرازی و برخی حنفی ها مانند سرخسی و از برخی مالکی ها همچون قاضی عبد الوهاب و برخی حنابله همچون ابویعلی، ابو خطاب، ابن زاغونی، ابن فورك و بیشتر متکلمان اشعری، و تمامی اهل حدیث و تمامی مذهب سلف نقل کرده اند. ابن طاهر مقدسی در توصیف تصوف مبالغه کرده و هر آن چه را که بر اساس شروط مسلم و بخاری صحیح بوده و آن دو روایت نکرده اند را نیز افزوده است. شیخ الاسلام می گوید: آن چه نووی یادآور شده، بدون تردید باور اکثریت است، ولی نمی توان گفت که محققان نیز چنین باوری داشته اند. همچنین محققان نیز با ابن صلاح همراهی کرده اند. ابن کثیر می گوید: من با ابن صلاح در این سخنش همراهم. می گویم: و این چیزی است که من برگزیده و به جز آن باور ندارم.

أحمد بن عبدالرحیم دهلوی در حجة الله البالغة می گوید:

وَأَمَّا الصَّحِيحَانِ، فَقَدْ اتَّفَقَ الْمُحَدِّثُونَ عَلَى أَنْ جَمِيعَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْمُتَّصِلِ الْمَرْفُوعِ صَحِيحٌ بِالْقَطْعِ، وَأَنْهُمَا مُتَوَاتِرَانِ إِلَى مُصَنَّفِيهِمَا، وَأَنَّ كُلَّ مَنْ يَهْوَنُ أَمْرَهُمَا فَهُوَ مُبْتَدِعٌ مُتَّبِعٌ غَيْرُ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ؛^{٦٣١}

اما در باره صحیح بخاری و مسلم، باید گفت که محدثان بر این سخن همراه شده اند که هر آن چه در این دو کتاب از متصل و مرفوع آمده، قطعاً صحیح است. این دو کتاب از دو مصنف خود به تواتر به ما رسیده اند و هر که آن دو را سبک شمارد، بدعت گذار و پیرو راهی غیر از راه مؤمنان است.

باید گفت: سخن گفتن از «صحیح»، «صحاح» و «صحیحین» بسیار طولانی و گسترده خواهد بود که ما در این جا به آن نمی پردازیم. امید است که به تألیف کتابی مستقل در این باره توفیق یابیم؛ لیکن می گوئیم: از سویی حق با کسانی است که با این صلاح مخالفت کرده اند و آن چه دهلوی یادآور شده گزافه است، و از سویی دیگر، إجماع بر احادیث صحیحین ثابت نشده است. آری! آن چه مشهور گشته چنین است؛ ولی این شهرت ریشه ای ندارد که در ادامه، این سخنان را به کوتاهی تبیین خواهیم نمود:

سخنی پیرامون صحیحین

حقیقت آن است که ما تاکنون در نیافتیم که چرا چنین جایگاهی را تنها برای این دو کتاب در نظر گرفته و آن هم فضائل را برای آن دو یادآور شده اند!

آیا اساتید بخاری، مسلم و پیشوایان حدیث پیش از آن دو کتابی در حدیث نگاشتند؟

آیا پس از آنان، کسی از آن دو دانایانتر به احادیث صحیح نبوده است؟!

آیا چنین نیست که برخی کتاب سنن ابو داوود را بر صحیح بخاری برتری داده اند، آن گونه که خطاب می گوید:

لَمْ يَصْنَفْ فِي عِلْمِ الْحَدِيثِ مِثْلَ سَنَنِ أَبِي دَاوُدَ، وَهُوَ أَحْسَنُ وَضَعًا وَأَكْثَرُ فِقْهًا مِنَ الصَّحِيحِينَ؛^{٦٣٢}
در علم حدیث کتابی مانند سنن ابی داوود نگاشته نشده است. کتاب او ساختارش نیکوتر و مباحث فقهی اش بیشتر از صحیحین است.

٦٣١. حجة الله البالغة: ١ / ١٣٤.

٦٣٢. أضواء على السنة المحمدية: ٣١٧.

آیا ابن اثیر نمی گوید:

في سنن الترمذي ما ليس في غيرها من ذكر المذاهب ووجوه الإستدلال و تبين أنواع الحديث من الصحيح والحسن والغريب؛^{۶۳۳}

آن چه در سنن ترمذی از یادآوری مذاهب و وجوه استدلال و تبیین انواع احادیث صحیح، حسن و غریب است، در کتابهای دیگر یافت نمی شود.

آیا در باره نسایی گفته نشد که شرایط او در رجال سخت گیرانه تر از شرایط بخاری و مسلم است؟
آیا در وصف دیگر کتب حدیثی مطالبی گفته نشده است که موجب برتری آنها بر آن دو کتاب می شوند؟

این دو تن، در زمانه خود و در میان مانندهایشان چنین جایگاهی نداشته اند؛ پس چرا پس از ایشان این بزرگی و جایگاه برای آن دو دست و پا شده است؟

آیا سیاست نقشی در این رویداد داشته است - آنچنانکه در رویداد محدود ساختن مذاهب نقش داشت - ؟ آیا فراوانی کور باوری آن دو در ضدیت با اهل بیت علیهم السلام موجب برتری دادن کتاب این دو بر دیگر کتابها گردیده است؟!

لیکن از دیدگاه نگارنده، هر دو امر را می توان سبب گزینش این دو کتاب برشمرد؛ چرا که فرمانروایان - به هنگامی که بر امامان اهل بیت علیهم السلام و شاگردانشان، و راویان حدیث و دانشمندان مدرسه ایشان سخت می گرفتند - به عقاید مخالفان اهل بیت فراخوانده و کتب آنها را گسترش می داده و بر انتشار آنها کمک می کردند. پس طبیعی است که هر يك از ایشان که در دشمنی پیشگام تر بوده و در این باره کور باورتر باشند را بر دیگران برتری دهند.

سید شرف الدین رحمه الله در همین باره می گوید:

وأنكى من هذا كله عدم احتجاج البخاري في صحيحه بأئمة أهل البيت النبوي، إذ لم يرو شيئاً عن الصادق والكاظم والرضا والجواد والهادي والزي العسكري وكان معاصراً له، ولا روى عن الحسن بن الحسن، ولا عن زيد بن علي بن الحسين، ولا عن يحيى بن زيد، ولا عن النفس الزكية محمد بن عبد الله الكامل ابن الحسن الرضا بن الحسن السبط، ولا عن أخيه إبراهيم بن عبد الله، ولا عن الحسين الفخري بن علي بن الحسن بن الحسن، ولا عن يحيى بن عبد الله

بن الحسن، ولا عن أخيه إدريس بن عبدالله، ولا عن محمد بن جعفر الصادق، ولا عن محمد بن إبراهيم بن إسماعيل بن إبراهيم بن الحسن بن الحسن المعروف بابن طباطبا، ولا عن أخيه القاسم الرسي، ولا عن محمد بن محمد بن زيد بن علي، ولا عن محمد بن القاسم بن علي بن عمر الأشرف بن زيد العابدين صاحب الطالقان المعاصر للبخاري، ولا عن غيرهم من أعلام العترة الطاهرة وأغصان الشجرة الزاهرة، كعبدالله بن الحسن وعلي بن جعفر العريضي وغيرهما من ثقل رسول الله وبقيته في أمته - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حتى أنه لم يرو شيئاً من حديث سبطه الأكبر وريحانته من الدنيا أبي محمد الحسن المجتبي سيّد شباب أهل الجنة، مع احتجاجه بداعية الخوارج وأشدّهم عداوة لأهل البيت عمران بن حطان القائل في ابن ملجم وضربته لأمر المؤمنين عليه السلام:

يا ضربةً من تقى ما أرادَ بها *** إلا ليبلغَ من ذي العرشِ رضوانا
إني لأذكره يوماً فأحسبه *** أوفى البرية عند الله ميزانا؛^{٦٣٤}

و دشمنانه تر از این، آن که بخاری در صحیحش از سخنان امامان اهل بیت نبوی دلیل و برهان نمی آورد؛ چرا که وی چیزی از صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و زکی عسکری روایت نمی کند، در حالی که برخی از این بزرگواران معاصر با او بوده اند. همچنین از حسن بن حسن، زید بن علی بن حسین، یحیی بن زید، نفس زکیه محمد بن عبد الله کامل بن حسن رضا بن حسن سبط و از برادرش ابراهیم بن عبد الله و از حسین بن فخری بن علی بن حسن بن حسن و از یحیی بن عبد الله بن حسن و از برادرش ادريس بن عبد الله و از محمد بن جعفر صادق و از محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن معروف به ابن طباطبا و از برادرش قاسم رسی و از محمد بن محمد بن زید بن علی و از محمد بن قاسم بن علی بن عمر اشرف بن زید بن عابدین صاحب طالقان و معاصر بخاری. از دیگر سرشناسان عترة طاهر و شاخه های درخت درخشنده روایت نمی کرد، کسانی همچون عبد الله بن حسن و علی بن جعفر عریضی و دیگران، از امر گرانسنگ رسول الله و بازماندگان او در میان امت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حتی وی چیزی از سبط اکبر و ریحانه رسول خدا از دار دنیا، ابومحمد حسن مجتبی آقای جوانان اهل بهشت، روایت نکرده است. با آن که از

خوارج و دشمن ترین مردم به اهل بیت، عمران بن حطان روایت می کند. کسی که درباره ابن ملجم و ضربت شمشیرش بر امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سروده است:
ضربه ای از سوی مردی پرهیزگار که از آن اراده نکرد جز آن که به رضوان صاحب عرش
برسد.

من روزی او را یاد خواهم کرد و گمان می کنم که پاداش او در ترازوی الهی از همه مردم
بیشتر باشد.

آری، فرمانروایان چنین می کردند و علما و محدثان، کسانی که بر سر سفره روزی آنها نشسته و در
رکاب آنها حرکت می کردند، و از ایشان منصب ها و مرتبه ها می ستانند، در تأیید سیاستهای آنها بر
یکدیگر پیشی گرفته و به توجیه رفتار آنها می پرداختند تا دل آنها را به دست آورده و به آنها نزدیک تر
گردند، تا کار بجایی رسید که برای این دو کتاب و نویسندگان فضاالی ساختند. آن گاه بر قطعی بودن
احادیث آن دو و پذیرش احادیث آنها از سوی امت ادعای اجماع نمودند و پس از آن گفتند هر که آن دو
را سبک شمارد، بدعت گذار و پیرو راهی غیر از راه مؤمنان است!

همه اینها مانند آن کاری بود که به فرمان سلطه گران مذاهب را گسترش دادند، به گونه ای که به
حرمت خروج از تقلید مذاهب چهار گانه با این استدلال که این امر اجماعی است فتوا دادند، پس با
کسی که به مذهب دیگری گرایش می یافت دشمنی کرده و انکارش می کردند و تا کسی مقلد یکی از
مذاهب اربعه نبود، او را به امر قضاوت نمی گماشته و گواهیش را نمی پذیرفتند!

تعصب بر ضدیت با اهل بیت أطهار علیهم السلام، بزرگترین وسیله برای نزدیکی به حکمرانان و
رسیدن به ثروت و جایگاه بوده است. در برخی زمان ها، هر چه تعصب کسی شدیدتر و بیشتر بود، فرد
فرهیخته تر و مشهورتر شمرده می شد! از همین رو می بینیم اهل سنت کتاب بخاری را برتری داده اند -
با آن که برای کتاب مسلم نکاتی اضافی است که برخی به خاطر آن نکات، این کتاب را از بخاری برتر
دانسته اند - چرا که بخاری آن روایاتی که مسلم در مناقب اهل بیت علیهم السلام روایت کرده، همچون
حدیث ثقلین را نمی آورد و به همین جهت می بینیم که از حاکم نیشابوری و مستدرکش بر صحیحین
عیب جویی می کنند؛ چرا که وی آن چه بخاری روایت نکرده را می آورد، هر چند که حاکم تمامی روایاتی
را که افزوده شرایط رجالی بخاری را نیز در کتابش در نظر داشته است.

به هر روی اهل سنت هر حدیثی را که تأیید و یا دلالتی بر مذهب شیعه بوده و در صحیحین روایت شده را تضعیف نموده اند! از این گونه موارد می توان به ابن جوزی و ابن تیمیّه اشاره کرده که در حدیث ثقلین خدشه کرده اند، و آمدی و پیروانش در حدیث «أنت منی بمنزلة هارون من موسى» - که با وجود نقل در صحیحین - آن را به چالش کشیده اند!

و این ریشه هر سخنی است که در باره این دو کتاب ادعا کرده اند؛ از این رو دلیل چنین رفتاری چیزی جز تعصب نیست و اگر جز این بود، با این دو کتاب چنین برخورد نمی کردند؛ چرا که این دو نیز به مانند دیگر کتابها در برگرنده روایات صحیح و ناصحیح است و مؤلفان آن دو نیز با دیگر محدثان تفاوتی ندارند.

ما سخن را از سه منظر پیگیری می کنیم:

۱. دیدگاه علماء درباره بخاری و مسلم؛

۲. دیدگاه علماء درباره صحیحین؛

۳. صحیحین در ترازوی سنجش.

دیدگاه علما در باره بخاری و مسلم

روایت نکردن أبو زرعه از بخاری

۱ - أبو زرعه عبدالله بن عبد الکریم رازی، از نقل روایت بخاری امتناع ورزیده است، أمّا از صحیح مسلم چنین یاد کرده و می گوید:

هؤلاء قوم أرادوا التقدّم قبل أوانه، فعملوا شيئاً يتسوّقون به؛^{۶۳۵}

این گروه اراده کرده اند تا پیش از رسیدن زمانش پیشی گیرند؛ پس آن چه را که روا می داشته اند عمل کرده اند.

این دیدگاه ابوزرعه در باره بخاری و مسلم است که برخی سرشناسان اهل سنت آن را بیان داشته اند.

ذهبی می گوید:

قال سعيد البرذعي: شهدت أبا زرعَةَ ذكر صحيح مسلم... فقال: هؤلاء أرادوا التقدّم قبل أوانه فعملوا شيئاً يتسوّقون به. وأتاه يوماً رجل بكتاب مسلم، فجعل ينظر فيه فإذا حديث لأسباط بن نصر فقال: ما أبعد هذا من الصحيح! ثم رأى قطن بن نسير فقال لي: وهذا أطم، ثم نظر فقال: ويروي عن أحمد بن عيسى وأشار إلى لسانه؛^{۶۳۶}

سعید بردعی می گوید: ابو زرعه را دیدم که از صحیح مسلم یاد کرد... و گفت: این گروه اراده کرده اند تا پیش از رسیدن زمانش پیشی گیرند؛ پس آن چه را که روا می داشته، عمل کرده اند. مردی کتاب مسلم را نزد او آورد و در آن نگرست و حدیثی را از اسباط بن نصر

۶۳۵. میزان الاعتدال: ۱ / ۱۲۶؛ تاریخ بغداد: ۵ / ۲۹؛ تهذیب الکمال: ۱ / ۴۱۹.

۶۳۶. سیر اعلام النبلاء: ۱۲ / ۵۷۱.

دید و گفت: چه قدر این روایت از درستی به دور است! ... سپس قطن بن نسیر را دید و گفت: این از حدیث نخست بدتر است. سپس نگریست و گفت: مسلم از احمد بن عیسی [در صحیح خود روایت کرده است] و به زبانش اشاره کرد.

وی همچنین می نویسد:

وقال أبو قريش الحافظ: كنت عند أبي زرعة، فجاء مسلم بن الحجاج فسلم عليه وجلس ساعة وتذاكرا، فلما أن قام قلت له: هذا جمع أربعة آلاف حديث في الصحيح. فقال: فلمن ترك الباقي؟ ثم قال: هذا ليس له عقل، لو داری محمد ابن يحيى، لصار رجلاً؛^{٦٣٧}

ابو قريش حافظ می گوید: نزد ابو زرعه بودم. مسلم بن حجاج آمد و به او سلام کرد. لحظه ای نشسته و با هم گفت و گو کردند. هنگامی که برخاست، به او گفتم: این کسی است که در صحیح خود چهار هزار حدیث آورده است. پس ابو زرعه گفت: باقی احادیث را برای که وا گذاشته است؟! سپس گفت: او عقل ندارد و اگر محمد بن یحییبا او مدارا می کرد، مرد می شد.

ذهبی در شرح حال علی بن مدینی، استاد بخاری می نویسد:

علي بن عبدالله بن جعفر أبو الحسن الحافظ، أحد الأعلام الأثبات، وحافظ العصر، ذكره العقيلي في كتاب الضعفاء فبئس ما صنع، فقال: جنح إلى ابن أبي دؤاد والجهمية، وحديثه مسقيم إن شاء الله. قال لي عبدالله بن أحمد: كان أبي حدثنا عنه، ثم أمسك عن اسمه وكان يقول: حدثنا رجل، ثم ترك حديثه بعد ذلك. قلت: بل حديثه عنه في مسنده. وقد تركه إبراهيم الحربي وذلك لميله إلى أحمد بن أبي داود فقد كان محسناً إليه.

وكذا امتنع مسلم من الرواية عنه في صحيحه لهذا المعنى، كما امتنع أبو زرعة وأبو حاتم من الرواية عن تلميذه محمد لأجل مسألة اللفظ. وقال عبدالرحمان بن أبي حاتم: كان أبو زرعة ترك الرواية عن علي من أجل ما كان منه في المحنة؛^{٦٣٨}

ابو الحسن علی بن عبد الله بن جعفر حافظ، یکی از سرشناسان مورد اعتماد و حافظ دوران خود بوده است. عقیلی وی را در کتاب الضعفاء قرار داده است که کار نادرستی کرده است.

٦٣٧. همان: ١٢ / ٢٨٠ - ٢٨١.

٦٣٨. میزان الاعتدال: ٣ / ١٣٨.

آن گاه گفته است: وی به ابن ابی داوود و فرقه جحمیه گرایش داشت و حدیثش ان شاء الله درست است. عبد الله بن احمد به من گفت: پدرم از او روایت می کرد، اما نام او را نمی برد و می گفت: حدیثنا رجل و پس از آن حدیثش را رها کرد. گفتم: بلکه در مسندش از او روایت می کند. ابراهیم حربی وی را به خاطر آن که به احمد بن ابی دؤاد گرایش یافته، رها کرده است. وی به ابن ابی داوود نیکویی می کرد.

همچنین به همین جهت، مسلم در صحیحش از او روایت نمی کند، همچنانکه ابو زرعه و ابو حاتم، به خاطر مسأله لفظ [دیدگاه مخلوق بودن قرآن به هنگام تلفظ که بخاری به آن باور داشت]، از شاگرد او محمد بن اسماعیل بخاری روایت نمی کنند. عبدالرحمان بن ابی حاتم می گوید: ابو زرعه روایت نمودن از علی بن عبد الله را رها کرده است؛ چرا که وی معتقد به مخلوق بودن قرآن بود.

مناوی در شرح حال بخاری می گوید:

زين الأمة وإفتخار الأمة، صاحب أصح الكتب بعد القرآن... وقال الذهبي: كان من أفراد العالم مع الدين والورع والمتانة. هذه عبارته في الكاشف. ومع ذلك غلب عليه الغص من أهل السنة، فقال في كتاب الضعفاء والمتروكين: ما سلم من الكلام لأجل مسألة اللفظ، تركه لأجلها الراويان. هذه عبارته واستغفر الله تعالى، نسأل الله السلامة ونعوذ به من الخذلان؛^{٦٣٩}

زينت امت و مايه فخر پيشوايان، صاحب درست ترين كتاب پس از قرآن ... و ذهبي می گوید: وی از شخصیت های دین دار، پرهیزگار و با متانت بود. این عبارت ذهبي در کاشف بود. با این حال اهل سنت در باره او چشم پوشی کرده اند. آن گاه در کتاب الضعفاء و المتروكين می گوید: آن چه را که وی به خاطر مسأله لفظ [دیدگاه مخلوق بودن قرآن به هنگام تلفظ] سالم شمرده، ابوزرعه رازی و ابو حاتم رازی به همین خاطر، آن را رها کرده اند. این عبارت او است و من از خداوند درخواست بخشش می کنم. از خداوند سلامت در دین را می خواهم و از واگذار شدن به خود به او پناه می برم.

شرح حال أبو زرعه رازی

ذهبی، ابن حجر و دیگران، پیرامون ابو زرعه شرح حال پر باری بیان داشته اند و سخنان اینان در پیشوایی، وثاقت، حفظ و پرهیزگاری او به درازا می کشد. آن چه سزاوار یادآوری است، سخن ذهبی در پایان شرح حال او است. وی می نویسد:

قلت: يعجبني كثيراً كلام أبي زرعة في الجرح والتعديل، يبين عليه الورع والمخبرة؛^{٦٤٠}
گفتم: بیشتر اوقات سخن ابوزرعه در جرح و تعديل افراد را شگفت زده می کند و این نشانگر پرهیزگاری و زبردستی او است.
و سخن ابو حاتم درباره اش چنین است:

إذا رأيت الرازي ينتقص أبا زرعة فاعلم أنه مبتدع؛^{٦٤١}
هر گاه دیدی رازی از ابو زرعه بد می گوید، بدان که رازی بدعت گذار است.
و سخن ابن حبان چنین است:

كان أحد أئمة الدنيا في الحديث، مع الدين والورع والمواظبة على الحفظ والمذاكرة وترك الدنيا وما فيه الناس؛^{٦٤٢}

وی یکی از پیشوایان دنیا در حدیث است که افزون بر آن، دیندا و پرهیزگار بوده و نگاهبان بر حفظ و گفت و شنود است. وی دنیا و آن چه مردم به آن می پردازند را رها کرده بود.
ابن راهویه نیز درباره وی می گوید:

كل حديث لا يعرفه أبو زرعة فليس له أصل؛^{٦٤٣}
هر حدیثی که ابوزرعه آن را نمی شناسد، بی ریشه است.

٢. إمتناع أبو حاتم از نقل روایت از بخاری

چنانچه پیش از این آمد، ابو حاتم رازی از بخاری روایت نکرده است.

٣. سخن گفتن ذهلی در باره بخاری و مسلم

٦٤٠. سير أعلام النبلاء: ١٣ / ٨١ .

٦٤١. تهذيب التهذيب: ٧ / ٣٠؛ تهذيب الكمال: ١٩ / ٩٦، با اندکی اختلاف در عبارات.

٦٤٢. الثقات: ٨ / ٤٠٧ . همچنین ر.ك: تهذيب التهذيب: ٧ / ٣٠ .

٦٤٣. الكاشف في معرفة من له رواية في كتب السنة: ١ / ٦٨٣؛ سير أعلام النبلاء: ١٣ / ٧١؛ تاريخ الإسلام: ٢٠ / ١٢٨؛ تهذيب التهذيب: ٧ /

٢٩؛ تاريخ بغداد: ١٠ / ٣٣١؛ تاريخ مدينة دمشق: ٣٨ / ٢٣؛ تهذيب الكمال: ١٩ / ٩٤ .

اظهارات محمد بن یحیی ذهلی در باره بخاری، و همچنین بیرون کردن مسلم از مجلس درسش، در تمامی کتابهای تراجم یاد شده است.

ذهبی از حاکم نقل می کند که گفت:

سمعت محمد بن یعقوب الحافظ يقول: لما استوطن البخاري نيسابور أكثر مسلم بن الحجاج الإخلاف إليه، فلما وقع بين الذهلي وبين البخاري ما وقع في مسألة اللفظ ونادى عليه ومنع الناس عنه، انقطع عنه أكثر الناس غير مسلم، فقال الذهلي يوماً: ألا من قال باللفظ فلا يحل له أن يحضر مجلسنا، فأخذ مسلم رداءه فوق عمامته وقام على رؤوس الناس، وبعث إلى الذهلي ما كتب عنه على ظهر حمال، وكان مسلم يظهر القول باللفظ ولا يكتمه.

قال: وسمعت محمد بن يوسف المؤدّن: سمعت أبا حامد بن الشرقي يقول: حضرت مجلس محمد بن يحيى الذهلي، فقال: ألا من قال: لفظي بالقرآن مخلوق فلا يحضر مجلسنا، فقام مسلم بن الحجاج من المجلس. رواها أحمد بن منصور الشيرازي عن محمد بن يعقوب، فزاد: وتبعه أحمد بن سلمة.

قال أحمد بن منصور الشيرازي: سمعت محمد بن يعقوب الأخرم، سمعت أصحابنا يقولون: لما قام مسلم وأحمد بن سلمة من مجلس الذهلي، قال الذهلي: لايساكنني هذا الرجل في البلد. فخشي البخاري وسافر؛^{٦٤٤}

از حافظ محمد بن یعقوب شنیدم که می گفت: هنگامی که بخاری در نیشابور ساکن شد، مسلم بن حجاج بسیار با او رفت و آمد می کرد تا آن که میان ذهلی و بخاری مسأله لفظ پیش آمد. ذهلی این مسأله را علنی کرده و مردم را از آمد و شد با بخاری بازداشت. همه مردم جز مسلم از بخاری بریدند. روزی ذهلی گفت: آگاه باشید که هر که قائل به لفظ باشد، حضور در این مجلس برایش حلال نیست. پس مسلم ردائش را بر روی عمامه اش انداخته و از میان مردم بلند شد و هر چه را که از ذهلی نوشته بود بر پشت چهارپایی گذارده و به سوی او روانه ساخت. مسلم دیدگاه لفظ را آشکار ساخته و پنهان نمی ساخت. گفت: و شنیدم که محمد بن یوسف مؤذن به نقل از ابو حامد شرقی می گوید: در مجلس محمد بن یحیی ذهلی حاضر شدم. او گفت: آگاه باشید هر کس بگوید لفظ من از قرآن

مخلوق است، به مجلس ما نیاید. در این هنگام مسلم بن حجاج بلند شد. احمد بن منصور شیرازی این جریان را از محمد بن یعقوب روایت می کند، با این تفاوت که افزوده است: احمد بن سلمه نیز از مسلم پیروی کرده و بلند شد.

احمد بن منصور شیرازی می گوید: شنیدم محمد بن یعقوب اخرم می گوید: شنیدم اصحاب ما می گویند: هنگامی که مسلم و احمد بن سلمه از مجلس ذهلی بلند شدند، ذهلی گفت: من با این مرد در يك سرزمین سکنا نمی گزینم. پس بخاری ترسید و از آن جا رفت.

شرح حال ذهلی

خطیب بغدادی در شرح حال او گفته است:

كان أحد الأئمة العارفين والحفاظ المتقنين والثقات المأمونين، صنف حديث الزهري وحده، وقدم بغداد وجالس شيوخها وحدّث بها، وكان أحمد بن حنبل يثني عليه وينشر فضله، وقد حدّث عنه جماعة من الكبراء؛^{٦٤٥}

وی یکی از پیشوایان عارفان، حافظی متقن و از ثقات مورد اطمینان است. حدیث زهری را به تنهایی تصنیف کرد. وی به بغداد رفته و با شیوخ آن جا مجالست کرده و برای آنان حدیث می گفت. احمد بن حنبل از او به نیکی یاد کرده و فضلش را به گوش دیگران می رساند. گروه فراوانی از او روایت کرده اند.

پس سخنانی در نیکی او یاد کرده است تا آن که از برخی نقل می کند که ذهلی در علم حدیث امیرالمؤمنین بوده است!

سزاوار یادآوری است که بخاری، علی رغم آن چه ذهلی در حق او روا داشته بود از او روایت می کند، لیکن با نامی غیرواقعی. ذهبی می گوید:

روی عنه خلائق، منهم... محمد بن إسماعيل البخاري، ويدلّسه كثيراً، لا يقول: محمّد بن يحيى، بل يقول: محمّد فقط، أو محمّد بن خالد، أو محمد بن عبدالله، ينسبه إلى الجدّ ويعمّي اسمه، لكان الواقع بينهما؛^{٦٤٦}

٦٤٥. تاریخ بغداد: ٤ / ٦٥٦ / ش ١٨١٦.

٦٤٦. سیر اعلام النبلاء: ١٢ / ٢٧٥.

مردم بسیاری از ذهلی روایت کرده اند که یکی از آنها ... محمد بن اسماعیل بخاراست؛ اما بخاری بیشتر نام او را تغییر می داد. نمی گفت محمد بن یحیی؛ بلکه می گفت محمد به تنهایی، یا محمد بن خالد و یا محمد بن عبد الله. وی را به جدش نسبت می داد و نامش را پنهان می کرد! و این به جهت آن اتفاقاتی بود که میانشان رخ داده بود.

۴. بخاری در کتاب الجرح والتعديل

ابن ابی حاتم در کتابش الجرح والتعديل، درباره بخاری چنین گفته است:

محمد بن إسماعيل البخاري، أبو عبدالله قدم عليهم الرئ سنة مائتين وخمسين... سمع منه أبي وأبو زرعة، ثم تركا حديثه عندما كتب إليهما محمد ابن يحيى النيسابوري أنه أظهر عندهم أن لفظه بالقرآن مخلوق؛^{٦٤٧}

ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری، در سال دویست و پنجاه از شهر ری آمد ... پدرم و ابو زرعه از او حدیث می شنیدند؛ سپس احادیثش را رها ساختند و این زمانی بود که محمد بن یحیی به آن دو نوشت: او نزد آنها دیدگاه خود را آشکار کرده و گفته بود لفظ او از قرآن مخلوق است.

شرح حال ابن ابی حاتم

وی به پیشوایی، حفظ، وثاقت و زهد توصیف شده است، بلکه گفته اند:

كان زاهداً يُعَدُّ من الأبدال؛^{٦٤٨}

وی زاهدی بود که از ابدال شمرده می شد!

ذهبی می گوید:

له كتاب نفيس في الجرح والتعديل؛^{٦٤٩}

او کتاب نفیسی در جرح و تعديل دارد.

از ابن منده نیز نقل شده است که گفت:

٦٤٧. الجرح والتعديل: ٧ / ١٩١.

٦٤٨. تذكرة الحفاظ: ٣ / ٨٣٠؛ العبر في خبر من غير: ٢ / ٢١٤؛ تاريخ الإسلام: ٢٤ / ٢٠٧؛ الوافي بالوفيات: ١٨ / ١٣٦.

٦٤٩. سير أعلام النبلاء: ١٣ / ٢٦٤.

له الجرح والتعديل في عدّة مجلّدات، تدلّ على سعة حفظه وإمامته؛^{٦٥٠}
وی در شماری از مجلّدات، به جرح و تعدیل پرداخته است و این نشان از گستره حفظ و
امانت او دارد.

٥. نکوهش ابن أعین از بخاری

أبو بكر ابن أعین می گوید:

مشایخ خراسان ثلاثة: قتيبة، وعلي بن حجر، ومحمد بن مهران الرازي. ورجالها أربعة: عبدالله
بن عبدالرحمان السمرقندي، ومحمد بن إسماعيل البخاري - قبل أن يظهر منه ما ظهر -
ومحمد بن يحيى، وأبو زرعة؛^{٦٥١}

مشایخ خراسان سه تن هستند: قتیبه، علی بن حجر و محمد بن مهران رازی. و رجال
خراسان چهار تن هستند: عبد الله بن عبدالرحمان سمرقندی، محمد بن اسماعیل بخاری -
پیش از آن که دیدگاه نادرستش را آشکار کند -، محمد بن یحیی و ابو زرعه.

سخن وی که گفته: «قبل أن يظهر» - چنانچه آشکار است - نکوهش بخاری شمرده می شود.

شرح حال ابن أعین

ابن أعین از حافظان بزرگ و سرشناس اهل سنت است و چنانکه در تاریخ بغداد،^{٦٥٢} المنتظم،^{٦٥٣} سیر
أعلام النبلاء^{٦٥٤} و دیگر کتب آمده، او در سال ٢٩٣ از دنیا رفته است.

٦. بخاری در کتاب الضعفاء ذهبی

ذهبی، شرح حال بخاری را در کتاب میزان الاعتدال في نقد الرجال و کتاب المغنی في الضعفاء آورده
است که خود نشان گر عدم اعتبار بخاری در نزد ذهبی است و این همان چیزی بود که مناوی در
فرازهایی که کمی پیش از این یادآور شدیم، انکار کرده بود.

٦٥٠. الوافي بالوفيات: ١٨ / ١٣٥؛ تاريخ الإسلام: ٢٤ / ٢٠٧ با اندکی تفاوت در عبارات.

٦٥١. سير أعلام النبلاء: ١١ / ٥٠٩.

٦٥٢. ر.ك: تاريخ بغداد: ٢ / ١٢٨ - ١٢٩.

٦٥٣. ر.ك: المنتظم: ١٣ / ٤٧.

٦٥٤. ر.ك: سير أعلام النبلاء: ١٣ / ٥٦٦.

دیدگاه علماء پیرامون صحیحین

سخنانی که تاکنون یادآور شدیم - از گروهی از سرشناسان جرح و تعدیل، کسانی که نکوهش یکی از آنها برای افتادن راوی از درجه اعتبار کافی است - در بردارنده نکوهش صحیحین یا یکی از آن دو است. همین مقدار کافی است تا سستی ادعای اجماع امت بر پذیرش احادیث صحیحین آشکار گردد. ما در این جا دیدگاه گروهی از اکابر، متقدمان و متأخران را درباره حکم احادیث صحیحین می آوریم.

دانسته هایی درباره صحیحین

پیش از آغاز سخن در بیان دیدگاه های علما در باره صحیحین، مطالبی را درباره این دو کتاب که از شارحان صحیحین و محققان علوم حدیث نقل شده مرور می کنیم:

۱ - حافظان حدیث، در صد و ده روایت بخاری را نقد کرده اند. مسلم در سی و دو حدیث با او همراه شده و در هفتاد و هشت حدیث تنها مانده است.

۲ - افرادی که تنها بخاری از آنها روایت کرده «چهار صد و سی و چند» فرد است که از این افراد، درباره ضعف «هشتاد نفر» سخن گفته اند. و افرادی که تنها مسلم از آنها روایت کرده «ششصد و بیست» تن هستند که در باره ضعف «صد و شصت نفر» آنان سخن گفته اند.

۳ - احادیثی که از هر دو کتاب بخاری و مسلم مورد نقد قرار گرفته است، به «دویست و ده روایت» می رسد که «هشتاد حدیث» آن مربوط به بخاری و باقی از آن مسلم است.

۴ - در میان راویان بخاری کسانی یافت می شوند که مسلم نیشابوری از آنان راضی نبوده و روایت نمی کرده است. مشهورترین این افراد، عکرمه بنده ابن عباس است.

۵ - بخاری و مسلم در نقل روایت از گروهی همداستان گردیده اند که صاحبان دیگر صحاح و پیشوایان مذاهب آنها را مورد نقد قرار داده اند که مشهورترین آنها، محمد بن بشار است که حتی به او نسبت کذب داده اند.

۶ - شمار احادیث بخاری در میان اهل سنت متفاوت نقل شده است. ابن حجر می گوید: شمار روایات بخاری از متون متصل بدون تکرار ۲۶۰۲ و از متون معلّق و مرفوع ۱۵۹ حدیث است که در مجموع ۲۷۶۱ حدیث می گردد. و در شرح بخاری می گوید: شمار روایات آن دقیقاً ۲۵۱۳ حدیث است.

۷ - بخاری پیش از آن که کتابش را بازنویسی کند از دنیا رفت، از این رو در نسخه ها و روایاتش ناسازگاری یافت می شود.

۸ - بخاری حدیث را در همان مجلسی که می شنید، بلکه در همان شهری که می شنید نمی نوشت. از بخاری نقل شده که می گفت: «چه بسیار حدیثی که در بصره شنیده و در شام نوشتم، و چه بسیار حدیثی که در شام شنیده و در مصر نوشتم. گفت که به او گفتم: ای ابو عبدالله! آیا این کار شما خوب است؟! گفت: بخاری سکوت کرد!

اما مسلم کتابش را در شهر خود و با در نظر داشتن اصول حدیثی خود و در زمان حیات بسیاری از اساتیدش به رشته تحریر در آورده است. پس در الفاظ استوار و در سیاق بجا آمده است. به هر روی باید گفت ادعای پذیرش احادیث صحیحین از سوی امت و اجماع بر صحت آنها بی پایه و اساس است؛ هم به جهت آن چه تاکنون گفته شد و هم به دلیل سخنانی که پس از این خواهد آمد.

۱. نووی

نووی در کتاب المنهاج، درباره صحیحین می نویسد:

لیس کلّ حدیث صحیح یجوز العمل به فضلاً عن أن یکون العمل به واجباً؛^{۶۵۰}

چنین نیست که بتوان به هر حدیث صحیحی عمل کرد، تا چه رسد که عمل به آن واجب باشد.

همچنین می گوید:

وما يقوله الناس: إنّ من روى له الشيخان فقد جاوز القنطرة، هذا من التجوّه ولا يقوى؛^{٦٥٦}
آن چه مردم می گویند که هر که را که بخاری و مسلم از آنها روایت کرده اند، از پل
گذشته و مورد اعتماد است، از روی بزرگ پنداری بوده و سخن استواری نیست.

۲. ابن همام

کمال الدین ابن همام می گوید:

وقول من قال: أصحّ الأحاديث ما في الصحيحين، ثم ما انفرد به البخاري، ثم ما انفرد به
مسلم، ثم ما اشتمل على شرطهما، ثم ما اشتمل على شرط أحدهما، تحكّم لا يجوز التقليد
فيه، إذ الأصحّة ليست إلا لاشتمال رواتهما على الشروط التي اعتبرها، فإن فرض وجود تلك
الشروط في رواية حديث في غير الكتابين، أفلا يكون الحكم بأصحّة ما في الكتابين عين
التحكّم؟!^{٦٥٧}

سخن کسی که می گوید: صحیح ترین احادیث آنهایی است که هم در صحیح بخاری و هم
مسلم آمده است و سپس، آن روایاتی که بخاری به تنهایی آورده و پس از آن روایاتی که
مسلم به تنهایی روایت کرده است و سپس روایاتی که شرط هر دو را داشته باشند و پس آن
روایاتی که دست کم شرط یکی از آن دو را دارا باشد، تحکّم بوده و تقلید از آن صحیح
نیست، زیرا صحیح تر بودن تنها به این است که راویان شروط آن دو کتاب را داشته باشند؛
بنابراین اگر این شروط در راویان دیگر کتب حدیثی نیز بود، آن احادیث صحیح شمرده
می شود. پس آیا سخن گفتن از این که تنها روایات این دو کتاب صحیح ترند، تحکّم
نیست؟!

۳. أبو الوفاء قرشی

أبو الوفاء قرشی می گوید:

فائدة: حديث أبي حميد الساعدي في صفة صلاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مسلم
وغيره - يشتمل على أنواع منها التورّك في الجلسة الثانية - ضَعَفَه الطحاوي... ولا يحق علينا

٦٥٦. أضواء على السنّة المحمّدية: ٣١٤، به نقل از نووی.

٦٥٧. همان: ٣١٢.

لمجيئه في مسلم، وقد وقع في مسلم أشياء لا تقوى عند أهل الإصطلاح، فقد وضع الحافظ الرشيد العطار على الأحاديث المقطوعة المخرجة في مسلم كتاباً سمّاه بـ(غرر الفوائد المجموعة في بيان ما وقع في مسلم من الأحاديث المقطوعة) وبينها الشيخ محيي الدين في أول شرح مسلم.

وما يقوله الناس: إن من روى له الشيخان فقد جاز القنطرة، هذا أيضاً من التحقّق ولا يقوى، فقد روى مسلم في كتابه عن ليث بن أبي مسلم وغيره من الضعفاء، فيقولون: إمّا روى في كتابه للإعتبار والشواهد والمتابعات والإعتبارات، وهذا لا يقوى، لأنّ الحفّاظ قالوا: الإعتبار والشواهد والمتابعات والإعتبارات أمور يتعرّفون بها حال الحديث، وكتاب مسلم التزم فيه الصحّة، فكيف يتعرّف حال الحديث الذي فيه بطرق ضعيفة.

واعلم أنّ (عن) مقتضية للإنقطاع عند أهل الحديث، ووقع في مسلم والبخاري من هذا النوع شي كثير، فيقولون على سبيل التحقّق: ما كان من هذا النوع في غير الصحيحين فمقطع، وما كان في الصحيحين فمحمول على الإتّصال.

وروى مسلم في كتابه عن أبي الزبير عن جابر أحاديث كثيرة بالنعنة، وقال الحافظ: أبو الزبير محمد بن مسلم بن تدرس المكيّ يدّس في حديث جابر، فما كان يصفه بالنعنة لا يقبل. وقد ذكر ابن حزم وعبدالحقّ عن الليث بن سعد أنّه قال لأبي الزبير: علّم لي أحاديث سمعتها من جابر حتى أسمعها منك، فعلم لي أحاديث أظنّ أنّها سبعة عشر حديثاً فسمعتها منه، قال الحافظ: فما كان من طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر صحيح.

وقد روى مسلم في كتابه أيضاً عن جابر وابن عمر في حجّة الوداع: إنّ النبي - صلى الله عليه وآله وسلّم - توجّه إلى مكّة يوم النحر، وطاف طواف الإفاضة، ثم رجع فصلى الظهر بمنى، فينحنون ويقولون: أعادها لبيان الجواز، وغير ذلك من التأويلات، ولهذا قال ابن حزم في هاتين الروايتين: إحداهما كذب بلا شك.

وروى مسلم أيضاً حديث الإسراء وفيه: «وذلك قبل أن يوحى إليه» وقد تكلم الحفّاظ في هذه اللفظة وبينوا ضعفها.

وروى مسلم أيضاً: «خلق الله التربة يوم السبت»، واتّفق الناس على أنّ يوم السبت لم يقع فيه خلق.

وروى مسلم عن أبي سفيان أنه قال للنبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لَمَّا أَسْلَمَ: يَا رَسُولَ اللهِ اعْطِنِي ثَلَاثًا: تَزَوُّجَ ابْنَتِي أُمِّ حَبِيبَةَ، وَابْنِي مَعَاوِيَةَ اجْعَلْهُ كَاتِبًا، وَأَمْرِي أَنْ أَقَاتِلَ الْكُفَّارَ كَمَا قَاتَلْتَ الْمُسْلِمِينَ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَالْحَدِيثُ مَعْرُوفٌ مَشْهُورٌ. وَفِي هَذَا مِنَ الْوَهْمِ مَا لَا يَخْفَى، فَأُمُّ حَبِيبَةَ تَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَهِيَ بِالْحَبِشَةِ وَأَصْدَقَهَا النَّجَاشِي عَنْ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَرْبَعِمِائَةَ دِينَارًا، وَحَضَرَ وَخَطَبَ وَأَطْعَمَ، وَالْقِصَّةُ مَشْهُورَةٌ. وَأَبُو سَفِيَانَ إِمَّا أَسْلَمَ عَامَ الْفَتْحِ وَبَيْنَ الْهَجْرَةِ إِلَى الْحَبِشَةِ وَالْفَتْحِ عِدَّةَ سِنِينَ، وَمَعَاوِيَةَ كَانَ كَاتِبًا لِلنَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِنْ قَبْلِ، وَأَمَّا إِمَارَةُ أَبِي سَفِيَانَ فَقَدْ قَالَ الْحَافِظُ: إِنَّهُمْ لَا يَعْرِفُونَهَا.

فِيحْبِبُونَ عَلَى سَبِيلِ التَّحَقُّقِ بِأَجُوبَةٍ غَيْرِ طَائِلَةٍ، فَيَقُولُونَ فِي نِكَاحِ ابْنَتِهِ: إِعْتَقِدْ أَنَّ نِكَاحَهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَا يَجُوزُ وَهُوَ حَدِيثٌ عَهْدٌ بِكُفْرٍ، فَأَرَادَ مِنَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - تَجْدِيدَ النِّكَاحِ. وَيَذْكُرُونَ عَنِ الزَّبِيرِ بْنِ بَكَّارٍ بِأَسَانِيدٍ ضَعِيفَةٍ أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَمَرَهُ فِي بَعْضِ الْغَزَوَاتِ، وَهَذَا لَا يَعْرِفُ.

وَمَا حَمَلَهُمْ عَلَى هَذَا كُلِّهِ إِلَّا بَعْضُ التَّعَصُّبِ.

وَقَدْ قَالَ الْحَافِظُ: إِنَّ مُسْلِمًا لَمَّا وَضَعَ كِتَابَهُ الصَّحِيحَ عَرَضَهُ عَلَى أَبِي زُرْعَةَ الرَّازِي فَانْكَرَ عَلَيْهِ وَقَالَ: سَمَّيْتَهُ الصَّحِيحَ فَجَعَلْتَهُ سَلْمًا لِأَهْلِ الْبَدْعِ وَغَيْرِهِمْ، فَإِذَا رَوَى لَهُمُ الْمَخَالَفَ حَدِيثًا يَقُولُونَ: هَذَا لَيْسَ فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ.

فَرَحِمَ اللهُ تَعَالَى أَبَا زُرْعَةَ فَقَدْ نَطَقَ بِالصَّوَابِ، فَقَدْ وَقَعَ هَذَا.

وَمَا ذَكَرْتُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا أَنَّهُ وَقَعَ بَيْنِي وَبَيْنَ بَعْضِ الْمَخَالَفِينَ بَحْثٌ فِي مَسْأَلَةِ التَّوَرُّكِ، فَذَكَرْتُ لِي حَدِيثَ أَبِي حَمِيدٍ الْمَذْكُورِ أَوَّلًا، فَأَجَبْتَهُ بِتَضْعِيفِ الطَّحَاوِيِّ فَمَا تَلَفَّظَ وَقَالَ: مُسْلِمٌ يَصَحِّحُ وَالطَّحَاوِيُّ يَضَعُّفُ، وَاللَّهُ تَعَالَى يَغْفِرُ لَنَا وَلَهُ آمِينَ؛^{٦٥٨}

فَائِدَةٌ: حَدِيثُ أَبِي حَمِيدٍ سَاعِدِي فِي چگونگی نماز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ وَدِيْكَرَانَ - كِه چيزهائی از جمله تورك در نشستن دوم را در بر می گیرد - را طحاوی ضعیف شمرده است... و این سخن از آن رو که این روایت را مسلم آورده بر ما گران نمی آید، چرا که در صحیح مسلم روایاتی آمده که نزد اهل اصطلاح، قوی شمرده نمی شوند.

حافظ رشید عطار، در باره احادیث مقطوعة السند صحیح مسلم، کتابی با نام «غرر الفوائد المجموعه فی بیان ما وقع فی مسلم من الأحادیث المقطوعه» نوشته و شیخ محیی الدین در آغاز شرح مسلم آن را تبیین کرده است.

و آن چه مردم گفته اند که هر که را بخاری و مسلم از او روایت کرده باشد از پل گذشته است، سخنی گران و غیرقوی است؛ چرا که مسلم در کتاب خود از لیث بن ابی مسلم و دیگران که ضعیف شمرده شده اند روایت می کند. پس در دفاع از مسلم می گویند: روایات وی در کتابش تنها به خاطر اعتبار، شواهد، متابعات و اعتبارات است. اما این سخن قوی نیست، چرا که حافظان می گویند: اعتبار، شواهد، متابعات و اعتبارات اموری هستند که با آنها حال حدیث شناخته می شود و کتاب مسلم که ملتزم شده جز حدیث صحیح نیاورد، چگونه حال حدیثی را نمایان می سازد که دارای طرق ضعیف است؟!

بدان که آمدن حرف «عن» در روایت، نزد اهل حدیث به معنای انقطاع شمرده می شود. در صحیح بخاری و مسلم از این دست روایات بسیار آمده است. برخی به ناروا گفته اند: روایاتی از این دست که در غیر صحیحین آمده منقطع اند و آن چه در این دو کتاب روایت شده، همه متصل شمرده می شوند.

مسلم در کتاب خود از ابو زبیر، از جابر احادیث معنعن فراوانی روایت کرده است. حافظ می گوید: ابو زبیر محمد بن مسلم بن تدرس مکی، در حدیث جابر تدلیس می کند. پس آن چه او به صفت معنعن بودن توصیف کرده، پذیرفتنی نیست. ابن حزم و عبد الحق از لیث بن سعد آورده اند که به ابو زبیرگفته است: احادیثی که از جابر شنیدی به من آموزش ده تا از تو بشنوم. پس او احادیثی را که به گمانم هفده روایت بود به من یاد داده و از او شنیدم. حافظ می گوید: آن چه از طریق لیث از ابو زبیر و او از جابر روایت شده صحیح است.

همچنین مسلم در کتاب خود از جابر و ابن عمر در باره حجة الوداع چنین روایت می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله در عید قربان به سوی مکه رفت و طواف افاضه را انجام داد؛ سپس برگشته و نماز ظهر را در منی به جا آورد. در این باره گفته اند: مسلم این روایت را

برای بیان جواز تکرار کرده است و دیگر تأویلات. از این رو ابن حزم در باره این دو روایت می گوید: بی گمان یکی از این دو روایت دروغ است.

همچنین مسلم حدیث اِسراء را روایت کرده که در آن آمده است: «جریان اِسراء پیش از نزول وحی بوده است». حافظان در باره این فراز سخن گفته و ضعف این روایت را روشنگری نموده اند.

همچنین مسلم روایت می کند که «خداوند خاك را در روز شنبه آفرید» در حالی که مردم اتفاق دارند که در روز شنبه خلقی صورت نگرفته است.

همچنین مسلم از ابو سفیان روایت کرده که وی هنگام اسلام آوردن به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: ای رسول خدا! سه چیز به من عطا کن: دخترم ام حبیبه را به ازدواج خود در آور، معاویه پسر را کاتب خود قرار ده و مرا در جنگ با کفار فرمانده گردان، چنانکه در کارزار با مسلمین چنین بودم. پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اینها را به او بخشید و این حدیث معروف و پرآوازه است. وهمی و تخیلی بودن این روایت پنهان نیست، چرا که پیامبر صلی الله علیه وآله هنگامی با ام حبیبه ازدواج کرد که وی در حبشه بود و نجاشی از طرف پیامبر چهار صد دینار مهریه او ساخت. نجاشی در این جریان حاضر شده و خاستگاری کرد و اطعام داد و این رویداد مشهور است. و ابو سفیان در عام الفتح اسلام آورد که میان هجرت به حبشه تا سال فتح مکه چندین سال فاصله بود. و معاویه پیش از این جریان کاتب رسول خدا بوده است. اما در باره فرمانده شدن ابو سفیان، حافظ می گوید: این چنین چیزی در نزد آنان ناشناخته است.

برخی از روی تعصب، پاره ای پاسخ های بی سود داده اند. مثلا در باره ازدواج با دخترش می گویند: ابو سفیان بر این باور بوده که ازدواج دخترش بدون اجازه او روا نبوده و او در آن زمان در کفر بسر می برده است؛ از این رو از پیامبر خواست تا نکاح را تجدید کند. و همچنین از زبیر بن بکار با سندهای ضعیفی روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله در برخی غزوات، او را فرمانده کرده بود. و این موضوع نیز شناخته شده نیست. ایشان را چیزی جز تعصب به این حمل ها و نداشته است.

حافظ می گوید: به هنگامی که مسلم کتابش را نگاشت، آن را بر ابو زرعه عرضه کرد و او آن را نپسندید و گفت: این کتاب خود را صحیح نامیدی و با این کار کتاب خود را نردبانی برای اهل بدعت و دیگران قرار دادی! پس هر گاه مخالف دیدگاه آنها روایت شود می گویند: این حدیث در صحیح مسلم نیست.

خدا ابو زرعه را رحمت کند که به حق سخن گفت و همان گونه که گفته بود، روی داد. چیزی در این مقال نگفتم جز آن که میان من و برخی مخالفان بحثی در مسأله تورک روی داد و او حدیث ابو حمید که پیش از این آوردم را یادآور شد. پس من به او پاسخ دادم که طحاوی آن را تضعیف کرده است. و او گفت: مسلم صحیح شمرده و طحاوی ضعیف است. و خداوند ما و او را ببخشد، آمین.

۴. أدفوی

أبو الفضل أدفوی می گوید:

ثم أقول: إنَّ الأُمَّة تَلَقَّتْ كُلَّ حَدِيثٍ صَحِيحٍ وَحَسَنٍ بِالْقَبُولِ، وَعَمَلَتْ بِهِ عِنْدَ عَدَمِ الْمَعَارِضِ، وَحِينَئِذٍ لَا يَخْتَصُّ بِالصَّحِيحِينَ، وَقَدْ تَلَقَّتْ الأُمَّة الكُتُبَ الخَمْسَةَ أَوِ السِّتَّةَ بِالْقَبُولِ وَأَطْلَقَ عَلَيْهَا جَمَاعَةٌ اسْمَ «الصَّحِيحِ»، وَرَجَّحَ بَعْضُهُمْ بَعْضَهَا عَلَى كِتَابِ مُسْلِمٍ وَغَيْرِهِ.

قال أبو سليمان أحمد الخطابي: كتاب السنن لأبي داود كتاب شريف لم يصنف في حكم الدين كتاب مثله، وقد رزق من الناس القبول كافة، فصار حكماً بين فرق العلماء وطبقات الفقهاء على اختلاف مذاهبهم، وكتاب السنن أحسن وضعاً وأكثر فقهاً من كتب البخاري ومسلم.

وقال الحافظ أبو الفضل محمد بن طاهر المقدسي: سمعت الإمام أبا الفضل عبدالله بن محمد الأنصاري بهراة يقول - وقد جرى بين يديه ذكر أبي عيسى الترمذي وكتابه فقال -: كتابه عندي أنفع من كتاب البخاري ومسلم.

وقال الإمام أبو القاسم سعيد بن علي الزنجاني: إنَّ لأبي عبدالرحمان النسائي شرطاً في الرجال أشدَّ من شرط البخاري ومسلم.

وقال أبو زرعة لما عرض عليه ابن ماجة السنن كتابه: أظنُّ إن وقع هذا في أيدي الناس تعطلت هذه الجوامع كلها، أو قال: أكثرها.

ووراء هذا بحث آخر وهو: أنّ قول الشيخ أبي عمرو ابن الصلاح: إنّ الأُمَّة تَلَقَّتْ الكتابين بالقبول، إن أراد كلَّ الأُمَّة فلا يخفى فساد ذلك، إذ الكتابان إمَّا صُنِّفا في المائة الثالثة بعد عصر الصحابة والتابعين وتابعي التابعين، وأُمَّة المذاهب الأربعة، ورؤوس حفّاط الأخبار ونقّاد الآثار المتكلِّمين في الطرق والرجال، المميّزين بين الصحيح والسقيم.

وإن أراد بالأُمَّة الذين وُجدوا بعد الكتابين فهم بعض الأُمَّة، فلا يستقيم له دليله الذي قرّره من تلقّي الأُمَّة وثبوت العصمة لهم، والظاهرية إمَّا يعتنون بإجماع الصحابة خاصة، والشيعّة لا تعتدّ بالكتابين وطعنت فيهما، وقد اختلف في اعتبار قولهم في الإجماع والإنعقاد.

ثم إن أراد كلَّ حديث فيهما تُلقّي بالقبول من الناس كافةً فغير مستقيم، فقد تكلم جماعة من الحفّاط في أحاديث فيهما. فتكلّم الدارقطني في أحاديث وعلّلها، وتكلّم ابن حزم في أحاديث كحديث شريك في الإسراء، قال: إنّه خلط، ووقع في الصحيحين أحاديث متعارضة لا يمكن الجمع بينها، والقطع لا يقع التعارض فيه.

وقد اتّفق البخاري ومسلم على إخراج حديث «محمد بن بشّار بندار» وأكثرًا من الإحتجاج بحديثه، وتكلّم فيه غير واحد من الحفّاط، أمّة الجرح والتعديل، ونسب إلى الكذب، وحلف عمرو بن علي الفلاس شيخ البخاري أنّ بندار يكذب في حديثه عن يحيى، وتكلّم فيه أبو موسى، وقال علي بن المديني في الحديث الذي رواه في السجود: هذا كذب، وكان يحيى لا يعبأ به ويستضعفه، وكان القواريري لا يرضاه.

وأكثرًا من حديث «عبدالرزّاق» والإحتجاج به، وتكلّم فيه ونسب إلى الكذب.

وأخرج مسلم عن «أسباط بن نصر»، وتكلّم فيه أبو زرعة وغيره.

وأخرج أيضاً عن «سماك بن حرب» وأكثر عنه، وتكلّم فيه غير واحد، وقال الإمام أحمد بن حنبل: هو مضطرب الحديث، وضعّفه أمير المؤمنين في الحديث شعبة، وسفيان الثوري؛ وقال يعقوب بن شعبة: لم يكن من المتثبّتين؛ وقال النسائي: في حديثه ضعف؛ قال شعبة: كان سماك يقول في التفسير عكرمة، ولو شئت لقلت له: ابن عبّاس، لقاله؛ وقال ابن المبارك: سماك ضعيف في الحديث؛ وضعّفه ابن حزم قال: وكان يُلقّن فيتلقّن.

وكان أبو زرعة يذمّ وضع كتاب مسلم ويقول: كيف تسمّيه الصحيح وفيه فلان وفلان؟ ... وذكر جماعة.

وأمثال ذلك يستغرق أوراقاً، فتلك الأحاديث عندهما ولم يتلقَّوهما بالقبول.

وإنَّ أراد: غالب ما فيهما سالم من ذلك لم يبق له حجة؛^{٦٥٩}

می گویم: امت هر حدیث صحیح و حسن را پذیرفته و به هنگام نداشتن معارض به آن عمل می کند و این ویژه صحیحین نیست. امت کتب پنج یا شش گانه را پذیرا گردیده و گروهی نیز بر آنها نام «صحیح» گذارده اند. برخی از ایشان، پاره ای کتابها را بر کتاب مسلم و دیگران برتری داده اند.

ابو سلیمان احمد خطابی می گوید: کتاب سنن ابو داوود کتاب شریفی است که مانند آن در احکام دین نگاشته نشده است و همه مردم آن را پذیرفته اند و این کتاب به هنگام اختلاف علما و فقها در روش هایشان، به عنوان حاکمی میانشان نقش آفرینی می کند. کتاب سنن ابو داوود، از جهت ساختار نیکوتر و از نظر فقهی پربارتر از صحیح بخاری و مسلم است. حافظ ابو الفضل محمد بن طاهر مقدسی می گوید: شنیدم که امام ابو الفضل عبد الله بن محمد انصاری در هرات می گفت - در پیشگاه او سخن از ابو عیسی ترمذی و کتابش بود - : نزد من کتاب او از کتاب بخاری و مسلم سودمندتر است.

امام ابو زرعه به هنگامی که ابن ماجه کتابش را به او عرضه کرد، گفت: گمان می کنم اگر این کتاب به دست مردم برسد، همه جوامع حدیثی به کنار نهاده شوند. و یا گفت: بیشتر جوامع حدیثی.

و پشت این سخنان بحث دیگری در میان است و آن سخن شیخ ابو عمرو ابن صلاح است که می گوید: این که گفته اند امت این دو کتاب را پذیرفته اند، یا مرادشان همه امت است که سخن نادرستی است، چرا که این دو کتاب در سده سوم و پس از صحابه، تابعان، پیروان، پیشوایان مذاهب پیروی شده، سران حافظان اخبار، نقادان آثار متکلمان در طرق و رجال و کسانی که احادیث درست و نادرست را تشخیص می دادند، نگاشته شده اند. و اگر مرادشان از امت، کسانی است که پس از این دو کتاب پا به عرصه هستی گذارده اند، پس آنها برخی از امت اند نه همه آنها. بنابر این استدلال ایشان بر این که از پذیرش امت و ثبوت عصمت

٦٥٩. الإمتاع في أحكام السماع: فصل دهم، مخطوط. همچنین ر.ك: نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: ٦ / ١٥٧، به نقل از أذفوی.

برای امت، به درستی همه روایات این دو کتاب دست یابند صحیح نمی باشد. از سوی [فرقه] ظاهری تنها به اجماع صحابه خاص معتقد بوده و برای آن عصمت قائل می شوند و شیعیان نیز به این دو کتاب اعتنا نکرده و آنها را نکوهش می کنند. البته در این که سخن شیعیان در اجماع و انعقاد آن معتبر است یا نه، اختلاف کرده اند.

اما اگر مرادشان آن است که مردم همه احادیث آنها را پذیرفته اند، سخن درستی نیست، چرا که برخی از حفاظ درباره احادیث این دو کتاب سخن گفته اند. دارقطنی، در برخی احادیث سخن گفته و آنها را مشکل دار ارزیابی کند و ابن حزم در باره احادیثی مانند حدیث شریک در اسراء می گوید: این حدیث صحیح نیست. همچنین در صحیحین احادیث متعارضی وارد شده که امکان جمع ندارند و قطعی بودن یک چیز با تعارض سازگاری ندارد. بخاری و مسلم در روایت از محمد بن بشار بندار همراه گردیده و بیشتر به حدیث او احتجاج می نمایند، در حالی که شماری از حفاظ و پیشوایان جرح و تعدیل در باره او سخن گفته و به او نسبت کذب داده اند. همچنین عمرو بن علی فلاس، شیخ بخاری را قسم داده که بندار در نقل حدیث از یحیی دروغگو است و ابو موسی در باره او سخن گفته و علی بن مدینی در باره حدیثی که بندار در باب سجود روایت کرده می گوید: این حدیث دروغ است. و یحیی به او اعتنا نمی کرد و او را ضعیف می شمرد و قواریری به [نقل روایات] او رضایت نمی داد.

همچنین این دو فراوان از عبد الرزاق روایت کرده و به او احتجاج نموده اند. در باره او نیز سخن گفته شده و به کذب نسبتش داده اند.

مسلم از اسباط بن نصر روایت می کند که ابو زرعه و دیگران در باره او سخن گفته اند. همچنین از سماک بن حرب فراوان روایت کرده که شماری بر علیه او سخن گفته اند. امام احمد بن حنبل می گوید: او مضطرب الحدیث است و امیرالمؤمنین شعبه و سفیان ثوری او را در حدیث تضعیف می کنند. یعقوب بن شعبه می گوید: او از ثابت قدمان نبود. و نسایی می گوید: در احادیثش ضعیف است. و شعبه می گوید: در تفسیر سماک به عکرمه می گوید: اگر می خواستم به او می گفتم که ابن عباس چنین گفته. ابن مبارک می گوید:

سماک در حدیث ضعیف است. ابن حزم او را ضعیف شمرده و می گوید: بی آن که اندیشه ای کند، سخن را با شتاب فرا می گرفت و به سرعت به دیگران ارائه می داد. ابو زرعه نیز نوشتن کتاب مسلم را نکوهش کرده و می گوید: چگونه آن را صحیح نامیده در حالی که فلانی و فلانی در آن است؟ و گروهی را یاد کرده است. همه این سخنان اوراقی را فرا می گیرد. پس این روایات نزد بخاری و مسلم بوده در حالی که همه مردم از آن دو پذیرا نبوده اند. و اگر مرادشان آن است که بیشتر روایات این دو کتاب از این چالش ها به دورند، پس دیگر حجتی برای او باقی نمی ماند.

۵. ملاعلی قاری

شیخ علی قاری پیرامون صحیح مسلم می گوید:

وقد وقع منه أشياء لا تقوى عند المعارضة، وقد وضع الرشيد العطار كتاباً على الأحاديث المقطوعة فيه، وبينها الشيخ محيي الدين في أول شرح مسلم. وما يقوله الناس: إن من روى له الشيخان فقد جاز القنطرة، هذا أيضاً من التجاهل والتساهل؛^{٦٦٠}

از او روایاتی آمده که به هنگام تعارض توانمند نیستند. رشید عطار در باره احادیث مقطوع صحیح بخاری کتابی نگاشته است و شیخ محیی الدین در آغاز شرح مسلم آن را تبیین می کند.

و آن چه مردم می گویند که هر کسی را که بخاری و مسلم از او روایت کند از پل گذشته است، ریشه در تجاهل و سهل انگاری دارد.

وی در ادامه، مثال هایی را یاد آور می شود که مشابه فرازهای اُدفوی است .

۶. محبّ الله بن عبد الشکور

شیخ محبّ الله بن عبد الشکور، صاحب کتاب مسلم الثبوت که سخنان وی در سطرهای پیش رو خواهد آمد.

٦٦٠. نفحات الأزهار: ٦ / ١٦٧، به نقل از ملاعلی قاری.

شیخ عبدالعلی أنصاری هندی - شارح مسلم الثبوت - ، سخن آمیخته شده او با متن کتاب چنین است:
 (فرع: ابن الصلاح وطائفة) من الملقّین بأهل الحديث (زعموا أنّ رواية الشيخین) محمد بن
 إسماعیل (البخاری ومسلم) بن الحجّاج صاحبی الصحیحین (تفید العلم النظری، للإجماع علی
 أنّ للصحیحین مزیة) علی غیرهما، وتلقّت الأمة بقبولهما، والإجماع قطعی.

وهذا بهتٌ، فإنّ من رجع إلى وجدانه یعلم بالضرورة أنّ مجرد روايتهما لا یوجب الیقین ألبتة،
 وقد روي فیهما أخبار متناقضة، فلو أفادت روايتهما علماً لزم تحقّق النقیضین فی الواقع
 (وهذا) أي ما ذهب إليه ابن الصلاح وأتباعه (بخلاف ما قاله الجمهور) من الفقهاء والمحدثین،
 لأنّ انعقاد الإجماع علی المزیة علی غیرهما من مرویات ثقات آخرین ممنوع، والإجماع علی
 مزیتهما فی أنفسهما لا یفید، و(لأنّ جلاله شأنهما وتلقّي الأمة لکتابیهما والإجماع علی المزیة
 لو سلّم لا یتلزم ذلك) القطع والعلم، فإنّ القدر المسلم المتلقی بین الأمة لیس إلا أنّ رجال
 مرویاتهما جامعة للشروط التي اشترطها الجمهور لقبول روايتهما، وهذا لا یفید إلا الظنّ، وأمّا
 أنّ مرویاتهما ثابتة عن رسول الله فلا إجماع علیه أصلاً. کیف ولا إجماع علی صحّة جمیع ما فی
 کتابیهما، لأنّ رواتهما منهم قدریون وغیرهم من أهل البدع، وقبول رواية أهل البدع مختلف
 فیہ، فأین الإجماع علی صحّة مرویات القدریة؟!^{۶۶۱}

(فرع: ابن صلاح و گروهی) از کسانی که به اهل حدیث ملقب شده اند (گمان برده اند که
 روایت شیخین) محمد بن اسماعیل (بخاری و مسلم) بن حجّاج صاحب دو کتاب صحیح
 (علم نظری ایجاد می کند که برای برتری صحیحین بر دیگر کتب اجماع صورت گرفته است)
 و امت آن دو را پذیرفته و بر قطعی بودن آن اجماع دارند، در حالی که این بهتان است.
 همانا هر که به وجدان خود بازگردد، به ضرورت خواهد دانست که روایت این دو به
 تنهایی موجب یقین نمی گردد. در این دو کتاب، اخبار متناقض آمده است و اگر روایت این
 دو مفید علم یقینی بود، لازم می آمد که در واقع اجتماع نقیضین روی دهد (و این) یعنی
 آن راهی که ابن صلاح و پیروانش رفته اند (به خلاف آن چه جمهور گفته اند) از فقها و

محدثان؛ چرا که انعقاد اجماع بر برتری این دو کتاب بر دیگر کتب از روایات ثقات دیگر ممنوع است و اجماع بر برتری این دو نسبت به یکدیگر نیز سودمند نیست، (زیرا بزرگی جایگاه این دو و پذیرش کتابهای این دو از سوی امت و اجماع بر برتری این دو اگر پذیرفته شود، مستلزم قطع و یقین نخواهد بود. قدر مسلم پذیرش امت چیزی نیست، جز این که رجالی که این دو از آنها روایت

کرده اند، در بردارنده شروطی است که جمهور برای پذیرش روایت لازم می دانند و این سخن جز گمان حاصلی ندارد. اما در باره قطعی الصدور بودن روایات ایشان از رسول خدا نیز باید گفت که اجماعی در این باره نیست. چگونه این گونه خواهد بود در حالی که اجماعی بر صحت همه روایاتشان نیست؛ چرا که در میان راویان این دو، قدری ها و دیگر بدعت گذاران به چشم می خورند و پذیرش روایات اهل بدعت مورد اختلاف است. پس چگونه می شود که درستی روایات قدریه مورد اجماع باشد؟

۸. ابن امیر الحاج

ابن امیر الحاج می گوید:

ثم مما ينبغي التنبه له: أن أصحابيتهما على ما سواهما تنزلاً إنما تكون بالنظر إلى من بعدهما، لا المجتهدين المتقدمين عليهما، فإن هذا مع ظهوره قد يخفى على بعضهم أو يغالط به؛^{٦٦٢} سزاوار است آگاهی داده شود که درستی این دو کتاب بر دیگر کتب، تنها نسبت به کسانی است که پس از این دو آمده اند، نه مجتهدان پیش از آنها. این سخن با آن که آشکار است، ولی بر برخی پنهان مانده یا آن که در عین آگاهی، به مغالطه پرداخته اند.

۹. مقبلی

مقبلی در کتابش العلم الشامخ می گوید:

في رجال الصحيحين من صرح كثير من الأئمة بجرحهم، وتكلم فيهم من تكلم بالكلام الشديد، وإن كان لا يلزمها إلا العمل باجتهادهما؛^{٦٦٣}

٦٦٢. أضواء على السنة المحمدية: ٣١٤، به نقل از ابن امير الحاج.

در میان رجال صحیحین کسانی یافت می شوند که پیشوایان آنان را نکوهیده اند و برخی با سخنان تند از آنها یاد کرده اند، هر چند که این پیشوایان را جز عمل به اجتهاد این دو لازم نمی آید.

۱۰. محمد رشیدرضا

سید محمد رشید رضا، پس از آوردن احادیث نقد شده بخاری گوید:

وإذا قرأت ما قاله الحافظ فيها رأيتها كلها في صناعة الفن... ولكنك إذا قرأت الشرح نفسه (فتح الباري) رأيت له في أحاديث كثيرة إشكالات في معانيها أو تعارضها مع غيرها، مع محاولة الجمع بين المختلفات وحلّ المشكلات بما يرضيك بعضه دون بعض؛^{٦٦٤}

هنگامی که سخن حافظ ابن حجر را در باره روایات صحیح بخاری می خوانی، می بینی که همه آنها را بر پایه موازین فن حدیث دانسته است... اما هنگامی که خود شرح (فتح الباری) را می خوانی، می بینی که اشکالات فراوانی در احادیث به چشم می خورد، چه از نظر معانی آنها و چه از نظر تعارضی که میانشان روی می دهد که وی کوشش هایی در سازگار ساختن آنها و حل برخی مشکلات صورت داده که برخی تو را راضی کرده و برخی این گونه نیست.

همچنین می گوید:

مما لا شك فيه أيضاً أنه يوجد في غيرهما من دواوين السنة أحاديث أصح من بعض ما فيهما... ولا يخلو [البخاري] من أحاديث قليلة في متونها نظر قد يصدق عليه بعض ما عدّوه من علامة الوضع، كحديث سحر بعضهم للنبي - صلى الله عليه وآله وسلم - الذي أنكره بعض العلماء، كالإمام الجصاص من المفسرين المتقدمين، والأستاذ الإمام محمد عبده من المتأخرين، لأنه معارض بقوله تعالى: (إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا).^{٦٦٥}

هذا، وإن في البخاري أحاديث في أمور العادات والغرائز ليست من أصول الدين ولا فروعه.

٦٦٣. همان: ٣١٠، به نقل از مقبلی.

٦٦٤. تفسیر المنار: ٢٩ / ٤١.

٦٦٥. سوره اسراء، آیه های ٤٧ - ٤٨.

فإذا تأملت هذا وذاك علمتم أنه ليس من أصول الدين ولا من أركان الإسلام أن يؤمن المسلم بكل حديث رواه البخاري مهما يكن موضوعه، بل لم يشترط أحد في صحة الإسلام ولا في معرفته التفصيلية الإطلاع على صحيح البخاري والإقرار بكل ما فيه.

وعلمتم أيضاً أن المسلم لا يمكن أن ينكر حديثاً من هذه الأحاديث بعد العلم به إلا بدليل يقوم عنده على عدم صحته متناً أو سنداً، فالعلماء الذين أنكروا صحة بعض هذه الأحاديث لم ينكروها إلا بأدلة قامت عندهم، قد يكون بعضها صواباً وبعضها خطأً، ولا يعد أحدهم طاعناً في دين الإسلام؛^{٦٦٦}

تردیدی نیست که در برخی کتب گردآورنده احادیث سنت، روایاتی است که از برخی روایات این دو کتاب صحیح تر می نماید... کتاب بخاری از برخی احادیثی که پاره ای نشانه های ساختگی بودن را دارند تهی نیست، مانند حدیث سحر کردن پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی برخی که برخی علما همچون جصاص از مفسران پیشگام و محمد عبده از متأخران آن را انکار کرده اند؛ چرا که این روایت با سخن خداوند که می فرماید (إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا) معارضه می کنند.

افزون بر این، احادیثی در بخاری آمده که مربوط به امور عادی و غریزی بوده که نه از اصول دین شمرده می شود و نه از فروع آن.

پس زمانی که در آن چه گفتیم اندیشیده شد، آشکار می گردد که ایمان داشتن هر مسلمان به درستی تمامی احادیث بخاری، نه از اصول دین بوده و نه از ارکان اسلام؛ بلکه هیچ کس آگاهی بر صحیح بخاری و اقرار به هر چه در آن آمده را شرط درستی اسلام و شناخت تفصیلی آن ندانسته است.

همچنین آشکار شد که مسلمان، نمی تواند پس از آن که به حدیثی علم یافت آن را انکار کند، جز آن که دلیلی بر نادرستی متن و یا سند آن حدیث داشته باشد. پس دانشمندانی که صحت برخی از این احادیث را انکار کرده اند، نزدشان ادله ای اقامه شده بود که برخی از

آنها درست و برخی نادرست بوده است. اما با این حال کسی از آنان، نکوهشگر اسلام
شمرده نمی شوند.

۱۱. أبو ریه

شیخ محمود أبو ریه نیز از صحیحین انتقادی علمی کرده و در بحث خود، از سخنان برخی از
پیشینیان و پسینیان گواه آورده است.

۱۲. أحمد أمين

دکتر أحمد أمين، پیرامون بخاری می گوید:

إنّ بعض الرجال الذين روى لهم غير ثقات، وقد ضعف الحفاظ من رجال البخاري نحو
الثمانين، وفي الواقع هذه مشكلة المشاكل؛^{٦٦٧}

برخی از رجالی که از آنها روایت کرده، ثقه نیستند. حافظان، هشتاد تن از رجالبخاری را
تضعیف کرده اند و این از چالش های بزرگ است.

۱۳. شکیب أرسلان

أمیر شکیب أرسلان می گوید:

إنّ كثيرين من المسلمين ومن ذوي الحميّة الإسلاميّة وممن لا ينقصهم شي من الإيمان
والإيقان... لا يرون من الواجب الديني الإيمان بكلّ ما جاء في الصحيحين وغيرهما من
الأحاديث، لاحتمال أن يكون تطرّق إليها التبدیل والتغيير أو دخلها الزيادة والنقصان؛^{٦٦٨}
بسیاری از مسلمین، از کسانی که غیرت اسلامی داشته و در ایمان و اتقان نشان کمبودی نبوده
است ... ایمان داشتن به همه روایات صحیحین و دیگر کتب را واجب دینی نمی شمردند، چرا
که احتمال راه یابی تبدیل و دگرگونی یا کمی و زیادی به آن وجود دارد.

٦٦٧. ضحی الإسلام: ٢ / ١١٧ - ١١٨؛ همچنين ر.ك: أضواء على السنة المحمدية: ٣٠٣.
٦٦٨. حاضر العالم الاسلامي: ١ / ٤٤ - ٤٥؛ همچنين ر.ك: أضواء على السنة المحمدية: ٣٢٠.

۱۴. أحمد محمد شاکر

شیخ أحمد محمد شاکر می گوید:

قد وقع في الصحيحين أحاديث كثيرة من رواية بعض المدلسين؛^{۶۶۹}

احادیث فراوانی از برخی تدلیس کنندگان، به صحیحین راه یافته اند.

۶۶۹. أضواء على السنة المحمدية: ۳۱۱، به نقل از شرح الفیه سیوطی.

صحيحين در ترازوی سنجش

افزون بر آن چه گفته شد، از سوی برخی از بزرگان اهل سنت همچون دارقطنی، در باره روایات صحيحين علل الحديث نگاشته اند.

برخی دیگر مانند ضياء مقدسی غریب الصحيحين را تألیف نموده اند. و دیگری همچون فیروزآبادی نقد الصحيح را به رشته تحریر در آورده است. و شخص دیگری مانند زرکشی، التنقيح لألفاظ الجامع الصحيح را نگاشته اند. و کسی دیگر مانند عطار، غرر الفوائد المجموعة في بيان ما وقع في مسلم من الأحاديث المقطوعة را تألیف کرده اند.

از سویی دیگر ابن حجر عسقلانی از بخاری پشتیبانی کرده و در مقدمه شرحش، در رفع مشکلات احادیث بخاری کوشیده است؛ لیکن او در جاهایی درمانده شده و به إشکال اعتراف نموده است که به زودی به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

مقدمه ای با دو مطلب

پیش از یاد کردن نمونه هایی از احادیثی که محکوم به ساختگی بودن، ضعف و یا خطاست که در صحيحين آمده است، دو مطلب را یاد آور می شویم:

مطلب نخست: هنگامی که به کتب حدیث و علوم مربوط به آن می نگریم و احوال محدثان و راویان را جویا می شویم، می یابیم که آنان حدیث و نقل آن را با نگاه به سند و متنش متهم کرده و به معنا و مدلول آن اعتنا نمی کنند، و همانا اوصاف، ألقاب، مناقب و مراتب را به کسانی می دهند که روایات بیشتری گرد آورده و فراوان روایت کرده اند، نه به کسانی که در نظر، دقیق تر و درایتی بیشتر

داشته اند. از همین رو است که لغزش های فاحشی از آنها سر می زند، حتی در آیات قرآن و احکام شرعی. در ذیل به برخی از این آسیب ها اشاره می کنیم.

۱. آفت اهل حدیث

ابن جوزی می گوید:

إِنَّ اشْتَغَالَهُمْ بِشَوَاطِئِ الْحَدِيثِ شَغَلَهُمْ عَنِ الْقُرْآنِ... إِنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ أَبَانَ مَشْكِدَانَةَ قَرَأَ عَلَيْهِمْ فِي التَّفْسِيرِ: «وَيَعْوِقُ وَبَشْرًا» فَقِيلَ لَهُ: (وَنَسْرًا) فَقَالَ: هِيَ مَنْقُوطَةٌ مِنْ فَوْقِ فَقِيلَ لَهُ: النِّقْطُ غَلَطٌ. قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى الْأَصْلِ.

قال الدارقطني: ...سمعت أحمد بن عبيدالله المنادي يقول: كنا في دهليز عثمان ابن أبي شيبة فخرج إلينا فقال: (ن وَالْقَلَمِ) في أيِّ سورة هو؟

قال: ... وأما بيان إعراضهم عن الفقه شغلاً بشواذ الأحاديث، فقد رويت عنهم فيه عجائب... وقفت امرأة على مجلس فيه يحيى بن معين وأبو خيثمة وخلف ابن سالم، في جماعة يتذكرون الحديث، فسمعتهم يقولون: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -، ورواه فلان، وما حدث به غير فلان، فسألتهم امرأة عن الحائض تغسل الموتي - وكانت غاسلة - فلم يجبه أحد منهم، وجعل بعضهم ينظر إلى بعض، فأقبل أبو ثور فقالوا لها: عليك بالمقبل، فالتفت إليه فسألته فقال: نعم تغسل الميت بحديث عائشة: إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَالَ لَهَا: «إِنَّ حَيْضَتَكَ لَيْسَتْ فِي يَدِكَ، وَلِقَوْلِهَا: كُنْتُ أَفْرَقُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالْمَاءِ وَأَنَا حَائِضٌ، قَالَ أَبُو ثُورٍ: فَإِذَا فَرَقْتَ رَأْسَ الْحَيِّ فَاَلْمَيْتِ أُولَى بِهِ، فَقَالُوا: نَعَمْ، رَوَاهُ فُلَانٌ وَحَدَّثَنَا فُلَانٌ; وَخَاضُوا فِي الطَّرْقِ، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: فَأَيْنَ كُنْتُمْ إِلَى الْآنَ؟! ^{٦٧٠}

روی آوری آنان به احادیث نادر، آنها را از قرآن باز داشته است ... عبد الله بن عمر بن ابان مشكيدانه، در تفسیر بر آنها چنین خوانده است: «ويعوق وبشراً». به او گفته شد: «و نسرًا». پس گفت: آن واژه در بالای خود نقطه دارد. به او گفته شد: نقطه غلط است. گفت: به اصل باز گرد.

دارقطنی می گوید: ... شنیدم که احمد بن عبید الله منادی می گوید: ما در دهلیز عثمان بن ابی شیبہ بودیم. به سوی ما آمد و گفت: (ن وَالْقَلَمِ) در کدام سوره است؟

گفت: ... و اما این که از فهم عمیق باز مانده اند به خاطر روی آوری به احادیث شاذ است. روایاتی آمده که در بردارنده شگفتی هاست... زنی بر مجلسی در آمد که در آن یحیی بن معین، ابو خيثمه و خلف بن سالم حضور داشتند و گروهی به مذاکره حدیث مشغول بودند. پس شنید که می گفتند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود، و فلانی روایت کرد و این حدیث را جز او نقل نکرد. پس زنی درباره حائضی که میتی را غسل می دهد از آنها پرسید؛ کسی از ایشان پاسخ نداده. برخی به برخی دیگر نگاه می کردند. پس ابو ثور آمد و آنها به زن گفتند که از او بپرسد. آن زن به سوی ابو ثور رفته و پرسش کرد و او در پاسخ گفت: آری، با استناد به حدیث عایشه می تواند میت را غسل دهد. عایشه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله به عایشه فرمود: «حیض شدن تو به دست تو نیست». و به خاطر سخن عایشه که گفت: فرق سر رسول خدا را با آب باز می کردم در حالی که حائض بودم. ابو ثور گفت: هنگامی که فرق سر شخص زنده ای را به آب باز کرده، به طریق اولی در میت خواهد توانست. پس آن گروه مذاکره کننده گفتند: آری، این حدیث را فلانی روایت کرد و فلانی حدیث نمود و به طرق آن روایات پرداختند. پس آن زن به آنها گفت: تاکنون کجا بودید؟!

در ادامه می گوید:

وقد كان فيهم مع كثرة سماعه وجمعه للحدیث من يرويه ولا يدري ما معناه، وفيهم من يصحفه ويغيره... أخبرنا الدارقطني: أن أبا موسى محمد بن المثنى العنزي قال لهم يوماً: نحن قوم لنا شرف، نحن من عنزة قد صلى رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - إلينا، لما روي أن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - صلى إلى عنزة، توهم أنه صلى إلى قبلتهم، وإنما العنزة التي صلى إليها رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - هي حربة؛^{٦٧١}

در میان آن گروه کسانی بودند که علی رغم شنیدن فراوان و گرد آوری حدیث، معنای روایت را نمی فهمیدند و در میان آنها کسانی بودند که آن حدیث را به اشتباه خوانده یا نوشته و

دگرگون ساخته اند... دارقطنی روایت می کند: ابو موسی محمد بن مثنی عنزی روزی به آنها گفت: ما قومی دارای شرافتیم. ما از عنزه ای هستیم که رسول خدا بر آنها درود فرستاد. و این سخن او از این رو بود که در روایت آمده که پیامبر به عنزه درود فرستاد و او پنداشته که پیامبر به قبیله او درود فرستاده، در حالی که عنزه ای که رسول خدا به آنها درود فرستاد قبیله حربه بود.

ابن جوزی همچنین می گوید:

وقد كان أكثر المحدثين يعرفون صحيح الحديث من سقيمه وثقات النقلة من مجروحهم، ثم يعابون لقلّة الفقه، فكان الفقهاء يقولون للمحدثين: نحن الأطباء وأنتم الصيادلة؛
بیشتر محدثان، حدیث صحیح و ضعیف و راویان ثقه و غیر ثقه را می شناسند؛ سپس به جهت کمی فهم آن را معیوب می شمارند. از این رو فقها به محدثان گویند: ما به مانند اطباءیم و شما به منزله داروخانه.

و یا در جایی دیگر می گوید:

والآن، فالغالب على المحدثين السماع فحسب، لا يعرفون صحابياً من تابعي، ولا حديثاً مقطوعاً من موصول، ولا صحه إسناده من بطلانه، وفرض مثل هؤلاء القبول ممن يعلم ما جهلوه؛^{٦٧٢}

اکنون باید گفت آن چه در میان محدثان بیشتر بوده تنها شنیدن است. نه صحابی را از تابعان تشخیص می دهند و نه حدیث مقطوع را از موصول و نه درستی حدیث را از نادرستی آن. و بر این گروه است تا از کسانی که آگاهی بیشتری دارند، بپذیرند. این احوال اهل حدیث است که تنها اندک شماری از آنها به احادیث نگریسته و احوال آنها را براساس نظر به مفاد و مدلول بررسی کرده اند. پس این گروه، احادیث فراوانی از صحیحین را نکوهش و سرزنش کرده اند؛ زیرا هنگامی که حدیث با کتاب خدا یا ضروری دین، یا عقل و یا تاریخ به معارضه برمی خیزد تکذیب می گردد، هر چند که سندش صحیح باشد و ما پیش از این به این قاعده اشاره داشتیم.

۲. اختلاف أسباب جرح و تعدیل

اهل سنت در أسباب جرح و تعديل دچار اختلاف فاحشی شده اند. راویان بسیاری که نزد بخاری مورد وثوق بوده، اما نزد مسلم مورد نکوهش بوده اند؛ اشخاصی همچون عکرمه بنده ابن عباس. و یا نزد آن دو موثوق بوده و نزد دیگران مجروح، چنانکه یادآور شدیم.

چکیده سخن آن که: در میان احادیث صحیحین، برخی روایات از جهت سند نکوهش شده اند و برخی نیز به جهت دلالتشان بر معنایی خلاف ضروری نقل و یا عقل نکوهش می شوند، و برخی از هر دو جهت با چالش روبرویند و اینک نمونه هایی از آنها را اشاره می کنیم:

برخی احادیث ساختگی و باطل در صحیحین

۱ - بخاری در کتاب طب، به سند خود از ابن ابی ملیکه، از ابن عباس، از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که ایشان در باره درآمد معلمان می فرماید:

إِنَّ أَحَقَّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابَ اللَّهِ؛^{۶۷۳}

سزاوارترین چیزی که از شما اجرش را ستاندم، کتاب خدا بود.

ابن جوزی این حدیث را در شمار موضوعات قرار داده است. وی این روایت را به سند خود از ابن ابی ملیکه، از عائشة روایت کرده و سندش را نکوهیده و گفته است: «حدیث منکر است».

۲ - بخاری در کتاب تفسیر، از ابن عباس روایت کرده که در باره (إِذَا تَمَّتْ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ) می گوید: هنگامی که پیامبر سخن می گفت، شیطان چیزی را به سخن او می افکند؛ پس خدا آن چه را که شیطان افکنده بود باطل ساخته و آیات را محکم می ساخت. و در روایت دیگران آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مکه سوره نجم را قرائت می کرد، پس آن گاه به این جا رسید: (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ)، شیطان بر زبانش افکند!

رازی در این باره می گوید:

أَمَّا أَهْلُ التَّحْقِيقِ فَقَدْ قَالُوا: هَذِهِ الرِّوَايَةُ بَاطِلَةٌ مَوْضُوعَةٌ... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ خَزِيمَةَ

أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَقَالَ: هَذَا وَضْعٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ وَصَنَّفَ فِيهِ كِتَابًا.

وقال الإمام أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي: هذه القصة غير ثابتة من جهة النقل؛^{۶۷۴}

۶۷۳. صحیح البخاری: ۷ / ۲۳.

۶۷۴. تفسیر الرازی: ۲۳ / ۵۰.

اهل تحقیق می گویند: این روایت باطل و ساختگی است... از محمد بن اسحاق بن خزیمه روایت شده که از او در باره این رویداد پرسش شد. وی گفت: این حدیث را زنادقه ساخته اند و در این باره کتابی تصنیف کرد.

امام ابوبکر احمد بن حسین بیهقی می گوید: این رویداد از نظر نقل ثابت نیست.

قاضی عیاض مالکی می گوید:

قد قامت الحجّة وأجمعت الأمة على عصمته - صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم - ونزاهته عن مثل هذه الرذيلة؛^{٦٧٥}

حجت اقامه گردیده و امت اجماع نموده اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم معصوم و از چنین زشتی هایی پیراسته بوده است.

۳ - ابن حزم در محلی می گوید:

ومن طريق البخاري، قال: هشام بن عمار، نا صدقة بن خالد، نا عبدالرحمان بن يزيد بن جابر، نا عطية بن قيس الكلبي، حدّثني عبدالرحمان بن غنم الأشعري، حدّثني أبو عامر أو أبو مالك الأشعري - ووالله ما كذّبتني - أنه سمع رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم - يقول: «ليكوننَّ من أمتي قوم يستحلّون الخنزير والخمر والمعازف».

وهذا منقطع لم يتصل ما بين البخاري وصدقة بن خالد، ولا يصحّ في هذا الباب شيء أبداً، وكلّ ما فيه فموضوع؛^{٦٧٦}

از طریق بخاری روایت شده که می گوید: از هشام بن عمار، از صدقة بن خالد، از عبدالرحمان بن يزيد بن جابر، از عطية بن قيس کلابی، از عبدالرحمان بن غنم اشعری، از أبو عامر یا أبو مالک اشعری روایت شده که گفت: - و به خدا سوگند که به من دروغ نگفت - او از رسول خدا شنید که می گفت: «از امت من قومی خواهند بود که خز، حریر، شراب و ساز و آواز را حلال می شمارند».

این روایت مقطوع بوده و افراد میان بخاری و صدقة بن خالد به هم اتصال ندارند و در این باب، حدیثی هرگز صحیح نبوده و هر چه در آن هست ساختگی است.

٦٧٥. الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ١٢٦.

٦٧٦. المحلى: ٥٩ / ٩.

۴ - بخاری با سند خود از عروه روایت می کند که گفت:

إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - خَطَبَ عَائِشَةَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ، فَقَالَ: أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكُتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلَالٌ؛^{٦٧٧}

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عایشه را از ابو بکر خواستگاری کرد. ابوبکر به او گفت: من برادر شما هستم. گفت: تو برادم در دین و کتاب خدا هستی و دخترت بر من حلال است.

ابن حجر می گوید:

قال مغلطاي: في صحّة هذا الحديث نظر، لأنّ الخلّة لأبي بكر إنّما كانت بالمدينة، وخطبة عائشة كانت بمكة، فكيف يلتئم قوله إنّما أنا أخوك؟! وأيضاً فالنبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ما باشر الخطبة بنفسه؛^{٦٧٨}

مغلطای می گوید: درستی این روایت با اشکال روبرو است، زیرا برادری ابو بکر و پیامبر در مدینه بوده و خواستگاری عایشه در مکه روی داده است؛ پس چگونه سخن ابوبکر که می گوید من برادر تو هستم، سازگار می گردد؟! و همچنین پیامبر خود به خواستگاری مباشرت نکردند.

۵ - بخاری در کتاب تفسیر، با سند خود از ابو هریره، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که گفت:

يلقى إبراهيم أباه فيقول: يا ربّ إنك وعدتني أن لا تخزني يوم يبعثون: فيقول الله: إني حرّمت الجنة على الكافرين؛^{٦٧٩}

ابراهیم با پدرش روبرو می شود، آن گاه می گوید: پروردگارا، تو مرا وعده دادی که در روز قیامت خوار و زبون نسازی. پس خدا می گوید: من بهشت را بر کافران حرام ساختم.

ابن حجر می گوید:

وقد استشكل الإسماعيلي هذا الحديث من أصله وطعن في صحّته، فقال بعد أن أخرج: هذا خبر في صحّته نظر من جهة أنّ إبراهيم علم أنّ الله لا يخلف الميعاد، فكيف يجعل ما صار

٦٧٧. صحيح البخاري: ٦ / ١٢٠.

٦٧٨. فتح الباري: ٩ / ١٠٧.

٦٧٩. صحيح البخاري: ٦ / ١٦.

لأبيه خزيًا مع علمه بذلك؟! وقال غيره: هذا الحديث مخالف لظاهر قوله تعالى: (وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارًا...)^{٦٨٠};

اسماعیلی از اساس به این حدیث اشکال کرده و صحت آن را نکوهیده است. وی پس از نقل روایت می گوید: در درستی این خبر اشکال است، چرا که ابراهیم می داند که خداوند خلف وعده نمی کند؛ پس چگونه آن چه بر پدرش رفته را خواری شمرده است؟! و این حدیث مخالف ظاهر سخن خداوند است که می فرماید: (وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارًا...).

٦ - بخاری در کتاب صلح، با سند خود از انس روایت می کند که گفت:

قيل للنبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لو أتيت عبدالله بن أبيّ، فانطلق إليه النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وركب حماراً، فانطلق المسلمون يمشون معه وهي أرض سبخة، فلما أتاه النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فقال: إِيكَ عَتِي، والله لقد آذاني نتن حمارك، فقال رجل من الأنصار منهم: والله لحمار رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أطيّب ريحاً منك، فغضب لعبدالله رجل من قومه فتشما، فغضب لكل واحد منهما أصحابه، فكان بينهما ضرب بالجرید والأیدی والنعال، فبلغنا أنّها أنزلت: (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْحَبُوا بَيْنَهُمَا)^{٦٨١};

به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته شد: اگر به نزد عبد الله بن أبيّ بیایی خوب است. پس ایشان سوار بر الاغی به سوی او روان شدند و مسلمین هم به همراه ایشان بر روی زمینی سخت، پیاده به راه افتادند. هنگامی که پیامبر به نزد او آمد، عبد الله گفت: از من دورشو، به خدا که بوی بد الاغت مرا آزار می رساند! مردی از انصار گفت: به خدا سوگند الاغ رسول خدا از تو خوشبوتر است. پس مردی از قوم عبد الله خشمناك شده و به او دشنام داد! در این زمان یاران هر يك از ایشان خشمگین شده و به ضرب و شتم یکدیگر پرداختند. پس به ما رسید که این آیه نازل گردید: (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْحَبُوا بَيْنَهُمَا)^{٦٨٢}.

زرکشی می گوید:

٦٨٠. فتح الباری: ٨ / ٣٨٤.

٦٨١. صحیح البخاری: ٣ / ١٦٦.

٦٨٢. سوره حجرات، آیه ٩.

فبلغنا أنّها نزلت: (وَإِنْ طَائِفَتَانِ). قال ابن بطّال: يستحيل نزولها في قضية عبدالله بن أبيّ والصحابة، لأنّ أصحاب عبدالله ليسوا بمؤمنين وقد تعصّبوا له بعد الإسلام في قصة الإفك، وقد رواه البخاري... فدلّ على أنّ الآية لم تنزل فيه، وإنّما نزلت في قوم من الأوس والخزرج اختلفوا في حقّ فاقتتلوا بالعصي والنعال؛^{٦٨٣}

پس به ما رسیده که (وَإِنْ طَائِفَتَانِ) نازل شد. ابن بطال می گوید: محال است که این آیه در جریان عبد الله بن ابی و اصحاب نازل شده باشد؛ چرا که عبد الله از مؤمنین نبود [در حالی که در آیه آمده است دو طایفه از مؤمنان] و پس از اسلام در ماجرای افک و تهمت، تعصب به خرج داد. این حدیث را بخاری روایت کرده است... پس دلالت می کند که آیه در این مورد نازل نشده، بلکه درباره قومی از اوس و خزرج نازل شد که با یکدیگر در حقی به اختلاف برخاسته و با عصا و کفش به جان هم افتادند.

۷ - بخاری در کتاب تفسیر، با سند خود از ابن عمر روایت کرده که می گوید:

لَمَّا تَوَقَّى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِيٍّ، جَاءَ ابْنَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ يَكْفُنُ فِيهِ أَبَاهُ فَأَعْطَاهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لِيُصَلِّيَ، فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ بَثُوبَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّيُ عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ رَبُّكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -: إِنَّمَا خَيْرِي اللَّهُ فَقَالَ: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً) ^{٦٨٤} وَسَازِيدُهُ عَلَى السَّبْعِينَ. قَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ! قَالَ: فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ: (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ)؛ ^{٦٨٥ - ٦٨٦}

هنگامی که عبد الله بن ابی از دنیا رفت، پسرش عبد الله بن عبد الله به نزد رسول خدا آمد و از ایشان در خواست کرد تا لباسش را بدهد تا عبد الله را با آن کفن کنند. پیامبر لباس را دادند. آن گاه خواست تا پیامبر بر پیکر پدرش نماز بخواند، پس رسول خدا بلند شد تا برود و

٦٨٣. التنقيح لالفاظ الجامع الصحيح: ١٣٣. همچنین ر.ك: عمدة القاري: ١٣ / ٢٦٧، با اندکی اختلاف در عبارات.

٦٨٤. سوره توبه، آیه ٨٠.

٦٨٥. صحيح البخاري: ٥ / ٢٠٦.

٦٨٦. سوره توبه، آیه ٨٤.

نماز بگذارد. در این هنگام عمر بلند شد و لباس رسول خدا را گرفته و گفت: ای رسول خدا، آیا بر او نماز می خوانی، در حالی که پروردگارت تو را از این کار باز داشته است؟! پیامبر گفت: خدا مرا مخیر کرده و گفته است: (اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً) و به زودی از هفتاد فزونی خواهم داد. عمر گفت: او منافق است! پس انس گفت: رسول خدا بر او نماز خواند، آن گاه این آیه نازل شد: (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ).

این روایت را این افراد تضعیف کرده اند:

أبو بكر باقلانی،

إمام الحرمین جوینی،

أبو حامد غزالی،

إمام داوودی.

ابن حجر در این باره می گوید:

استشكل فهم التخيير من الآية، حتى أقدم جماعة من الأكابر على الطعن في صحة هذا الحديث، مع كثرة طرقه واتفاق الشيخين وسائر الذين خرجوا الصحيح على تصحيحه؛^{٦٨٧} فهم تخيير از آیه دشوار است. حتی برخی از بزرگان صحت این روایت را نکوهش کرده اند، با آن که طریش فراوان و شیخین و دیگر صحیح نگاران بر درستی اش همراه شده اند. سپس سخنان عالمان اهل سنت را بازگو کرده و می گوید:

والسبب في إنكارهم صحته ما تقرّر عندهم ممّا قدّمناه، وهو الذي فهمه عمر رضي الله عنه من حمل (أو) على التسوية لما يقتضيه سياق القصة، وحمل السبعين على المبالغة؛^{٦٨٨} سبب انکار صحت این روایت، آن چیزی است که پیش از این گفتیم که نزد آنها اثبات شده است و آن فهم عمر از این آیه بود که (أو) را بر پایه اقتضای سیاق آیه به معنای تسویه گرفته و هفتاد را بر مبالغه حمل کرده است.

۸ - بخاری با سند خود از مسروق روایت کرده که می گوید:

٦٨٧. فتح الباري: ٨ / ٢٥٥.

٦٨٨. همان: ٨ / ٢٥٥.

أتيت ابن مسعود فقال: إِنَّ قريشاً أبطؤا عن الإسلام، فدعا عليهم النبي - صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم - فأخذتهم سنة حتى هلكوا فيها وأكلوا الميتة والعظام، فجاءه أبو سفیان فقال: يا محمد جئت تأمر بصلة الرحم وإن قومك هلكوا... .

زاد أسباط عن منصور: فدعا رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم - فسقوا الغيث؛^{٦٨٩}

نزد ابن مسعود آدمم. گفت: قريش در پذیرش اسلام کندی کردند. پس پیامبر بر ایشان نفرین کرده و آنها را خشک سالی درگرفت تا آن که بسیاری هلاک شده و به خوردن مردار و استخوان روی آوردند. ابوسفیان به نزد رسول خدا آمده و گفت: ای محمد، آمده ام تا به صله رحم امر کنی، همانا قوم تو نابود شدند... .

اسباط از منصور ادامه روایت را چنین افزوده است: پس رسول خدا دعا کرده و بر آنها باران بارید.

افراد زیر در این روایت قدح کرده اند:

ابن حجر عسقلانی،

عینی، صاحب عمدة القاری،

إمام داوودی،

ابو عبدالمملک،

حافظ دمیاطی و

کرمانی، صاحب الکواکب الداری.

عینی حنفی می گوید:

واعترض على البخاري بزيادة أسباط هذا، فقال الداودي: أدخل قصة المدينة في قصة قريش وهو غلط. وقال أبو عبدالمملک: الذي زاده أسباط وهُم واختلاط... وكذا قال الحافظ شرف الدين الدمياطي... .

والعجب من البخاري، كيف أورد هذا وكان مخالفاً لما رواه الثقات!!
وقد ساعد بعضهم البخاري بقوله: لا مانع أن يقع ذلك مرتين. وفيه نظر لا يخفى.

وقال الكرمانی، فإن قلت: قصة قريش والتماس أبي سفيان كانت في مكة لا في المدينة. قلت: القصة مكّية إلا القدر الذي زاد أسباط فإنه وقع في المدينة؛^{٦٩٠}

به جهت افزوده اسباط، بر بخاری اعتراض کرده اند. داوودی می گوید: داستان مدینه را در داستان قریش داخل کرده و این نادرست است. ابوعبد الملك گوید: آن چه اسباط افزوده از وهمیات بوده ... همچنين حافظ شرف الدين دمیاطی چنین می گوید... .

شگفت از بخاری که چگونه این حدیث را آورده در حالی که مخالف روایات ثقات است!! کرمانی می گوید: اگر بگویی داستان قریش و التماس ابو سفيان در مکه بوده نه در مدینه، می گویم: قصه در مکه روی داده جز آن چیزی که اسباط افزوده که آن در مدینه بوده است.

ابن حجر در شرح حال اسباط می گوید:

علّق له البخاري حديثاً في الإستسقاء، وقد وصله الإمام أحمد والبيهقي في السنن الكبير، وهو حديث منكر أوضحته في التعليق؛^{٦٩١}

بخاری در الاستسقاء حدیثی از او را به صورت تعلیق آورده است، و امام احمد و بیهقی در سنن کبیر، آن را متصل نموده اند و چنانچه در تعلیق آشکار کردم، آن حدیثی منکر است. این مورد از مواردی است که ابن حجر به منکر بودن حدیث اعتراف کرده و در دفاع از بخاری درمانده است.

٩ - بخاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که می فرماید:

تكثر لكم الأحاديث من بعدي، فإذا روي لكم حديث فأعرضوه على كتاب الله تعالى؛
پس از من احادیث بر شما فراوان می گردد، پس هرگاه حدیثی بر شما روایت شد به کتاب خدا عرضه دارید.

یحیی بن معین می گوید:

إنه حديث وضعته الزنادقة؛

این حدیثی است که زنادقه ساخته اند.

٦٩٠. عمدة القاري: ٧ / ٤٦.

٦٩١. تهذيب التهذيب: ١ / ١٨٦.

تفتازانی نیز می گوید:

وقد طعن فيه المحدثون بأن في رواته يزيد بن ربيعة وهو مجهول، وترك في إسناده واسطة بين الأشعث وثوبان فيكون منقطعاً. وذكر يحيى بن معين أنه حديث وضعته الزنادقة. وإيراد البخاري إيّاه في صحيحه لا ينافي الإنقطاع أو كون أحد رواته غير معروف بالرواية؛^{٦٩٢} محدثان این روایت را نکوهیده اند، چرا که در میان راویان آن، یزید بن ربیعہ مجهول است و بخاری در سند حدیث، واسطه میان اشعث و ثوبان را رها می کند. یحیی بن معین یادآور می شود که این روایتی است که زنادقه ساخته اند و روایت کردن بخاری در صحیح، با انقطاع حدیث یا راویان آن به نقل روایت شناخته شده نباشد، ناسازگار نیست [چرا که او احادیث منقطع را نیز نقل کرده است].

۱۰ - بخاری با سند خود از ابن عمر روایت کرده که می گوید:

كنا في زمن النبي - صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم - لا نعدل بأبي بكر أحداً ثم عمر ثم عثمان، ثم نترك أصحاب النبي - صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم - لا نفاضل بينهم؛^{٦٩٣} ما در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم، کسی را برابر با ابوبکر ندانستیم. پس از او عمر و پس از او عثمان، سپس دیگر اصحاب را رها کرده و همه را یکسان می شمردیم. ابن عبدالبرّ می گوید:

هو الذي أنكر ابن معين، وتكلم فيه بكلام غليظ، لأنّ القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع عليه أهل السُّنة من السلف والخلف من أهل الفقه والأثر: أنّ عليّاً أفضل الناس بعد عثمان، وهذا ممّا لم يختلفوا فيه، وإمّا اختلفوا في تفضيل علي وعثمان. واختلف السلف أيضاً في تفضيل علي وأبي بكر. وفي إجماع الجميع الذي وصفنا دليل على أنّ حديث ابن عمر وهمّ وغلط وأنه لا يصحّ معناه، وإن كان إسناده صحيحاً؛^{٦٩٤}

این حدیث را ابن معین انکار کرده و با سخنان درشتی در باره آن سخن می گوید؛ چرا که گوینده این روایت، بر خلاف اجماع سلف و خلف فقهای اهل سنت، سخن گفته است و آن این که: پس از عثمان، علی برتر امت بوده است و در این باره کسی ناسازگاری نمی کند.

٦٩٢. شرح التلويح على التوضيح: ٢ / ١٨.

٦٩٣. صحيح البخاري: ٤ / ٢٠٣.

٦٩٤. الاستيعاب: ٣ / ١١١٦.

اختلاف تنها در برتری علی و عثمان بر یکدیگر بوده است و پیشینیان نیز در برتری ابوبکر و علی به اختلاف پرداخته اند.

اجماعی که یادآور شدیم، گواه نادرستی حدیث ابن عمر و معنای آن بوده، هر چند که اسنادش صحیح است.

۱۱ - بخاری و مسلم از شريك بن عبدالله، از انس بن مالك در باره داستان إسرائ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین روایت کرده اند:

سمعت ابن مالك يقول: ليلة أُسري برسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - من مسجد الكعبة أنه جاءه ثلاثة نفر قبل أن يوحى إليه وهو نائم؛^{٦٩٥}

شنیدم ابن مالك می گوید: شبی که پیامبر از مسجد کعبه سیر داده شد، پیش از آن که به وی وحی گردد و در حالی که او در خواب بود، سه تن نزد او آمدند.

نووی این حدیث را جرح کرده و می گوید:

وذلك قبل أن يوحى إليه، وهو غلط لم يوافق عليه، فإن الإسرائ أقل ما قيل فيه: أنه كان بعد مبعثه - صلی الله علیه وآله وسلم - بخمسة عشر شهراً؛^{٦٩٦}

این که گفته پیش از آن که به او وحی شود، نادرست است و کسی پذیرای آن نیست. کمترین چیزی که درباره اسراء گفته شده این است که: اسراء پانزده ماه پس از مبعث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده است.

کرمانی می گوید:

قال النووي: جاء في رواية شريك أوهام أنكرها العلماء، من جملتها أنه قال: ذلك قبل أن يوحى إليه. وهو غلط لم يوافق عليه. وأيضاً: العلماء أجمعوا على أن فرض الصلاة كان ليلة الإسرائ فكيف يكون قبل الوحي.

أقول: وقول جبريل في جواب بواب السماء إذ قال: أبعث: نعم، صريح في أنه كان بعده؛^{٦٩٧} نووی گوید: در روایت شريك، اوهامی آمده که علما آنها را انکار کرده اند. یکی از آنها این است که اسراء پیش از وحی روی داده که سخنی ناروا بوده و کسی با آن همراه نیست.

٦٩٥. صحيح البخاري: ٨ / ٢٠٣؛ صحيح مسلم: ١ / ١٠٢.

٦٩٦. شرح صحيح مسلم: ٢ / ٢٠٩.

٦٩٧. الكواكب الدراري في شرح صحيح البخاري: ٢٥ / ٢٠٤.

همچنین علما اجماع کرده اند که وجوب نماز در شب اسراء روی داده، پس چگونه اسراء
پیش از وحی بوده است؟

می گویم: سخن جبرئیل - در پاسخ دربان آسمان که پرسید: آیا مبعوث شده، می گوید: بله -
گواهی می دهد که اسراء پس از بعثت بوده است.

ابن قیّم در فرازی می گوید:

قد غلّط الحفّاط شريكاً في ألفاظ من حديث الإسراء، ومسلم أورد المسند منه ثم قال: فقدّم
وأخر وزاد ونقص، ولم يسرد الحديث فأجاد؛^{٦٩٨}

حافظان، سخنان شريك در حديث اسراء را نادرست شمرده اند و مسلم در مسند خود از او
روایت کرده و سپس گفته است: وی حديث را پس و پیش و افزایش و کاهش می دهد و
آن را خوب نقل نمی کند.

١٢ - بخاری با سند خود روایت کرده است:

عن عمرو بن ميمون، قال: رأيت في الجاهلية قِرْدَةَ اجتمع عليها قِرْدَةٌ قد زنت فرجموها
فرجمتها معهم؛^{٦٩٩}

عمرو بن ميمون می گوید: در جاهليت ميمونی را دیدم که گروهی از ميمون ها دور وی
جمع شده، در حالی که وی زنا کرده بود! از این رو وی را رجم کردند و من نیز او را همراه
آنان سنگسار کردم!

افراد زیر این حديث را نکوهیده اند:

حافظ حمیدی و ابن عبدالبرّ.

ابن حجر می گوید:

استنكر ابن عبدالبرّ قصّة عمرو بن ميمون هذه وقال: فيها إضافة الزنا إلى غير مكلف، وإقامة
الحدّ على البهائم، وهذا منكر عند أهل العلم... وأغرب الحميدي في الجمع بين الصحيحين،
فزعم أنّ هذا الحديث وقع في بعض نسخ البخاري، وأنّ أبا مسعود وحده ذكره في الأطراف،
قال: وليس في نسخ البخاري أصلاً، فلعلّه من الأحاديث المقحمة في كتاب البخاري؛^{٧٠٠}

٦٩٨. زادالمعاد في هدى خير العباد: ٢ / ٤٩؛ شرح العقيدة الطحاوية: ٢٤٦.

٦٩٩. صحيح البخاري: ٤ / ٢٣٨.

٧٠٠. فتح الباري: ٧ / ١٢٢.

ابن عبد البر داستان عمرو بن میمون را انکار کرده و می گوید: در این روایت، به غیرمکلف زنا نسبت داده شده و بر بهائم حد جاری گشته و این ها نزد اهل علم شناخته شده نیست ... حمیدی این حدیث را غریب شمرده و گمان کرده این حدیث تنها در برخی نسخ بخاری آمده است و ابو مسعود در الأطراف، آن را به تنهایی آورده و می گوید: این روایت در نسخه های بخاری نیست و شاید این از آن دست روایاتی باشد که در کتاب بخاری وارد کرده اند.

۱۳، ۱۴ و ۱۵ - بخاری سه حدیث از عطاء، از ابن عباس روایت کرده که دو روایت آن در کتاب طلاق، و دیگری در کتاب تفسیر آمده است.^{۷۰۱}

پیشوایان حدیث این روایات را تضعیف کرده اند و ابن حجر به خطای بخاری در روایت کردنش اعتراف می کند. سخن ابن حجر چنین است:

تعقبه أبو مسعود الدمشقي فقال: ثبت هذا الحديث والذي قبله - يعني بهذا الإسناد سوى الحديث المتقدم في التفسير - من تفسير ابن جريج عن عطاء الخراساني عن ابن عباس، وابن جريج لم يسمع التفسير من عطاء الخراساني، وإنما أخذ الكتاب من ابنه عثمان ونظر فيه. قال أبو علي: وهذا تنبيه بديع من أبي مسعود;^{۷۰۲}

ابو مسعود دمشقی در دنباله آن احادیث می گوید: این حدیث و حدیث پیشین - مرادش با این اسناد، جز حدیث پیشین در التفسیر است - از تفسیر ابن جریج، از عطاء خراسانی، از ابن عباس ثبت شده است در حالی که ابن جریج، از عطاء خراسانی تفسیر نشنیده و تنها آن کتاب را از پسرش عثمان گرفته و در آن نگریسته است. ابو علی می گوید: این آگاهی دادن تازه ای از سوی ابو مسعود بود.

ابن حجر می گوید:

وهذا عندي من المواضع العقيمة عن الجواب السديد، ولا بُدُّ للجواد من كبوة، والله المستعان. وما ذكره أبو مسعود من التعقب قد سبقه إليه الإسماعيلي، ذكر ذلك الحميدي في الجمع عن البرقاني عنه، قال: وحكاه عن علي بن المديني، يشير إلى القصة التي ساقها الجياني;^{۷۰۳}

۷۰۱. ر.ك: صحيح البخاري: ۶ / ۱۷۲.

۷۰۲. مقامة فتح الباري: ۳۷۳.

۷۰۳. همان: ۳۷۴.

این جا از مواردی است که پاسخ قانع کننده ندارد و [باید گفت] اسب تند رو به ناچار سُر می خورد و خداوند دست گیر است. آن چه ابو مسعود در ادامه حدیث بیان کرد، پیش از او اسماعیلی گفته بود. حمیدی آن را در الجمع از برقانی، از او نقل می کند. وی گوید: و آن را از علی بن مدینی حکایت کرده و در آن به داستانی که جیانی او را بدان متوجه ساخته، اشاره کرده است.

۱۶ - بخاری در کتاب مغازی، با سند خود از مسروق بن أجدع روایت کرده که می گوید:

حدَّثتني أمُّ رومان - وهي أمُّ عائشة -^{۷۰۴};

ام رومان برای من حدیث کرد - و او مادر عایشه بود - .

پیشوایان بزرگ اهل سنت، این حدیث را نادرست شمرده اند؛ چرا که مسروق، ام رومان را درك نکرده است و از کسانی که این حدیث را غیرصحیح دانسته اند می توان به افراد ذیل اشاره کرد:

خطیب بغدادی،^{۷۰۵}

ابن عبدالبرّ قرطبی،^{۷۰۶}

قاضی عیاض در مشارق الأنوار،^{۷۰۷}

إبراهیم بن یوسف، صاحب مطالع الأنوار،^{۷۰۸}

أبو القاسم سهیلی،^{۷۰۹}

ابن سید الناس،^{۷۱۰}

حافظ مزّی،^{۷۱۱}

حافظ شمس الدین ذهبی^{۷۱۲} و

حافظ صلاح الدین علائی.^{۷۱۳}

۷۰۴. صحیح البخاری: ۵ / ۶۰.

۷۰۵. فتح الباری: ۷ / ۳۳۸؛ عمدة القاری: ۱۵ / ۲۸۰، هر دو به نقل از خطیب بغدادی.

۷۰۶. ر.ك: الإستیعاب: ۴ / ۱۹۳۷.

۷۰۷. ر.ك: فتح الباری: ۷ / ۳۵۳.

۷۰۸. ر.ك: همان.

۷۰۹. ر.ك: الروض الأنف: ۶ / ۴۴۰.

۷۱۰. ر.ك: عیون الأثر: ۲ / ۱۰۱.

۷۱۱. ر.ك: تهذیب الكمال: ۳۵ / ۳۶۰.

۷۱۲. ر.ك: فتح الباری: ۷ / ۳۵۳.

۷۱۳. ر.ك: همان.

۱۷ - بخاری در کتاب مغازی، به سند خود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین روایت کرده است:
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَهَى عَنْ مَتَعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَعَنْ أَكْلِ الْحَمْرِ
الْإِنْسِيَّةِ؛^{۷۱۴}

همانا رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در روز خیبر، از متعه زنان و خوردن گوشت الاغ
اهلی بازداشت.

مسلم با سندهای گوناگونی این روایت را نقل کرده است.

گروهی این حدیث را نادرست شمرده اند:

حافظ أبو بکر بیهقی،

حافظ ابن عبدالبرّ،

حافظ أبو القاسم سهیلی،

حافظ ابن قیّم جوزیه،

علامة عینی و

شهاب الدین قسطلانی.

سهیلی می گوید:

هذا شيء لا يعرفه أحد من أهل السير ورواة الأثر أنّ المتعة حرّمت يوم خيبر؛^{۷۱۵}

آن چه این روایت می گوید که متعه و گوشت الاغ اهلی در روز خیبر حرام شد را کسی از
سیره نویسان و راویان احادیث نمی شناسد.

ابن قیّم می گوید:

لم تحرّم المتعة يوم خيبر وإمّا كان تحريمها عام الفتح، هذا هو الصواب. وقد ظنّ طائفة من

أهل العلم أنّه حرّمها يوم خيبر، واحتجّوا بما في الصحيحين من حديث علي بن أبي طالب رضی

اللّه عنه؛^{۷۱۶}

۷۱۴. همان: ۵ / ۷۸.

۷۱۵. الروض الأنف: ۶ / ۵۵۷.

۷۱۶. زاد المعاد في هدى خير العباد: ۳ / ۳۴۳.

متعّه در روز خیر تحریم نشد، بلکه تحریم آن در سال فتح بود و این درست است. برخی از اهل علم گمان کرده اند که متعه در روز خیر تحریم شده و گواشان به روایات صحیحین از علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.

عینی می گوید:

قال ابن عبدالبرّ: وذكر النهي عن المتعة يوم خيبر غلط؛^{۷۱۷}

ابن عبد البرّ می گوید: این که نهی از متعه در روز خیر بوده، صحیح نیست.

قسطلانی نیز به نقل از ابن عبدالبرّ و سهیلی می نویسد:

قال ابن عبدالبرّ: إنّ ذكر النهي يوم خيبر غلط، وقال السهيلي النهي عن نکاح المتعة يوم خيبر بشيء لا يعرفه أحد من أهل السير؛^{۷۱۸}

ابن عبد البرّ می گوید: این که نهی از متعه در روز خیر بوده، درست نیست و سهیلی می گوید نهی از نکاح متعه از روز خیر چیزی است که کسی از سیره نویسان آن را تأیید نمی کند.

۱۸ - بخاری از ابو هریره روایت می کند که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ابراهیم جز سه دروغ نگفت...!

عن أبي هريرة: لم يكذب إبراهيم عليه السلام إلا ثلاث كذبات، ثنتين منهنّ في ذات الله عزّوجلّ: قوله إني سقيم. وقوله: بل فعله كبيرهم هذا.

وقال: بينا هو ذات يوم وسارة، إذ أتى على جبار من الجبابرة فقبل له: إنّ هاهنا رجلاً معه امرأة من أحسن الناس، فأرسل إليه فسأله عنها، فقال: من هذه؟ قال: أختي؛^{۷۱۹}

از ابو هریره روایت شده است که گفت: ابراهیم جز سه دروغ نگفت، دو تای آن برای خدا بود؛ یکی آن جا که گفت: من بیمارم، و دیگری آن جا که گفت: بلکه این بتها را آن بت بزرگ شکسته است.

۷۱۷. عمدة القاري: ۲۴۶ - ۲۴۷.

۷۱۸. إرشاد الساري: ۸ / ۴۳.

۷۱۹. صحيح البخاري: ۴ / ۱۱۲.

و گفت: روزی او و ساره بر یکی از جباران روزگار در آمدند. به آن جبار گفته شد: در این جا يك مرد به همراه زنی از نیکوترین مردم است، پس به سوی ابراهیم فرستاد و از آن زن پرسید و گفت: این زن کیست؟ ابراهیم گفت: خواهرم! مسلم نیز این روایت را آورده است.

فخر رازی در تفسیر خود، این حدیث را دروغ پنداشته و می گوید: لما وقع التعارض بين نسبة الكذب إلى الراوي وبين نسبته إلى الخليل عليه السلام كان من المعلوم بالضرورة أن نسبته إلى الراوي أولى؛^{۷۲۰} آنگاه که تعارض شد بین نسبت کذب به راوی یا حضرت ابراهیم نسبت کذب به راوی، سزاوارتر از نسبت کذب به خلیل الله علیه السلام است.

۱۹ - مسلم از عکرمة بن عمار، از ابو زمیل، از ابن عباس روایت کرده که می گوید: كان المسلمون لا ينظرون إلى أبي سفيان ولا يقاعدونه، فقال للنبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : يا نبي الله ثلاث أعطينهنّ، قال: نعم، قال: عندي أحسن العرب وأجمله أمّ حبيبة بنت أبي سفيان أزوجكها، قال: نعم، قال: ومعاوية تجعله كاتباً بين يديك، قال: نعم، قال: وتؤمّرنني حتّى أقاتل الكفّار كما كنت أقاتل المسلمين، قال: نعم؛^{۷۲۱}

مسلمانان به ابوسفیان توجه نکرده و با او نشست و برخاست نمی کردند. از این رو به پیامبر عرضه داشت: ای پیامبر خدا، سه خواسته مرا برآور. گفت: باشد. گفت: نیکوترین و زیباترین عرب ام حبیبه دختر ابو سفیان نزد من است، او را به تزویج خود در آور. گفت: باشد. گفت: معاویه را از نویسندگان خود قرار ده. گفت: باشد. گفت: مرا فرمانده لشگرساز تا با کفار بجنگم، آنچنانکه با مسلمانان به کارزار برخاستم. گفت: باشد.

گروهی در سند و متن این حدیث جرح کرده اند که از جمله آنها می توان به:

حافظ ذهبی در ترجمه «عکرمة بن عمار»،^{۷۲۲}

حافظ ابن حزم،

حافظ نووی،

۷۲۰. تفسیر الرازی: ۲۶ / ۱۴۸.

۷۲۱. ر.ک: صحیح مسلم: ۷ / ۱۷۱.

۷۲۲. ر.ک: میزان الاعتدال: ۳ / ۹۰ / ش ۵۷۱۳.

حافظ ابن قیّم و

حافظ ابن جوزی اشاره نمود.

ابن قیّم در زاد المعاد می گوید:

وَأَمَّا حَدِيثُ عِكْرَمَةَ بْنِ عِمَارٍ، عَنْ أَبِي زَمِيلٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ أَبَاسِفِيَانَ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَسْأَلُكَ ثَلَاثًا فَاعْطَاهُ إِيَّاهُنَّ مِنْهَا وَعِنْدِي أَجْمَلُ الْعَرَبِ أُمَّ حَبِيبَةَ أَزْوَاجِكَ أَيَّاهَا فَهَذَا الْحَدِيثُ غَلَطَ ظَاهِرٌ لَا خَفَاءَ بِهِ. قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنُ حَزْمٍ: وَهُوَ مَوْضُوعٌ بِلَا شَكٍّ، كَذَبَهُ عِكْرَمَةُ بْنُ عِمَارٍ. قَالَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ: فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَهْمٌ مِنْ بَعْضِ الرِّوَاةِ لَا شَكَّ فِيهِ وَلَا تَرَدُّدٌ. وَقَدْ اتَّهَمُوا بِهِ عِكْرَمَةَ بْنَ عِمَارٍ، لِأَنَّ أَهْلَ التَّارِيخِ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ كَانَتْ تَحْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَحْشٍ، وَلِدَتْ لَهُ وَهَاجَرَ بِهَا وَهَمَا مُسْلِمَانِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ، ثُمَّ تَنَصَّرَ وَثَبَّتْ أُمَّ حَبِيبَةَ عَلَى إِسْلَامِهَا، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - إِلَى النَّجَاشِيِّ يَخْطُبُهَا فَرُجَّحَ إِيَّاهَا وَأَصْدَقَهَا عَنْهُ صَدَاقًا، وَذَلِكَ فِي سَنَةِ سَبْعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَجَاءَ أَبُو سَفِيَانَ فِي زَمَنِ الْهَدْنَةِ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَتَنَّتْ فَرَأَتْ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - حَتَّى لَا يَجْلِسَ عَلَيْهِ. وَلَا خِلَافَ فِي أَنَّ أَبَا سَفِيَانَ وَمَعَاوِيَةَ أَسْلَمَا فِي فَتْحِ مَكَّةَ سَنَةَ ثَمَانٍ.

وَأَيْضًا: فِي هَذَا الْحَدِيثِ أَنَّهُ قَالَ: وَتَأْمُرُنِي حَتَّى أُقَاتِلَ الْكُفَّارَ كَمَا كُنْتُ أُقَاتِلُ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: نَعَمْ، وَلَا يَعْرِفُ أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَمَرَ أَبَا سَفِيَانَ أَلْبَتَّةَ^{٧٣٣}

حدیث عکرمه درباره درخواست های ابو سفیان از پیامبر، نادرستی اش آشکار است. ابو محمد ابن حزم می گوید: بی گمان این حدیث ساختگی بوده و عکرمه بن عمار دروغ گفته است. ابن جوزی می گوید: بی تردید این حدیث از وهم برخی راویان سرچشمه گرفته است. عکرمه بن عمار را در این حدیث متهم کرده اند؛ چرا که تاریخ نگاران اجماع دارند بر این که ام حبیبه همسر عبدالله بن جحش بود، برای او فرزند آورد و با او به حبشه مهاجرت نمود. سپس عبدالله نصرانی گشت، اما ام حبیبه بر اسلام خود ماند؛ از این رو پیامبر خدا کسی را به سوی نجاشی فرستاد و ام حبیبه را خواستگاری کرد. نجاشی او را به پیامبر تزویج کرده و از طرف پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مهریه او را پرداخت نمود و این رویداد در سال هفتم هجرت بود. ابو سفیان در زمان صلح به خانه دخترش آمد و ام حبیبه زیر انداز رسول

خدا را برداشت تا او بر روی آن ننشیند. و هیچ اختلافی نیست در این که ابوسفیان و معاویه در سال هشتم هجری و به هنگام فتح مکه اسلام آوردند.

نووی نیز می گوید:

إعلم أنّ هذا الحديث من الأحاديث المشهورة بالإشكال؛^{۷۲۴}

بدان این روایت از احادیثی بوده که اشکال آن مشهور است.

۲۰ - مسلم حدیثی از ابو حمید ساعدی در باره کیفیت نماز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که طحاوی و دیگران آن را ضعیف شمرده است، چنانکه در فراز سخن عبدالقادر قرشی گذشت.

چکیده سخن

آن چه تاکنون آمد، برخی سخنان سرشناسان اهل سنت پیرامون صحیحین و روایت‌هایشان بود. دیده شد که در این دو کتاب، افراد دروغگو و احادیث ساختگی و باطل به چشم می خورد. احادیث نقصان قرآن نیز از همین قبیل است. بنابر این، پس از آن که آشکار شد این روایات با اجماع و ضرورت قرآن ناسازگار است، نکوهش این دو کتاب نباید ترسی بر دل بیاندازد، و خداوند به راه راست راهنماست.

دوم: سخنی پیرامون صحابه^{۷۲۵}

از دیگر موضوعاتی که در میان اهل سنت پرآوازه گردیده، عدالت تمامی صحابه است. أبو‌ابراهیم مزنی در باره معنای حدیث «أصحابی کالنجوم» می‌گوید:

إن صحَّ هذا الخبر، فمعناه فيما نقلوا عنه وشهدوا به عليهم، فكلهم ثقة مؤتمن على ما جاء به، لا يجوز عندي غير هذا؛^{۷۲۶}

اگر این خبر درست باشد، بدین معنا است که همه در هر چه نقل کرده و به آن شهادت داده اند، مورد اعتماد و اطمینان می‌باشند و نزد من جز این ثابت نیست.

ابن حزم می‌گوید:

الصحابة كلهم من أهل الجنة قطعاً؛^{۷۲۷}

همه اصحاب به یقین اهل بهشتند.

خطیب بغدادی نیز می‌گوید:

عدالة الصحابة ثابتة معلومة؛^{۷۲۸}

عدالت صحابه، ثابت و معلوم است.

نووی در تقریب می‌گوید:

الصحابة كلهم عدول، من لابس الفتن وغيرهم؛^{۷۲۹}

۷۲۵. در کتابی مستقل به نام «عدالت صحابه، بررسی و نقد» از همین مؤلف، به بررسی تفصیلی عدالت صحابه پرداخته شده است؛ از این رو در این جا به صورت اختصار به این بحث می‌پردازیم.

۷۲۶. جامع بیان العلم وفضله: ۲ / ۸۹ - ۹۰.

۷۲۷. الصواعق المحرقة: ۲۱۱؛ الإصابة: ۱ / ۱۶۳، به نقل از ابن حزم.

۷۲۸. الكفاية في علم الرواية: ۶۴.

۷۲۹. التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير: ۱ / ۲۱.

همه صحابه عادل اند، چه کسانی که دچار فتنه شده باشند و چه دیگران.
بلکه برخی همچون ابن حجر عسقلانی و ابن عبدالبرّ قرطبی، آشکارا ادعای اجماع نموده اند.

۱. چرا عدالت صحابه؟

ادعای اجماع نادرست و آن چه مشهور گردیده بی ریشه است.
در سخن برخی پیشوایان، دیدگاه عدالت تمامی صحابه به اکثریت نسبت داده شده و این امر ادعای اجماع را با چالش روبرو می کند.
ابن حاجب می گوید:

الأكثر على عدالة الصحابة، وقيل: كغيرهم، وقيل: إلى حين الفتن فلا يقبل الداخلون، لأنّ الفاسق غير معيّن، قول رابع وقالت المعتزلة: عدول إلا من قاتل عليّاً؛^{۷۳۰}
اکثریت بر این باورند که همه صحابه عادلند، اما در مقابل گفته شده: آنان مانند دیگران اند، و یا گفته شده: تنها آن صحابه ای که داخل فتنه نگردیده عادل اند؛ از این رو [عادل نیستند]، زیرا در این صورت فاسق از عادل قابل تشخیص نیست و قول چهارم این که معتزله می گوید: همه، جز کسانی که با علی به جنگ برخاسته، عادل اند.
غزالی می گوید:

الذي عليه سلف الأمة وجماهير الخلف: أنّ عدالتهم معلومة بتعديل الله عزّ وجلّ إيّاهم وثنائه عليهم في كتابه، فهو معتقدنا فيهم إلا أن يثبت بطريق قاطع ارتكاب واحد لفسق مع علمه به، وذلك ممّا لا يثبت، فلا حاجة لهم إلى التعديل... وقد زعم قوم أنّ حالهم كحال غيرهم في لزوم البحث. وقال قوم: حالهم العدالة في بداية الأمر إلى ظهور الحرب والخصومات، ثمّ تغيّر الحال وسفكت الدماء، فلا بُدّ من البحث. وقال جماهير المعتزلة: عائشة وطلحة والزبير وجميع أهل العراق والشام فسّاق بقتال الإمام الحقّ؛^{۷۳۱}
همه پیشینیان و جمهور پسینیان، بر این باورند که عدالت صحابه را خداوند با عادل شمردن ایشان و به نیکی یاد کردن از آنها در کتاب خود آشکار کرده است، و این باور ما

۷۳۰. المختصر المنتهى: ۲ / ۶۷.

۷۳۱. المستصفى: ۱۳۰.

درباره ایشان است، جز آن که از طریقی قطعی ثابت شود که یکی از آنها از روی علم مرتکب فسقی گردیده باشد و چنین چیزی ثابت نمی شود. پس صحابه نیاز به تعدیل ندارند. گروهی گمان کرده اند که حال آنها به مانند دیگران است و باید عدالتشان را جستجو کرده و به دست آورد. گروهی دیگر می گویند: ایشان تا زمانی که میانشان کشمکش روی نداده عادل اند، اما پس از آن، اثبات عدالتشان نیاز به بررسی دارد. و جمهور معتزله می گویند: عایشه، طلحه و تمامی اهل عراق و شام، به خاطر رویارویی با امام حقّ علی، فاسق اند. همچنین در جمع الجوامع و شرحش آمده است:

والأكثر على عدالة الصحابة لا يبحث عنها في رواية ولا شهادة؛^{۷۳۲}

اکثریت به عدالت تمامی صحابه باور دارند و در روایات و گواهی ایشان، از عدالت آنها جستجو نمی گردد.

در مسلم الثبوت و شرحش نیز آمده است:

الأكثر قالوا: الأصل في الصحابة العدالة؛^{۷۳۳}

اکثریت می گویند: اصل در باره صحابه عدالت است.

بلکه گروهی از بزرگان اهل سنت، از پیشگامان و پسینیان مانند سعدالدین تفتازانی، مازری - شارح برهان - ابن عماد حنبلی شوکانی، أبو ریة، محمد عبده، محمد بن عقیل، محمد رشید رضا، مقبلی، رافعی، طه حسین، احمد امین و دیگران بر این باورند که برخی صحابه عادل و برخی دیگر ناعادلند، و این همان دیدگاه شیعه اثنا عشری است.

اما در باره علت این که این مشهور ریشه ای ندارد باید گفت که این سخن با قرآن کریم ناسازگار است؛ چرا که به تصریح آیاتی فراوان، شمار بسیاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در زمان حیات شریفشان، از منافقان و فاسقان بوده اند تا آن که سوره ای به نام «منافقین» نازل شد. آیه (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ)^{۷۳۴} بر ارتداد شمار بسیاری از صحابه پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، صراحت دارد.

۷۳۲. النصائح الكافية: ۱۶۶، به نقل از جمع الجوامع.

۷۳۳. فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت: ۲ / ۱۵۵.

۷۳۴. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

أحاديث صحيحة نیز در این باره وارد شده اند که مفسر این آیه هستند و از مشهورترین و صحیح ترین آنها، حدیث حوض است که در صحیحین و دیگر کتب حدیثی، با واژگان و طرق گوناگون آمده است؛ بلکه برخی آن را از احادیث متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، شمرده اند. علامه زبیدی در کتاب الأحادیث المتواترة می آورد:

الحديث السبعون: حديث الحوض. رواه من الصحابة خمسون نفساً؛^{۷۳۵}

حدیث هفتادم: حدیث حوض است که پنجاه صحابه آن را روایت کرده اند.

آن گاه نام آنان را یادآور می شود.

پس سخن یاد شده با کتاب و سنت ناسازگار است و با سیره و تاریخ ها و احوال صحابه نیز ناسازگاری دارد.

و تمام سخن آن که خود صحابه در باره خود چنین دیدگاهی نداشته اند و همچنین در آن چه در حقشان گفته شده و نسبت به جایگاهشان قرار داده شده، چنین چیزی دیده نمی شود. از این رو گاه بر یکدیگر دشمنی ورزیده و گاه به دشنام یکدیگر پرداخته اند و گاهی نیز به ضرب و شتم و کشتار یکدیگر روی آورده اند.

آثار و روایات بی شماری در باره گناهان کبیره ای همچون زنا، شرب خمر، ربا و مواردی دیگر از این قبیل انجام داده اند، نقل شده است.

این دیدگاهی است که تمامی صحابه را عادل می شمارد، در حالی که باید گفت سخنی مشهور، ولی بی ریشه و اساس است.

آری، برای این دیدگاه ادله ای را شاهد آورده اند که عمده ترین دلیلی که با سندهای گوناگون روایت کرده اند، روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «أصحاب من مانند ستارگانند، به هر يك اقتدا کردید هدایت می یابید»؛ لیکن باید دانست که این حدیث با کتاب، سنت و تاریخ صحیح ناسازگار است؛ از این رو این حدیث اعتباری ندارد. افزون بر این که جمع بزرگی از سرشناسان اهل سنت تصریح کرده اند که این حدیث باطل و ساختگی است. برخی از این افراد به قرار زیراند:

أحمد بن حنبل،^{۷۳۶}

۷۳۵. لفظ اللالی المتناثرة في الأحاديث المتواترة: ۲۵۱ - ۲۵۲.

۷۳۶. ر.ك: التقرير و التحرير: ۹۹؛ التيسير في شرح التحرير: ۳ / ۲۴۳؛ سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة: ۱ / ۱۴۵.

- أبو إبراهيم مزني،^{٧٣٧}
أبو بكر بزّار،^{٧٣٨}
ابن قطن،^{٧٣٩}
حافظ دارقطني،^{٧٤٠}
حافظ ابن حزم،^{٧٤١}
حافظ بيهقي،^{٧٤٢}
حافظ ابن عبد البر،^{٧٤٣}
حافظ ابن عساكر،^{٧٤٤}
حافظ ابن جوزي،^{٧٤٥}
حافظ ابن دحية،^{٧٤٦}
حافظ أبو حيان أندلسي،^{٧٤٧}
حافظ ذهبي،^{٧٤٨}
حافظ ابن قيم،^{٧٤٩}
حافظ ابن حجر عسقلاني،^{٧٥٠}
حافظ سخاوي،^{٧٥١}
حافظ سيوطي^{٧٥٢} و

-
٧٣٧. ر.ك: جامع بيان العلم وفضله: ٢ / ٨٩ - ٩٠.
٧٣٨. ر.ك: همان؛ اعلام الموقعين: ٢ / ٢٢٣؛ البحر المحيط في التفسير: ٥ / ٥٢٨.
٧٣٩. الكامل (ابن عدي): در شرح حال جعفر بن عبدالواحد هاشمي قاضي و حمزه نصيبى.
٧٤٠. ر.ك: الكافي الشاف في تخريج احاديث الكشاف: ٢ / ٦٢٨.
٧٤١. ر.ك: البحر المحيط: ٥ / ٥٢٨؛ سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة: ١ / ١٤٤.
٧٤٢. ر.ك: الكافي الشاف في تخريج أحاديث الكشاف: ٢ / ٦٢٨.
٧٤٣. ر.ك: جامع بيان العلم وفضله: ٢ / ٩٠ - ٩١.
٧٤٤. ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: ١٩ / ٣٨٣؛ همچنين ر.ك: فيض القدير شرح الجامع الصغير: ٤ / ٧٦، به نقل از ابن عساكر.
٧٤٥. ر.ك: العلال المتناهية في الأحاديث الواهية: ١ / ٢٨٣ / ش ٤٥٧.
٧٤٦. ر.ك: تعليق تخريج أحاديث منهاج البيضاوي: ٨٥.
٧٤٧. ر.ك: تفسير البحر المحيط: ٥ / ٥١١.
٧٤٨. ر.ك: ميزان الاعتدال: ١ / ٤١٣ و ٢ / ١٠٢.
٧٤٩. ر.ك: اعلام الموقعين: ٢ / ١٧١.
٧٥٠. ر.ك: الكافي الشاف في تخريج أحاديث الكشاف: ٢ / ٦٢٨.
٧٥١. ر.ك: المقاصد الحسنة: ١ / ٦٩.
٧٥٢. ر.ك: الجامع الصغير: ٢ / ٩٥١ / ش ٤٦٠٣.

۲. علم صحابه

أما درباره نادانی أصحاب به قرآن کریم و أحكام شرعی شواهد فراوانی در دست است؛ بلکه شمارش آنها ناممکن است. ما تنها به سخن ابن حزم بسنده کرده و گسترش بحث را به مجالی دیگر وامی گذاریم. حافظ ابن حزم می گوید:

ووجدنا الصَّاحِبَ مِنَ الصَّحَابَةِ - رضي الله عنهم - يبلغه الحديث فيتناول فيه تأويلاً يخرج به عن ظاهره، ووجدناهم - رضي الله عنهم - يقرّون ويعترفون بأنهم لم يبلغهم كثير من السنن، وهكذا الحديث المشهور عن أبي هريرة: إنّ إخواني من المهاجرين كان يشغلهم الصفق بالأسواق، وإنّ إخواني من الأنصار كان يشغلهم القيام على أموالهم، وهكذا قال البراء... قال: أما كلّ ما نحدّثكموه سمعناه من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَكِنْ حَدَّثَنَا أَصْحَابُنَا، وَكَانَتْ تَشْغَلُنَا رِعْيَةُ الْإِبِلِ.

وهذا أبو بكر - رضي الله عنه - لم يعرف فرض ميراث الجدّة وعرفه محمد بن مسلمة والمغيرة بن شعبة، وقد سأل أبو بكر - رضي الله عنه - عائشة في كم كَفَّنَ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟

وهذا عمر - رضي الله عنه - يقول في حديث الإستئذان: أُخْفِيَ عَلَيَّ هَذَا مِنْ أَمْرِ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. أَلْهَانِي الصَّفَقُ فِي الْأَسْوَاقِ!

وقد جهل أيضاً أمر إِمْلَاصِ الْمَرْأَةِ وعرفه غيره، وغضب على عيينة بن حصن، حتى ذكّره الحرّ بن قيس بن حصن بقوله تعالى: (وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ).^{۷۰۴}

وخفي عليه أمر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِإِجْلَاءِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ إِلَى آخِرِ خِلَافَتِهِ، وخفي على أبي بكر - رضي الله عنه - قبله أيضاً طول مدّة خِلافتِهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عَمْرُ أَمْرَ إِجْلَائِهِمْ فَلَمْ يَتْرِكْ بِهَا مِنْهُمْ أَحَدًا.

وخفي على عمر أيضاً أمره عليه السّلام بتك الإقدام على الوباء، وعرف ذلك عبدالرحمان بن عوف.

وسأل عمر أبا واقد الليثي عمّا كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم في صلاتي الفطر والأضحى. وهذا، وقد صلاهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم أعواماً كثيرة. ولم يدر ما يصنع بالمجوس، حتى ذكره عبدالرحمان بأمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم فيهم.

ونسى قبوله عليه السّلام الجزية من مجوس البحرين، وهو أمر مشهور، ولعلّه - رضي الله عنه - قد أخذ من ذلك المال حظاً كما أخذ غيره منه.

ونسى أمره عليه السّلام بأن يتيمّم الجنب فقال: لا يتيمّم أبداً ولا يصلي ما لم يجد الماء. وذكره بذلك عمّار.

وأراد قسمة مال الكعبة حتى احتجّ عليه أبي بن كعب بأن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم لم يفعل ذلك، فأمسك.

وكان يردّ النساء اللواتي حضن ونفرن قبل أن يودّعن البيت، حتى أخبر بأن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم أذن في ذلك. فأمسك عن ردّه.

وكان يفاضل بين ديات الأصابع حتى بلغه عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلّم - أمره بالمساواة بينها، فترك قوله وأخذ بالمساواة.

وكان يرى الدية للعصبة فقط حتى أخبره الضحّاك بن سفيان بأن النبي - صلى الله عليه وآله وسلّم - ورث المرأة من الدية، فانصرف عمر إلى ذلك.

ونهى عن المغالاة في مهور النساء، استدلالاً بمهور النبي صلى الله عليه وآله وسلّم، حتى ذكرته امرأة بقول الله عزّ وجلّ: (وَأَتَيْتُمُ إِحْدَاهُنَّ فِئْطَارًا)^{٧٥٥} فرجع عن نهيه.

وأراد رجم مجنونة حتى أعلم بقول رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلّم -: رفع القلم عن ثلاثة، فأمر ألاّ ترجم.

وأمر برجم مولاة حاطب حتى ذكره عثمان بأنّ الجاهل لا حدّ عليه، فأمسك عن رجمها.

وأنكر على حسان الإنشاد في المسجد، فأخبره هو وأبو هريرة أنه قد أنشد فيه بحضرة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فسكت عمر... .

وقد نهى عمر أن يسمّى بأسماء الأنبياء، وهو يرى محمد بن مسلمة يغدو عليه ويروح، وهو أحد الصحابة الجلّة منهم، ويرى أبا أيوب الأنصاري وأبا موسى الأشعري، وهما لا يعرفان إلا بكناهما من الصحابة، ويرى محمد بن أبي بكر الصديق وقد ولد بحضرة رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وفي حجة الوداع، واستفتته أمّه إذ ولدته ماذا تصنع في إحرامها وهي نفساء، وقد علم يقيناً أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم علم بأسماء من ذكرنا وبكناهم بلا شكّ وأقرهم عليها ودعاهم بها ولم يغيّر شيئاً من ذلك عليه السّلام، فلما أخبره طلحة وصهيب عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - بإباحة ذلك أمسك عن النهي عنه. وهمّ بترك الرّمْل في الحجّ، ثم ذكّر أنّ النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - فعله فقال: لا يجب لنا أن نتركه.

وهذا عثمان - رضي الله عنه -، فقد روى عنه أنّه بعث إلى الفريضة أخت أبي سعيد الخدري يسألها عمّا أفتاها به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في أمر عدّتها، وأنّه أخذ بذلك. وأمر برجم امرأة قد ولدت لستّه أشهر، فذكّره علي بالقرآن وأنّ الحمل قد يكون ستّة أشهر، فرجع عن الأمر برجمها... .

وهذه عائشة وأبو هريرة - رضي الله عنهما - خفي عليهما المسح على الخفّين وعلى ابن عمر معهما، وعلمه جرير ولم يُسلم إلا قبل موت النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - بأشهر، وأقرت عائشة أنّها لا علم لها به، وأمرت بسؤال من يرجى عنده علم ذلك وهو علي رضي الله عنه. وهذه حفصة أمّ المؤمنين سئلت عن الوطء يجنب فيه الواطئ، أفيه غسل أم لا؟ فقالت: لا علم لي!؟

وهذا ابن عمر توقّع أن يكون حدث نهى من النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - عن كراء الأرض بعد أزيد من أربعين سنة من موت النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - فأمسك عنها وأقرّ أنّهم كانوا يكرونها على عهد أبي بكر وعمر وعثمان، ولم يقل: إنّه لا يمكن أن يخفى على هؤلاء ما يعرف رافع وجابر وأبو هريرة، وهؤلاء إخواننا يقولون فيما اشتهاوا: لو كان هذا حقّاً ما خفي على عمر!

وقد خفي على زيد بن ثابت وابن عمر وجمهور أهل المدينة إباحة النبي صلى الله عليه وآله وسلّم للحائض أن تنفر، حتى أعلمهم بذلك ابن عباس وأُمّ سليم، فرجعوا عن قولهم.

وخفي على ابن عمر الإقامة حتى يدفن الميِّت، حتى أخبره بذلك أبو هريرة وعائشة فقال: لقد فرطنا في قرارات كثيرة.

وقيل لابن عمر في اختياره متعة الحجّ على الأفراد: إنك تخالف أبك فقال: أكتب الله أحقّ أن يتبع أم عمر؟! روينا ذلك عنه من طريق عبدالرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن سالم، عن ابن عمر.

وخفي على عبدالله بن عمر الوضوء من مسّ الذكر، حتى أمرته بذلك عن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم بسرة بنت صفوان، فأخذ بذلك؛^{٧٥٦}

در میان صحابه افرادی را می‌یابیم که حدیثی به آنها رسیده، اما با تأویل خود آن را از ظاهرش دور ساخته‌اند. صحابه همواره بر این مطلب اقرار و اعتراف داشته‌اند که آنها به بسیاری از سنت‌ها دسترسی پیدا نکرده‌اند. همچنین حدیث مشهوری که از ابوهریره روایت شده است که مهاجران به انجام معاملات سرگرم بودند و برادران انصار ما نیز دنبال جمع آوری مال و اموال. همچنین براء گفته است: آن چه را که شما روایت کنید، ما آن را از رسول خدا شنیده ایم، ولی اصحاب ما روایت نقل می‌کردند، در حالی که شترچرانی ما را به خود مشغول ساخته بود.

و یا ابوبکر را می‌بینیم که حکم میراث جدّه را نمی‌داند، در حالی که از این مسأله محمد بن مسلمه و مغیره بن شعبه با خبر بودند. و یا ابوبکر از عایشه سؤال می‌کند که رسول خدا را در چند کفن پیچیده و کفن کردند؟

و یا عمر در حدیث استیذان می‌گوید: به این علت که تجارت در بازار مرا به خود سرگرم ساخته بود، نظر رسول خدا صلى الله عليه وآله در این باره بر من مخفی ماند.

و نیز عمر از حکم انداختن جنین از سوی زن بی خبر بود و کسی دیگر او را آگاه ساخت و بر عینة بن حصن خشمگین شد، تا آن که حر بن قیس او را به سخن خداوند (وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ) یادآوری کرد.

و یا امر رسول خدا به بیرون راندن یهود و نصارا از جزیره العرب تا پایان خلافتش بر او پنهان ماند و پیش از او، بر ابوبکر مخفی مانده بود و هنگامی که این امر به او رسید، فرمان به بیرون ساختن آنها داد و کسی از آنها را باقی نگذاشت.

یا امر پیامبر به ترك شتاب بر بیماری وبا بر او پنهان مانده بود و عبدالرحمان بن عوف آن را می دانست.

و نیز عمر از ابو واقد لیثی درباره آن چه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نماز فطر و قربان می خواند سؤال کرد، در حالی که سال های زیادی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نماز عید فطر و قربان را خوانده بود.

وی نمی دانست با مجوس چه برخوردی داشته باشد، تا آن که عبدالرحمان او را از امر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درباره آنان با خبر ساخت.

وی پذیرش جزیه از مجوس بحرین را فراموش کرده بود، در حالی که آن امری مشهور بود و شاید عمر از این مال بهره ای می گرفت، همچنانکه دیگران از آن مال بهره می بردند.

همچنین امر پیامبر را بر تیمم شخص جنب فراموش کرده بود؛ از این روگفت: جنب هرگز تیمم نمی کند و تا آب نیابد نماز نمی خواند. و عمار او را به آن یادآور شد.

می خواست اموال کعبه را قسمت کند تا آن که ابی بن کعب بر او احتجاج کرد که رسول خدا چنین نمی کرد، پس از این کار باز ایستاد.

یا آن که زنانی را که حیض شده و پیش از طواف وداع کوچ می کردند را باز می گرداند تا آن که به او گفتند: رسول خدا اجازه می داد، پس او از بازگرداندن آنها خودداری کرد.

یا آن که در دیه انگشتان دست تفاوت می گذارد، تا آن که از پیامبر به او رسید که به تساوی فرمان داده، پس سخن خود را رها کرد و به مساوات حکم داد.

وی بر این باور بود که دیه تنها برای عصبه و خاندان پدری است، تا آن که ضحاک بن سفیان خبر داد که پیامبر زن را هم از دیه ارث بهره مند می داند، پس از نظر خود بازگشت.

یا آن که از زیاده روی در مهریه زنان باز می داشت و به مهریه های زنان پیامبر استدلال می کرد، تا آن که زنی سخن خداوند که می فرماید: (وَأْتَيْتُمُ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا) را به او گوش زد کرد، پس از نهی خود باز گشت.

می خواست دیوانه ای را سنگسار کند، تا آن که سخن پیامبر خدا را که از سه کس تکلیف برداشته شده را فهمید، پس از این کار باز ایستاد.

به سنگسار کنیز حاطب فرمان داد تا آن که عثمان به یادش آورد که بر جاهل حد زده نمی شود، پس از سنگسارش دست کشید.

یا شعر سرودن حسان بن ثابت را در مسجد ناروا می دانست، تا آن که خود حسان و ابوهریره به او خبر دادند که حسان در حضور رسول خدا نیز در مسجد شعر می سرود، پس عمر ساکت شد....

یا آن که از نامگذاری به اسامی انبیاء نهی می کرد، در حالی که او می دید محمد بن مسلمه را که نزد او صبح و شب کرده و یکی از صحابه بزرگ بود، هم نام یکی از انبیاء است و می دید ابو ایوب انصاری و ابو موسی اشعری را و این دو جز به کنیه خود شناخته نمی شده و از صحابه بودند. و می دید محمد بن ابی بکر را که در حجة الوداع و در حضور خود رسول الله به دنیا آمد و مادرش به هنگام ولادت از ایشان استفتاء نمود که در حال نفاس با احرام خود چه کند. و به تحقیق پیامبر نام این اشخاص و کنیه های آنها را می دانست و با آن نام ها ایشان را فرامی خواند، اما نام هیچ يك را تغییر نداد. پس هنگامی که طلحه و صهیب به او خبر دادند که پیامبر این نام گذاری ها را مباح می داند، از نهی خود بازگشت. وی بر ترك هروله در حج اهتمام داشت تا آن که به او یادآور شدند که پیامبر انجام می داد، پس گفت تركش بر ما واجب نیست.

و این عثمان است که به سوی فریعه خواهر ابو سعید خدری فرستاد تا از فتوایی که رسول خدا در باره عده اش داده بود، بپرسند تا عثمان بر اساس آن حکم دهد.

یا آن که زنی را به خاطر آن که شش ماه بچه آورده بود فرمان به سنگسارش داد، تا آن که علی علیه السلام با آیه ای قرآن به او یادآور شد که گاه مدت حمل شش ماه می شود، پس از فرمان خود باز گشت.

و این عایشه و ابو هریره هستند که حکم مسح بر چکمه بر آن دو و ابن عمر پنهان ماند بود، ولی جریر که تنها شش ماه پیش از رحلت رسول خدا اسلام آورده، بود به آن آگاه بود. خود عایشه اقرار می کرد که به این حکم دانا نیست و دستور داد تا از کسی بپرسند که امید می رود دانش چنین پرسشهایی نزد او باشد و او کسی جز علی رضی الله عنه نبود.

و این حفصه ام المؤمنین است که از او سؤال شد: آیا در وطئی که واطی جنب می گردد، بر او غسل واجب است یا نه؟ گفت نمی دانم!

و این ابن عمر است که پس از چهل سال از رحلت پیامبر، در حالی به نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از کرایه دادن زمین اقرار می کند که در زمان ابوبکر، عمر و عثمان، اراضی را کرایه می دادند! وی با خود نمی گوید که اگر نهی بود، امکان نداشت که بر ابوبکر، عمر و عثمان پنهان مانده و افرادی همچون رافع، جابر و ابوهریره بدانند؟! و باید گفت، این برادران ما درباره هرچه که میانشان می کشد می گویند: اگر این چیز حق بود، بر عمر پنهان نمی ماند!

بر زید بن ثابت، ابن عمر و جمهور اهل مدینه مباح شمردن کوچ زن حائض [پیش از وداع خانه خدا] از سوی پیامبر پنهان مانده بود تا آن که ابن عباس و ام سلیم آنها را آگاه ساختند، پس ایشان از سخنشان بازگشتند.

بر ابن عمر ایستادن [پس از تشیع و نماز میت] تا هنگامی که میت دفن شود، ابو هریره و عایشه در این باره به او آگاهی دادند، گفت ما کوتاهی های فراوانی کرده ایم.

به ابن عمر در باره برگزیدن حج تمتع بر حج افراد گفته شد که تو در این باره بر خلاف پدرت رفتار می کنی؟ گفت آیا کتاب خداوند سزاوار تر به پیروی است یا عمر؟ این روایت از طریق عبد الرزاق، از معمر، از زهری، از سالم، از ابن عمر به دست ما رسیده است.

بر ابن عمر لزوم تجدید وضو پس از مس آلت تناسلی مرد پنهان مانده بود، تا آن که بسره دختر صفوان، امر رسول خدا را در این باره به او رساند، پس او آن را پذیرا شد.

وی در جای دیگر می نویسد:

وقد تجد الرجل يحفظ الحديث ولا يحضره ذكره حتى يفتي بخلافه وقد يعرض هذا في آي القرآن، وقد أمر عمر على المنبر بالألّا يزداد في مهوور النساء على عدد ذكره، فذكرته امرأة بقوله تعالى: (وَأْتَيْتُمُ إِخْدَاهُنَّ فِنْطَارًا) فترك قوله وقال: كلّ أحد أفقه منك يا عمر. وقال: امرأة أصابت وأمير المؤمنين أخطأ!

وأمر برجم امرأة ولدت لستّة أشهر، فذكره علي بقول الله تعالى: (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ)^{٧٥٧} مع قوله تعالى: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ)^{٧٥٨} فرجع عن الأمر برجمها. وهم أن يسطو بعيينة بن حصن إذ قال له: يا عمر ما تعطينا الجزل ولا تحكم فينا بالعدل، فذكره الحرّ بن قيس بن حصن بن حذيفة بقول الله تعالى: (وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ) وقال له: يا أمير المؤمنين هذا من الجاهلين، فأمسك عمر.

وقال يوم مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم: والله ما مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم ولا يموت حتى يكون آخرنا، أو كلاماً هذا معناه، حتى قرئت عليه: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)،^{٧٥٩} فسقط السيف من يده وخرّ إلى الأرض وقال: كأني - والله - لم أكن قرأتها قط!

فإذا أمكن هذا في القرآن فهو في الحديث أمكن، وقد ينسأه ألبتّة، وقد لا ينسأه بل يذكره ولكن يتأوّل فيه تأويلاً فيظنّ فيه خصوصاً أو نسخاً أو معنى ما، وكلّ هذا لا يجوز اتّباعه إلاّ بنصّ أو إجماع، لأنّه رأى من رأى ذلك ولا يحلّ تقليد أحد ولا قبول رأيه;^{٧٦٠}

گاهی روی می دهد که کسی حدیثی را حفظ کرده بود، اما پس از آن به خاطرش نمی آمد و فتوایی ناسازگار با حدیث می داد و گاهی در آیات قرآن چنین چیزی روی می داد. عمر بر بالای منبر فرمان داد تا مهریه زنان از شمار معینی افزون نگردد، در این هنگام زنی سخن خداوند (وَأْتَيْتُمُ إِخْدَاهُنَّ فِنْطَارًا) را به او یادآوری کرد، پس عمر از سخنش باز گشت و

٧٥٧. سوره احقاف، آیه ١٥.

٧٥٨. سوره بقره، آیه ٢٣٣.

٧٥٩. سوره زمر، آیه ٣٠.

٧٦٠. الإحكام في أصول الأحكام: ٢ / ٢٣٧ - ٢٣٨.

گفت: هر کسی از تو فقیه تر است ای عمر. و گفت: زنی درست گفت و امیرالمؤمنین به خطا رفت!

و وی به سنگسار زنی فرمان داد که شش ماهه کودک خود را به دنیا آورده بود، پس علی علیه السلام سخن خداوند که (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ) را با سخن دیگر خداوند (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ) به عمر یادآوری کرد، پس او از فرمان خود به سنگسار بازگشت.

و هنگامی که عیینه بن حصن به او گفت: ای عمر، به ما چیزی نمی بخشی و با ما به عدالت رفتار نمی کنی؟ عمر خواست تا او را شلاق بزند! تا آن که حر بن قیس بن حذیفه او را متوجه سخن خداوند کرد که می فرماید: (وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ) و به او گفت: ای امیرالمؤمنین، این شخص از نادانان است، پس عمر از کار خود باز ایستاد.

در روزی که پیامبر صلی الله علیه وآله رحلت فرمود، عمر گفت: به خدا سوگند رسول خدا مُرده است و نخواهد مرد تا این که آخرین ما باشد، و یا سخنی به این مضمون تا آن که بر او سخن خدا را قرائت کردند (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)، پس شمشیر از دستش افتاد و خود بر زمین نشست و گفت: گویا تاکنون این آیه را هرگز نخوانده بودم!

پس هنگامی که چنین اموری در آیات روی دهد، در حدیث به طریق اولی خواهد داد. گاهی ممکن است راوی فراموش کند و گاهی فراموش نکرده، بلکه برای آن تأویلی می آورد که گمان می کند در آن تأویل ویژگی خاصی نهفته و یا نسخی روی داده و یا معنای دیگری را اراده می کند و پیروی از همه اینها جز با نص و یا اجماع روا نیست؛ چرا که این گفته او، دیدگاه او است و بر دیگران تقلید از دیدگاه او روا نیست.

افزون بر این، ابن قیم در إعلام الموقعین، این گونه اتفاقات و ماندهایش را یادآور شده و می گوید:

وهذا باب واسع لو تتبعناه لجااء سفرأ كبرأ؛^{۷۶۱}

این باب گسترده ای است که اگر جستجو کنیم، کتاب بزرگی خواهد شد.

توجه

پوشیده ماند که هیچ يك از آن چه حافظ ابن حزم از جهل صحابه و فراموشی برخی احکام شرعی برشمرد، با سندی معتبر نزد مسلمین درباره امیر المؤمنین علیه السلام نقل نشده است، و این یکی از أدله أعلمیت امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و أفضلیت ایشان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

خاتمه باب دوم

ما در باب دوم، هر چه را که به «اهل سنت و تحریف» پیوند می خورد پرداخته و بررسی کردیم و یادآور شدیم که دیدگاه مشهور میان آنان، پیراستگی قرآن از خطا و نقصان است. همچنین احادیثی که موهم تحریف بود از مهمترین کتب ایشان عرضه نمودیم، آن چه را که می شد بر برخی وجوه مقبول حمل کرد چنین کردیم، و آن چه را که ممکن نبود، به سندش نگریسته و چنانچه ضعیف بود ردش کردیم و آن چه را که بر طبق اصول آنها صحیح بود، به خاطر آن که کتاب، سنت و اجماع آن را تکذیب کرده، تکذیب نمودیم.

لیکن این ردّ و تکذیب، این سؤال را بر می انگیزد که وقتی حدیثی صحیح بود و به باور برخی اصحاب، به تحریف قرآن صراحت داشت، پس چگونه می توان آن حدیث را تکذیب کرد در حالی که تکذیب آن، نکوهش صحیحین را به دنبال داشته و عدالت اصحاب را با چالش روبرو می سازد؟! و این سخن ما را بر این واداشت تا بحثی کوتاه پیرامون دو کتاب بخاری و مسلم و همچنین عدالت اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داشته باشیم.

چکیده سخن آن که دیدگاه اهل سنت نفی تحریف قرآن است، جز باورمندان ایشان به صحت تمامی روایات صحیحین و عدالت تمامی صحابه که آنها حشویه اند، کسانی که طبری و دیگران دیدگاه تحریف را به آنها نسبت داده اند و انکار این سخن از سوی آلوسی و دیگران ارزشی ندارد.

خاتمه بحث

پس ای اهل اسلام! خدا را خدا را در باره قرآن، در پاسداری از آن و عمل بر پایه آن و کوشش در جاری ساختن فرامین آن در جوامع اسلامی. مبدا که دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشی گیرند.

و کسی از شما به برادرش نسبت تحریف ندهد و نمی توان دیدگاه تحریف را به شیعیان جز افراد اندکی از ایشان نسبت داد. و همچنین از اهل تسنن کسی جز حشویه به آن معتقد نگردید است. محققان فریقین، بعید نمی دانند که این احادیث از سوی ملحدان و زنادقه به میان مسلمین راه یافته است. آنها را وارد کرده اند تا بتوانند به آسانی قرآن مجید را نکوهش کنند. این کتابی است که نه از پیش رو و نه از پیش باطل بدان راه نمی یابد. او فرو فرستاده ای از سوی حکیمی ستوده است. پس به هوش بوده و از فتنه فتنه انگیزان بر حذر باشید.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

قم / سید علی حسینی میلانی

فهرست ها

آیات

روایات

نام ها (پروردگار و معصومان علیهم السلام)

اعلام

زمان ها و مکان ها

کتاب های داخل متن

منابع

فهرست آیات

(الف)

(إِذَا مَنَّيَ الْأَقْبَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ)

(إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ)

(إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ ...)، ٣٧١

(إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا...).

(اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً)

(الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ ...)، ٣٢٨

(النَّبِيِّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ)

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغُونَ)

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغُونَ وَالنَّصَارَى)، ٣١٥، ٣١٦

(إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا ... مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ);

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا).

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ)

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا...)

(إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ)

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذُّكْرَ...);، ١٨٢

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ);، ٥١، ٦٢، ٦٨، ٧٤، ١٠٩، ٣٧٣، ٣٨٨، ٤٥٤

(إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ)، ٧٥، ٣٧٤، ٣٧٥، ٤٥٤

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)، ٥٥٩

(إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى)

(إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ)، ٢٨٢، ٣١٥، ٣١٦، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٣٧، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٥٦

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، ١٢٧، ١٢٨، ١٨٧، ٢٦٥

(أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)

(أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى)

(أَفَلَمْ يَنبَأْ...)، ٤٠٣

(ت)

(تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ)

(ث)

(تُمْ أَنْصِرْفُوا صَرَفَ اللَّهِ...)

(ح)

(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى)، ٣٨٥

(حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا)، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٦

(حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا)، ٣٢٦

(حَتَّى يَطْهَرْنَ)

(ف)

(فَأَصْدَقَ وَأَكْنَ مِنَ الصَّالِحِينَ)

(فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)؛

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ)

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتَوْهُنَّ أُجُورَهُنَّ)، ٢٥٥

(فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ)، ١٤٢، ١٧٣

(ق)

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)،

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ)

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ)

(ك)

(كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)

(ل)

(لَا تَحْرُكَ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ...)

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ);، ٦٠، ٦٧، ٩٣، ١٠٢

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...);، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٤

(لَكِنَّ الرَّاْسِحُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...);، ٣٢٦

(لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ);، ١١٦، ٢٥٢

(م)

(مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)

(مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا)

(مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ);

(مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا...)

(ن)

(ن وَالْقَلَمِ);، ٥١٧

(و)

(وَأْتَيْنَاهُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا);، ٥٥٨، ٥٥٩

(وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ)

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ);، ٢٨٢

(وَالَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ...);

(وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ...)

(وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا...)

(وَالصَّابِتُونَ)، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٦، ٣٥٦

(وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ)، ٣٣٨، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٥٦

(وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ)، ٣٣٦، ٣٣٧

(وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ)، ٥٥٩

(وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)، ٥١، ٥٣، ٦٧

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)، ٥٢٥

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا...);

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ);

(وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ...)، ١٨٢

(وَأَخْوَاتِكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ)، ٣٧٤، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤

(وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ)، ٥٥٤، ٥٥٨، ٥٥٩

(وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ)، ٥٥٩

(وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا...)

(وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)، ٣٩٦، ٣٩٧

(وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ)

(وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا).

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً)، ٣٢٨

(وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ)

(وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ).

(وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)

(وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ)

(وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ...)

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...);
(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)

(ى)

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا...);
(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) ... ١٢٨، ١٨٧

فهرست روايات

(الف)

- أخطأ ابن مسعود، أو قال: كذب ابن مسعود، وهما من القرآن ... ٤٦٦
- أرسله على حين فترة من الرسل و طول هجعة من الأمم و انتقاض من المبرم ... ٨٥
- إذا قام القائم من آل محمد عليهم السلام ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن ... ١٣٠
- إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب الله... ... ٧٩
- أعرضوها على كتاب الله، فما وافق كتاب الله عزوجل فخذوه... ... ٢١١
- إننا أهل البيت صادقون، لانخلو من كذاب يكذب علينا فيسقط صدقنا بكذبه ... ١٦٤
- إن القرآن نزل أربعة أرباع: ربع حلال، و ربع حرام، و ربع سنن و أحكام ... ١١٤
- إن الله أمرني أن أقرأ عليك القرآن» فقرأ عليه (آية الرغبة)... ٤٤٧
- إننا لم نحكم الرجال، وإنما حكمنا القرآن، وهذا القرآن إنما هو خط مسطور... ... ٢٢٥
- أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها... ٤١٣
- إن على كل حق حقيقة وعلى كل صواب نوراً فما وافق كتاب الله فخذوه... ٧٨
- إن في القرآن ما مضى وما يحدث وما هو كائن، كانت فيه أسماء الرجال فألقيت ... ١١٥
- إن لكل رجل منّا، رجل يكذب عليه ... ١٦٤
- إنه أحضر الكتاب كملًا، مشتملاً على التأويل والتنزيل، والمحكم والمتشابه ... ١٤٧
- إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي، ما إن تمسكتم بهما ... ٨١
- إنّاه الجامع الصحيح المسند من حديث رسول ... ٢٩٨
- أم أنزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إتمامه؟ ... ٩١

أنت منى بمنزلة هارون من موسى... ٤٧٩

أيها الناس، ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته و ما جاءكم ...

(ث)

ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحها وسراجاً لا يخبو توقده وبحراً ... ٨٧

(ح)

حجة الله على خلقه، أخذ عليهم ميثاقه، وارتهن عليه أنفسهم، أتم نوره، وأكمل به دينه ... ١٧

(س)

سلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار ... ٤١٢

سلوني، والله لا تسألوني عن شيء يكون إلي ... ٢٢٣

(ض)

ضعوا هذه في سورة كذا... ٤١١

(ع)

علي مع القرآن والقرآن مع علي ... ٤١٢

(ف)

فاذا وردت حقائق الأخبار و التتمست شواهدا من التنزيل فوجد لها موافقاً ... ٧٨

فالقرآن أمر زاجر وصامت ناطق حجة الله على خلقه أخذ عليهم ميثاقه ... ٨٩

فقال: هو كلام الله، وقول الله، وكتاب الله، ووحى الله وتنزيله ... ٩٤

فقال: «نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام» ... ١٢٧

فلما قضت مناسكها فرقت أن يكون قد نزل في إبنها شي ... ٢١٥

فما ورد عليكم من خبرين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله... ٧٨

(ف)

القرآن واحد، نزل من عند واحد، على [نبي] واحد، وإمّا الإختلاف من جهة الرواة... ٣٩

القرآن خلف فراشي في الصحف، والحرير والقراطيس، فخذوه... ١٨٣

القرآن نزل أثلاثاً: ثلث فينا وفي أحبائنا، وثلث في أعدائنا وعدو من كان قبلنا ... ١٩٤

(ك)

كأني أنظر إلى شيعتنا بمسجد الكوفة، و قد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس ... ١٢٩

كأني بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفة يعلمون ... ١١٧

كتاب ربكم فيكم مبيّنًا حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله و ناسخه و منسوخه ... ٩١

كف عن هذه القراءة، إقرأ كما يقرأ الناس، حتّى يقوم القائم ... ١١٢

كلام الله لاتتجاوزوه ولا تطلبوا الهدى في غيره فتضلّوا ... ٩٢

(ج)

لا، إقرأوا كما تعلمتم، فسيجيئكم من يعلمكم ... ١١٥

لا تقبلوا علينا حديثاً إلّا ما وافق القرآن والسنة، أو تجدون معه شاهداً ... ١٦٥

«لاتنظريه»، ففتحته وقرأت فيه ... ١١٦

لست بأول رجل أحبّ قومه، أبي الله يا أنس إلّا أن يكون ابن أبي طالب ... ٤١٧

لو قد قرئ القرآن كما أنزل لألفيتنا فيه مسمّين ... ١١٥

لولا أنّه زيد في كتاب الله، و نقص منه ما خفي حقنا على ذي حجا ... ١٢٢

اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك وإليّ يأكل معي من هذا الطائر ... ٤١٦

(م)

ما ادعى أحد من الناس أنّه جمع القرآن كلّه كما ... ١١١

ما يستطيع أحد أن يدعي أنّ عنده جميع القرآن كلّه ظاهره و باطنه غير الأوصياء ... ١١٢

معاشر الناس، تدبروا القرآن و افهموا آياته و انظروا إلى محكماته ... ٨٠

من أوتر بالمعوذتين و قل هو الله أحد قيل له يا عبدالله، أبشر فقد قبل الله وترك ... ٨٣

من ختم القرآن بمكة من جمعة إلى جمعة وأقلّ من ذلك وأكثر ... ٨٤

من قرأ عشر آيات في ليلة لم يكتب من الغافلين، و من قرأ خمسين آية كتب ... ٨٢

من كان كثير القراءة لسورة الأحزاب، كان يوم القيامة في جوار ... ١١٦

(ن)

نزل القرآن أثلاثاً؛ ثلث فينا و في عدونا ... ١١٣، ١٩٤

نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فينا، و ربع في عدونا، و ربع سنن و أمثال ... ١١٤، ١٩٣

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمّد صلى الله عليه وآله وسلّم هكذا: ... ١١٦

نزل جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وآله وسلم بهذه الآية هكذا: ... ١١٨

(و)

الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعةً أن يقرأ في ليلة الجمعة بالجمعة ... ٨٣
واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش و الهادي الذي لا يضل ... ٨٥
والله ما نزلت آية إلا وقد علمت فيما نزلت وأين نزلت وعلى من نزلت ... ٢٢٣، ٤١٢
وإن جميع ما جاء به محمد بن عبد الله هو الحق المبين والتصديق به وبجميع ... ٩٣
وأمر إبراهيم أن يذبح إسحاق ولم يشأ أن يذبحه، ولو شاء لما غلبت مشيئة إبراهيم ... ٢١٦
وتمسك بحبل القرآن و انتصحه وأحلّ حلاله وحرّم حرامه ... ٨٧
وحجّ إبراهيم عليه السلام هو وأهله وولده، فمن زعم أن الذبيح هو إسحاق ... ٢١٤
وعليكم بتلاوة القرآن فإن درجات الجنة على عدد آيات القرآن ... ٨٣
وقد علمتم موضعي من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالقرابة القريبة ... ١٩
وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرّفوا حدوده ... ١٤٤، ٢١٧
ولنا كرائم القرآن ... ١٩٣

(هـ)

هذا كتاب الله عزّوجلّ كما أنزله الله على محمد صلى الله عليه وآله وسلم ... ١١٢
هذا كتاب ربكم كما أنزل على نبيكم، لم يزد فيه حرف، ولم ينقص منه حرف ... ٣٩
هذا هو القرآن الذي أنزله سبحانه ... ١٩٧
هؤلاء قوم أرادوا التقدّم قبل أوانه، فعملوا شيئاً يتسوّقون به ... ٤٨١

(ي)

يا أنس، ما يمنعك أن تقوم فتشهد، ولقد حضرتها؟ ... ٤١٦
يا علي، القرآن خلف فراشي في الصحف والحريير والقرطيس، فخذوه ... ١٨٨
يكون في هذه الأمة كل ما كان في الأمم السالفة ... ١٤٩
يكون في هذه الأمة كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل، والقذة بالقذة ... ١٥٠
ينظر فما وافق حكمه حكم الكتاب و السنة و خالف العامة فيؤخذ به ويترك ... ٧٩

فهرست اعلام (پروردگار و معصومان علیهم السلام)

خداوند سبحان

الله تعالی: ... ۱۹، ۳۸، ۴۰، ۵۴، ۸۶، ۱۱۲، ۲۰۵،

۲۹۷، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۶۳، ۴۰۹، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۸۴، ۴۹۹، ۵۵۸

خداوند: ... ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۳۸، ۴۰، ۵۱، ۵۳،

۶۰، ۶۲، ۶۷، ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۶۵،

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰،

۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۶۶،

۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۸۴،

۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۹

خدا: ... ۱۷، ۲۹، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹،

۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶،

۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۹۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲،

۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲،

۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۰، ۵۰۲، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۵،

۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۵۴

پروردگار عالمیان: ... ۲۲

محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلّم

محمد: ... ۱۷، ۳۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱،

۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۲، ۳۷۱، ۳۹۷، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۷۰،

پیامبر: ... ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹،

۴۰، ۴۳، ۶۵، ۶۶، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵،

۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱،

۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۷۱، ۴۹۸،

۴۹۹، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۴۱، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳

نبیِّکم: ... ۳۹، ۱۴۲، ۱۷۳

نبی مکرم اسلام: ... ۴۸، ۱۱۰

نبیِّه محمّد: ... ۳۸، ۱۷۱

فاطمه زهرا سلام الله علیها

فاطمه: ... ۱۱۸

امیرالمؤمنین علی علیه السلام

امیرمؤمنان: ... ۱۱۷

امیرالمؤمنین: ... ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۸، ۳۹

۴۰، ۵۱، ۵۸، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸،

۲۹۱، ۳۰۵، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۷۸، ۴۸۸،

۵۰۴، ۵۰۷، ۵۵۸، ۵۳۷، ۵۵۹، ۵۶۰

پسر أبو طالب: ... ۴۱۷

علی: ... ۱۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶،

۴۱۷، ۴۳۱، ۵۳۷، ۵۵۶

علی بن ابی طالب: ... ۴۸، ۸۰، ۱۱۲، ۲۲۴،

۲۶۲، ۵۳۸

نخستین پیشوای برگزیدگان: ... ۳۷۸

حسن بن علی علیه السلام

ابو محمد حسن مجتبی: ... ۴۷۸

حسن: ... ۲۱، ۱۱۸، ۱۲۷، ۳۸۴

حسین بن علی علیه السلام

حسين: ... ٢١، ٦٢، ١١٨، ١٢٧، ٣٨٤

على بن الحسين عليه السلام

على بن حسين: ... ٣٩٧

ابوجعفر محمد بن على باقر عليه السلام

امام باقر: ... ٣٠، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ١١٢، ١١٣، ١١٤،

١١٦، ١٢٢، ١٣٠، ١٤٥، ١٨٩، ١٩٥، ٢١٤، ٢١٥

أبا جعفر: ... ١١١

أبي جعفر: ... ١٢١، ١٢٢

جعفر بن محمد صادق عليه السلام

امام صادق: ... ٤٠، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٣، ٩٣، ١١٣،

١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١٢٧، ١٣٠، ١٦٤، ١٧٤، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٤، ٢١٤، ٢١٨، ٢٦٦

جعفر بن محمد: ... ٩٣

أبا عبد الله: ... ١٢٧، ٢١٤

أبي عبد الله: ... ١١٢

أبي عبد الله الصادق: ... ١٢٩

ابوالحسن على بن موسى الرضا عليه السلام

ابوالحسن على بن موسى الرضا: ... ٢١٦

امام هشتم: ... ٩٣

حضرت رضا: ... ٥٢، ١١٦

على بن موسى الرضا: ... ٩٢، ٢٠٩

امام هادي عليه السلام: ... ٧٨

امام زمان عليه السلام

امام زمان: ... ١٢١، ١٤٨، ١٧٠، ١٧٢

امام عصر: ... ٢٠٥

امام دوازدهم: ... ١٤٨، ٢٠٠

حضرت مهدی: ... ١٤٧، ١٤٨، ٢٠٤

قائم: ... ١١٣، ١٢٢، ١٣٠

آل محمد: ... ١٢٥، ١٣٠، ١٨٧، ٢٦٦

اُمّة: ... ٥٤، ٦٥، ٧٦، ٩٠، ٩١، ١٠٥، ١٠٩، ١١٢،

١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٥، ١٣٣، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٤، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٢، ١٨٨، ١٨٩، ٢١١، ٢١٢،

٢١٨، ٢٢٥، ٢٩٨، ٣١٨، ٣٤١، ٣٥٩، ٣٧٦، ٤٤١، ٤٨٤، ٤٨٨، ٥١٠

امامان معصوم: ... ٦٥، ٩٨، ٢١٢

اهل بیت: ... ٢٢، ٦٣، ٦٥، ٧٦، ٩٠، ١٤٦، ١٤٧،

١٤٨، ١٦٤، ١٨٠، ١٨١، ١٨٣، ١٨٦، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩

معصومان: ... ٥٢، ٧٧، ١٩٠

جبرئیل روح الأمين

جبرئیل: ... ٦٦، ٧٥، ١٠١، ١١٦، ١١٨، ١٣٤، ١٤١، ١٤٢، ٣٣١، ٣٣٢، ٤١١، ٤٣٢، ٥٣٣

روح الأمين: ... ١٣٣

آدم

آدم: ... ١١٨، ٢٤١، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٦٦،

٣٧٠، ٣٨٧، ٤٥٠

ابراهيم: ... ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢٦٦، ٤٤٠، ٤٤١،

٥٢٤، ٥٣٨، ٥٣٩

اسحاق: ... ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧

اسماعيل: ... ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧

فهرست اعلام

(الف)

آغا بزرگ تهرانی

آغا بزرگ تهرانی: ... ۶۸، ۱۸۹، ۲۰۰

شیخ آغا بزرگ تهرانی: ... ۶۸، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۵

آمدی: ... ۴۷۹

آیت الله خویی

آیت الله خویی: ... ۲۹

خویی: ... ۳۱، ۳۳، ۶۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۵

۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۲۴۳، ۴۳۱، ۴۵۵

سید ابوالقاسم خویی: ... ۶۸

ابان بن عثمان: ... ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۴۲

ابراهیم بن عمر: ... ۱۲۴

ابراهیم بن هاشم: ... ۱۸۹

ابن اثیر (صاحب جامع الاصول): ... ۲۰۹

۲۵۲، ۲۵۳، ۴۷۵

ابن ادريس: ... ۶۸، ۱۶۷

ابن ام عبد: ... ۲۶۲، ۴۳۲

ابن أبي حاتم: ... ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۰، ۴۸۹

ابن أبي داوود: ... ٢٦٤، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٨، ٤١٩،

٤٣٠، ٤٣١، ٤٨٣

ابن أبي مليكة: ... ٣٩٦، ٥٢٠

ابن أعين: ... ٤٩٠، ٤٩١

ابن أمير الحاج: ... ٥١٠

ابن بطلال: ... ٥٢٥

ابن تيمية: ... ١٦٧، ٤٧٩

ابن جريج: ... ٣٩٦، ٣٩٧، ٥٣٥

ابن جزري: ... ٤٦٥

ابن جوزي: ... ٤٧٩، ٥١٦، ٥٢٠، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٨

ابن حاجب: ... ٥٤٤

ابن حبان: ... ٢٤٥، ٢٤٩، ٣٨٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٨٥

ابن حجر عسقلاني

ابن حجر: ... ١٤٦، ٢٣٤، ٢٤٦، ٢٥٥، ٢٩٥، ٢٩٦،

٢٩٨، ٣٥٠، ٣٦٠، ٣٦٥، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٣، ٤٠٨، ٤١٨، ٤٢٠، ٤٦٠، ٤٨٤، ٥١١، ٥٢٣، ٥٢٧،

٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣٤، ٥٣٥

ابن حجر عسقلاني: ... ٤٤، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٧٨،

٢٩٢، ٣٤٩، ٣٩٦، ٤١٤، ٥١٥، ٥٤٤، ٥٤٩

ابن حجر مكي: ... ٤٧٠

ابن حزم: ... ٤٤، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٨١، ٤٣٧، ٤٦٠،

٤٩٧، ٤٩٨، ٥٠٠، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٢٢، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٣، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٦٠

ابن خطيب: ... ٣٢٤، ٣٣٠

ابن ذؤيب: ... ٤٠٥

ابن راهويه: ... ٢٨٨

ابن زاغوني: ... ٤٧٣

ابن سنان: ... ١٢٨

ابن سيد الناس: ... ٥٣٦

ابن سيرين: ... ٤٠٧، ٤٠٥، ١٤٦

ابن شامه: ... ٤٣٦

ابن شنبوذ: ... ٤٦٦، ٤٦٥، ٤٦٢، ٤٦١

ابن شهر آشوب: ... ٢٠٥، ١٦٧

ابن طاهر مقدسي: ... ٤٧٣

ابن ظفر: ... ٤٥٠، ٤٤٩، ٤٤٥، ٤٤٤

ابن عبدالبرّ قرطبي

ابن عبدالبرّ: ... ٥٣٨، ٥٣٧، ٥٣٦، ٥٣٤، ٤٢٨

٥٤٨، ٥٤٤

قرطبي: ... ٥٤٤، ٣٦٠، ٣١٧، ٢٩٢، ٢٢٤

ابن عماد حنبلي: ... ٥٤٦، ٢٩٣

ابن غضائري: ... ٢١٠، ١٢١

ابن فورك: ... ٤٧٣

ابن كثير: ... ٣٩٧، ٣٩٦، ٣٧٠، ٣١٢، ٣٠٦، ٢٩٢

٤٧٣، ٤٧٢

ابن قيّم جوزيه

ابن قيّم: ... ٥٦٠، ٥٤٩، ٥٤٠، ٥٣٨، ٥٣٣

ابن قيّم جوزيه: ... ٥٣٧

ابن مبارك: ... ٥٠٧

ابن مجاهد: ... ٤٦٦، ٤٦٥

ابن ملجم: ... ٤٧٨، ٤٧٧

ابن نجار: ... ٣٠٧

ابن نديم: ... ٤١٥

ابنوهب: ... ۳۲۱

ابن همام: ... ۴۹۶

ابوادریس: ... ۲۵۹

ابواسحاق اسفراینی: ... ۴۷۳

ابوالحسن اشعری: ... ۱۱۴، ۳۳۱

ابوالحسن خنیزی: ... ۶۸، ۱۶۷

ابوالعباس نجاشی

ابوالعباس نجاشی: ... ۲۰۷

نجاشی: ... ۱۲۱، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰،

۵۰۱، ۵۴۱

ابوالقاسم رازی: ... ۴۴

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی

ابوالقاسم طبرانی: ... ۲۴۹

سلیمان بن أحمد طبرانی: ... ۲۹۰

طبرانی: ... ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،

۲۵۳، ۲۶۷، ۳۱۱، ۳۸۲

ابوالکنود: ... ۲۶۶

ابوامامه بن سهل: ... ۲۴۶

ابویوب انصاری: ... ۵۵۶

ابوبصیر: ... ۱۱۸، ۱۲۷، ۲۱۴

ابوبکر: ... ۲۴۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳،

۲۷۴، ۳۱۸، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴،

۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۴۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۵۴، ۵۵۷

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی: ... ۲۹۱، ۵۲۱

احمد بن حسين بيهقى: ... ٥٢١

بيهقى: ... ٢٤١، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٤،

٣٢٠، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٥٢٩، ٥٣٧، ٥٤٨

ابوبكر بن ابى شيبة: ... ٢٤٠

ابوبكر بن منذر

ابن منذر: ... ٢٣٧، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٨، ٢٨٢

أبوبكر محمد بن إبراهيم ابن منذر: ... ٢٩٠

ابوبكر محمد بن قاسم بن بشار بن محمد انبارى: ... ٣١٨

ابوثور: ... ٣٧٣، ٣٧٤، ٥١٨

ابوجارود: ... ١٨٩

ابوجعفر محمد بن احمد بن جعفر: ... ٣٨٩

ابوجعفر محمد بن جرير طبرى

ابن جرير طبرى: ... ٢٥٩، ٢٦٤، ٢٨٢، ٣٢١

ابوجعفر طبرى: ... ٣٠٥

أبوجعفر محمد بن جرير طبرى: ... ٢٨٩

طبرى: ... ٢٥٩، ٢٦٤، ٢٨٩، ٣٠٥، ٣١١، ٣٢١،

٣٤٩، ٣٩٧، ٣٩٨

ابوجعفر محمد بن حسن طوسى

ابوجعفر محمد بن حسن طوسى: ... ٤٤

شيخ طوسى: ... ٤٤، ٦٧، ١٠٦، ١٢١، ١٢٢،

١٣٤، ١٣٦، ١٦١، ١٦٧، ١٧٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٨، ٢٢٠، ٤٢٧

ابوجعفر محمد بن على بن ابراهيم قرشى

محمد بن على بن ابراهيم بن موسى ابوجعفر قرشى: ... ١٢١

محمد بن على قرشى: ... ١٢١

ابوجعفر محمد بن منصور: ... ٤٢٦

ابوحاتم رازی

ابوحاتم رازی: ... ٤٨٦، ٤٨٤

أبو حاتم: ... ٤٨٦، ٤٨٥، ٤٨٣، ٢٨٨

ابوحامد اسفراینی: ... ٤٧٣

ابوحامد شرقی: ... ٤٨٧

ابوحنیفه: ... ٣٧٩

ابوخزیمه انصاری

ابوخزیمه انصاری: ... ٤١٩، ٢٧٦، ٢٧١

خزیمه انصاری: ... ٤١٩، ٢٧٦

ابوخطاب: ... ٤٧٣

ابوخیثمه: ... ٥١٧

ابوداوود سلیمان بن اشعث سجستانی

ابوداوود: ... ٤٦٩، ٣٧٨، ٢٨٨، ٢٨٧، ٢٥٠

ابوداوود سلیمان بن اشعث: ... ٣٥٥

ابودرداء: ... ٢٣٤

ابوذر: ... ٤٤٧، ٢٥١

ابوزبیر: ... ٥٠٠

ابوسفیان: ... ٥٤٢، ٥٤١، ٥٤٠، ٥٢٩، ٥٢٨، ٥٠١

ابوسفیان کلاعی: ... ٢٦٦

ابوسلیمان احمد خطابی: ... ٥٠٥، ٣٨٩

ابوظفیل: ... ٢٢٣

ابوظبیان: ... ٤٣٢

ابوعبد الله ابن ضریس

ابن ضریس: ... ٢٥١، ٢٤٨

ابوعبد الله ابن ضریس: ... ٢٤٩

ابوعبدالله حاکم نیشابوری

حاکم ابوعبدالله نیشابوری: ... ۲۵۳

حاکم نیشابوری: ... ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۸۹،

۲۹۱، ۳۰۴، ۴۷۹

ابوعبدالله زنجانی: ... ۱۴۵

ابوعبدالله محمد بن اسماعیل: ... ۴۷۰

ابوعبدالملک: ... ۵۲۸

ابوعبید قاسم بن سلام

ابوعبید: ... ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۱۷، ۴۳۹

ابوعبید قاسم بن سلام: ... ۲۴۹، ۲۸۷

ابوعلی نیشابوری: ... ۳۰۰

ابوعمر: ... ۳۱۵، ۳۷۰، ۳۸۲

ابوعمر ابن صلاح

ابوعمر ابن صلاح: ... ۵۰۵

ابن صلاح: ... ۲۹۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۰۹

ابوقریش: ... ۴۸۲

ابومجلز: ... ۳۱۷

ابومحمد ابن حزم: ... ۳۳۱

ابومرعی بن رزوار مصری: ... ۳۳۲

ابومسعود دمشقی

ابومسعود: ... ۵۳۴، ۵۳۵

ابومسعود دمشقی: ... ۵۳۵

ابوموسی اشعری

ابوموسی: ... ۲۴۲، ۲۴۹، ۳۸۷، ۴۵۸، ۵۰۴، ۵۰۶

ابوموسی اشعری: ... ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳،

۲۵۷، ۳۱۱، ۳۸۵، ۳۸۸، ۴۵۰، ۵۵۶

ابوموسی محمد بن مثنیٰ عنزی: ... ۵۱۸

ابونصر بزنتی

ابونصر: ... ۱۸۱

بزنتی: ... ۵۲، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۹۷

ابونعیم اصفهانی

ابونعیم: ... ۲۴۱، ۴۰۶

ابونعیم اصفهانی: ... ۲۷۷

ابووائل: ... ۲۶۶

ابوواقد لیثی

ابوواقد: ... ۲۵۳، ۳۸۷

ابوواقد لیثی: ... ۲۵۰، ۲۵۳، ۳۸۸، ۵۵۴

ابوولید طیالسی: ... ۲۴۹

ابوهریره: ... ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷

ابویعلیٰ احمد بن علی موصلی

ابویعلیٰ: ... ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۸۹، ۴۷۳

ابویعلیٰ احمد بن علی موصلی: ... ۲۸۹، ۲۵۳

ابویعلیٰ طوسی: ... ۴۴

احمد أمين: ... ۵۱۳، ۵۴۶

احمد بن حنبل

احمد: ... ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱،

۲۵۲، ۲۶۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۸۲، ۴۳۹، ۴۵۲، ۴۸۸، ۵۲۹

احمد بن حنبل: ... ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳،

۲۶۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۷، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۸۸، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۴۸

احمد بن شعيب نسائي
احمد بن شعيب نسائي: ... ٢٨٩، ٣٠٢
نسائي: ... ٢٣٧، ٣٠٣، ٣١١، ٥٠١
نسائي: ... ٢٦١، ٢٦٤، ٢٨٩، ٣٠٢، ٣٧٨، ٤٣١،
٥٠٧، ٤٧٥، ٤٦٩
احمد بن عبدالله منادي: ... ٥١٦، ٥١٧
احمد بن عيسى: ... ٤٨٢
احمد بن مسعدة: ... ٣٥٢، ٣٥٥
احمد بن منصور شيرازي: ... ٤٨٧
احمد عراقي: ... ١٩٦
احمد مازندراني: ... ٢٠٥
اردبيلي (صاحب جامع الرواة): ... ١٧٩
اسباط بن نصر
اسباط: ... ٥٢٨، ٥٢٩
اسباط بن نصر: ... ٤٨٢، ٥٠٤، ٥٠٦
اسحاق بن ابراهيم ابن راهويه
اسحاق بن ابراهيم ابن راهويه: ... ٢٨٨
اسحاق بن راهويه: ... ٢٥٨، ٢٥٩
اسماعيل: ... ٣٥٢، ٣٥٥
اسماعيل بن اسحاق: ... ٣٩٨
اسماعيل بن علي خطيبي: ... ٤٦٢
اسماعيل بن عمر: ... ٢٩٢
اسماعيل: ... ٥٢٤، ٥٣٥
اشعث: ... ٥٣٠
إمام الحرمين جويني: ... ٥٢٦

ام حبيبه: ... ٥٤١، ٥٤٠، ٥٠١

ام سليم: ... ٥٥٧، ٥٥٣

امين الإسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی

أبوعلی طبرسی: ... ١٦٧

امين الإسلام طبرسی: ... ٤٥

شيخ أبوعلی فضل بن حسن طبرسی: ... ٤٥

شيخ طبرسی: ... ٤٢٧، ١٢٨، ١٢٢، ٦٧

طبرسی: ... ٥٦١، ٢١٩

انس بن مالك

ابن مالك: ... ٥٣٢

أنس: ... ٣٦٠، ٣٥٩، ٢٨٧، ٢٦٤، ٢٦٣، ٢٤٤

٥٣٦، ٥٢٤، ٤٥٢، ٤١٧، ٤١٦، ٤٠٥، ٣٨٧، ٣٧٤

انس بن مالك: ... ٤١٥، ٤١٣، ٣٨٨، ٣٥٩، ٢٧١

٥٣٢، ٤٣٢

أبوإبراهيم مزني: ... ٥٤٨، ٥٤٣

أبوالحسن علی بن عمر دارقطنی: ... ٢٩١

أبوالحسن محمد بن أحمد: ... ٤٦١

أبوالشيخ عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیّان

أبوالشيخ ... ٢٤٠، ٢٣٩

أبوالشيخ عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیّان: ... ٢٩٠

أبوالفضل أدفوی

أبوالفضل أدفوی: ... ٥٠٢

أدفوی: ... ٥٠٨

أبوالقاسم سهیلی: ... ٥٣٧، ٥٣٦

أبوالقاسم علی بن حسین ابن عساكر

ابن عساكر: ... ٢٦١، ٢٦٢، ٥٤٨

أبو القاسم علي بن حسين ابن عساكر: ... ٢٩٢

أبو القاسم مفضل بن محمد راغب أصفهاني

أبو القاسم مفضل بن محمد راغب أصفهاني: ... ٢٩١

راغب اصفهاني: ... ٢٥٢، ٢٥٣

أبو الوفاء قرشي: ... ٤٩٦

أبو الأسود: ... ٢٤٩

أبو أمامة باهلي: ... ٣٨٨

أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بصرى بزّار: ... ٢٥٤، ٢٨٩

أبو بكر أحمد بن موسى ابن مردويه أصفهاني

ابن مردويه: ... ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٦٥، ٢٩١، ٣٨٢

ابوبكر ابن مردويه اصفهاني: ... ٢٦٢

أبو بكر أحمد بن موسى ابن مردويه

أصفهاني: ... ٢٩١

أبو بكر باقلاني

أبو بكر باقلاني: ... ٥٢٦

باقلاني: ... ٣٤٥، ٣٦٠

أبو بكر بن أبي خيثمه: ... ٤٠٤

أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة

أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة: ... ٢٨٨

ابن أبي شيبة: ... ٢٣٩، ٢٥٩، ٣١١

أبو بكر محمد بن عبد الله بن أخته

أبو بكر محمد بن عبد الله بن أخته لوذري إصفهاني: ... ٢٩٠

ابن اشته: ... ١٤٦، ٢٤٥، ٣٢٨، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦،

٣٨٠، ٤٠٢

أبو بكر محمد بن قاسم مقرئ ابن أنباري

ابن انباري: ... ٢٣٧، ٢٥١، ٣٣٩، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٥٥، ٣٧٠، ٤٠٢

ابوبكر ابن انباري: ... ٤٦٢

أبو بكر محمد بن قاسم مقرئ ابن أنباري: ... ٢٩٠

أبو جعفر نحّاس

أبو جعفر نحّاس: ... ٣٨٦، ٤٥٠، ٤٥٢، ٤٥٣

نحّاس: ... ٣١٩، ٣٢٠

أبو حامد غزّالي

أبو حامد غزّالي: ... ٥٢٧

غزّالي: ... ٢٩١، ٥٤٥

أبو حيان أندلسي: ... ٣٤٢، ٤٠٣، ٥٤٨

أبوريّة: ... ٥٤٦

أبوزرعه عبدالله بن عبد الكريم رازي

أبوزرعه: ... ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٩

٥٠٢، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧

ابوزرعه رازي: ... ٢٩٠، ٣٠٠، ٣٠٣، ٤٨١، ٤٨٢

٤٨٤، ٤٨٥

أبوزرعه عبدالله بن عبد الكريم رازي: ... ٤٨١

أبوزميل: ... ٥٣٩

أبوزيد: ... ٣٥٩

أبوسعيد خدرى: ... ٣٨٨، ٥٥٦

أبوطالب: ... ٤٠٧

أبوظبيان: ... ٤٣٢

أبو عبد الله محمد بن أيوب ابن ضريس

أبو عبد الله محمد بن أيوب ابن ضريس:

أبو عبد الله محمد بن عبد الله: ... ٢٩١

أبو عبد الله محمد بن يزيد ابن ماجة قزويني

أبو عبد الله محمد بن يزيد ابن ماجة قزويني: ... ٢٨٩

ابن ماجه: ... ٢٤٦، ٢٨٨، ٣٧٨، ٥٠٥

ابن ماجه قزويني: ... ٣٠٣

أبولهب: ... ١١٧

أبو منصور احمد بن علي طبرسي

ابو منصور طبرسي: ... ١٣٩، ٢٠٥

شيخ احمد بن علي طبرسي: ... ٢٠٥

أبيونس: ... ٢٥٧، ٢٦٢

أبي بن كعب

أبي: ... ٢٣٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٣٣٣، ٣٣٤

٣٦٩، ٣٧١، ٣٩٨، ٤٢٤، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٣٧، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٥٠، ٤٥٨، ٤٨٩

أبي بن كعب: ... ٣٢، ٤٣، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨

٢٣٩، ٢٤٢، ٢٤٧، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٨٢، ٣١١، ٣٣٣، ٣٥٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٨٦، ٣٨٩

٣٩٨، ٣٩٩، ٤٢٤، ٤٣١، ٤٣٧، ٤٥١، ٤٦٢، ٥٥١، ٥٥٥

أحمد بن عبد الرحيم دهلوي: ... ٤٧٤

أحمد بن منيع بغوي

ابن منيع: ... ٢٣٧

أحمد بن منيع بغوي: ... ٢٨٨

أحمد محمد شاكر: ... ٥١٤

أصبغ بن نباته: ... ١١٣، ١١٧، ١٩٥

أعمش: ... ٣٨٢، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣١، ٤٣٢

أمير شكيب أرسلان: ... ٥١٤

أيوب: ... ٥٥٢، ٤٠٤، ٢٨٨

(ب)

براء: ... ٥٥٣

بريدة: ... ٣٨٨، ٣٨٧، ٢٥٣، ٢٥١

بغوى (صاحب تفسير): ... ٢٨٣

بلخى: ... ٤٧

بندار: ... ٥٠٦، ٥٠٤

(ت)

تفتازانى: ... ٥٤٦، ٥٣٠

(ث)

ثعلبى: ... ٢٦٦

ثمالي: ... ١٢١

ثورى: ... ٥٠٧، ٣٢٤

(ج)

جابر بن عبد الله

جابر: ... ٣٨٨، ٣٨٧، ٣١١، ٢٥٣، ١١٢، ١١١

٥٥٧، ٥٥٣، ٥٢٢، ٥٠٠، ٤٩٨، ٤٩٧

جابر بن عبد الله: ... ٢٥١

جحدري: ... ٣٤٧، ٣٤٤

جصاص: ... ٥١٢

جعفر بن أحمد: ... ١٢٠

جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر سيوطى

جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر سيوطى: ... ٢٩٣

سيوطي: ... ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢،

٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦،

٢٦٧، ٢٦٩، ٢٨١، ٢٩٣، ٢٩٦، ٢٩٩، ٣٠٥، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤١٥،

٤٣٧، ٤٧٠، ٥٤٩

(ح)

حارث بن عبدالرحمان: ... ٣٥٥

حارث همداني: ... ٨٧

حاطب: ... ٥٥٥، ٥٥١، ٣٤٨

حذيفه بن يمان

حذيفه: ... ٢٢٠، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٧٢، ٤٢٦، ٥٥٩

حذيفة بن يمان: ... ٢٤٠، ٢٧٢، ٣١١

حر بن قيس: ... ٥٥٤، ٥٥٩

حسن بصري

حسن: ... ٢٨٢

حسن بصري: ... ٣١١

حسن بن حسن: ... ٤٧٧

حسن بن عباس بن حريش: ... ٢١٠

حسن بن يوسف بن مطهر حلي

حسن بن يوسف بن مطهر: ... ٤٨

علامة حلي: ... ٤٨، ٩٩، ١٢١، ١٦٧، ١٧٦، ٤٢٧، ٤٦٤

حسين بن فخي بن علي بن حسن بن

حسن: ... ٤٧٧

حفصه: ... ٢٦٣، ٢٧١، ٢٧٢، ٣١١، ٣٦٤، ٣٨٥، ٥٥٧

حكيم ترمذي: ... ٣٤٥

حميدة دختر ابويونس: ... ٢٥٦

(خ)

خاله ابوامامة بن سهل: ... ۲۴۷

خديجة: ... ۱۹

خرشة بن حر: ... ۲۳۶

خزيمة بن ثابت: ... ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳

خضري: ... ۴۴۶

خطيب بغدادى

خطيب: ... ۴۶۱

خطيب بغدادى: ... ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۳،

۳۰۵، ۴۸۸، ۵۳۶، ۵۴۳

خطيب شريينى: ... ۳۱۵

خلف بن سالم: ... ۵۱۶، ۵۱۷

خليلى: ... ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰

خوانسارى (صاحب روضات الجنّات): ... ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۷

(د)

دار قطنى: ... ۲۳۷، ۲۹۱، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۴۸

داوود بن حصين: ... ۴۰۵

داوود بن فرقد: ... ۱۲۴

داوودى: ... ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹

دهلوى: ... ۴۷۴

(ذ)

ذهلى: ... ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸

(ر)

رافعى: ... ۲۳۳، ۳۱۶، ۳۴۸، ۴۴۱، ۵۴۶

ربيع بن خثيم: ... ۶۱

رشدین بن کریب: ... ۴۰۴

رشید عطار: ... ۵۰۸، ۴۹۹

ریّان بن صلت: ... ۹۲

(ز)

زیبیدی: ... ۵۴۶، ۳۸۷

زیبر بن بکار: ... ۵۰۱

زرّ بن حبیش: ... ۴۵۱، ۳۸۶، ۳۱۱، ۲۳۸

زرقانی: ... ۴۴۱، ۴۳۹، ۳۲۱

زرکشی: ... ۵۲۵، ۵۱۵، ۴۴۹، ۴۴۱، ۳۷۵، ۳۴۸

زکی برزالی: ... ۳۰۷

زمخشری: ... ۳۴۹، ۳۴۳، ۳۳۹، ۳۳۷، ۲۵۵

۴۰۰، ۳۹۷، ۳۹۴

زهري: ... ۵۵۷، ۴۸۸، ۳۱۱

زید بن ارقم: ... ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۱۱، ۲۵۳، ۲۵۱

زید بن ثابت: ... ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۰، ۲۴۸

۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۱، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷،

۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۵۵۳، ۵۵۷

زید بن علی بن حسین: ... ۴۷۷

زین الدین بیاضی عاملي

زین الدین بیاضی: ... ۱۶۷

زین الدین بیاضی عاملي: ... ۴۹

(س)

ساره: ... ۵۳۹، ۲۱۶

سام بنده أبوحذیفه

سام: ... ۵۵۷، ۵۵۳، ۳۶۰

سالم بنده أبو حذيفه: ... ٤٢٦، ٣٦٠

سالم مولا حذيفه: ... ٣٥٩

سالم بن سلمه

سالم بن ابى سلمه: ... ١٢١

سالم بن سلمه: ... ١٨١، ١٢١، ١١٢

سखाوى: ... ٥٤٩، ٤٠١، ٣٦٢، ٣٤٤، ٢٩٣

سرخسى: ... ٤٧٣، ٤٤١، ٣٧٥

سعد الخير: ... ٢١٧، ١٨٨، ١٨٣، ١٨٢، ١٤٥، ١٤٤، ٣٠

سعد بن أبوقاص

سعد بن أبوقاص: ... ٣٨٨

سعد بن مالك: ... ٢٦٦

سعيد برذعى: ... ٤٨٢

سعيد بن جبیر: ... ٣٢٦، ٣٢٥، ٣١١، ٢٨٢، ٢٤٠

سعيد بن عاص: ... ٣٦٧، ٣٦٦، ٢٧٢

سعيد بن مسيب: ... ٤٠٨، ٤٠٥، ٣١١، ٢٤٤

سعيد بن منصور: ... ٢٨٨، ٢٥٩، ٢٥٨، ٢٣٧

٣٩٨، ٣٩٧، ٣٩٦، ٣٤٩

سفیان: ... ٥٢٩، ٥٢٨، ٥٠٧، ٥٠٤، ٤٩٨، ٣٢١

٥٥٥، ٥٥١، ٥٤٢، ٥٤١، ٥٤٠، ٥٣٩

سليمان بن خالد: ... ١٧٤

سليمان تمیمی: ... ٤٠٤

سليم بن قيس هلالی: ... ١٤٥

سمّاك بن حرب

سمّاك: ... ٥٠٧، ٤٠٤

- سَمَاك بن حرب: ... ۵۰۶
- سمره بن جندب: ... ۳۸۸، ۳۸۷
- سويد بن غفله: ... ۲۷۸
- سيبويه: ... ۳۳۶، ۴۲
- سيد ابوالقاسم جعفر موسى
- خوانساري: ... ۵۵
- سيد أعرجى كاظمي: ... ۱۶۷
- سيد محمد مهدي بحر العلوم
- بحر العلوم: ... ۵۵
- سيد بحر العلوم: ... ۱۶۷، ۵۵
- سيد محمد مهدي طباطبائي: ... ۵۵
- سيد حسين تبريزي: ... ۱۶۷
- سيد حسين كوه كمره اي: ... ۵۹
- سيد حسين مكي عاملي: ... ۲۲۱
- سيد رضی الدين علی بن طاووس حلي
- ابن طاووس: ... ۴۲۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۵۹
- سيد بن طاووس: ... ۴۶
- سيد رضی الدين علی بن طاووس حلي: ... ۴۶
- سيد روح الله موسى خميني
- سيد روح الله خميني: ... ۶۸
- سيد روح الله موسى خميني: ... ۱۶۸
- سيد شهاب الدين نجفی مرعشي: ... ۶۹
- سيد عبدالحسين شرف الدين عاملي
- سيد شرف الدين: ... ۲۰۰، ۶۳
- سيد شرف الدين عاملي: ... ۱۰۱

سید عبد الحسین شرف الدین: ... ۱۶۸، ۳۳۰

سید عبد الله بن سید محمد رضا شبر حسینی کاظمی

سید شبر: ... ۱۹۲

سید عبدالله بن سید محمد رضا شبر حسینی کاظمی: ... ۱۹۲

سید عبدالله شبر: ... ۱۲۳

سید علی بن معصوم مدنی شیرازی

سید علی بن معصوم مدنی: ... ۱۲۰

سید علی بن معصوم مدنی شیرازی: ... ۵۵

سید علی خان مدنی: ... ۱۶۷

سید مجاهد طباطبایی: ... ۱۵۹

سید محسن اعرجی کاظمی بغدادی

سید محسن اعرجی بغدادی: ... ۴۹

سید محسن اعرجی کاظمی: ... ۵۷

سید محسن امین عاملی: ... ۱۶۸، ۶۸

سید محمد تقی حکیم: ... ۲۲۰

سید محمد حسین شهرستانی: ... ۶۰

سید محمد حسین طباطبایی

سید محمد حسین طباطبایی: ... ۱۶۸، ۶۸

طباطبایی: ... ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۱۶، ۴۵۶

سید محمد رشیدرضا

رشیدرضا: ... ۴۰۳

سید محمد رشیدرضا: ... ۵۱۱

محمد رشیدرضا: ... ۵۴۶، ۵۱۱

سید محمد رضا گلپایگانی: ... ۶۹

سید محمد شہشہانی: ... ۱۶۷، ۵۹

سید محمد طباطبایی: ... ۵۸

سید محمد کوه کمره ای: ... ۶۸

سید محمد هادی میلانی: ... ۱۶۸، ۶۶

سید مرتضی بن علی بن حسین موسوی (علم الهدی)

سید مرتضی: ... ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۶۷، ۹۸، ۹۹

۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۷۸، ۲۱۹، ۴۴۶، ۴۴۷

سید مرتضی بن علی بن حسین موسوی: ... ۴۱

علم الهدی: ... ۴۱

سید موسوی خوانساری: ... ۱۶۷

سید مهدی (صاحب منهاج الشریعة): ... ۱۶۷

سید نعمت الله شوشتری جزائری

سید نعمت الله جزائری: ... ۱۹۰

سید نعمت الله شوشتری: ... ۱۹۰

محدث جزائری: ... ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۰

سید نور الله شوشتری: ... ۵۰، ۱۶۷

سید هاشم (بحرانی): ... ۱۲۳، ۲۰۶

سید هبة الدین شهرستانی: ... ۱۶۸

(ش)

شاطبی: ... ۴۰۱

شافعی: ... ۸۶، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۷۴، ۴۰۸، ۴۵۳

۴۵۶، ۴۷۳

شرف ابن نابلسی: ... ۳۰۷

شرف الدین دمیاطی

دمیاطی: ... ۵۲۸

شرف الدین دمیاطی: ... ۵۲۹

شريف رضى: ... ١٦٧، ٦٨

شعبى: ... ٤١٥

شقيق: ... ٤٣١، ٤٣٠، ٤٢٩، ٤٢٨

شمس الدين ذهبى

ذهبى: ... ٥٤٩، ٥٤٠، ٤٩١، ٤٨٨، ٤٨٤، ٤٨١، ٤٦٦، ٤٦٥، ٤٠٥، ٣٠٦، ٢٩٢، ٢٨٩

شمس الدين ذهبى: ... ٥٣٦

شوكانى: ... ٥٤٩، ٥٤٦، ٤٥١، ٢٩٣

شهاب الدين خفاجى: ... ٤٠٠

شهاب الدين قسطلانى

شهاب الدين قسطلانى: ... ٥٣٧

قسطلانى: ... ٥٣٨، ٥٣٧

شهاب الدين محمود بن عبد الله آلوسى بغدادى

آلوسى: ... ٥٦١، ٤٣٩، ٤١٤، ٢٣٣، ٢٢٩

شهاب الدين محمود بن عبد الله آلوسى بغدادى: ... ٢٩٣

شهرستانى (صاحب الملل والنحل): ... ١٤٧، ١٤٦

شيخ ابراهيم كلباسى: ... ٥٩

شيخ ابواسحاق شيرازى: ... ٤٧٣

شيخ ابو عمرو محمد بن عمر كشى

شيخ ابو عمرو محمد بن عمر كشى: ... ٢٠٣

شيخ كشى: ... ٢٠٤، ١٢٩، ١٢٤

شيخ احمد بن محمد مهدى نراقى

احمد نراقى: ... ١٩١، ١٦٩، ١٢٠

شيخ احمد بن محمد مهدى نراقى: ... ١٩١

نراقى: ... ١٩١

شيخ انصارى: ... ١٥٧

شيخ أبوالحسن شعراني

شعراني: ... ١٦٨

شيخ أبوالحسن شعراني: ... ١٦٨

شيخ جعفر كاشف الغطاء

شيخ جعفر: ... ٥٦

شيخ جعفر كاشف الغطاء: ... ٥٦، ١٠٧، ٢١٩

شيخ حسام الدين محمد صالح بن احمد مازندراني: ... ١٩٦

شيخ رحمت الله هندي: ... ٢٢٥

شيخ عباس قمي: ... ١٩٢، ٢٠٠

شيخ عبد الحسين أميني: ... ١٦٨

شيخ عبد الحسين رشتي نجفي: ... ٦٨، ١٦٨

شيخ عبدالعلي أنصاري هندي: ... ٥٠٨

شيخ علي بن عبد العالي كركي عاملي

شيخ علي بن عبد العالي كركي عاملي: ... ٤٩

محقق ثاني: ... ٤٩

محقق كركي: ... ١٦٧

شيخ فتح الله كاشاني: ... ٥٠، ١٦٧

شيخ محب الله بن عبدالشكور: ... ٥٠٨

شيخ ملا علي قاري

شيخ علي قاري: ... ٥٠٧

ملا علي قاري: ... ٥٠٧

شيخ يوسف بحراني

محدث بحراني: ... ١٥٩، ١٦١، ١٩٠

محقق بحراني: ... ١٨٦

يوسف بحراني: ... ١٨١، ١٨٤، ٢٠٦

شيطان: ... ٥٢١، ٥٢٠، ٢٠، ١٩

(ص)

صبحى صالح: ... ٣٦٥

صدقة بن خالد: ... ٥٢٢

صلاح الدين علائى: ... ٥٣٧

صهيب: ... ٥٥٦، ٥٥٢

(ض)

ضحّاك: ... ٥٥٥، ٣٢٧، ٣١١

ضياء الدين محمد بن عبد الواحد مقدسى

ضياء مقدسى: ... ٥١٥، ٣٠٧، ٣٠٥، ٢٩٢

ضياء الدين محمد بن عبد الواحد مقدسى: ... ٣٠٥

مقدسى: ... ٥٠٥، ٣٠٧، ٣٠٥، ٣٠٤، ٢٩٢

(ط)

طاووس: ... ٤٢٦، ٤٠٧، ٤٠٦، ١٦١، ١٦٠، ١٥٩، ٤٦

طحاوى: ... ٥٤٢، ٥٠٢، ٤٩٩، ٤٣٦، ٣٢١

طلحه: ... ٥٥٦، ٥٤٥

طه حسين: ... ٥٤٨

طيالسى: ... ٢٨٨، ٢٤٨، ٢٣٧

(ع)

عايشه دختر ابوبكر

عايشه: ... ٢٥٦، ٢٤٧، ٢٤٦، ٢٣٩، ٢٣٨، ٤٨، ٤٧

٢٥٧، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٧٤، ٢٨٠، ٢٨٢، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٩، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١

٣٤٢، ٣٤٣، ٣٥٠، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨٥، ٣٨٧، ٣٨٨

٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٩، ٤١٠، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٣، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٥١٧، ٥١٨

٥٥٧، ٥٥٦، ٥٥٤، ٥٥٣، ٥٥٢، ٥٥٠، ٥٤٥، ٥٣٦، ٥٢٦، ٥٢٣، ٥٢٢، ٥٢٠

عائشه دختر أبوبكر: ... ٣١١

عبد الاعلى بن عبد الله بن عامر: ... ٣٥٥

عبد الرحمان بن حارث بن هشام: ... ٢٧٢

عبد الرحمان بن عوف

عبد الرحمان بن عوف: ... ٢٥٤، ٣١١، ٤٥٢، ٥٥٤

عبد الرحمان: ... ٣٨٥، ٥٥٦

عبد الرحمان بن غنم أشعري: ... ٥٢٢

عبد الرحمان بن محمد بن إدريس

رازي: ... ٢٩٠

عبد الرحمان بن يزيد بن جابر

عبد الرحمان بن يزيد: ... ٢٣٤، ٣٨٢

عبد الرحمان بن يزيد بن جابر: ... ٥٢٢

عبد الرزاق بن همام صنعاني

عبد الرزاق: ... ٢٣٧، ٢٤٥، ٢٦٤، ٥٠٤، ٥٠٦

٥٥٧، ٥٥٣

عبد الرزاق بن همام: ... ٢٤٩

عبد الرزاق بن همام صنعاني: ... ٢٥٩، ٢٨٧

عبد العزيز بن أبي رواد: ... ٤٠٦

عبد العزيز دهلوي: ... ٢٢٥

عبد القادر قرشي: ... ٥٤٢

عبد الكريم بن عبد الرحيم: ... ١٢٠

عبد الله بن أبي: ... ٥٢٥، ٥٢٦

عبد الله بن ابي بكر: ... ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٤٥٣

عبد الله بن احمد: ... ٢٣٧، ٤٨٦

عبد الله بن زبير

ابن زبير: ... ٢٨٢، ٣٨٧، ٣٨٨

عبد الله بن زبير: ... ٢٧٢، ٣٧٨

عبد الله بن عباس

ابن عباس: ... ٧٥، ٩٥، ٢٢٤، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٨، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٧٩، ٣٠١، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٤،

٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٧٨، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠،

٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٠، ٤١٣، ٤٣١، ٤٣٩، ٤٩٤، ٥٠٤، ٥٠٧، ٥٢٠، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٥٣، ٥٥٧

عبد الله بن عباس: ... ٢١، ٢٤٠، ٢٤٨، ٢٥٨

٣١١، ٤٣٢

عبد الله بن عمر بن ابان مشكدانه: ... ٥١٧

عبد الله بن عمر بن خطاب

ابن عمر: ... ٢٦٨، ٤٣٩، ٥٠٠، ٥٢٥، ٥٥٣، ٥٥٦، ٥٥٧

عبد الله بن عمر: ... ٣١١، ٣٥٩، ٤٠٧، ٤١٥

عبد الله بن عمر بن خطاب: ... ٢٦٧

عبد الله بن محمد بن حسن مامقاني

عبد الله بن محمد حسن مامقاني: ... ٦١

شيخ عبد الله مامقاني: ... ١٦٧

شيخ مامقاني: ... ١٥٨

مامقاني: ... ١٨٥، ٢٠٨، ٢٢٠

عبد الله بن مسعود

ابن مسعود: ... ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦١

٢٦٢، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٢، ٣١٤، ٣١٥، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٦، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٩٨

٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٥٠، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٤، ٤٦٦، ٥٢٧، ٥٢٨

عبدالرحمان: ... ٤٣٠

عبد الله بن مسعود: ... ٢١، ٣٢، ٤٣، ٢٣٤، ٢٣٦

٢٥٣، ٢٦٢، ٢٧٧، ٣١١، ٣٤٧، ٣٥٩، ٣٨٢، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٣، ٤٦٢

عبدالمؤمن بن خالد حنفي: ... ٤٠٦

عثمان بن عفان

چهارمین خلیفه: ... ٣٧٨

عثمان: ... ٣١، ٣٢، ٤٦، ٤٧، ٢٣٨، ٢٣٩،

٢٥٦، ٢٥٧، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٣١١، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩،

٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢،

٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤١٤،

٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦،

٥١٦، ٥١٧، ٥٣١، ٥٣٥، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧

عثمان بن عفان: ... ٤٦، ٤٧، ٢٦٢، ٣٣٩

عراقی: ... ٣٠٥

عروة بن زبير: ... ٣١١

عز بن عبدالسلام: ... ٤١٠

عطاء: ... ٤٠٧، ٥٣٤، ٥٣٥

عطاء خراسانی: ... ٥٣٥

عطیة بن قيس کلابي: ... ٥٢٢

عكرمه بربری

عكرمه: ... ٣١١، ٣٣٥، ٣٧٠، ٣٩٧، ٤٠٣، ٤٠٤،

٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٩٤، ٥٠٧، ٥٢٠، ٥٤١

عكرمه بربری: ... ٤٠٨

عكرمة بن عمّار: ... ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١

علّامه فاضل تونی

تونی: ... ١٦٧

علّامه تونی: ... ٥١

علقمه: ... ٢٣٤

علی بن ابراهیم قمی

شیخ علی بن ابراهیم قمی: ... ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۸۷

علی بن ابراهیم: ... ۵۷، ۱۲۱، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۳

شیخ قمی: ... ۱۲۵

قمی: ... ۱۸۸، ۱۸۰

علی بن حمزه مراوی صقلی: ... ۳۳۲

علی بن سالم: ... ۹۳

علی بن عبدالله بن عباس: ... ۴۰۵

علی بن مدینی

علی بن مدینی: ... ۴۰۴، ۴۸۲، ۵۰۶، ۵۳۵

مدینی: ... ۲۹۶

عمران بن جریر: ... ۳۱۷

عمران بن حدیر: ... ۴۰۷

عمران بن حطان: ... ۴۷۷، ۴۷۸

عمر بن حاجب: ... ۳۰۷

عمر بن خطاب

خلیفه دوم: ... ۵۸

عمر: ... ۱۷۹، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷

۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۶۰، ۳۶۲

۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۵، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷

۴۳۹، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۷، ۴۹۸، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳

۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹

عمر بن خطاب: ... ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۷۵

۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۳۱۱، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۴۹، ۴۵۲

عمرو بن ابی المقدام: ... ۱۱۹

عمرو بن ميمون: ... ٥٣٣، ٥٣٤

عمرو بن نافع: ... ٢٦٣

عياشى: ... ١٢٢، ١٢٤، ١٨٠، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠٢

٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦

عيدروسى: ... ٢٩٣

عيسى بن عمر: ... ٢٨٢

عيسى ثقفى: ... ٣٤٤، ٣٤٧

عيني حنفى

عيني: ... ٥٣٧

عيني حنفى: ... ٥٢٨

عينة بن حصن: ... ٥٥٠، ٥٥٤

(ف)

فاضل جواد: ... ٦٨، ١٦٧

فخرالدين رازى

فخرالدين رازى: ... ٣٣٦

فخر رازى: ... ٢٩١، ٣٨٠، ٣٨١

فريابى: ... ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٨٢

فيروزآبادى: ... ٥١٥

(ق)

قاسم: ... ٢٤٩، ٢٨٧، ٢٩٠، ٣١٨، ٤٠٥، ٤٠٨

٤٥٣، ٤٧٧

قاسم بن محمد بن ابى بكر

قاسم بن محمد: ... ٣٧٣

قاسم بن محمد بن ابى بكر: ... ٣٧٢، ٣٧٤

قضى ابوطيب: ... ٢٩١، ٤٧٣

قاضي عبد الوهاب: ... ٤٧٣

قاضي عياض مالكي: ... ٥٢١

قتاده: ... ٣٥٩

قواريري: ... ٥٠٦

(ك)

كاشف الغطاء: ... ٥٦، ٦٢، ٦٨، ٩٦، ٩٩، ١٠٧،

١٠٨، ١١١، ١٦٧، ١٦٨، ٢١٩

كثير عزه

كثير: ... ٤٠٧

كثير عزة: ... ٤٠٧

كرباسي: ... ١٦٧

كرماني: ... ٥٢٨، ٥٢٩

كعب بن عياض اشعري: ... ٣٨٨

(ل)

ليث بن ابي مسلم: ... ٤٩٧، ٤٩٩

ليث بن سعد: ... ٢٤٥، ٥٠٠

(م)

مازري: ... ٣٦٠، ٥٤٦

مالك بن انس: ... ٣٢، ٢٤٤، ٢٦٤، ٢٨٧، ٢٩٤،

٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤٥٢

مالك بن دينار: ... ٣٤٤، ٣٤٧

مامون: ... ٩٣، ٣٨٤

مباركفوري: ... ٣٠٢

مبارك محمد بن محمد ابن اثير: ... ٢٩٢

مجالد: ... ٢٥٨

مجاهد: ... ٢٨١، ٢٨٢، ٣١١، ٤٠٨

محبّ الله بن عبد الشكور: ... ٥٠٨

محقّق تبریزی: ... ١٦٧

محمّد: ... ٢٦٦

محمد ابراهيم نعماني

محمد ابراهيم نعماني: ... ٢٠٤

نعماني: ... ١٢٩

محمد ابوزهره: ... ٣٥٧

محمدباقر مجلسی

علامه مجلسی: ... ١٨٥، ٢١٤

مجلسی: ... ١٢٣، ١٢٤، ١٣٠، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧،

١٥٧، ١٩٣، ٢٠٥، ٢١٧

محمدباقر مجلسی: ... ٥٤، ١٠٧، ١٦٧

محمد بن إسماعيل بخاری

بخاری: ... ١٦٢، ٢٣٤، ٢٣٨، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٧،

٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٩، ٢٦٤، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٤، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣١٦، ٣٢٤،

٣٧٠، ٣٧٩، ٣٩٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٣، ٤١٨، ٤٢٩، ٤٣٨، ٤٦٦، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧٣، ٤٧٥، ٤٧٧، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١،

٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧،

٥٠٨، ٥٠٩، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥٢٠، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٧، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣،

٥٣٤، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٦١

محمد بن إسماعيل بخاری: ... ٢٨٨، ٢٩٦

محمد بن الفضيل: ... ١٢٠

محمد بن أبي بكر: ... ٥٥٤، ٥٥٨

محمد بن حسن بن فروخ صفار قمي

شيخ صفار: ... ١١٩

شیخ صفار قمی: ... ۱۲۴

محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی: ... ۲۰۳

محمد بن حسن حرّ عاملی

محمد بن حسن حرّ عاملی: ... ۵۳

شیخ حرّ عاملی: ... ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۶۷،

۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۷

محمد بن حسین شیخ بهایی

بهاء الدین عاملی: ... ۵۱

شیخ بهایی: ... ۵۱، ۱۲۸، ۱۶۰

شیخ بهاء الدین عاملی: ... ۱۶۷، ۲۰۹

شیخ محمد بن حسین (شیخ بهایی): ... ۵۱

محمد بن خالد: ... ۴۸۹

محمد بن زید بن مروان: ... ۴۲۶

محمد بن سعد

ابن سعد: ... ۲۲۳

محمد بن سعد: ... ۴۰۸

محمد بن سلیمان: ... ۱۱۴

محمد بن عبد الله کامل بن حسن رضا بن حسن سبط: ... ۴۷۷

محمد بن عقیل: ... ۵۴۶

محمد بن علی أباسمینة: ... ۱۲۱

محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)

شیخ صدوق: ... ۳۸، ۵۳، ۶۷، ۸۴، ۹۶، ۹۸،

۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۰۱

صدوق: ... ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱،

۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۹۰

محمد بن علی بن بابویه: ... ۳۸، ۱۶۹

محمد بن عیسیٰ ترمذی

ترمذی: ... ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۴،

۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۱، ۴۰۳، ۴۶۹، ۴۷۵، ۵۰۵

محمد بن عیسیٰ ترمذی: ... ۲۸۹

محمد بن کعب قرظی: ... ۴۳۱

محمد بن محمد بن نعمان مفید

محمد بن محمد بن نعمان: ... ۴۰

محمد بن محمد بن نعمان مفید: ... ۱۴۶

مفید: ... ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۱۹، ۴۷۲، ۵۰۹

محمد بن مسلم زهری: ... ۳۱۱

محمد بن مسلمه: ... ۵۵۴، ۵۵۶

محمد بن یعقوب کلینی

شیخ کلینی: ... ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۶۱، ۱۷۵،

۲۱۳، ۲۱۷

کلینی: ... ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،

۲۲۰، ۲۲۱

محمد بن یعقوب کلینی: ... ۲۰۷

محمد بن یعقوب: ... ۳۵۵، ۴۸۷

محمد بن یوسف بن واقد فریابی: ... ۲۸۷

محمد بن یوسف مؤذن: ... ۴۸۷

محمد تقی مجلسی: ... ۱۸۵

محمد جواد بلاغی: ... ۶۱، ۹۷، ۱۰۷، ۱۶۸، ۲۰۱

محمد حسن آشتیانی: ... ۶۰

محمد حسن بن عبدالله مامقانی نجفی: ... ٦١

محمد رضا مظفر: ... ٤٥٩

محمد صالح مازندرانی: ... ١٩٦

محمد عبده: ... ٥٤٦، ٥١٢

محمد علی اردوبادی غروی

اردوبادی: ... ٤٥٩، ٤٥٧، ٢٠٠، ٥٠

محمد علی اردوبادی غروی: ... ١٦٨

محمد نهاوندی: ... ١٦٧، ٦٨

محمود أبوریّه: ... ٥١٣

محمود بن أبی القاسم (صاحب كشف الارتیاع): ... ١٦٧

محبی الدین: ... ٥٠٨، ٤٩٩

مزنی: ... ٥٤٣، ٤٢

مزنی: ... ٥٣٦

مسروق: ... ٥٣٦، ٥٢٧

مسلم بن حجّاج نیشابوری

مسلم: ... ١٦٣، ٢٣٥، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٥٢

٢٥٣، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٨١، ٢٨٨، ٢٩٩

٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣١١، ٣١٦، ٣٢٤، ٣٧٠

٣٧٦، ٣٧٨، ٣٧٩، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤٣١، ٤٣٨، ٤٦٦

٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٩

٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٩٣، ٤٩٤

٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢

٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥٢٠

٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٧، ٥٣٩، ٥٤٢، ٥٦١

مسلم بن حجّاج: ... ٢٨٩، ٢٤٩

مسلم بن حجاج نیشابوری ... ۲۲۹، ۲۸۸، ۲۹۹

مسلم نیشابوری: ... ۴۹۴

مسلمة بن مغلد انصاری: ... ۲۶۶

معاذ بن جبل: ... ۳۵۹

معمر: ... ۵۵۷

مغلطای: ... ۲۹۴، ۵۲۳

مغیره بن شعبه

مغیره: ... ۳۹۸

مغیره بن شعبه: ... ۵۵۴

مغیره بن سعید: ... ۱۶۵

مقبلی: ... ۵۱۰، ۵۴۶

مکی: ... ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۳۸

ملا محمد محسن فیض کاشانی

فیض کاشانی: ... ۱۲۳، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸

۲۱۸، ۲۱۶

محدث کاشانی: ... ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵

۱۳۶، ۱۴۴، ۱۹۹

محمد محسن فیض کاشانی: ... ۵۲، ۱۷۹

ملا معین: ... ۳۰۲

مناوی: ... ۴۸۴، ۴۹۱

منخل بن جمیل اسدی

منخل: ... ۱۱۸

منخل بن جمیل اسدی: ... ۱۱۹

موسی بن یسار: ... ۴۰۶

موسی تبریزی: ... ٦٠

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی: ... ٢٠٠

محدث نوری: ... ٦١، ١٦٠، ١٩٠، ٢٠١

میرزا حسین نوری: ... ٢٠٠

میسر: ... ١١٣، ١٢٢

(ن)

نافع: ... ٢٦٣، ٤٠٥

نجدة حروری: ... ٤٠٥

نصارا: ... ٢٢، ٢٧٢، ٥٥٤

نور الدین علی بن حسام متقی هندی

متقی هندی: ... ٢٣٨

نور الدین علی بن حسام متقی هندی: ... ٢٩٣

نووی: ... ٢٩٩، ٣٧٩، ٣٨١، ٤٦٠، ٤٧٣، ٤٩٥

٥٣٢، ٥٣٣، ٥٤٠، ٥٤٢، ٥٤٤

نیشابوری: ... ٢٢٩، ٢٤٠، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٩

٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩١، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٤، ٣٣٨، ٤٧٩

(و)

وکیع: ... ٤٣٢

(هـ)

هشام بن عمار: ... ٥٢٢

(ی)

یحیی بن سعید انصاری

یحیی بن سعید: ... ٣٧٢، ٣٧٣، ٤٠٤، ٤٠٨

يحيى بن سعيد انصاري: ... ٤٥٣، ٣٧٤

يحيى بن معين

ابن معين: ... ٥٣١، ٢٨٧

يحيى بن معين: ... ٥٣٠، ٥١٧، ٥١٦، ٤٠٥

يزيد بن ربيعه: ... ٥٣٠

يزيد بن زريع: ... ٣١٧

يمامه: ... ٤٢٠، ٤١٨، ٣٦٢، ٣٥٨، ٢٧٥، ٢٧٣، ٢٧٠

يونس: ... ٤٠٤

فهرست زمان و مكان

- آذربايجان: ... ۲۷۲
- آفريقا: ... ۴۰۷، ۴۰۴
- ارمنستان: ... ۲۷۲
- إصفهان: ... ۴۰۶، ۱۸۶
- أرمينية: ... ۲۷۱
- بحرين: ... ۵۵۴
- بصره: ... ۴۹۴، ۴۰۴، ۲۵۰، ۲۴۱
- بغداد: ... ۴۸۸، ۴۶۲
- ثقيف: ... ۲۸۳
- جزيرة العرب: ... ۵۵۴، ۵۵۰
- حبشه: ... ۵۴۱، ۵۰۱
- حجاز: ... ۳۰۱، ۱۷۰
- حجة الوداع: ... ۵۵۶، ۵۵۲، ۵۰۰، ۴۹۸
- حراء: ... ۱۹
- خراسان: ... ۴۹۰، ۴۰۷، ۴۰۶، ۳۰۱، ۲۹۱
- دار السلطنة اصفهان: ... ۱۸۶
- دار الهجرة: ... ۲۸۷
- روز خيبر: ... ۵۳۷
- روز غدیر خم: ... ۴۱۵
- روز قيامت: ... ۵۲۳، ۳۲۹، ۲۲۳، ۱۱۷، ۸۳، ۷۴
- روز مسيلمه: ... ۳۲۴
- سال فتح: ... ۵۳۸، ۵۰۱

سرزمين جَنَد: ... ٤٠٧

سمرقند: ... ٤٠٦، ٤٩٠

شام: ... ٢١٥، ٢٣٥، ٢٦٢، ٢٧١، ٢٩٢، ٣٠٦، ٣٠٧

٤٠٧، ٤٦٢، ٤٩٤، ٥٤٥

عراق: ... ١٧٠، ٢٧١، ٣٠١، ٥٤٥

عيد قربان: ... ٥٠٠

قيامت: ... ٧٤، ٨٣، ٨٦، ١١٧، ١٥٠، ٢٢٣، ٣٢٩

كعبه: ... ٥٣٢، ٥٥٥

كوفه: ... ١١٧، ١٢٩، ٢٧٢، ٤٢٧

كوهستان: ... ٢٢٣، ٤١٢

ماوراء النهرين: ... ١٧٠

ماه رمضان: ... ٤١١

محلّه هنبازين: ... ٤٦٣

مدينة: ... ١٤٥، ١٤٦، ٢٧٢، ٣٠١، ٣٧٠، ٣٧١

٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٣، ٤٣١، ٥٢٣، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٥٣، ٥٥٧

مسجد: ... ١١٧، ١٢٩، ٢٧٢، ٣٦٢، ٤١٩، ٤٢٠

٥٣٢، ٥٥٥، ٥٥٦

مسجد الحرام: ... ٢٩٧

مسجد النبي: ... ٤٠٤

مسجد كوفه: ... ١١٧

مصر: ... ٢٦٦، ٢٨٩، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٣١، ٣٣٢، ٤٠٧

٤٦٢، ٤٩٤

مغرب: ... ٣٠٠، ٣٠١

مكه: ... ٨٤، ٢١٥، ٤٠٦، ٤١٣، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٢١

٥٢٣، ٥٢٩، ٥٤٢

منى: ... ٧٧، ٧٨، ٤٩٨، ٥٠٠

موسم حج: ... ٤٠٤

هنگام ظهور: ... ١٤٨، ٢٠٠

يمامة: ... ٢٦٩، ٢٧٣، ٤٢٠

يمن: ... ١٦٤، ٤٠٧

يوم الخميس: ... ٩٥

يوم القيامة: ... ٧٤، ٨٣، ٨٦، ٢٢٣، ٢٤١، ٢٤٢

٢٥٧، ٢٥٨، ٣٢٨

يوم اليمامة: ... ٢٦٩

فهرست كتب

الإتقان في علوم القرآن

الإتقان: ... ٢٣٤، ٢٤٢، ٢٧٣، ٢٨٣، ٣٤٥، ٣٤٨،

٣٨٠، ٤٠٢، ٤٤٠

اتقان: ... ٦٦، ٢٨٩، ٢٩١، ٤٥٨

الإتقان في علوم القرآن: ... ٢٤٧، ٣١٢

إثبات الهداة: ... ١٨٥

احكام القرآن: ... ٣٩٨

اختيار معرفة الرجال: ... ١٧٨

الإرشاد

الإرشاد: ... ١٤٦

إرشاد: ... ١٤٠، ١٤٧، ٢٠٤، ٢١١

إرشاد السارى: ... ٣١١

إعلام الموقعين: ... ٥٦٠

الأحاديث المتواترة: ... ٥٤٦

الإحتجاج على أهل اللجاج

الإحتجاج: ... ٢٠٥

الإحتجاج على أهل اللجاج: ... ٢٠٥

احتجاج: ... ٧٩، ١٣٩، ١٤١، ٢٠٥، ٢٩٥، ٤٧٦،

٥٠٦، ٥٥٥

الأطراف: ... ٥٣٤

الإعتقادات: ... ١٧٦

الانتصار: ... ٣٤٥، ٣٧٥، ٤٤٠

البحر المحيط: ... ٣١٢

- البدر الطالع: ... ٢٩٣
- البرهان: ... ٣٤٨
- البرهان في تفسير القرآن: ... ٢٠٦
- البرهان في علوم القرآن: ... ٣١٢
- البيان في تفسير القرآن
- البيان: ... ١٧٥، ١٤٤، ١٠٧
- البيان في تفسير القرآن: ... ١٦٨
- تفسير البيان: ... ١٠٧
- تقريب: ... ٥٤٤، ٢٩٩
- التسهيل لعلوم التنزيل: ... ٣١٢
- التنقيح لألفاظ الجامع الصحيح: ... ٥١٥
- الجرح والتعديل: ... ٥٠٤، ٤٩٠، ٤٨٩، ٤٨٥
- الجمع: ... ٥٣٥
- الحاشية على الوافي: ... ١٦٨
- الدر المنثور: ... ٣١١، ٢٤١، ٢٣٦
- الدعوة الإسلامية: ... ١٦٨، ٦٨
- الذيل الممهّد: ... ٢٩٦
- الرائيه: ... ٤٠١
- الرد على من خالف مصحف عثمان: ... ٣٥٥، ٣٥٢، ٢٧٨
- السرائر في الفقه: ... ٦٨
- السنن الكبرى
- السنن الكبرى: ... ٢٥٣
- سنن كبرى: ... ٢٦٤، ٢٥٩
- السنن الكبير: ... ٣٠٣، ٣٠٢
- الشعب: ... ٣٩٨

الشيعة و المنار: ... ٦٨
الصافي في تفسير القرآن: ... ١٨٠، ١٨٨
الضوء اللامع: ... ٢٩٣
العلم الشامخ: ... ٥١٠
الفرقان: ... ٥٥، ٣٢٤، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٧٩، ٤٠٩،
٤١٠، ٤٦٥
القول المسدّد في الذب عن المسند: ... ٢٩٦
الكافي
الكافي: ... ١٢٦، ١٢٧، ١٤٤، ١٥٧، ١٨٢، ١٩٣،
١٩٧، ٢٠٨
كافي: ... ٣٠، ٩٠، ١٠٧، ١٢١، ١٢٧، ١٣٧، ١٤٥،
١٤٦، ١٤٨، ١٥٦، ١٥٧، ١٧٦، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٦، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢،
٢١٣، ٢١٧، ٢٤٢، ٢٩٧، ٤٤٤، ٤٩٣
كتاب شريف كافي: ... ٣٠
الكواكب الدارى: ... ٥٢٨
المجتبى: ... ٣٠٢، ٣٠٣، ٤٧٧
المختاره: ... ٣٠٥، ٣٠٦
المستدرك على الصحيحين
المستدرك على الصحيحين: ... ٢٤٠، ٣٠٤
صحيح مستدرك: ... ٣٠٤
مستدرك حاكم: ... ٣٠٦، ٣١١
المصنف: ... ٢٣٧، ٢٤٠، ٤٧١
المنار: ... ٦٨، ٣٤٦، ٣٧٦، ٣٧٨
المنهاج: ... ١٧٥، ٤٩٥
الميزان في تفسير القرآن

- الميزان: ... ١١٩، ١٠٧، ٦٨
- الميزان في تفسير القرآن: ... ١٦٨
- النور السافر في أعيان القرن العاشر: ... ٢٩٣
- الوجيزة: ... ٢٠٩
- انجيل: ... ٣٣٦، ١٤٩، ٢٢
- أجوبة مسائل جار الله: ... ١٦٨
- أصل الشيعة و أصولها: ... ١٦٨، ٦٨، ٦٢
- أمل الآمل: ... ١٧٩
- بحار الأنوار: ... ٢٠٥، ١٩٣، ١٨٦، ١٨٥، ١٣٦
- بحوث في علوم القرآن: ... ١٦٨
- بُستان المذاهب: ... ٦٦
- بشرى الوصول إلى أسرار علم الأصول
- بشرى الوصول: ... ١٦٧، ٩٩
- بشرى الوصول إلى أسرار علم الأصول: ... ٦١
- بصائر الدرجات: ... ٢٠٣
- تاريخ التشريع الإسلامى: ... ٤٤٦
- تاريخ مدينة دمشق: ... ٣١١
- تحفة الأحوذى: ... ٣٠٢
- تفسير آلاء الرحمن
- آلاء الرحمن: ... ١٦٨، ١٠٧
- تفسير آلاء الرحمن: ... ٢٠١
- تفسير ابن كثير: ... ٣١٢
- تفسير الصافي: ... ١١٠
- تفسير بغوى: ... ٣١١
- تفسير خازن: ... ٣١١

- تفسير رازى: ... ٣١١
- تفسير صافى: ... ١٨٠
- تفسير طبرى: ... ٣١١
- تفسير عياشى: ... ١٣٧
- تفسير قرطبى: ... ٣١١
- تفسير قمى: ... ١٨٩
- تفسير كبير: ... ٢٥٥
- تنفيذ قول العوام بقدم الكلام
- تنفيذ قول العوام: ... ١٦٨
- تنفيذ قول العوام بقدم الكلام: ... ٦٨
- تنزيه التنزيل: ... ١٦٨
- تورات: ... ٣٣٦، ١٨٨، ١٨٣، ١٤٩، ٢٢
- تهذيب الآثار: ... ٣٠٥، ٢٦٤
- تهذيب الأحكام: ... ١٩٠، ١٧٨
- تهذيب الأصول: ... ١٦٨، ٦٩
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ... ١٦٦
- ثواب الأعمال: ... ١٧٤
- جامع الأصول: ... ٣١١، ٢٥٣، ٢٠٩
- جامع الرواة: ... ١٧٩
- جامع المعارف و الاحكام: ... ١٩٣
- سنن ترمذى
- جامع ترمذى: ... ٣٠٢
- الجامع الصحيح: ... ٢٨٩
- جزء فيه اختلاف المصاحف: ... ٤٢٦

- جمال القرّاء: ... ٣٦٢
- جمع الجوامع: ... ٥٤٥
- حاشية الرسائل: ... ١٦٧
- حجة الله البالغة: ... ٤٧٤
- حق اليقين في معرفة اصول الدين: ... ١٩٣
- خلاصه الأقوال: ... ١٧٦
- دراسات اللبيب: ... ٣٠٢
- رساله سرويه: ... ١٤٦، ١٤٧
- رسالة في حفظ الكتاب الشريف عن شبهة القول بالتحريف: ... ٦٠، ١٦٧
- روح المعاني: ... ٢٩٣
- روضات الجنات: ... ١٨٠
- روضة الواعظين: ... ١٤٠، ٢٠٤
- زاد المعاد: ... ٥٤٠
- زوائد المسند: ... ٢٣٧
- زيادات مسند: ... ٣٨٢
- سعد السعود: ... ٤٦
- سنن ابن ماجه
- سنن ابن ماجه: ... ٢٤٧، ٤٦٩
- صحيح ابن ماجه: ... ٣١١
- كتاب ابن ماجه: ... ٣٠٤
- سنن ابو داوود: ... ٣٠٢، ٤٧٥، ٥٠٥
- سنن بيهقى: ... ٣١١
- سنن نسائى: ... ٣٠٢
- شذرات الذهب: ... ٢٩٣
- شرح التقريب: ... ٢٩٩

- شرح الرائيه: ... ٣٥٦
- شرح الرسائل في علم الأصول: ... ٦٠
- شرح الزبدة في الأصول: ... ٦٨
- شرح الكافي: ... ١٤٥
- شرح المفاتيح: ... ١٩٣، ١٩٢
- شرح الوافي في علم الاصول: ... ٤٩
- شرح بخارى: ... ٤٩٤، ٣٨٢، ٢٣٤
- شرح صحيفه سجاديه: ... ٥٥
- شرح مسلم: ... ٥٠٨، ٤٩٧، ٤٧٢
- شعب الإيمان: ... ٢٥٠
- صحيح بخارى
- الجامع الصحيح: ... ٢٩٨
- الجامع الصحيح المسند من حديث رسول الله: ... ٢٩٨
- صحيح بخارى: ... ٢٤٧، ٢٤٢، ٢٢٩، ١٦٣، ١٦٢
- ٣٠٠، ٣٠٢، ٣١١، ٣١٦، ٤٠٨، ٤٦٦، ٤٦٩، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٩٦، ٥٠٠، ٥٠٥، ٥٠٨، ٥١١، ٥١٣
- صحيح مسلم: ... ٥٠٧، ٥٠٢، ٤٩٩، ٤٨٢، ٤٨١، ٢٤٧
- صحيحين علل الحديث: ... ٥١٥
- عروة الوثقى: ... ٥٩
- علم اليقين: ... ١٨٨، ١٨١
- عهدين: ... ٢٢
- غرر الفوائد المجموعة في بيان ما وقع في مسلم من الأحاديث المقطوعة: ... ٤٩٧، ٤٩٩، ٥١٥
- غريب الصحيحين: ... ٥١٥
- فتح الباري: ... ٥١١، ٣١١، ٢٤٦
- فصل الخطاب: ... ٢٠٠
- كاشف: ... ٤٨٤، ٩٨

- كتاب الضعفاء: ... ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٩١
- كتاب الغيبة: ... ٢٠٤
- كتاب علل: ... ٣٠١
- كشّاف: ... ٣١١، ٣٣٩، ٣٤٣، ٤٠٠، ٤٠١
- كشف الإشتباه في الرد على موسى جار الله: ... ١٦٨
- كشف الإشتباه في مسائل جار الله: ... ٦٨
- كشف الظنون: ... ٣٠٤، ٣٠٦
- كنز العمّال: ... ٢٧٣، ٢٩٣، ٣١١
- لؤلؤة البحرين: ... ١٨٠
- مباني تكملة المنهاج: ... ١٧٥
- محاضرات الادباء
- محاضرات: ... ٢٥٣
- محاضرات الادباء: ... ٢٥٢
- مرآة العقول: ... ١٠٧، ١٣٥، ١٣٧، ١٥٧، ١٨٥، ١٨٦
- مستمسك العروة: ... ١٧٥
- مستند الشيعة: ... ١٩١
- مسلمّ الثبوت: ... ٥٠٨، ٥٤٦
- مسند احمد: ... ٢٣٦، ٢٤٢، ٢٤٧، ٢٩٦، ٣١١
- مسند أبو يعلى موصلى: ... ٣١١
- مشارق الأنوار: ... ٥٣٦
- مشرق الشمسيين: ... ١٦٠
- مشكل الآثار: ... ٣١٢
- مشكل القرآن: ... ٣٨٤
- مصائب النواصب: ... ٥٠
- مصابيح الأنوار: ... ١٩٣

مصاحف: ... ١٤٦، ٢٣٤، ٢٣٨، ٢٧٢، ٢٧٦،

٢٨٠، ٣١١، ٣٢٨، ٣٣٢، ٣٤٤، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٥٨، ٣٦٥، ٣٦٩، ٣٧٤، ٤٢٢، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٥٤

مطالع الأنوار: ... ٥٣٦

المعجم الاوسط

اوسط: ... ٢٤٠، ٢٥٠

معجم الاوسط: ... ٢٣٩

معراج السعادة: ... ١٩١

مفتاح الكرامه: ... ٩٧

مناهج المعارف: ... ٥٥

مناهل العرفان في علوم القرآن: ... ٣١٢

من لا يحضره الفقيه: ... ١٥٠، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ٢٤٢

منهاج الأحكام: ... ١٩١

منهاج الشريعة في الردّ على ابن تيميّة:

منية المحصّلين في حقّية طريقة المجتهدين: ... ١٩٦

الموطأ

موطأ: ... ٢٩٤، ٤٦٩

موطأ مالك: ... ٢٤٢، ٢٤٧، ٣١١

نقد الصحيح: ... ٥١٥

نقض الوشيعة في الرد على موسى جار الله: ... ١٦٨

نكت الانتصار: ... ٣٤٥

وافي: ... ١٢٣، ١٨٠، ١٨١

وسائل الشيعة: ... ١٨٤، ١٨٥

ينبوع: ... ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٩، ٤٥٠

فهرست منابع

فهرست منابع

* قرآن كريم.

* نهج البلاغه: سيد رضی، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ۱۴۱۲.

(الف)

- ۱ . إثابة الهداة بالنصوص والمعجزات: محمد بن حسن حرّ عاملی، دار الکتب الإسلامية، چاپ سوم، سال ۱۳۶۵ ش.
- ۲ . أجوبة المسائل المهتائية: حسن بن يوسف بن مطهر حلّي، خيّم، قم، سال ۱۴۰۱ .
- ۳ . أجوبة مسائل جار الله: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملی، نعمان، نجف، چاپ سوم، سال ۱۳۸۶ .
- ۴ . إختيار معرفة الرجال (رجال كشي): محمد بن حسن طوسی، تحقيق: سيد مهدي رجائي، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، سال ۱۴۰۴.
- ۵ . إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري: شهاب الدين قسطلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
- ۶ . إرشاد الفحول إلى تحقيق الحقّ من علم الأصول: محمد بن علي بن محمد ستوكاني، مطبعة المصطفى البابي الحلبي واولاده بمصر، چاپ يكّم، سال ۱۳۵۲ - ۱۹۳۷ م.
- ۷ . أسد الغابه: عزّالدين ابن اثير جزري، دار الکتب العربي، بيروت، [بي تا].
- ۸ . إشارات الأصول: محمد ابراهيم بن محمد حسن كرباسی، چاپ يكّم، [بي نا - بي تا].
- ۹ . أضواء على السنّة المحمديّة: محمود أبورية، نشر البطحاء، چاپ پنجّم، [بي تا].
- ۱۰ . إظهار الحق في الرد على النصارى: رحمت الله دهلوی هندی، تحقيق و تعليق: محمد احمد محمد عبدالقادر خليل ملكاوى، ادارة العامة للطبع والترجمه، رياض، سال ۱۴۱۰ - ۱۹۸۹ م.
- ۱۱ . إعجاز القرآن والبلاغة النبوية: مصطفى صادق رافعی، دار الکتب العربي، بيروت، چاپ نهم، سال ۱۳۹۳ .

- ١٢ . إعلام الموقّعين عن ربّ العالمين: محمّد بن أبي بكر بن قيم جوزية، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.
- ١٣ . آفة أصحاب الحديث: عبدالرحمان ابن جوزى حنبلى، مكتبة نينوى الحديثة، قم، [بى تا].
- ١٤ . الإتقان فى علوم القرآن: عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: سعيد مندوب، دار الفكر، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤١٦.
- ١٥ . الإحتجاج: احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تحقيق سيّد محمّد باقر خرسان، دار النعمان، سال ١٣٨٦.
- ١٦ . الإحكام فى أصول الأحكام: على بن محمد آمدى، تحقيق: عبدالرزاق عفيفى، المكتب الإسلامى، چاپ دوم، سال ١٤٠٢.
- ١٧ . الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد: محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
- ١٨ . الإستذكار: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبد البر)، تحقيق : سالم محمد عطا - محمد على معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكّم، سال ٢٠٠٠ م.
- ١٩ . الإستيعاب فى معرفة الاصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبد البر)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤١٢.
- ٢٠ . الإصابة فى تمييز الصحابة: احمد بن حجر عسقلانى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٥.
- ٢١ . الأصول الأصليّة: محمد محسن فيض كاشانى، سازمان چاپ دانشگاه، ايران، سال ١٣٩٠.
- ٢٢ . الأصول السرخسى: ابوبكر محمد بن احمد سرخسى، تحقيق: أبوالوفاء افغانى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
- ٢٣ . الأصول العامة للفقّه المقارن: سيد محمّد تقى حكيم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ دوم، سال ١٩٧٩ م.
- ٢٤ . الإعتقادات فى دين الإمامية: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: عصام عبدالسيد، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
- ٢٥ . الأمالى: محمّد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلاميه مؤسسة البعثة، مؤسسة البعثة، قم، [بى تا].

٢٦ . الأنساب: عبدالكريم بن محمّد تمیمی سمعاني، تحقيق: عبدالله عمر بارودي، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٢٧ . الأنوار النعمانية: سيد نعمة الله جزائري، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٤.

٢٨ . الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: محمد بن حسن حرّ عاملي، تحقيق: مشتاق مظفر، دليل ما، قم، سال ١٣٨٠ - ١٤٢٢.

٢٩ . آلاء الرحمن في تفسير القرآن: محمّد جواد بلاغي، مكتبة الوجداني، چاپ دوم، [بي تا].

٣٠ . إمتاع الأسماع: تقى الدين احمد بن على مقريزي، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

٣١ . أمل الآمل في علماء جبل عامل: محمّد بن حسن حرّ عاملي، تحقيق: سيد احمد حسيني، مكتبة الاندلس، بغداد، چاپ يكم، سال ١٣٨٥.

٣٢ . أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بلاذري، تحقيق محمّد باقر محمودي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، چاپ يكم، سال ١٣٩٤.

٣٣ . أوائل المقالات: محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: شيخ ابراهيم انصاري، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.

٣٤ . أصل الشيعة وأصولها: محمد حسين كاشف الغطاء، تحقيق: علاء آل جعفر، مؤسسة الإمام على عليه السلام، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

٣٥ . أصول الفقه: محمدرضا مظفر، مؤسسة النشر الاسلامي، [بي تا].

٣٦ . إيضاح الفرائد (أوثق الوسائل في شرح الرسائل): محمد تنكابني، مطبعة الاسلاميه (اخوان كتابچي)، تهران، چاپ يكم، [بي تا].

(ب)

٣٧ . بحار الأنوار: محمّد باقر مجلسي، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٣٨ . بحر الفوائد في شرح الفرائد: محمدحسن بن جعفر آشتياني، كتابخانه حضرت آيت الله العظمى مرعشي نجفي (ره)، قم، چاپ يكم، [بي تا].

٣٩ . البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٤٠ . البرهان في تفسير القرآن: سيد هاشم بحراني، تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية، مؤسسة البعثة، قم، [بي تا].

٤١ . البرهان: محمد بن عبدالله زركشي، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٦.

٤٢ . بشرى الوصول إلى أسرار علم الأصول: محمد حسن مامقاني، مخطوط، [بي نا - بي تا].

٤٣ . بصائر الدرجات: محمد بن حسن بن فروخ صفار، اعلمي، تهران، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٤٤ . البيان في تفسير القرآن: سيد ابوالقاسم خوئي، دار الزهراء للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ چهارم، سال ١٣٩٥ - ١٩٧٥ م.

(ت)

٤٥ . تاريخ الإسلام: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

٤٦ . تاريخ التشريع الإسلامي: محمد خضري، دارالمعرفة، بيروت، سال ١٤١٤.

٤٧ . تاريخ الطبري: محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسه اعلمي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.

٤٨ . تاريخ القرآن: أبو عبدالله زنجاني، مكتبة الصدر، تهران، [بي تا].

٤٩ . تاريخ المدينة: عمر بن شبه ثميري بصرى (ابن شبه)، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، دار الفكر، قم، ايران، سال ١٤١٠ - ١٣٦٨ ش.

٥٠ . تاريخ بغداد: أحمد بن علي خطيب بغدادى، دارالمغرب الإسلامي، محقق: بشار عواد معروف، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

٥١ . تاريخ مدينة دمشق: علي بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.

٥٢ . تأويل مختلف الحديث: ابن قتيبة دينوري، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بي تا].

٥٣ . التبيان في تفسير القرآن: محمد بن حسن طوسي، تحقيق: أحمد حبيب قصير عاملي، مكتب الإعلام الإسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

٥٤ . التحرير الطاووسي: حسن بن زين الدين عاملي، تحقيق: فاضل جواهرى، مكتبة آيت الله العظمى مرعشى نجفى، چاپ يكم، سال ١٤١١.

- ٥٥ . تحف العقول عن آل الرسول: أبو محمد حسن بن علي شعبة حرّاني، مؤسسة نشر اسلامي، قم، چاپ دوم، سال ١٤٠٤ .
- ٥٦ . تحفه اثنا عشرية: شاه عبدالعزيز دهلوي، لاهور، باكستان، چاپ سوم، سال ١٣٩٦ .
- ٥٧ . تحفة الأحوذى: ابوالعلاء محمد مباركفوري، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠ .
- ٥٨ . تدريب الراوي في شرح تقريب النواوى: عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، المكتبة الرياض الحديثة، رياض، [بى تا].
- ٥٩ . تذكرة الفقهاء: حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٤ .
- ٦٠ . التسهيل لعلوم التنزيل: محمد بن أحمد بن أحمد بن جزرى، تحقيق: عبدالله خالدى، دارالأمم بن الأرقم، بيروت، [بى تا].
- ٦١ . تعليق تخريج أحاديث منهاج البيضاوى: ابن دحية، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ٦٢ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) : اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢ .
- ٦٣ . التفسير الأصفى: محمد محسن فيض كاشانى، تحقيق : مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكم، سال ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش .
- ٦٤ . تفسير الآلوسى (روح المعانى في تفسير القرآن العظيم) : شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥ .
- ٦٥ . تفسير البحر المحيط: ابوحيان اندلسى، تحقيق: جمعى از محققان، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ .
- ٦٦ . تفسير البغوى (معالم التنزيل في تفسير القرآن) : حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، دار المعرفة، [بى تا].
- ٦٧ . تفسير الثعالبى (جواهر الحسان في تفسير القرآن) : عبدالرحمان بن محمد ثعالبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨ .
- ٦٨ . تفسير الثعلبى (الكشف و البيان) : احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبى نيشابورى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ .

- ٦٩ . تفسير الخازن (لباب التأويل في معاني التنزيل): على بن محمد بغدادى، دارالفكر، بيروت، سال ١٣٩٩.
- ٧٠ . تفسير الرازي (مفاتيح الغيب) : محمد بن عمر (فخر رازى)، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
- ٧١ . تفسير السمرقندى (بحر العلوم) : نصر بن محمد بن احمد سمرقندى، تحقيق: محمود مطرجى، دار الفكر، [بى تا].
- ٧٢ . تفسير السمعانى: منصور بن محمد بن عبدالجبار سمعانى، تحقيق: ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، دار الوطن، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٧٣ . تفسير الشبّر (تفسير القرآن الكريم): سيد عبدالله شبر، تحقيق: حامد حفى داوود، ناشر سيد مرتضى رضوى، چاپ سوم، سال ١٣٨٥ - ١٩٦٦ م.
- ٧٤ . تفسير الصافى: محمد محسن فيض كاشانى، مكتبة الصدر، تهران، چاپ دوم، سال ١٤١٦ - ١٣٧٤ ش.
- ٧٥ . تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن) : محمد بن جرير بن يزيد طبرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
- ٧٦ . تفسير العياشى: محمد بن مسعود بن عياش سمرقندى (عياشى)، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاقى، مكتبه علميه اسلاميه، تهران، [بى تا].
- ٧٧ . تفسير القرآن المجيد: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: سيد محمد على آيازى، مؤسسه بوستان كتاب قم، چاپ يكم، سال ١٤٢٤ - ١٣٨٢ ش.
- ٧٨ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن): محمد بن احمد انصارى قرطبى، تحقيق و تصحيح: أحمد عبدالعليم بردونى، دارإحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.
- ٧٩ . تفسير القمى: على بن ابراهيم قمى، سيد طيب جزائرى، مؤسسه دارالكتاب، قم، چاپ سوم، سال ١٤٠٤.
- ٨٠ . تفسير المنار: محمد رشيد رضا، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٢٦.
- ٨١ . تفسير النيسابورى: نظام الدين حسن بن محمد قمى نيشابورى، [بى نا - بى تا].
- ٨٢ . تفسير سفيان الثورى: سفيان بن سعيد بن مسروق ثورى، دار الكتب العلميه، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٣-١٩٨٣ م.

- ٨٣ . تفسير مجمع البيان: امين الاسلام فضل بن حسن طبرسي، تحقيق: گروهی از محققين، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.
- ٨٤ . تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين: فتح الله كاشاني، كتابفروشی محمد حسن علمي، تهران، سال ١٣٣٦ ش.
- ٨٥ . التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير النذير في أصول الحديث: يحيى بن شرف نووي، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، مكتبة الرياض الحديثه، رياض، [بي تا].
- ٨٦ . التقييد والإيضاح لما أطلق وأغلق من مقدمة ابن الصلاح: زين الدين عبدالرحيم بن حسين عراقى، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ پنجم، سال ١٤١٨ .
- ٨٧ . التمهيد: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: مصطفى بن أحمد علوى و محمد عبدالكبير بكرى، وزارة عموم الأوقاف الشؤون الإسلامية، سال ١٣٨٧ .
- ٨٨ . تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة: على بن محمد كنانى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف وعبدالله بن محمد عمازى، دارالكتب العلمية، [بي تا].
- ٨٩ . تنقيح المقال في علم الرجال: عبدالله مامقانى، انتشارات جهان، سال ١٣٥٢ .
- ٩٠ . التنقيح لألفاظ الجامع الصحيح: محمد بن عبدالله زركشى، تحقيق: يحيى بن محمدعلى حكيمى، مكتبة الرشد، چاپ یکم، ١٤٢٤ .
- ٩١ . تنوير الحوالك: عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق و تصحيح: محمد عبدالعزيز خالدى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤١٨ .
- ٩٢ . تهذيب الأحكام: محمد بن حسن طوسى، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، سال ١٣٦٤ ش.
- ٩٣ . تهذيب الأسماء واللغات: يحيى بن شرف نووي، تخريج: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
- ٩٤ . تهذيب التهذيب: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٤ .
- ٩٥ . تهذيب الكمال في أسماء الرجال: يوسف بن زكى عبدالرحمان مزى، تحقيق: بشار عواد، مؤسسه الرسالة، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٠ .

(خ)

- ٩٦ . خصائص مسند الإمام أحمد: محمد بن عمر مدينى، مكتبة التوبة، الرياض، سال ١٤١٠ .

٩٧ . خلاصة الأقوال في معرفة الرجال: حسن بن يوسف بن مطهر حلّي، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپ يكّم، سال ١٤١٧.

٩٨ . خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: احمد بن عبدالله خزرجي انصاري عيني، تحقيق: عبدالفتاح ابوغدة، دارالبشائر الإسلامية، حلب، چاپ چهارم، سال ١٤١١.

٩٩ . الخلاف: ابو جعفر محمّد بن حسن طوسي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، سال ١٤٢٠.

(ج)

١٠٠ . جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبرّ)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٣٩٨.

١٠١ . جامع الرواة: محمّد بن علي اردبيلي، منشورات دار الأضواء، بيروت، سال ١٤٠٣.

١٠٢ . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: محمد حسن بن باقر نجفى (صاحب جواهر)، تحقيق: شيخ عباس قوچاني، دار الكتب الاسلامية، تهران، چاپ دوم، سال ١٣٦٥ ش.

(ح)

١٠٣ . حاشية الشهاب المسماة عناية القاضي وكفاية الرّاضي على تفسير البيضاوي: شهاب الدين احمد بن محمّد بن عمر خفاجي، داراحياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].

١٠٤ . الحدائق الناضرة في فقه العترة الطاهرة: يوسف بحراني، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، [بي تا].

(د)

١٠٥ . الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور: عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].

(ذ)

١٠٦ . الذريعة إلى أصول الشريعة: سيّد مرتضى موسوي (علم الهدى)، انتشارات دانشگاه تهران، سال ١٣٤٦ ش.

١٠٧ . الذريعة إلى تصانيف الشيعة: آقابزرگ طهراني، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ سوم، سال ١٤٠٨.

(ر)

١٠٨ . رجال النجاشي: أحمد بن علي نجاشي، مؤسسة النشر الاسلامي التابعه لجامعة المدرسين، سال ١٤١٦.

١٠٩ . رجال الطوسي: ابو جعفر محمّد بن حسن طوسي، منشورات المكتبة والمطبعة الحيدرية، چاپ يكّم، سال ١٣٨٠.

١١٠ . روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات: محمّد باقر موسوى خوانسارى، مكتبة اسماعيليان، قم،
سال ١٣٩١ .

١١١ . روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه: محمد تقى مجلسى، تحقيق: سيد حسين موسوى كرماني
و على پناه إشتهاردى، بنياد فرهنگ اسلامى محمد حسين كوشانپور، [بى تا].

١١٢ . روضة الواعظين: محمد بن فتال نيشابورى، مقدمه: سيد محمد مهدى خراسان، منشورات الرضى، قم
- إيران، [بى تا].

١١٣ . رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين عليه السلام: سيد على خان مدنى شيرازى، تحقيق :
سيد محسن حسيني أمينى، مؤسسة النشر الإسلامى، چاپ چهارم، سال ١٤١٥.

١١٤ . رياض المسائل: سيد على طباطبائى، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامى، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة
لجماعة المدرسين بقم المشرفة، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

١١٥ . الرياض النضرة في مناقب العشرة: أحمد بن عبدالله محبّ الدين طبرى، دارالكتب العلميه، چاپ
دوم، [بى تا].

(ز)

١١٦ . زاد المعاد في هدي خير العباد: محمّد بن ابى بكر بن قيم جوزية، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ
بيست و هفتم، سال ١٤١٥.

(س)

١١٧ . السراج المنير في شرح الجامع الصغير: على بن احمد بن محمد عزيزى شافعى، دار الفكر، [بى تا].

١١٨ . سعد السعود للنفوس منضود: رضى الدين على بن طاووس (سيد بن طاووس)، منشورات الرضى، قم،
سال ١٣٦٣.

١١٩ . سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة: محمد ناصرالدين ألبانى، دارالمعارف، رياض - عربستان، چاپ
يكم، سال ١٤١٢.

١٢٠ . السنن: ابوداود سليمان بن اشعث سجستانى، تحقيق: سعيد محمد لحام، دار الفكر، بيروت، سال
١٤١٠.

١٢١ . سنن ابن ماجه: محمّد بن يزيد قزوینى (ابن ماجه)، تحقيق: محمّد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر،
بيروت، [بى تا].

- ١٢٢ . سنن الترمذى: محمّد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
- ١٢٣ . سنن الدارقطنى: على بن عمر دارقطنى، تعليقه: مجدى بن منصور بن سيد شورى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكىم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦ م.
- ١٢٤ . السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١١.
- ١٢٥ . السنن الكبرى: ابوبكر أحمد بن حسين بيهقى، دار الفكر، [بى تا].
- ١٢٦ . سير أعلام النبلاء: محمّد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

(ش)

- ١٢٧ . شذرات الذهب فى أخبار من ذهب: عبدالحى ابن عماد حنبلى، تحقيق: عبدالقادر الأرناؤوط، دار ابن كثير، دمشق، سال ١٤٠٦.
- ١٢٨ . شرح الكافي: محمد صالح مازندراني، تحقيق و تعليق: أبو الحسن شعراني، تصحيح: سيد على عاشور، دار إحياء التراث العربى للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ يكىم، سال ١٤٢١ - ٢٠٠٠ م.
- ١٢٩ . شرح التلويح على التوضيح لمتن التنقيح فى أصول الفقه: سعد الدين مسعود بن عمر تفتازانى شافعى، محقق: زكريا عميرات، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكىم، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م.
- ١٣٠ . شرح مسلم: يحيى بن شرف نووى، دارالكتاب العربى، بيروت - لبنان، ١٤٠٧.
- ١٣١ . شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكىم، سال ١٣٧٨.
- ١٣٢ . شعب الإيمان: ابوبكر أحمد بن حسين بيهقى، تحقيق: عبد العلى عبد الحميد حامد، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومباى بالهند، چاپ يكىم، سال ١٤٢٣ - ٢٠٠٣ م.
- ١٣٣ . الشفا بتعريف حقوق المصطفى: قاضى ابوالفضل عياض بن موسى اندلسى، دارالفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.

- ١٣٤ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسانى، تحقيق: محمّد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكىم، سال ١٤١١.

(ص)

- ١٣٥ . الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت - لبنان، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.

١٣٦ . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمد بن حبان قيمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤١٤.

١٣٧ . صحيح البخاري: محمد بن اسماعيل بخاري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.

١٣٨ . الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم: علي بن يونس عامل، تحقيق: محمدباقر بهبودي، مكتبة المرتضوية، چاپ يكم، ١٣٨٤.

١٣٩ . صد و ده پرسش از فقيه اهل بيت آيت الله العظمى آقاي حاج سيد محمدهادي حسيني ميلاني: سيد محمدعلي حسيني ميلاني، انتشارات دارالتبليغ الاسلامي، مشهد، [بي تا].

١٤٠ . الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمي مكي، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركي وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

(ض)

١٤١ . ضحى الإسلام: أحمد أمين، دار الكتاب العربي، بيروت، سال ١٣٤٣.

(ط)

١٤٢ . طبقات الحنابلة: ابوالحسين ابن ابى يعلى، تحقيق: محمد حامد فقهي، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].

١٤٣ . طبقات الشافعية: أبوبكر بن أحمد بن محمد بن عمر بن قاضي شهبه، تحقيق: عبدالعليم خاندان، عالم الكتب، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

١٤٤ . طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدين بن علي بن عبدالكافي سبكي، تحقيق: محمود محمد طناحي و عبدالفتاح محمد حلو، هجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

١٤٥ . الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٤٦ . طرائف المقال: سيد علي بروجردي، تحقيق: سيد مهدي رجائي، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٠.

(ع)

١٤٧ . العبر في خبر من غير: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: ابوهاجر محمد سعيد بن بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].

١٤٨ . عقيدة الشيعة في الإمام الصادق وسائر الأئمة عليهم السلام: سيد حسين يوسف مكي عامل، دار الزهراء، بيروت، سال ١٤٠٧.

- ١٤٩ . علل الترمذى: محمد بن سورة، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
- ١٥٠ . العلل المتناهية في الاحاديث الواهية: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: خليل ميس، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٣.
- ١٥١ . علم اليقين في أصول الدين: محمد محسن فيض كاشانى، انتشارات بيدار، قم، سال ١٤٠٠ .
- ١٥٢ . عمدة القارى بشرح صحيح البخارى: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
- ١٥٣ . عوالى اللئالى: ابن أبى جمهور أحسائى، تحقيق: مجتبى عراقى، سيدالشهداء عليه السلام، قم، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.
- ١٥٤ . عون المعبود شرح سنن أبى داود: أبوالطيب محمد شمس حق عظيم آبادى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م .
- ١٥٥ . عيون الأثر: محمد بن عبدالله بن يحيى (ابن سيد الناس)، مؤسسة عزالدين، بيروت، سال ١٤٠٦.
- ١٥٦ . عيون أخبار الرضا عليه السلام: محمد بن على بن الحسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة الأعلمى، بيروت، سال ١٤٠٤.

(غ)

- ١٥٧ . غاية النهاية في طبقات القراء: محمد بن يوسف جزرى شافعى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٥١.

- ١٥٨ . الغيبة: ابن أبى زينب نعمانى، تحقيق : فارس حسون كريم، أنوار الهدى، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

(ف)

- ١٥٩ . فتح البارى (شرح صحيح البخارى) : ابن حجر عسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].
- ١٦٠ . فتح البيان في مقاصد القرآن: أبو الطيب قنوجى بخارى، المكتبة العصريّة، بيروت، سال ١٤١٢ .
- ١٦١ . فتح القدير : محمد بن على شوكانى يمنى، عالم الكتب، [بى تا].
- ١٦٢ . فرائد الأصول: مرتضى انصارى، مؤسسه مطبوعات دينى، قم، سال ١٣٨١ ش.
- ١٦٣ . الفرقان: ابن الخطيب، دارالكتب العلمية، بيروت، [بى تا].
- ١٦٤ . الفصول المهمة في تأليف الأمة: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى، قسم الإعلام الخارجى لمؤسسة البعثة، چاپ يكم، [بى تا].

١٦٥ . فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت: عبدالعلى محمد بن نظام الدين انصارى، دارالكتب العلمية، سال ١٤٢٣.

١٦٦ . الفوائد الرجالية: محمد باقر وحيد بهبهانى، [بي نا - بي تا].

١٦٧ . الفهرست: محمد بن حسن طوسى، تحقيق: جواد قيومى، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٦٨ . فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

(ك)

١٦٩ . الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة: محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار القبلة للثقافة الاسلامية، مؤسسة علوم القرآن، جدّه، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

١٧٠ . الكافي الشاف في تخريج احاديث الكشاف: أحمد بن على ابن حجر عسقلانى، چاپ شده در ذيل كتاب الكشاف زمخشرى، دار الكتاب العربى، بيروت، [بي تا].

١٧١ . الكافي: محمد بن يعقوب كلينى، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.

١٧٢ . الكبريت الأحمر (چاپ شده در حاشيه اليواقيت والجواهر): عبدالوهاب شعرانى، چاپ سنگى، [بي نا - بي تا].

١٧٣ . الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمود زمخشرى، مكتبه مصطفى ألبانى الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.

١٧٤ . الكشف الحثيث: سبط ابن عجمى، تحقيق: صبحى سامرائى، عالم الكتب، مكتبة النهضة العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

١٧٥ . كشف الخفاء ومزيل الالباس على اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس: اسماعيل بن محمد عجلونى جراحى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.

١٧٦ . كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله حاجى خليفة، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بي تا].

١٧٧ . كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء: جعفر كاشف الغطاء، تحقيق: عباس تبريزيان، محمدرضا ذاكرى (طاهريان) وعبد الحليم حلى، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ -

١٣٨٠ ش.

١٧٨ . كشف المشكل من حديث الصحيحين: أبو الفرج عبدالرحمان ابن جوزى، تحقيق: على حسين بواب، دار الوطن، رياض، [بى تا].

١٧٩ . الكفاية فى علم الرواية: احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: احمد عمر هاشم، دار الكتاب العربى، چاپ يكم، بيروت، سال ١٤٠٥.

١٨٠ . كنز العمال: على بن حسام الدين متقى هندى، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.

١٨١ . الكنى والألقاب: شيخ عباس قمى، مكتبة الصدر، تهران، [بى تا].

١٨٢ . الكواكب الدراري فى شرح صحيح البخارى: محمد بن يوسف قرشى كرماني، دار إحياء التراث العربى، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠١ .

(ل)

١٨٣ . لسان الميزان: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: دائرة المعارف النظاميه - هند، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٦.

١٨٤ . لقط اللآلى المتناثرة فى الأحاديث المتواترة: محمد مرتضى حسيني زييدى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دارالباز للنشر والتوزيع، مکه مكرمه، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٨٥ . لؤلؤة البحرين: يوسف بحراني، خطى، [بى تا].

(م)

١٨٦ . مباحث فى علوم القرآن: محمد على اردوبادى، مخطوط، [بى نا - بى تا].

١٨٧ . مباحث فى علوم القرآن: صبحى صالح، دار العلم للملايين، چاپ دهم، سال ١٩٧٧م.

١٨٨ . مباني تكملة المنهاج: سيد ابوالقاسم خوئى، العلميه، قم، چاپ دوم، سال ١٣٩٦.

١٨٩ . مجمع الزوائد: على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٨.

١٩٠ . مجموعة الفتاوى (ابن تيمية): تقى الدين احمد بن تيميه حرّانى، طبعة الشيخ عبدالرحمان بن قاسم، [بى تا].

١٩١ . محاضرات الأدباء: حسين بن محمد راغب اصفهانى، دارالمكتبة الحياة، بيروت - لبنان، [بى تا].

١٩٢ . المحلّى: ابن حزم اندلسى، تحقيق: احمد محمد شاکر، دار الفكر، بيروت، [بى تا].

١٩٣ . المختصر المنتهى: ابن حاجب، مكتبة الكليات الأزهرية، قاهرة، [بى تا].

- ١٩٤ . المدخل الى مذهب الإمام أحمد بن حنبل: عبدالقادر بن أحمد بدران، دارالكتب العلمية، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦ م.
- ١٩٥ . مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول: محمد باقر مجلسي، دار الكتب الاسلامية، چاپ دوم، سال ١٣٦٣.
- ١٩٦ . المرشد الوجيز لقراء كتاب الله العزيز: أبو شامه مقدسي، دار صادر، بيروت، ١٣٩٥ .
- ١٩٧ . مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: على بن سلطان نورالدين محمد قارى هروى، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
- ١٩٨ . المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].
- ١٩٩ . المستصفى في علم الأصول: ابو حامد محمد بن محمد غزالي، تصحيح: محمد عبدالسلام عبدالشافى، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بي تا].
- ٢٠٠ . مستمسك العروة الوثقى: سيد محسن طباطبائي حكيم، مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى، قم - إيران، چاپ چهارم، سال ١٤٠٤.
- ٢٠١ . مستند الشيعة في أحكام الشريعة: أحمد بن محمد مهدي نراقى، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، سال ١٤١٥.
- ٢٠٢ . مسند أبي داوود الطيالسي: سليمان بن داوود طيالسى، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].
- ٢٠٣ . مسند احمد: احمد بن حنبل شيبانى، دار صادر، بيروت، [بي تا].
- ٢٠٤ . مسند أبي يعلى: ابويعلى أحمد بن على موصلى تميمى، تحقيق حسين سالم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤.
- ٢٠٥ . مشكل الآثار: ابو جعفر طحاوى، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٣٣.
- ٢٠٦ . مصائب النواصب في الرد على نواقض الروافض: سيد نورالدين مرعشى حسيني شوشترى، تحقيق: قيس العطار، دليل ما، چاپ يكم، سال ١٤٢٦.
- ٢٠٧ . مصابيح الأنوار في حل مشكلات الأخبار: سيد عبدالله شبر، المطبعة العلمية، سال ١٣٧١ .
- ٢٠٨ . المصاحف: عبدالله بن ابى داوود سجستاني، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥ .
- ٢٠٩ . المصنّف: عبدالرزاق صنعاني، منشورات المجلس العلمي، [بي تا].
- ٢١٠ . المصنّف: عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩ .

- ٢١١ . المعارف: ابن قتيبه، دار المعارف، مصر، [بي تا].
- ٢١٢ . معالم العلماء: ابن شهر آشوب، قم، [بي نا- بي تا].
- ٢١٣ . المعتمد في شرح المختصر: محقق حلّي، مؤسسة سيد الشهداء عليه السلام، قم، سال ١٣٦٤ش.
- ٢١٤ . المعجزة الكبرى القرآن: محمّد أبو زهرة، دار الفكر العربي، القاهرة، ١٣٩٠ هـ.
- ٢١٥ . المعجم الأوسط: أبو القاسم سليمان بن أحمد طبراني، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمّد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.
- ٢١٦ . المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
- ٢١٧ . المعجم الكبير: سليمان بن أحمد طبراني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.
- ٢١٨ . معجم رجال الحديث: سيد ابوالقاسم خوئي، چاپ پنجم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٢ م، [بي نا].
- ٢١٩ . معرفة السنن والآثار: أبوبكر احمد بن حسين بيهقي، تحقيق: سيد حسن كسروي، دار الكتب العلمية، [بي تا].
- ٢٢٠ . المغني في الإمامة: القاضي أبي الحسن عبدالجبار معتزلي، تحقيق: جورج قنواتي، الدار المصرية، قاهره، سال ١٩٦٥.
- ٢٢١ . المغني في الضعفاء: محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: ابو زهراء، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٢٢٢ . مفاتيح الأصول: سيد محمد طباطبائي، چاپ سنگي، [بي نا - بي تا].
- ٢٢٣ . مفتاح الكرامة: سيد محمد جواد عاملي، تحقيق وتعليق : محمد باقر خالصي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.
- ٢٢٤ . المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة: عبدالرحمان سخاوي، دارالكتاب العربي، [بي تا].
- ٢٢٥ . مقباس الهداية (چاپ شده در جلد سوم تنقيح المقال): عبدالله مامقاني، انتشارات جهان، سال ١٣٥٢.
- ٢٢٦ . مقباس الهداية في علم الدراية: عبدالله مامقاني، تحقيق: محمدرضا مامقاني، دليل ما، چاپ يكم، سال ١٤٢٨ - ١٣٨٥ ش.
- ٢٢٧ . مقدمتان في علوم القرآن: عثمان بن عبدالرحمان بن صلاح، مكتبة الخانجي، مصر، سال ١٣٧٥ .

٢٢٨ . مقدمة ابن الصلاح: عثمان بن عبدالرحمان بن صلاح، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

٢٢٩ . مقدمة تحفة الأحوذى: محمد بن عبدالرحمان مباركفورى، دارالفكر، بيروت، [بي تا].

٢٣٠ . مقدمة فتح الباري: ابن حجر عسقلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٢٣١ . المناقب آل أبي طالب عليهم السلام: محمد على بن شهرآشوب مازندرانى، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.

٢٣٢ . مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام: على بن محمد ابن مغازلى، سبط النبى صلى الله عليه وآله، سال ١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش.

٢٣٣ . مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهانى، دار الحديث، سال ١٤٢٤.

٢٣٤ . مناقب: موفق بن احمد خوارزمى، تحقيق: مالك محمودى، مؤسسة نشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.

٢٣٥ . مناهج الأحكام: ميرزا ابوالقاسم قمى، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

٢٣٦ . مناهل العرفان في علوم القرآن: محمد عبدالعظيم زرقانى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

٢٣٧ . المنتظم في تاريخ الملوك والأمم: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، دار الكتب العلمية، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

٢٣٨ . منتهى الكلام في الرد على الشيعة: حيدرعلى هندى، مخطوط، [بي نا- بي تا].

٢٣٩ . منتهى المقال في أحوال الرجال: محمد بن إسماعيل مازندرانى (ابوعلى حائرى)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ يكم، سال ١٤١٦ - ١٣٧٤ ش - ١٩٩٥ م.

٢٤٠ . من لا يحضره الفقيه: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، چاپ دوم.

٢٤١ . منهاج الكرامه: حسن بن يوسف بن مطهر حلّي، تحقيق: عبدالرحيم مبارك، انتشارات تاسوعا، مشهد، چاپ يكم، سال ١٣٧٩ ش.

٢٤٢ . الموطأ: مالك بن انس، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، سال ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م.

٢٤٣ . ميزان الإعتدال في نقد الرجال: محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

٢٤٤ . الميزان في تفسير القرآن: سيد محمد حسين طباطبائي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، [بي تا].

(ن)

٢٤٥ . الناسخ والمنسوخ في كتاب الله تعالى: قتادة بن دعامة سدوسي، تحقيق: حاتم صالح ضامن، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٩ - ١٩٨٨ م.

٢٤٦ . النسخ في القرآن الكريم: مصطفى زيد، دار الفكر، بيروت، سال ١٣٩١ .

٢٤٧ . النصائح الكافية لمن يتولّى معاويه: محمّد بن عقيل علوي، دار الثقافة للطباعة والنشر، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٢٤٨ . النص والإجتهاذ: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملي، تحقيق: ابومجتبي، قم، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٢٤٩ . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: سيد على حسيني ميلاني، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.

٢٥٠ . نقد الرجال: سيد مصطفى بن حسين حسيني تفرشي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٣٧٦.

٢٥١ . نكت الإنتصار لنقل القرآن: ابوبكر باقلاني، تحقيق: محمد زغلول سلام، مصر، [بي نا - بي تا].

٢٥٢ . نوارد الأصول في أحاديث الرسول: ابوعبدالله محمّد بن علي (حكيم ترمذي)، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٩٢ م.

٢٥٣ . نهاية الوصول إلى علم الأصول: حسن بن يوسف بن مطهر حلّي، مؤسسة الإمام الصادق، چاپ يكم، سال ١٤٢٥ .

٢٥٤ . نهج البلاغه: سيد رضی، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ١٤١٢.

٢٥٥ . نيل الأوطار: محمّد بن علي بن محمّد شوكاني، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.

(و)

- ٢٥٦ . الوافي: محمد محسن كاشاني، تحقيق: ضياء الدين حسيني إصفهاني، مكتبة الامام أمير المؤمنين علي عليه السلام العامة، أصفهان، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.
- ٢٥٧ . الوافي بالوفيات: صلاح الدين صفدي، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.
- ٢٥٨ . الوافية في أصول الفقه: عبد الله بن محمد خراساني (فاضل توني)، تحقيق: سيد محمد حسين رضوي، مجمع الفكر الاسلامي، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
- ٢٥٩ . الوجيزة في علم الدراية: محمد حسين جاء الدين (شيخ بهايي)، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ٢٦٠ . وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة: محمد بن حسن حرّ عاملي، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

**Distortion Of
The Qur'an**

(Study and Criticism)

Ayatollah Seyed Ali Hosseini Milani